تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس اول: جلوه‏هاى حكمت و تدبیر

سوره آل‏عمران آیات «189 تا 191»

«189» وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ قَدِیرٌ

و حكومت آسمان‏ها و زمین براى خداست و خداوند بر هر كارى تواناست.

نكته‏ها:

حكومت خداوند نسبت به جهان، حقیقى است نه اعتبارى، چون وجود و بقاى هرچیز تنها به دست اوست. براى ایجاد مى‏فرماید: «كن فیكون»(1) و براى محو مى‏فرماید: «ان یشأ یذهبكم و یأت بخلقٍ جدید»(2) حكومت خداوند دائمى و همیشگى است، ولى حكومت‏هاى غیرالهى چند صباحى بیش نیست. «تلك الایام نداولها بین الناس»(3) آرى، این نوع حكومت حقیقى و دائمى تنها در انحصار خداوند است. «وللّه مُلكُ السموات والارض»

پیام‏ها:

1- در قرآن هرجا سخن از حاكمیّت الهى است، آسمان‏ها قبل از زمین مطرح شده و این نشانگر وسعت و عظمت آسمان‏هاست. «ملك السموات والارض»

2- بسیارند افرادى كه حكومت در دست آنهاست، ولى نمى‏توانند به خواسته‏هاى خود جامه‏ى تحقّق بپوشانند، ولى خداوند هم حكومت دارد و هم بر هر كارى قادر است. «ملك السموات... على كل شى‏ءٍ قدیر»

«190» إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَواتِ وَ الْأَرضِ وَ اخْتِلاَفِ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ لَأَیَاتٍ لِّأُولِى الْأَلْبَابِ‏

همانا در آفرینش آسمان‏ها و زمین و در پىِ یكدیگر آمدن شب و روز، نشانه‏هایى (از علم، رحمت، قدرت، مالكیّت، حاكمیّت و تدبیر خداوند) براى خردمندان است.

نكته‏ها:

كلمه «اَلباب» جمع «لُبّ» به معناى عقل خالص و دور از وهم و خیال است.

در تفاسیر فخررازى، قرطبى و مراغى آمده است: از عایشه پرسیدند: بهترین خاطره‏اى كه از رسول خدا صلى الله علیه وآله به یاد دارى چیست؟ گفت: تمام كارهاى پیامبر شگفت‏انگیز بود، امّا مهم‏تر از همه براى من، این بود كه رسول خدا شبى در منزل من استراحت مى‏كرد، هنوز آرام نگرفته بود كه از جا برخاست، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بقدرى گریه كرد كه جلو لباسش تر شد، بعد به سجده رفت و به اندازه‏اى گریه كرد كه زمین تر شد. صبح كه بلال آمد سبب این همه گریه را پرسید، فرمود: دیشب آیاتى از قرآن بر من نازل شده است. آنگاه آیات 190 تا 194 سوره آل‏عمران را قرائت كرد وفرمود: واى بركسى كه این آیات را بخواند و فكر نكند.

در تفسیر كبیر فخررازى و مجمع‏البیان از حضرت على علیه السلام نقل شده است كه فرمود: رسول خداصلى الله علیه وآله همواره قبل از نماز شب این آیات را مى‏خواند. و در احادیث سفارش شده است كه ما نیز این آیات را بخوانیم.

در تفسیر نمونه از «نوف بكّالى» صحابه‏ى خاصّ حضرت على‏علیه السلام نقل شده است كه شبى خدمت حضرت على‏علیه السلام بودم. امام از بستر بلند شد و این آیات را خواند. سپس از من پرسید: خوابى یا بیدار؟ عرض كردم بیدارم. فرمود: خوشا به حال كسانى كه آلودگى‏هاى زمین را پذیرا نگشتند و در آسمان‏ها سیر مى‏كنند.

پیام‏ها:

1- آفرینش جهان، هدفدار است. «خلق السموات... لایات لاولى الالباب»

2- هستى‏شناسى، مقدّمه‏ى خداشناسى است. «خلق السموات...لایات»

برگ درختانِ سبز، در نظر هوشیار

هر ورقش دفترى است، معرفت كردگار

3- اختلاف ساعات شب و روز در طول سال، در نظر خردمندان تصادفى نیست. «و اختلاف اللیل و النّهار لَایات»

4- قرآن، مردم را به تفكّر در آفرینش ترغیب مى‏كند. «خلق... لَایات لاولى الالباب»

5 - هركه خردمندتر است باید نشانه‏هاى بیشترى را دریابد. «لَایات لاولى‏الالباب»

6- آفرینش، پر از راز و رمز و ظرافت و دقّت است كه تنها خردمندان به درك آن راه دارند. «لَایات لاولى‏الالباب»

«191» واقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَیْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى‏ یُقَاتِلُوكُمْ فِیهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَآءُ الْكَافِرِینَ

و آنها را (بت‏پرستانى كه از هیچ جنایتى ابا ندارند،) هركجا یافتید بكشید و از (مكّه) همان جایى كه شما را بیرون كردند، آنها را بیرون كنید و فتنه (شرك و شكنجه) از قتل بدتر است. و نزد مسجدالحرام با آنها جنگ نكنید، مگر آنكه آنها در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگ كردند، آنها را (در آنجا) به قتل برسانید. چنین است جزاى كافران.

نكته‏ها:

این آیه فرمان قتل و اخراج مشركان را از مكّه صادر و دلیل آن را چنین بیان مى‏كند كه آنان سالها شما را شكنجه و آواره كرده‏اند و شكنجه از قتل سخت‏تر و شدیدتر است. پس شما نباید در مبارزه و جنگ با آنها سستى نشان دهید.

سؤال: چرا شكنجه از قتل سخت‏تر است؟

پاسخ: در قتل، انسان از دنیا جدا ولى به آخرت مى‏رسد، لكن در شكنجه، انسان نه به آخرت مى‏رسد و نه از دنیا كام مى‏گیرد.

پیام‏ها:

1- مقابله به مثل و خشونت با دشمن در مواردى لازم است. «واقتلوهم»

2- دفاع عادلانه، تنها جبهه و جنگ نیست. «و اقتلوهم حیث ثقفتموهم»

3- حقّ وطن، از حقوق انسانى مورد پذیرش ادیان است. «اخرجوكم»

4- فتنه‏انگیز، مثل محارب است و باید به اشد وجه مجازات شود. «واقتلوهم... اخرجوهم... والفتنة اشد من القتل»

5 - حرم و مسجدالحرام مقدّس است، امّا خون مسلمانان مقدّس‏تر؛ و در اینجا مسئله اهمّ و مهمّ مطرح است. «لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتّى یقاتلوكم»

6- همانگونه كه در اصلِ جنگ نباید شما پیش دستى كنید، در شكستن مقدّسات هم نباید شما پیش دستى نمائید. «حتى یقاتلوكم»

سوره نمل آیه «88»

وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِىَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِى أَتْقَنَ كُلَّ شَىْ‏ءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ‏

و كوه‏ها را مى‏بینى و مى‏پندارى كه بى‏حركتند، در حالى كه آنها همچون ابر در حركتند. (این) صنعت (ماهرانه) خداست كه هر چیزى را با دقّت ساخته است، او به هرچه انجام مى‏دهید آگاه است.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «صُنع» از صنعت، به كارى گفته مى‏شود كه بر اساس علم، دقّت و مهارت باشد.

اوّلین كسانى كه حركت زمین را كشف كردند، گالیله‏ى ایتالیایى و كپرنیك لهستانى بوده‏اند كه در اواخر قرن 16 و اوائل قرن 17 میلادى مى‏زیسته‏اند. گالیله تحت فشار كلیسا، در ظاهر از گفته‏ى خود توبه كرد. امّا قرآن هزار سال قبل از گالیله در آیات زیادى از حركت زمین خبر داده است.(4)

البتّه بعضى مفسّران، حركت كوه‏ها را كنایه از متلاشى شدن آنها بعد از نفخه‏ى صور مى‏دانند كه در آیه‏ى قبل آمده بود و بر اساس این معنا، پیام‏هاى دیگرى را از آیه‏ى شریفه استفاده كرده‏اند.(5)

پیام‏ها:

1- عالم در حركت است. حتّى كوه‏هایى كه به نظر ساكن مى‏آیند حركت دارند. «تحسبها جامدة و هى تمرّ»

2- خبر دادن از حركت كوه‏ها، از معجزات علمى قرآن است. «تمّر مرّالسحاب»

3- حركت كوه‏ها، از حركت زمین جدا نیست، پس زمین نیز حركت مى‏كند. «تمّر»

4- حركت كوه‏ها، مثل حركت ابرها سریع است. «مرّالسّحاب» و آرامش زمین با وجود حركت آن، از آیات الهى است.

5 - حركت كوه‏ها، نشانه‏ى قدرت حكیمانه‏ى الهى است. «صُنع اللّه»

6- در بینش الهى، هر چیزى در جاى خود متقن و محكم است. «اَتقن كلّ شى‏ء»

سوره ملك آیه «3»

أَلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقاً مَّا تَرَى‏ فِى خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى‏ مِن فُطُورٍ

همان كسى كه هفت آسمان را بر روى یكدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضادّ و عیبى نمى‏بینى، بار دیگر نگاه كن، آیا هیچ شكاف و خللى مشاهده مى‏كنى؟

نكته و تفسیر:

ممكن است، منظور از عدد هفت، همان كثرت باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن گاه به معنى كثرت آمده است، اما اگر عدد هفت را براى «تعداد» و شماره بدانیم، مفهوم آن وجود هفت آسمان مى‏شود و با توجه به آیه 6 سوره صافّات كه مى‏گوید: «انّا زیّنا السماء الدنیا بزینة الكواكب»، ما آسمان نزدیك (آسمان اول) را با كواكب و ستارگان زینت بخشیدیم، روشن مى‏شود كه آنچه ما مى‏بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است، و ماوراى این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد كه از دسترس علم ما بیرون است.

این در مورد آسمان‏هاى هفتگانه، اما در مورد زمین‏هاى هفتگانه ممكن است اشاره به طبقات مختلف كره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده كه زمین از قشرهاى گوناگونى تشكیل یافته، و یا اشاره به اقلیم‏هاى هفتگانه روى زمین چرا كه هم در گذشته و هم امروز كره زمین را به هفت «منطقه» تقسیم مى‏كردند. (البتّه طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است، امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالى و جنوبى و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یك منطقه استوائى تقسیم مى‏شود، اما در گذشته اقلیم‏هاى هفتگانه به شكل دیگرى تقسیم مى‏شد)(6)

هر چند با اطلاعات كمى كه ما از ماوراى منظومه شمسى داریم به دست دادن عدد در این زمینه كار مشكلى است، ولى به هر حال دانشمندان دیگر فلكى نیز تاكید مى‏كنند كه در كهكشانى كه منظومه شمسى جزء آن است میلیون‏ها میلیون كره وجود دارد كه در شرایطى مشابه كره زمین قرار گرفته و مركز حیات و زندگى مى‏باشد. البتّه ممكن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشترى درباره تفسیر اینگونه آیات در اختیار ما بگذارد.

و در مورد «طباقا» در اینجا باید بیفزاییم كه بر اساس این تعبیر آسمان‏هاى هفتگانه هر كدام فوق دیگرى قرار دارد، زیرا معنى «مطابقه» در اصل آن است كه چیزى را فوق چیز دیگرى قرار دهند.

حال اگر آسمان‏هاى هفتگانه را اشاره به كرات هفتگانه منظومه شمسى بدانیم كه با چشم غیر مسلح قابل رؤیتند، هر كدام فاصله معینى از خورشید دارند و هر یك فوق دیگرى است.

و اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سیار مى‏بینیم همه را جزء آسمان اول بشمریم معلوم مى‏شود كه در مراحل بالاتر، عوالم دیگرى است كه یكى برتر از دیگرى قرار دارد.

«ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت» با تمام عظمتى كه عالم هستى دارد هر چه هست نظم است و استحكام، انسجام، تركیبات حساب شده و قوانین دقیق و اگر بى نظمى در گوشه‏اى از جهان راه مى‏یافت آن را به نابودى مى‏كشید.

از نظام عجیب و شگفت انگیزى كه بر یك دانه اتم و ذرّات الكترون و پروتون حاكم است گرفته، تا نظامات حاكم بر كل منظومه شمسى، و منظومه هاى دیگر و كهكشانها، همه در سیطره قوانین دقیقى قرار دارند كه آنها را در مسیر خاصى پیش مى‏برند، خلاصه همه جا قانون است و حساب، و همه جا نظم است و برنامه.

«فارجع البصر هل ترى من فطور» «فطور» از ماده «فَطر» (بر وزن سطر) به معنى شكافتن از طول است، و به معنى شكستن (مانند افطار روزه) و اختلال و فساد نیز مى‏آید و در آیه مورد بحث به همین معنى است. منظور این است كه هر چه انسان در جهان آفرینش دقّت كند، كمترین خلل و ناموزونى در آن نمى‏بیند.

به هر حال از این آیه و آیات ابتدائى سوره ملك دو نتیجه مهم مى‏توان گرفت: نخست اینكه قرآن به همه رهروان راه حق، دستور مؤكّد مى‏دهد كه هر چه مى‏توانند در اسرار عالم هستى و شگفتى‏هاى جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقّت كنند و به یك بار و دو بار قناعت ننماید، چه بسیار اسرارى كه در نگاه اول و دوم خود را نشان نمى‏دهد، دیده‏هاى تیزبین لازم است كه بعد از چندین نگاه آنها را بیابد.

دیگر اینكه هر قدر انسان در این نظام دقیق تر و باریكتر شود، انسجام آن را بهتر درك مى‏كند، انسجامى خالى از هرگونه نقص و خلل و كژى و اعوجاج.

و اگر در نظر سطحى و ابتدائى بعضى از پدیده‏هاى این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده مى‏شود، (همچون زمین لرزه‏ها، سیلاب‏ها و بیمارى‏ها و حوادث ناگوارى كه گهگاه در زندگى انسان‏ها رخ مى‏دهد) در مطالعات دقیق‏تر روشن مى‏شود كه آنها نیز اسرار و فلسفه‏هاى دقیق و مهمى دارد.

این آیات اشاره روشنى به برهان نظم دارد كه مى‏گوید: وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم و قدرتى در پشت آن دستگاه است، و گرنه حوادث اتفاقى حساب نشده، و تصادف‏هاى كور و كر، هرگز نمى‏تواند مبداء نظام و حساب گردد، همانگونه كه در حدیث معروف مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است: «انّ الاهمال لا یاتى بالصواب و التضاد لا یاتى بالنظام»، مهمل كارى هرگز نتیجه درست نمى‏دهد و تضاد مبدأ نظام نمى‏گردد!

عظمت عالم آفرینش‏

با اینكه قرآن مجید از محیط عقب افتاده عصر جاهلیّت عرب برخاست ولى غالبا تأكید مى‏كند كه مسلمانان در اسرار با عظمت عالم هستى بیندیشند، مطلبى كه در عصر جاهلیّت مفهوم نداشت، و این خود دلیل روشنى است بر اینكه قرآن از مبداء دیگرى صادر شده، و هر قدر علم و دانش پیش مى‏رود، عظمت تأكیدات قرآن در این زمینه آشكارتر مى‏گردد.

مى‏دانیم كره زمینى كه ما در آن زندگى مى‏كنیم با تمام بزرگى كه دارد در مقابل مركز منظومه شمسى یعنى قرص «خورشید» به اندازه‏اى كوچك است كه اگر یك میلیون و دویست هزار كره زمین را روى هم بگذارند تازه به اندازه قرص آفتاب مى‏شود!

از سوى دیگر منظومه شمسى ما جزئى از یك كهكشان عظیم است كه همان كهكشان «راه شیرى» نام دارد. طبق محاسبات دانشمندان فلكى تنها در كهكشان ما بالغ بر یكصد میلیارد ستاره وجود دارد كه خورشید ما با تمام عظمتش یكى از ستاره‏هاى متوسط آن محسوب مى‏شود!

از سوى سوم در این جهان بزرگ آنقدر كهكشان وجود دارد كه از حساب و شماره بیرون است. و هر قدر تلسكوپ‏هاى نجومى عظیم‏تر و مجهّزتر مى‏شوند، كهكشان‏هاى تازه‏اى كشف مى شود!

سوره نحل آیه «68 و 69»

«68» وَأَوْحَى‏ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِى مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ‏

وپروردگارت به زنبور عسل وحى (و الهام غریزى) كرد كه از بعضى كوه‏ها و درختان و از دار بست‏هایى كه مردم مى‏سازند خانه‏هایى بساز.

نكته‏ها:

كلمه «وحى» به معناى اشاره و انتقال سریع و مخفى است كه علاوه بر وحى الهى به انبیا، هم شامل غریزه مى‏شود، نظیر این آیه و هم شاملِ الهام الهى، نظیر آیه 7 سوره‏ى قصص «و اوحینا الى ام موسى» كه خداوند به مادر موسى الهام كرد، و هم شامل وسوسه‏هاى شیطانى مانند آیه 121 سوره‏ى انعام. «ان الشیاطین لیوحون الى اولیائهم»

پیام‏ها:

1- تلاش و حركت حیوانات و انتخاب مسكن آنها بر اساس غریزه‏اى است كه خداوند در نهاد آنها قرار داده است. «اوحى ربّك الى النحل ...»

2- بهترین نوع عسل، عسلِ زنبورهاى كوهستان است كه از گل و گیاه كوهى استفاده مى‏كنند.(7) (نه مواد قندى مصنوعى كه در نزدیكى كندو قرار دهند!) «اتّخذى من الجبال ... و من الشجر...»

«69» ثُمَّ كُلِى مِن كُلِ‏ّ الَّثمَرَاتِ فَاسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ‏

سپس از همه میوه‏ها بخور، پس راههاى پروردگارت را خاضعانه طى كن. از شكم‏هاى آنها نوشیدنى رنگارنگ بیرون مى‏آید كه در آن شفاى مردم است، البتّه در این (زندگى زنبور) براى كسانى كه فكر مى‏كنند قطعاً عبرتى است.

نكته‏ها:

در این آیه و آیات قبل، خداوند به دو نوع مایه حیاتى و نوشیدنى كه از درون حیوانات است اشاره كرده؛ یكى شیر و دیگرى عسل.

در دو آیه قبل خواندیم كه انسان از میوه‏ها، وسیله مست‏كننده مى‏سازد «تتخذون منه سكراً» ولى حیوان از ثمرات، عسل شفابخش مى‏سازد!!!

در نظام هدفدار و حكیمانه الهى، غفلت و بیكارى منفور است. لذا هر كجا در قرآن مسئله خوردن آمده، در كنار آن مسئولیّتى بیان شده است، از جمله:

«كلوا... و اعملوا صالحا»(8) بخورید... و كار شایسته انجام دهید.

«كلوا منها و اطعموا»(9) بخورید و به دیگران اطعام كنید.

«كلوا... و اشكرواللَّه»(10) بخورید... و خدا را سپاس گذارید.

«كلوا... ولا تسرفوا»(11) بخورید... واسراف نكنید.

در این آیه نیز خداوند به زنبور عسل دستور خوردن مى‏دهد، لكن خوردنى همراه با هدف و مسئولیّت.

اولیاى خدا چون «نحل» هستند كه از پستى‏ها دورى كرده وبلندى‏ها را انتخاب مى‏كنند، از معارف الهى استفاده كرده و راه پروردگارشان را خاضعانه مى‏پیمایند این افراد از حلقومشان حكمت و حلاوت‏هاى معنوى خارج مى‏شود.

پیام‏ها:

1- رفتار حیوانات، طبق فرمان الهى به صورت غریزه در آنها مى‏باشد. «ثمّ كُلى»

2- عسل، عصاره‏ى انواع میوه‏هاست. «كُلى من كلّ الثمرات»

3- نه تنها انتخاب مسكن وغذاى حیوانات با هدایت الهى است، بلكه همه كارهاى آنها راهى است كه خداوند پیش رویشان گذاشته است. «سُبل ربّك»

4- حركت حیوانات در مسیرى كه خداوند برایشان انتخاب نموده است، حركت متواضعانه است. «سُبل ربِّك ذُللاً»

5 - اعجاز خلقت: یك كارخانه عسل‏سازى، در شكم حیوانى كوچك! «یخرج من بطونها»

6- عسل طبیعى به رنگ‏هاى مختلفى است. «مختلفاً الوانه» (رنگ‏هاى سفید، زرد، قرمز، كه شاید این اختلاف رنگ‏ها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد.)

7- در گیاهان و گلها، خواص درمانى است كه از طریق عسل، شفاى دردهاى ما مى‏شود. «فیه شفاء للناس» (ناگفته پیداست كه عسل، شفاى همه دردها نیست، لذا بصورت نكره «شفاءٌ» آمده است)

8 - خانه‏سازى، موم‏سازى و عسل‏سازى، در كنار زهرسازى، توسط حیوان كوچكى مثل زنبور، از نشانه‏هاى قدرت الهى است. «لآیة»

9- تمام درس‏ها و عبرت‏ها، براى كسانى است كه اهل فكر و اندیشه باشند «لقوم یتفكّرون» وگرنه افرادى هستند كه در تمام عمر از عسل استفاده مى‏كنند ولى حاضر به چند دقیقه فكر درباره‏ى آن نیستند.

1) بقره، 117.

2) فاطر، 16.

3) آل‏عمران، 140.

4) تفسیر نمونه.

5) تفسیر راهنما.

6) درباره «آسمان‏هاى هفتگانه» به تفسیر ذیل آیه 12 سوره طلاق و 29 بقره و 12 فصّلت، مراجعه كنید.

7) همان گونه كه بهترین گوشت، گوشت تازه است نه منجمد. «لحماً طریاً» نحل، 14.

8) مؤمنون، 51.

9) حج، 28.

10) بقره، 172.

11) انعام، 141.

---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس دوم: با كاروان هستى

سوره یونس آیه «25»

وَاللَّهُ یَدْعُواْ إِلَى‏ دَارِالسَّلاَمِ وَیَهْدِى مَن یَشَآءُ إِلَى‏ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ‏

و خداوند (مردم را) به سر منزل سلامت و سعادت (بهشت) مى‏خواند و هر كه را بخواهد، به راه راست هدایت مى‏كند.

نكته‏ها:

«دارالسلام»، یكى از نامهاى بهشت است، زیرا در آنجا كینه‏اى در دلها نیست، تا جنگ وجدال وبهره‏كشى پیش بیاید. «ونزعنا ما فى صدورهم من غلّ»(12)

سلام، نام خداست ودارالسلام، یعنى جوار رحمت الهى وجایى كه كلام ودرودشان سلام است و از خداوند هم به آنان سلام مى‏شود. «سلام قولاً من ربّ رحیم»(13)

در روایات، راه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و رهبران معصوم آسمانى به عنوان بهترین نمونه‏ى راه مستقیم بیان شده است.

پیام‏ها:

1- دعوت الهى، نشانه‏ى لطف خاصّ او بر بندگان است. «واللّه یدعوا»

2- سلامتى دنیا گذراست، ولى سلامت آخرت، پایدار است. «دار السّلام»

3- صراط مستقیم، مایه‏ى آرامش است و علاوه بر آخرت، همین دنیا را هم براى انسان دارالسلام مى‏سازد. «یدعوا الى دار السّلام»

4- زندگى و جامعه‏اى سالم، خواستگاه خداوند است. «یدعوا الى دارالسّلام»

5 - خداوند، هم دعوت مى‏كند و هم راه نشان مى‏دهد. «یدعوا، یهدى»

6- دعوت الهى براى همه است، ولى هدایتِ ویژه، مخصوص كسانى است كه او بخواهد. «یهدى من یشاء»

7- حركت در صراط مستقیم، توفیق الهى مى‏خواهد. «یهدى...الى صراط مستقیم»

سوره نور آیه «41 و 42»

«41» أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهُ یُسَبِّحُ لَهُ مَن فِى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْرُ صَآفَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ‏

آیا ندیدى كه هر كس در آسمان‏ها و زمین است و پرندگان بال گشوده (در پرواز) براى خدا تسبیح مى‏گویند، و هر یك نیایش و تسبیح خود را مى‏داند؟ و خداوند به آنچه مى‏كنند داناست.

«42» وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِیرُ

و فرمانروایى آسمان‏ها و زمین، مخصوص خداست. و بازگشت (همه) به سوى اوست.

نكته‏ها:

ظاهر آیه همانطور است كه ترجمه شد، امّا ممكن است فاعل «عَلِمَ» خدا باشد، نه موجودات كه در این صورت معناى آیه چنین مى‏شود: خداوند از نیایش و تسبیح همه‏ى موجودات آگاه است.

قرآن، بارها مسأله‏ى تسبیح موجودات و سجده و نماز آنها را با صراحت بیان كرده و گاهى فرموده است: شما تسبیح آنها را نمى‏فهمید.(14) از این آیات به دست مى‏آید كه علم و شعور، مخصوص انسان‏ها نیست. گرچه بعضى تسبیح موجودات هستى را تسبیح تكوینى و زبان حال آفرینش دانسته‏اند، ولى ظاهر آیات بر خلاف این مطلب است.

خداوند، در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است:

الف: موجودات آسمان و زمین و پرندگان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟!

ب: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان حضور قلب ندارد؟!

ج: پرندگان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند، امّا برخى انسان‏ها هنگام پرواز در آسمان، مظلومان را بمباران مى‏كنند و یا در حال غفلت و مستى به سر مى‏برند!

در روایات مى‏خوانیم: امام صادق علیه السلام هنگامى كه صداى گنجشكى را شنید فرمود: این پرنده مشغول دعا و تسبیح است.(15)

پیام‏ها:

1- تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستى نیز مطالعه و اندیشه كنید. «ألم تَرَ»

2- كسى كه مى‏خواهد دیگران را ارشاد كند، خود باید از دید عمیقى برخوردار باشد. پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله، تسبیح موجودات را مى‏دید. «ألم تَر»

3- در میان موجودات هستى، پرندگان، آن هم در حال پرواز، توجّه خاصّى به خدا دارند. «و الطّیر صافّات»

4- همه‏ى موجودات هستى، شعور دارند ونماز و تسبیح موجودات، آگاهانه است. «كلّ قد عَلِم صلاته»

5 - نماز، در صورتى ارزش دارد كه نمازگزار بداند چه مى‏گوید و چه مى‏كند. «كلّ قد علم صلاته»

6- نماز و تسبیح هر موجودى به صورت خاصّى است. «صلاته و تَسبیحه»

7- خداوند، بر جزئیات كار تمام هستى آگاه است. «علیم بما یفعلون»

8 - نظام هستى، هم فرمانروا دارد؛ «ولِلّه مُلك...» و هم هدفدار است. «و الى اللّه المصیر»

سوره آل‏عمران آیه «83»

أَفَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِى الْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعَاً وَ كَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ‏

پس آیا آنها جز دین خدا (دینى) مى‏جویند؟ در حالى كه هر كه در آسمان‏ها و زمین است، خواه ناخواه فقط تسلیم اوست و به سوى او بازگردانده مى‏شوند.

نكته‏ها:

موجودات آسمان‏ها و زمین، همگى تسلیم خدایند. حتّى اگر در حال عادّى این سرسپردگى را كتمان كنند، در حال احساس خطر به ناچار دل به او مى‏سپارند. مؤمنان با میل و رغبت تسلیم او هستند، ولى همگان در زمان احساس خطر یا مرگ یا مغلوب شدن در جنگ و یا درماندن در استدلال، تسلیم او مى‏شوند. همه ذرّات عالم، از كوچك‏ترین اتم تا بزرگ‏ترین كرات، همه تابع همان قانونى هستند كه خداوند بر آنها حاكم كرده است و هر لحظه مى‏تواند آن را تغییر دهد.

پیامبرصلى الله علیه وآله فرمودند: مراد از «مَن فى السموات» ملائكه مى‏باشند.(16)

امام صادق‏علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: زمانى كه قائم‏علیه السلام قیام كند، تمام سرزمین‏ها شهادت «لااله الاّ اللّه و محمّد رسول‏اللّه» سر خواهند داد.(17)

پیام‏ها:

1- انتخاب راه غیر خدا، با نظام هستى سازگار نیست. «أفغیر دین اللّه یبغون و له اسلم»

2- حقیقت دین، تسلیم است. «أفغیر دین اللّه یبغون و له اسلم...»

3- انسان، دائماً در جستجوى راه و روشى است و گرایش به مكتب در نهاد او قرار دارد. (جمله «یبغون» دلالت بر خواست و تمایل دائمى دارد.)

4- اگر هستى تسلیم اوست، چرا ما تسلیم نباشیم؟ «له‏اسلم‏من‏فى‏السموات‏والارض»

5 - در آسمان‏ها هم موجودات با شعور هستند. «مَن فى السموات»

6- اگر پایان كار ما اوست، چرا از همان اوّل رو به سوى او نكنیم؟ «الیه یرجعون»

سوره ملك آیه «3» در درس اوّل گذشت.

سوره انعام آیه «103»

لَا تُدْرِكُهُ الاَْبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ

چشم‏ها او را در نمى‏یابد، ولى او چشم‏ها را در مى‏یابد و او نامرئى و دقیق و باریك بین و آگاه است.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «بَصَر» هم به معناى چشم است و هم به معناى بصیرت.(18) بنابراین آیه را مى‏توان چنین معنا كرد: نه چشم ظاهرى، خداوند را مى‏بیند و نه دل به عمق معرفت او راهى دارد.

«لطیف» چند معنى دارد: 1- آنكه عطاى خود را كم بشمارد و طاعت مردم را بسیار،

2- دقیق، رسیدگى پنهانى به امور و باریك بینى، 3- خالق اشیاى ظریف و ناپیدا.

4- اهل‏مدارا و رفاقت، 5 - پاداش دهنده‏ى اهل وفا و بخشاینده‏ى اهل جفا.

امام رضاعلیه السلام فرمود: «لایقع الاوهام و لایُدرك كیف هو»، افكار و اوهام بر خداوند احاطه ندارد و ذات او آنگونه كه هست قابل ادراك نیست.(19)

خداوند، هرگز دیدنى نیست. همین كه حضرت موسى‏ از زبان مردم درخواست دیدن خدا را نمود، پاسخ شنید: «لَن تَرانِى»(20) هرگز مرا نخواهى دید. برخى از اهل‏سنّت گفته‏اند: خدا در قیامت دیده مى‏شود و به آیاتى همچون «الى ربّها ناظِرَة»(21) استدلال مى‏كنند.(22) غافل از آنكه خداوند، جسم و مادّه نیست و مراد از نظر به خداوند، نگاه با چشم دل است، زیرا دیدن با چشم، در جایى است كه چیزى داراى جسم، مكان، محدودیّت، رنگ و... باشد و همه‏ى اینها نشانه‏ى نیاز و عجز است كه خداوند از این نقص‏ها مبرّا مى‏باشد.

امام على علیه السلام مى‏فرماید: نه تنها چشم او را نمى‏بیند، بلكه وهم و فكر نیز نمى‏تواند بر او احاطه پیدا كند.(23) سعدى در ترسیم این مطلب مى‏گوید:

اى برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم‏

و از آنچه گفته‏اند و شنیدیم و خوانده‏ایم‏

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‏ایم‏

مراد از جمله‏ى «یدرك الابصار»، علم او به دیده‏هاى انسان است، مانند «سمیع» و «بصیر» كه به معناى علم او به شنیدنى‏ها و دیدنى‏هاست.

پیام‏ها:

1- خداوند، جسم مادّى نیست. «لاتدركه الابصار»

2- هیچ كس از ذات خداوند آگاه نیست. «هو اللطیف»

3- هیچ پرده و مانعى جلوى علم خدا را نمى‏گیرد. «هواللطیف الخبیر»

4- با اینكه زشتى‏هاى ما را مى‏داند باز هم به ما لطف دارد. «وهو اللطیف الخبیر»

5 - خداوند به همه‏ى لطائف و رموز هستى آگاه است. «هواللطیف الخبیر»

سوره روم آیات «22 تا 25»

«22» وَمِنْ ءَایَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلاَفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَاتٍ لِّلْعَالِمِینَ

و از نشانه‏هاى الهى، آفرینش آسمان‏ها و زمین، و تفاوت زبان‏ها و رنگ‏هاى شماست؛ همانا در این امر براى دانشمندان نشانه‏هایى قطعى است.

پیام‏ها:

1- آفرینش آسمان‏ها و زمین،از نشانه‏هاى قدرت بى‏پایان الهى است. «و من آیاته خلق السموات و الارض»

2- تفاوت نژادها و زبان‏ها، راهى براى خداشناسى است. «و من آیاته... اختلاف السنتكم و الوانكم»

3- هر زبانى براى خود ارزش و اصالت دارد و تغییر آن نه كمال است و نه لازم. (هیچ كس حقّ ندارد نژادها و زبان‏هاى دیگر را تحقیر نماید.) «و من آیاته... اختلاف السنتكم و الوانكم»

4- یكسان بودن شكل و رنگ همه‏ى انسان‏ها با ابتكار و نوآورى و بدیع بودن خداوند سازگار نیست. «و من آیاته اختلاف السنتكم...»

5 - انسان عالم و فهمیده، از اختلاف رنگ‏ها و زبان‏ها به معرفت الهى مى‏رسد ولى جاهل، رنگ و زبان را وسیله‏ى تحقیر و تفاخر قرار مى‏دهد. «للعالمین»

«23» وَمِنْ ءَایَاتِهِ مَنَامُكُم بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ‏

و از نشانه‏هاى الهى، خوابیدن شما در شب و روز، و تلاش شما در كسب فضل پروردگار است؛ همانا در این امر براى گروهى كه (حقایق را) مى‏شنوند، نشانه‏هایى قطعى است.

پیام‏ها:

1- نعمت‏هاى الهى را ساده ننگیریم؛ خواب نیز نعمتى است. «و من آیاته منامكم»

2- خواب، مقدّمه‏ى تلاش است. «منامكم... وابتغاؤكم»

3- كار و تلاش براى كسب معاش، امرى پسندیده و نشانه‏اى الهى است. «و من آیاته... ابتغاؤكم»

4- اصل خواب براى شب است و خواب در روز، براى استراحت جزیى است. «منامكم بالیل والنهار»

5 - فضل الهى گسترده است ولى تلاش ما براى كسب آن لازم است. «ابتغاؤكم»

6- نعمت‏هایى كه دریافت مى‏كنیم، به خاطر استحقاق نیست، بلكه لطف و فضل الهى است. «من فضله»

«24» وَمِنْ ءَایَاتِهِ یُرِیكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَیُحْىِ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

و از نشانه‏هاى الهى آن است كه برق (آسمان) را كه مایه‏ى بیم و امید است به شما نشان مى‏دهد، و از آسمان، آبى مى‏فرستد كه زمین را بعد از مردنش زنده مى‏كند، همانا در این امر براى گروهى كه مى‏اندیشند نشانه‏هایى قطعى است.

نكته‏ها:

در این آیه و آیات قبل، چهار تعبیر به چشم مى‏خورد: «یتفكّرون»، «للعالمین»، «یسمعون» و «یعقلون».

براى عملى شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله‏ى طبیعى بیان شده است:

1- انسان در آغاز، فكر مى‏كند. «یتفكّرون»

2- سپس مى‏فهمد و عالم مى‏شود. «للعالمین»

3- كسى كه آگاه شد، حرف‏ها را با دقّت گوش مى‏دهد و نكته سنجى مى‏كند. «یسعون»

4- در اثر شنیدن عمیق، به تعّقل و اندیشیدن مى‏رسد. «یعقلون»

پیام‏ها:

1- بیم و امید، در كنار هم سازنده است. «خوفاً و طمعاً»

2- برقِ آسمان، بارش و سبز شدن زمین تصادفى نیست، بلكه بر اساس یك برنامه‏ى دقیق و حساب شده است. «البرق... ینزّل... فیُحى»

3- نظام آفرینش، بر اساس اسباب و علل پایه ریزى شده است. «فیُحیى به»

4- پائیز و بهار، ریزش و رویش گیاهان، از نشانه‏هاى قدرت خداوند در آفرینش است. «فیحیى به الارض بعد موتها»

5 - خداشناسى باید بر اساس علم و فكر و تعقّل باشد. «لآیات لقوم یعقلون»

«25» وَمِنْ ءَایَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَآءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ

و از نشانه‏هاى الهى آن است كه آسمان و زمین به فرمان او بر پاست؛ پس هرگاه شما را از زمین فرا خواند، ناگهان (از قبر) بیرون مى‏آیید (و در صحنه‏ى قیامت حاضر شوید).

نكته‏ها:

در این آیات، هم آفرینش انسان از خاك، نشانه‏ى قدرت الهى شمرده شد، «خلقكم من تراب» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «من الارض اذا انتم تخرجون»

خداوند در این آیه و پنج آیه‏ى قبل، پانزده مرتبه مردم را مخاطب قرار داده و نعمت‏هاى خود را برشمرده كه این، یكى از شیوه‏هاى تبلیغ است.

پیام‏ها:

1- استوارى نظام آفرینش، نه تصادفى است و نه به دست دیگران، به اراده الهى است. «تقوم ... بامره»

2- پیدایش معاد، با اراده و دعوت خداوند انجام مى‏گیرد. «دعاكم دعوةً»

3- دعوت پیامبر خدا، مرده را زنده مى‏كند، «ثمّ ادعهن یأتینك سعیا»(24) تا چه رسد به دعوت الهى. «دعاكم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون»

4- ایمان به مبدأ، مقدّمه‏ى ایمان به معاد است. كسى كه نظام هستى را بر پا كرد، شما را نیز پس از مرگ زنده مى‏كند. «تقوم السماء... اذا انتم تخرجون»

5 - معاد، جسمانى است. «من الارض ... تخرجون»

6- پیدایش معاد، دفعى است نه تدریجى. «اذا انتم تخرجون»

سوره شورى آیه «29»

وَمِنْ ءَایَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِیهِمَا مِن دَآبَّةٍ وَ هُوَ عَلَى‏ جَمْعِهِمْ إِذَا یَشَآءُ قَدِیرٌ

و از نشانه‏هاى قدرت او آفرینش آسمان‏ها و زمین است و جنبندگانى كه در آن دو پراكنده‏اند و او هرگاه بخواهد بر گردآورى آنها تواناست.

نكته‏ها:

«بَثّ» به معناى پراكنده كردن است.

پیام‏ها:

6- آفرینش آسمان‏ها و زمین و جنبنده‏ها، گوشه‏اى از آیات الهى است. «من آیاته»

7- قدرت خداوند در آفرینش ابتدایى، نشانه قدرت او بر برپایى قیامت است. «خلق السموات... و هو على جمعهم... قدیر»

8 - در آسمان‏ها نیز موجودات زنده است. «بث فیهما من دابة»

9- پراكندگى حیوانات در مناطق مختلف زمین، یكى از نعمت‏هاست. (اگر همه گوسفندها در یك منطقه و همه گاوها در جاى دیگر بودند زندگى براى انسان بسیار سخت و گران بود.) «بثّ فیهما من دابّة»

10- تعیین زمان قیامت تنها در اختیار اوست. «اذا یشاء»

سوره مؤمنون آیه «14»

«14»... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أحْسَنُ الْخَالِقِینَ‏

...بزرگ و پر بركت است خدائى كه بهترین خلق كنندگان است.

نكته و تفسیر:

آفرین بر این قدرت‏نمائى بى‏نظیر كه در ظلمتكده رحم این چنین تصویر بدیعى با این همه عجائب و شگفتى‏ها بر قطره آبى نقش مى‏زند.

«خالق» از ماده «خلق» در اصل به معنى اندازه‏گیرى است، هنگامى كه یك قطعه چرم را براى بریدن، اندازه‏گیرى مى‏كنند، عرب واژه «خلق» در باره آن به كار مى‏برد و از آنجا كه در آفرینش د مسأله اندازه‏گیرى بیش از همه چیز اهمیّت دارد این كلمه خلق در باره آن به كار رفته است.

تعبیر به «احسن الخالقین» (بهترین آفرینندگان) این سؤال را به وجود مى‏آورد كه مگر غیر از خدا آفریدگار دیگرى وجود دارد؟!

بعضى از مفسران توجیهات گوناگونى براى آیه كرده‏اند، در حالى كه نیازى به این توجیهات نیست و كلمه «خلق» به معنى اندازه‏گیرى و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است، ولى البتّه خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونى متفاوت است:

خداوند ماده و صورت اشیاء را مى‏آفریند، در حالى كه اگر انسان بخواهد چیزى ایجاد كند تنها مى تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه‏اى به آن ببخشد مثلا از مصالح ساختمانى خانه‏اى بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا كارخانه‏اى اختراع كند.

از سوئى دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است «اللّه خالق كل شى‏ء»(25) در حالى انسان موجودات بسیار محدودى را مى تواند ابداع كند و گاه توأم با انواع ضعف‏ها و نقص‏ها است كه در جریان عمل باید آنها را تكمیل كند، اما خلق و ابداع پروردگار خالى از هر گونه عیب و نقص است .

از سوى سوم در آنجا كه انسان توانائى بر این امر پیدا مى كند، آن نیز به اذن و فرمان خدا است كه بى اذن او در عالم حتى برگى بر درختى نمى‏جنبد، چنانكه درباره حضرت مسیح‏علیه السلام در سوره مائده آیه 110 مى خوانیم: «و اذ تخلق من الطین كهیئة الطیر باذنى»، در آن هنگام كه تو از گِل، صورتى همچون صورت پرنده به اذن من خلق مى‏كردى.

12) اعراف، 43.

13) یس، 58.

14) اسراء، 44.

15) تفاسیر كبیرفخررازى و روح‏البیان.

16) تفسیر درّالمنثور.

17) تفسیر عیّاشى.

18) مفردات راغب.

19) تفسیر برهان.

20) اعراف، 143.

21) قیامت، 23.

22) تفسیرالمنار.

23) تفسیر صافى.

24) بقره، 260 .

25) رعد، 16.

----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس سوم: سرمایه‏هاى رشد

سوره اسراء آیه «70»

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى ءَادَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى‏ كَثِیرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً

وهمانا فرزندان آدم را گرامى داشتیم و آنان را در خشكى و دریا (بر مركب‏ها) حمل كردیم و از چیزهاى پاكیزه روزى‏شان دادیم و آنان را بر بسیارى از آفریده‏هاى خود برترى كامل دادیم.

نكته‏ها:

كرامت، گاهى كرامت معنوى واكتسابى ونزد خداست، مثل كرامتى كه خاصّ اهل تقواست. «اِنّ اَكرمَكم عنداللّه اتقاكم»(26) وگاهى كرامت در آفرینش است، نظیر «احسن تقویم»(27) كه در خلقت انسان آمده است. مراد از «كَرّمنا» در این آیه، احتمالاً وجه دوّم باشد. كرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است، و هم در دارا بودن قانون آسمانى و رهبرى معصوم، و مسجود فرشتگان واقع شدن.

انسان برتر از فرشته است، زیرا:

الف: انسان، مسجود فرشتگان است.

ب: فرشته، عقل محض است وشهوت ندارد و از این رو كمالش به ارزش كمال انسان نیست. هر كه عقلش را بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج: در شب معراج، جبرئیل به پیامبرصلى الله علیه وآله گفت: تو امام باش تا به تو اقتدا كنم، زیرا خداوند شما را بر ما برترى داده است.(28)

با آنكه خداوند بشر را بر همه‏ى موجودات، حتّى فرشتگان برترى داد، «فضّلناهم على كثیرٍ ممّن خلقنا» ولى سوء انتخاب و عمل ناپسند انسان او را به پست‏ترین درجه «اسفل سافلین»(29) و به مرتبه‏ى حیوانات و پست‏تر از آن پایین مى‏آورد. «كمثل الحمار»(30)، «كمثل الكلب»(31)، «كالانعام بل هم اضلّ»(32)، «كالحجارة او اشدّ...»(33)

در آیه، براى انسان هم كرامت مطرح است، هم فضیلت. «كرّمنا، فضلّنا» شاید تفاوت این دو، عبارت باشد از:

الف: كرامت، امتیازى است كه در دیگران نیست، امّا فضیلت، امتیازى است كه در دیگران نیز هست.

ب: كرامت اشاره به نعمت‏هاى خدادادى در وجود انسان است، بدون تلاش. ولى فضیلت اشاره به نعمت‏هایى است كه با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهى بدست آمده است.

ج: كرامت مربوط به نعمت‏هاى مادّى است، ولى فضیلت مربوط به نعمت‏هاى معنوى است.

سفر یكى از لوازم زندگى بشر، براى رفع نیازها و كسب تجربه‏هاست، كه خداوند اسباب آن را در خشكى و دریا، در اختیار بشر قرار داده و آن را به عنوان یكى از نعمت‏هاى خود برشمرده است.

به گفته‏ى بعضى مفسّران، «حمل در خشكى و دریا» اشاره به تسخیر تمام قواى زمینى و دریایى به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر كشتى و الاغ و مانند آن!

«طَیّبات»، اقسامى دارد: حیات طیّبه، ذرّیه‏ى طیّبه و رزق طیّب. و امام باقرعلیه السلام مى‏فرماید: رزقِ طیّب همان علم مفید است.(34)

پیام‏ها:

1- توجّه انسان به مقام و كرامت خود، سبب شكر و دورى از كفران است. «بماكفرتم... و لقد كرّمنا»

2- نه تنها حضرت آدم، بلكه نسل انسان مورد كرامت و برترى و گرامیداشت است. «كرّمنا بنى‏آدم»

3- تفاوت انسان با جانداران دیگر و برترى او، بسیار زیاد است. «لقد كرّمنا...فضّلناهم... تفضیلاً»

4- زمینه‏هاى رشد وكمال انسان از سوى خداست. «كرّمنا، حملنا، رزقنا، فضّلنا، خلقنا»

سوره جاثیه آیه «13»

وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ جَمِیعاً مِّنْهُ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ‏

و آنچه در آسمان‏ها و آنچه در زمین است، همه از اوست كه براى شما رام نمود، همانا در این تسخیر براى كسانى كه فكر كنند، قطعاً نشانه‏هایى است.

پیام‏ها:

1- تمام هستى در راستاى بهره‏گیرى انسان است. «سخّر لكم ما فى السموات...»

2- با حاكم شدن بر هستى، مغرور نشویم كه هرچه هست از اوست. «جمیعاً منه»

3- هماهنگى اجزاى هستى در جهت واحد، نشانه‏ى یكتایى آفریدگار است. «جمیعاً منه»

4- فكر كردن در نعمت‏هاى الهى نوعى تشكّر از اوست.«تشكرون... لقوم یتفكّرون»

5 - خداوند انسان را به تفكّر دعوت و تشویق كرده است. «لقوم یتفكّرون»

6- در تسخیر هستى براى انسان، نشانه‏هاى زیادى براى اهل فكر وجود دارد. «لآیات لقوم یتفكّرون» (شاید رابطه تفكّر و تسخیر این باشد كه در انسان قدرتى نهفته كه مى‏تواند تمام مظاهر طبیعت را به نفع خود تصرّف كند و این قدرت با اندیشه بكار مى‏افتد.)

7- هم احساس را شكوفا كنید و هم اندیشه را رشد دهید. «تشكرون - یتفكّرون»

سوره فجر آیات «27 تا 30»

«27» یَآ أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «28» ارْجِعِى إِلَى‏ رَبِّكَ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً «29» فَادْخُلِى فِى عِبَادِى «30» وَادْخُلِى جَنَّتِى‏

تو اى روح آرام یافته! به سوى پروردگارت بازگرد در حالى هم تو از او خشنودى و هم او از تو خشنود است. و در سلك بندگانم داخل شو. و در بهشتم وارد كن.

نكته و تفسیر:

بعد از ذكر عذاب وحشتناكى كه دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت مى‏گیرد، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن پرداخته، و از «نفوس مطمئنّه» و مؤمنانى كه در میان این طوفان عظیم از آرامش كامل برخوردارند پرداخته و آنها را با یك دنیا لطف و محبت مخاطب مى‏سازد.

دعوت مستقیم پروردگار، از نفوسى كه در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده‏اند.

دعوت از آنها براى بازگشت به سوى پروردگارشان به سوى مالك و مربّى و مصلحشان.

دعوتى كه آمیخته با رضایت طرفینى است، رضایت عاشق دلداده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقى.

و به دنبال آن تاج افتخار عبودیّت را بر سر او نهادن و به لباس بندگى مفتخرش كردن و در سلك خاصّان درگاه او را جاى دادن !

و سپس دعوت از او براى ورود در بهشت، آنهم با تعبیر «وارد بهشتم شو» كه نشان مى‏دهد میزبان این میهمانى تنها و تنها ذات مقدس او است، عجب دعوتى! عجب میزبانى! و عجب میهمانى!

«یا ایّتها النفس المطمئنّة»

منظور از «نفس» در اینجا همان روح آدمى است. و تعبیر به «مطمئنّة» اشاره به آرامشى است كه در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده، چنانكه قرآن مى‏فرماید: «الا بذكر اللّه تطمئن القلوب»(35)، بدانید تنها با ذكر خدا دلها آرام مى‏گیرد.

چنین نفسى هم اطمینان به وعده‏هاى الهى دارد و هم به راه و روشى كه برگزیده مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفانها، و هم در حوادث و بلاها، و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است.

منظور از بازگشت به سوى پروردگار به عقیده جمعى از مفسران، بازگشت به ثواب و رحمت او است، ولى بهتر آن است كه گفته شود بازگشت به سوى خود او است، یعنى در جوار قرب او جاى گرفتن، بازگشتى معنوى و روحانى نه مكانى و جسمانى.

آیا این دعوت به بازگشت به سوى پروردگار تنها در قیامت است، و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟

سیاق آیات البتّه مربوط به قیامت است، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است.

تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است كه تمام وعده هاى پاداش الهى را بیش از آنچه تصوّر مى‏كرد قرین واقعیّت مى‏بیند، و آنچنان فضل و رحمت خدا شامل حال او مى‏گردد كه یكپارچه رضا و خشنودى مى‏شود و اما تعبیر به «مرضیة» به خاطر این است كه مورد قبول و رضاى دوست واقع شده است.

چنین بنده‏اى، با چنان اوصاف و با رسیدن به مقام رضا و تسلیم كامل، حقیقت عبودیّت را كه گذشتن از همه چیز در طریق معبود است دریافته، و در سلك بندگان خاص خدا گام نهاده ، و مسلّماً جایى جز بهشت براى او نیست.

در بعضى از تفاسیر آمده است كه این آیات در مورد «حمزه سید الشهداء» نازل شده، ولى با توجه به اینكه این سوره مكى است این در حقیقت نوعى تطبیق است نه شأن نزول، همانگونه كه درباره امام حسین‏علیه السلام نیز در آغاز سوره گفته شد.

جالب اینكه در روایتى كه در كافى از امام صادق علیه السلام نقل شده مى‏خوانیم: كه یكى از یارانش پرسید آیا ممكن است مؤمن از قبض روحش ناراضى باشد؟!

فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامى كه فرشته مرگ براى قبض روحش مى‏آید اظهار ناراحتى مى‏كند، فرشته مرگ مى‏گوید: اى ولىّ خدا ناراحت نباش ! سوگند به آنكس كه محمّدصلى الله علیه وآله را مبعوث كرده، من بر تو مهربان‏ترم از پدرى مهربان، درست چشم‏هایت را بگشا و ببین. او نگاه مى‏كند، رسول خدا صلى الله علیه وآله و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین‏علیهم السلام و امامان از ذریّه او را مى‏بیند، فرشته به او مى‏گوید: نگاه كن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تواند.

او چشمانش را باز مى‏كند و نگاه مى‏كند، ناگهان گوینده‏اى از سوى پروردگار بزرگ ندا مى‏دهد و مى‏گوید: «یا ایّتها النفس المطمئنة»، اى كسى كه به محمّد و خاندانش اطمینان داشتى! بازگرد به سوى پروردگارت، در حالى كه تو به ولایت آنها راضى هستى، و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنى محمّد و اهلبیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشتم، در این هنگام چیزى براى انسان محبوب‏تر از آن نیست كه هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادى بپیوندد»!.

سوره انسان آیه «2 و 3»

«2» إِنَّا خَلَقْنَا الإنسَانَ مِن نُّطفَةٍ أَمْشاجٍ نَّبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعاً بَصِیراً «3» إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً

ما انسان را از نطفه مختلطى آفریدیم و او را مى‏آزمائیم (لذا) او را شنوا و بینا قرار دادیم. ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاكر باشد (و پذیرا گردد) یا كفران كند.

نكته و تفسیر:

نطفه بى‏ارزش را انسان كردیم، و تمام وسائل هدایت را در اختیارش نهادیم.

با اینكه بیشترین بحثهاى این سوره پیرامون قیامت و نعمت‏هاى بهشتى است، ولى در آغاز آن سخن از آفرینش انسان است، چرا كه توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز است. آرى، ذرّات وجود او هر كدام در گوشه‏اى پراكنده بود، در میان خاكها، در لابلاى قطرات آب دریاها، در هوائى كه در جو زمین وجود دارد، مواد اصلى وجود او هر كدام در گوشه یكى از این سه محیط پهناور افتاده بود و او در میان آنها در حقیقت گم شده، و هیچ قابل ذكر نبود.

آیا منظور از انسان در اینجا نوع انسان است، و عموم افراد بشر را شامل مى‏شود؟ یا خصوص حضرت آدم است؟

این آیه كه مى‏گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنى بر معنى اول مى‏باشد، هرچند بعضى معتقدند كه انسان در آیه اول سوره «هل اتى على الانسان...» به معنى حضرت آدم و انسان در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است، ولى این جدائى در این فاصله كوتاه بسیار بعید به نظر مى‏رسد.

«أمشاج» جمع «مَشج» یا جمع «مشیج» به معنى چیزى مخلوط است.

آفرینش انسان از نطفه مخلوط ممكن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و تركیب اسپر و اوول بوده باشد. همانگونه كه در روایات اهل‏بیت‏علیهم السلام اجمالا به آن اشاره شده است.

یا اشاره به استعدادهاى مختلفى كه در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژنها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف تركیبى نطفه است، چرا كه از دهها ماده مختلف تشكیل یافته، و یا اختلاط همه اینها با یكدیگر، معنى اخیر از همه جامع‏تر و مناسب‏تر است.

این احتمال نیز داده شده كه امشاج اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینى است.

جمله نبتلیه اشاره به رسیدن انسان به مقام تكلیف و تعهد و مسئولیّت و آزمایش و امتحان است، و این یكى از بزرگترین مواهب خدا است كه به انسان كرامت فرموده و او را شایسته تكلیف و مسئولیّت قرار داده است.

و از آنجا كه آزمایش و تكلیف بدون آگاهى ممكن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش مى‏كند كه در اختیار انسانها قرار داده است.

بعضى نیز گفته اند منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتى است كه به جنین از مرحله نطفه تا رسیدن به یك انسان كامل دست مى‏دهد. ولى با توجه به تعبیر «نبتلیه» و همچنین تعبیر به «انسان»، تفسیر اول مناسب‏تر است. ضمنا از این تعبیر استفاده مى‏شود كه ریشه همه ادراكات انسان از ادراكات حسى او است: و به تعبیر دیگر ادراكات حسى مادر همه معقولات است، و این نظریه بسیارى از فلاسفه اسلامى است، و در میان فلاسفه یونان ارسطو نیز طرفدار همین نظر بوده است.

و از آنجا كه تكلیف و آزمایش انسان علاوه بر مساله آگاهى و ابزار شناخت نیاز به دو عامل دیگر یعنى به مساله هدایت و اختیار دارد آیه بعد به آن اشاره كرده، مى‏فرماید: «انا هدیناه السبیل اِمّا شاكرا و اِمّا كفورا»

هدایت در اینجا معنى وسیع و گسترده اى دارد كه هم هدایت تكوینى را شامل مى‏شود و هم هدایت فطرى و هم تشریعى را هر چند سوق آیه بیشتر روى هدایت تشریعى است. توضیح اینكه از آنجا كه خداوند انسان را براى هدف ابتلاء و امتحان و تكامل آفریده است مقدمات وصول به این هدف را در وجود او آفریده، و نیروهاى لازم را به او بخشیده این همان هدایت تكوینى است.

سپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده، و از طریق الهامات فطرى مسیر را به او نشان داده، و از این نظر هدایت فطرى نموده و از سوى دیگر، رهبران آسمانى و انبیاى بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن براى ارائه طریق مبعوث كرده، و به وسیله آنها هدایت تشریعى فرموده است، و البتّه تمام این شعب سه گانه هدایت، جنبه عمومى دارد، و همه انسانها را شامل مى‏شود.

رویهمرفته این آیه به سه مساله مهم و سرنوشت ساز در زندگى انسان اشاره مى‏كند: مساله تكلیف، مساله هدایت و مساله آزادى اراده و اختیار كه لازم و ملزوم یكدیگر و مكمل یكدیگرند.

در ضمن جمله «انا هدیناه السبیل اما شاكرا و اما كفورا» خط بطلان بر مكتب جبر مى‏كشد. تعبیر «شاكرا» و «كفورا» مناسب‏ترین تعبیرى است كه در اینجا امكان دارد، چرا كه در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهى آنها كه پذیرا و تسلیم شوند، و راه هدایت پیش گیرند، شكر این نعمت را بجا آورده، و آنها كه مخالفت كنند كفران كرده اند.

و از آنجا كه از دست و زبان هیچكس بر نمى‏آید، كه از عهده شكرش بدر آید، در مورد شكر تعبیر به اسم فاعل كرده، در حالى كه در مورد كفران تعبیر به كفور (صیغه مبالغه ) آمده، زیرا آنها كه این نعمت بزرگ را نادیده بگیرند بالاترین كفران را كرده اند، چرا كه خداوند انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذارده، و این نهایت كفران است كه همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود.

ضمنا باید توجه داشت كفور واژه اى است كه هم در مورد كفران نعمت به كار مى‏رود و هم در مورد كفر اعتقادى.

عالم پر غوغاى جنین‏

مى دانیم نطفه انسان از تركیب نطفه مرد و زن كه اولى اسپر یا كرمك و دومى اوول یا تخمك نام دارد تشكیل مى‏شود.

اصل وجود نطفه و سپس تركیب آن، و بعد مراحل مختلف جنین، از عجائب و شگفتیهاى بزرگ جهان آفرینش است كه با پیشرفت علم جنین شناسى پرده از اسرار آن برداشته شده، هر چند اسرار بیشترى هنوز در پرده نهان است.

از جمله شگفتى‏هاى مزبور كه گوشه كوچكى را تشكیل مى‏دهد امور زیر است:

1- اسپر كه با آب نطفه مرد خارج مى‏شود موجود زنده متحرك بسیار كوچك ذرّه‏بینى است كه داراى یك سر و گردن و دم متحرك مى‏باشد، و عجب اینكه در هر بار انزال مرد ممكن است از دو تا پانصد میلیون ! اسپر وجود داشته باشد كه مطابق جمعیّت چندین كشور است، ولى از این عده بیشمار، فقط یك یا چند عدد وارد تخمك شده، و بارور مى‏گردد، وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است كه اسپرها براى رسیدن به تخمك و تركیب با آن تلفات زیادى مى‏دهند، و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن مشكل مى‏شد.

2- رحم قبل از دوران باردارى فقط به اندازه یك گردو است ! اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین به قدرى بزرگ مى‏شود كه جاى زیادى را اشغال مى‏كند و عجب اینكه جدار آن بقدرى قابل ارتجاع است كه در برابر این حجم عظیم كاملا مقاومت مى‏كند.

3- خون در دیواره رحم در عروق و رگها نیست ! بلكه به صورت ناودان در میان عضلات جارى است، زیرا اگر رگى وجود داشت مسلما در برابر كشش فوق العاده جدار رحم تاب مقاومت نمى‏آورد !

4- بعضى از دانشمندان معتقدند كه نطفه زن داراى الكتریسته مثبت است و اسپر دارى الكتریسته منفى، و لذا به سوى هم كشیده مى‏شوند، اما هنگامى كه اسپر وارد تخمك شد بار الكتریكى آن را منفى مى‏كند و به همین دلیل اسپرهاى بیشمار دیگر كه در اطراف آن وجود دارند از آن رانده مى‏شوند، و بعضى نیز گفته اند با ورود اسپر، ماده شیمیائى مخصوص ترشح مى شود كه سایر اسپرها را مى‏راند.

5 - جنین در میان كیسه‏اى بزرگ در آبى غلیظ به نام آمنى‏بوس غوطه‏ور است كه خاصیّت ضد ضربه در مقابل انواع حركات تند مادر، و یا اصابت چیزى به شكم، دارد، بعلاوه جنین را به صورت یكنواخت گرم نگه مى‏دارد، و تغییر حرارت خارجى در آن به زودى اثركند و از همه جالب‏تر اینكه او را در حالت بى‏وزنى قرار مى‏دهد، و از فشار آوردن اعضاى مختلف جنین روى همدیگر كه ممكن است موجب ضایعاتى شود جلوگیرى مى‏كند !

6- تغذیه جنین از طریق جفت و بند ناف صورت مى‏گیرد، یعنى خون مادر با تمام مواد غذائى و اكسیژن وارد جفت شده، و با تصفیه جدیدى از طریق بند ناف وارد قلب جنین‏شود، و از آنجا به تمام اعضاى بدن پخش مى‏گردد.

جالب اینكه بطن چپ و راست قلب جنین با یكدیگر مربوط است چون مساله تصفیه از طریقه ریه در آنجا مطرح نیست، زیرا جنین تنفس نمى‏كند اما به محض، تولد، حفره‏ها از هم جدا مى‏شوند و دستگاه تنفس به كار مى‏افتد!.

سوره فصّلت آیه «53»

سَنُرِیهِمْ ءَایَاتِنَا فِى الْأَفَاقِ وَفِى أَنفُسِهِمْ حَتَّى‏ یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ شَهِیدٌ

ما در آینده نزدیكى آیات خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برایشان روشن شود كه قطعاً او حقّ است، آیا كافى نیست كه پروردگارت بر هر چیزى گواه است؟

نكته‏ها:

خداشناسى مراحلى دارد: گاهى از آثار پى به مؤثّر مى‏بریم. «آیاتنا فى الافاق و فى انفسهم» و گاهى خودش را مى‏یابیم و واسطه‏ها را كنار مى‏زنیم. «اولم یكف بربّك انه على كل شى‏ء شهید» همان گونه كه خودش شاهد بر یكتایى خود است. «شهداللّه انه لا اله الا هو»(36)

كى رفته‏اى ز دل كه تمنا كنم تو را

كى گشته‏اى نهفته كه پیدا كنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدى كه من‏

با صد هزار دیده تماشا كنم تو را

امام حسین علیه السلام در دعاى عرفه مى‏گوید: «متى غبت حتّى تحتاج الى دلیل یدلّ علیك... عمیت عین لا تراك» آیا براى غیر تو نمودى است كه براى تو نیست، تو كى غائب بودى تا به دلیل نیاز داشته باشى كور باد چشمى كه تو را نبینید.

چرا در معاد شك مى‏كنیم؟ آیا او نمى‏داند كه چه كرده‏ایم تا كیفر و پاداش دهد؟ «انه على كلّ شى‏ء شهید» یا نمى‏تواند دوباره خلق كند؟ «انّه على كلّ شى‏ء قدیر» آرى، هدف این تشكیك‏ها باز كردن راه براى فسق و فجور است. «یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایّان یوم القیامة»(37)

پیام‏ها:

1- جلوه‏هاى قدرت و حكمت خدا تمام شدنى نیست. «سنریهم» (یعنى علاوه بر آیاتى كه در دسترس است، در آینده نیز آیاتى را به آنان نشان خواهیم داد.)

2- پیشرفت علوم، گامى است براى خداشناسى. «سنریهم آیاتنا فى‏الافاق وفى انفسهم»

3- تمام هستى، كلاس خداشناسى است. «فى الافاق و فى انفسهم»

4- خداشناسى با توجّه به نزدیك‏ترین موجود (خود انسان) تا دورترین نقطه‏ى هستى ممكن است. «فى الافاق و فى انفسهم»

5 - خداوند با همه اتمام حجّت مى‏كند. «سنریهم آیاتنا... حتّى یتبیّن لهم انّه الحقّ»

6- خداشناسى باید با دریافت و باور همراه باشد. «یتبیّن لهم انّه الحقّ»

7- تنها معبود حقّ، اوست. «انّه الحقّ»

8 - با سؤال، فطرت‏هاى خفته را بیدار كنید. «اولم یكف...»

9- ذات مقدّس خدا شاهد و گواه بر خود اوست. «انّه على كلّ شى‏ء شهید»، چنانكه اولیاى خدا چنین مى‏گفتند: «یا مَن دلّ بذاته على ذاته» (آفتاب آمد دلیل آفتاب)

سوره شمس آیه «7 و 8»

«7» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا «8» فَأَلهَْمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا

و سوگند به نفس آدمى و آنكس كه آن را منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیر) را به او الهام كرده است

نكته و تفسیر:

آغاز این سوره، به یك حساب یازده سوگند و به حساب دیگر هفت سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهاى قرآن را در خود جاى داده است و سرانجام بعد از تمام این سوگندهاى مهم و پى در پى به نتیجه آنها پرداخته مى‏فرماید: سوگند به اینها كه هر كس نفس خویش را تزكیه كند رستگار است. «قد أفلح مَن زكّاها»

سوگندهاى قرآن عموما دو مقصد را تعقیب مى‏كند: نخست اهمیّت مطلبى كه سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگر اهمیّت خود این امور كه مورد سوگند است، چرا كه سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد مى‏شود، به همین دلیل این سوگندها فكر و اندیشه انسان را به كار مى‏اندازد تا در باره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهى به سوى خدا بگشاید.

«و نفسٍ و ما سوّاها» در این آیات به دهمین و یازدهمین سوگند، پرداخته مى‏فرماید: سوگند به نفس آدمى، و آنكس كه آن را منظم و مرتب ساخت. همان انسانى كه عصاره عالم خلقت، و چكیده جهان ملك و ملكوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است: این خلقت بدیع كه مملوّ از شگفتى‏ها و اسرار است. آنقدر اهمیّت دارد كه خداوند به خودش و خالق آن یكجا قسم یاد كرده!.

در اینكه منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونى داده‏اند.

اگر منظور روح باشد مراد از «سوّاها» (از ماده «تسویه») همان تنظیم و تعدیل قواى روحى انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروى ادراك، حافظه، انتقال، تخیل، ابتكار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن در مباحث علم النفس مطرح شده است.

و اگر منظور روح و جسم هر دو باشد، تمام شگفتى‏هاى نظامات بدن و دستگاه‏هاى مختلف آن را كه در علم تشریح و فیزیولوژى (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل مى‏شود.

البتّه نفس به هر دو معنى در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد روح در آیه 42 زمر مى‏خوانیم: «اللّه یَتوفّى الانفس حین موتها»، خداوند ارواح را به هنگام مرگ مى‏گیرد.

و در مورد جسم در آیه 33 قصص آمده است كه موسى مى‏گوید: «ربّ انّى قتلت منهم نفسا فاخاف أن یقتلون» پروردگارا من یكى از آنها (فرعونیان ظالم) را كشته‏ام مى‏ترسم مرا به قتل برسانند.

ولى مناسب در اینجا این است كه هر دو را شامل شود، چرا كه شگفتى‏هاى قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یكى از این دو ندارد. جالب اینكه نفس در اینجا به صورت نكره ذكر شده، كه مى‏تواند اشاره به عظمت و اهمیّت نفس آدمى باشد، عظمتى مافوق تصور و آمیخته با ابهام كه آن را به صورت یك موجود ناشناخته معرفى مى‏كند، همانگونه كه بعضى از بزرگ‏ترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر كرده و انسان را موجود ناشناخته نامیده‏اند.

«فالهمها فجورها و تقواها» هنگامى كه خلقتش تكمیل شد، و هستى او تحقق یافت، خداوند بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد، و به این ترتیب وجودى شد از نظر آفرینش مجموعه‏اى از گِل بد بو و روح الهى و از نظر تعلیمات آگاه بر فجور و تقوى و در نتیجه وجودى است كه مى‏تواند در قوس صعودى برتر از فرشتگان گردد، و از ملك پرّان شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولى از حیوانات درّنده نیز منحطتر گردد و به مرحله «بل هم اضل» برسد و این منوط به آن است كه با اراده و انتخابگرى خویش كدام مسیر را برگزیند.

«ألهمها» از ماده «اِلهام» در اصل به معنى بلعیدن یا نوشیدن چیزى است، و سپس به معنى القاى مطلبى از سوى پروردگار در روح و جان آدمى آمده است، گوئى روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش مى‏نوشد و مى‏بلعد. و گاه به معنى وحى نیز آمده، ولى بعضى از مفسرین معتقدند كه تفاوت الهام با وحى در این است كه شخصى كه به او الهام مى‏شود نمى‏فهمد مطلب را از كجا به دست آورده، در حالى كه هنگام وحى مى‏داند از كجا و به چه وسیله به او رسیده است.

«فجور» از ماده «فجر» چنانكه قبلا هم اشاره كرده‏ایم به معنى شكافتن وسیع است، و از آنجا كه سپیده صبح پرده شب را مى‏شكافد به آن فجر گفته شده و از آنجا كه ارتكاب گناهان پرده دیانت را مى‏شكافد به آن فجور اطلاق شده است.

البتّه منظور از فجور در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است.

و منظور از «تقوى» كه از ماده «وقایه» به معنى نگهدارى است، این است كه انسان خود را از زشتى‏ها و بدى‏ها و آلودگى‏ها و گناهان نگهدارد و بركنار كند.

الهام فجور و تقوا و حسن و قبح عقلى‏

لازم به یادآورى است كه معنى آیه «فالهمها فجورها و تقواها» این نیست كه خداوند عوامل فجور و تقوى را در درون جان آدمى ایجاد كرد، عواملى كه او را به فجور و آلودگى و دریدن پرده‏هاى حیا دعوت مى‏كند، و عواملى كه او را به خیرات و نیكى‏ها مى‏كشاند، آنچنان كه بعضى پنداشته، و آیه را دلیلى بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته‏اند. بلكه مى‏گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم كرد، یا به تعبیر ساده‏تر راه و چاه را به او نشان داد، همانگونه كه در آیه 10 سوره بلد آمده است: «و هدیناه النَّجدَین»، ما انسان را به خیر و شر هدایت كردیم.

و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده كه فجور و تقوى را از طریق عقل و فطرت درمى‏یابد. لذا بعضى از مفسران گفته‏اند این آیه در حقیقت اشاره به مساله حسن و قبح عقلى است كه خداوند توانایى درك آن را به انسان‏ها داده است.

قابل توجه اینكه خداوند نعمت‏هاى فراوانى در اختیار بشر گذارده، ولى از میان تمام این نعمت‏ها در اینجا روى مساله الهام فجور و تقوى و درك حسن و قبح تكیه كرده، چرا كه این مساله، سرنوشت‏سازترین مسائل زندگى بشر است.

ارتباط سوگندهاى قرآن با نتیجه آن

چه رابطه‏اى میان این سوگندهاى یازدهگانه و بسیار مهم با حقیقتى كه به خاطر آن سوگند یاد شده وجود دارد؟

به نظر مى‏رسد كه هدف بیان این حقیقت از سوى خداوند بزرگ است كه من تمام وسائل مادى و معنوى را براى سعادت و خوشبختى شما انسان‏ها فراهم ساخته‏ام، از یكسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگى شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب حركت و سكون شما را تنظیم كرده، و زمین را براى زندگى شما از هر جهت آماده ساخته‏ام.

از سوى دیگر روح شما را با تمام استعدادهاى لازم آفریده‏ام، وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام كرده‏ام، بنابراین هیچ كمبودى براى پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزكیه نمى‏كنید؟ و تسلیم دسیسه‏هاى شیطانى مى‏شوید؟

سوره قمر آیه «54 و 55»

«54» إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِى جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ «55» فِى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُّقْتَدِرِ

همانا پرهیزكاران در باغ‏ها و (كنار) جوى‏ها هستند. در جایگاهى راستین، نزد فرمانروایى مقتدر.

نكته‏ها:

«نَهَر» (بر وزن قَمَر) و همچنین «نَهر» (بر وزن قَهر) هر دو به معنى مجراى آب فراوان است و به همین مناسبت گاهى به فضاى گسترده یا فیض عظیم و نور گسترده «نَهَر» گفته شده است.

این واژه در آیه مورد بحث ممكن است به همان معنى اصلى یعنى نهر آب بوده باشد، و مفرد بودن آن مشكلى ایجاد نمى‏كند، چرا كه معنى جنس و جمع دارد. بنابراین هماهنگ «جنّات» جمع «جنّت» است.

و ممكن است اشاره به وسعت فیض الهى و نور و روشنائى گسترده بهشت و فضاى وسیع آن باشد، و یا به هر دو معنى، چنانكه در حدیثى كه در المنثور از پیغمبر گرامى اسلام‏صلى الله علیه وآله نقل شده مى خوانیم: «النهر الفضاء و السعة لیس بنهر جار»، نهر به معنى فضا و گستردگى است نه به معنى نهر جارى.

از آنجا كه سنت قرآن مجید بر این است كه صالحان و طالحان و نیكان و بدان را در مقایسه با یكدیگر معرفى مى كند، چرا كه در مقایسه تفاوتها چشمگیرتر و آشكارتر است در اینجا نیز بعد از ذكر سرنوشت كافران مجرم اشاره كوتاهى به سرنوشت مسرت بخش و روح‏پرور پرهیزكاران كرده، مى فرماید: پرهیزكاران در میان باغها و نهرهاى بهشتى و فضاى گسترده و فیض وسیع خداوند جاى دارند. «ان المتقین فى جنات و نهر»

دومین آیه مورد بحث كه آخرین آیه سوره «قمر» است، توضیح بیشترى براى جایگاه متقین داده و توصیف جالبى از جایگاه پرهیزكاران مى‏كند كه جایگاه آنان دو ویژگى دارد كه همه امتیازات در آن جمع است: نخست اینكه آنجا جایگاه صدق است و هیچگونه باطل و بیهودگى در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده‏هاى خداوند درباره بهشت در آنجا عینیّت پیدا مى كند، و صدق آنها آشكار مى شود.

دیگر اینكه : در جوار و قرب خداست، همان چیزى كه از كلمه «عند» (نزد) استفاده مى‏شود كه اشاره به نهایت قرب و نزدیكى و معنوى است نه جسمانى، آن هم نسبت به خداوندى كه هم مالك است و هم قادر، هر گونه نعمت و موهبتى در قبضه قدرت و در فرمان حكومت و مالكیّت او است، و به همین دلیل در پذیرائى این میهمانان گرامى فروگذار نخواهد كرد، و تنها خودش مى‏داند چه مواهبى براى آنها آماده ساخته است.

قابل توجه اینكه : در این دو آیه كه سخن از مواهب و پاداشهاى بهشتیان است نخست از مواهب مادى آنها كه باغهاى وسیع و نهرهاى جارى است سخن مى‏گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوى آنها كه حضور در پیشگاه قرب ملیك مقتدر است، تا انسان را مرحله به مرحله آماده كند، و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فروبرد، به خصوص كه تعبیراتى همچون «ملیك» و «مقتدر» و نیز «مقعد صدق» همگى دلالت بر دوام و بقاى این حضور و قرب معنوى دارد.

پیام‏ها:

1- متّقین، هم از نظر مادى كامیاب خواهند شد، «فى جنّات و نهر» (آیه قبل) و هم از نظر معنوى. «فى مقعد صدق عند ملیك مقتدر»

2- خداوند، هم در قهر مقتدر است، «اخذ عزیز مقتدر» هم در مهر. «فى مقعد صدق عند ملیك مقتدر»

3- بهشت، سراسر صداقت است و ذرّه‏اى دغل‏بازى در آن راه ندارد. «مقعد صدق»

سوره تغابن آیه «3»

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِ‏ّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ

آسمان‏ها و زمین را به حق آفرید و به شما (در رحم مادر) صورت داد. پس صورت شما را نیكو قرار داد و بازگشت تنها بسوى اوست.

نكته‏ها:

دلیل بهترین صورت آنست كه هیچ انسانى آرزو نمى‏كند اعضاى بدنش جابجا باشد.

كدام عضو بدن در جاى دیگرى از انسان بود بهتر بود؟

در جویدن غذا چانه حركت كند یا تمام سر.

تناسب اندام یعنى استحكام ساق پا به مقدارى كه بدن را حمل كند.

با دو لب، گفتن، تنفس، مكیدن، فوت كردن، تغذیه، بوسیدن را قرار داد.

جاى تغذیه كودك جز سینه مادر كجا بهتر بود.

چشمى كه از پى آفریده شده با چه آبى جز اشك شور، بهتر حفاظت مى‏شد.

چه نیازى در طول تاریخ براى انسان پیش آمده كه به تعداد انگشت بیشترى نیاز داشته باشد.

رشد هماهنگ میان استخوان‏ها و اعصاب.

- هر عضوى به نحوى رشد دارد، دست و پا، چند برابر ایام تولد مى‏شود ولى رشد چشم نوزاد با بزرگسال تفاوتى ندارد.

- اگر جایگاه، قلب، چشم، ریه و... بیرون بدن بود چه مشكلاتى براى زندگى داشتیم؟

- اگر در گفتگو، زبان دائماً زیر دندان مى‏رفت، چه مى‏كردیم؟

- اگر تعداد دختر و پسر هماهنگ نبود، چه مى‏شد؟

- اگر گودى كف پا نبود، اگر مژه چشم نبود، اگر به هم خوردن پلك‏ها نیز مثل سخن گفتن نیاز به اراده و تمركز و فكر داشت، اگر هضم غذا و تنفس مثل نوشتن به اراده انسان نیاز داشت، اگر معده غذاها را هضم نمى‏كرد و... «فاحسن صوركم»

اولین هنرمند خداست: از نظر،

گستردگى «السموات و الارض»، محل هنرنمایى «فى الارحام»، موادى كه روى آن هنر صورت مى‏كند «ماء مهین»، تنوّع، هر انسانى به شكلى است، هدفمند، كه در نتیجه هنرنمایى سود و بهره‏گیرى است.

تفاوت آفریدن خداوند با تولیدات كارشناسان و متخصصین دیگر:

1- دیگران یكى دو نمونه تولید دارند، اما خداوند همه چیز را مى‏آفریند. «خلق كلى شى‏ء»(38)

2- تولیدات دیگران گاهى لغو است، اما خداوند همه چیز را به حق مى‏آفریند. «خلق السموات و الارض بالحق»(39)

3- مایه‏ى تولیدات دیگران مواد گوناگون است، اما خداوند از مایه‏اى ساده مى‏آفریند. «خلق كل دابةٍ من ماء»(40)

4- دیگران مشابه آفرینى ندارند، اما خداوند. «قادر على ان یخلق مثلهم»(41)

5 - در تولیدات دیگران ریخت و پاش است، اما خداوند. «انا كل شى‏ء خلقناه بقدر»(42)

6- تولیدگران گاهى عاجز مى‏شوند، اما خداوند هرگز عاجز نمى‏شود. «و لم یعى بخلقهن»(43)

7- در تولیدگران گاهى اعتدال و تنظیم لازم نیست، اما خداوند. «فخلق فسوى‏»(44)

8 - تولیدات دیگران رها مى‏شود، اما خداوند. «و ما كنا عن الخلق غافلین»(45)

9- صفات متضاد پى در پى در یك چیز. «خلقكم من صغف ثم حبل من صغف فقره»(46)

10- به درون آفریده‏ها علم دارد. «و نعلم ما توسوس به نفسه»(47)

11- خستگى ندارد. «ما مسنا من لغوب»(48)

12- هر چیزى را زوج آفرید. «و من كل شى‏ءٍ خلقنا زوجین»(49)

13- هر چیزى را به بهترین وجه آفرید. «احسن كل شى‏ءٍ خلقه»(50)

14- هر چیزى را بر اساس رحمت آفرید. «الا من رحم ربك و لذلك خلقهم»(51)

15- آزادانه آفرید. «یخلق ما یشاء و یختار»(52)

16- همه آفریده‏هاى او را نمى‏دانیم. «یخلق مالا تعلمون»(53)

17- مشابه آنچه را آفریده مى‏تواند بیافریند. «قادر على ان یخلق مثلهن»(54)

18- به آفریده‏هاى خود مدیریّت مى‏كند. «له الخلق والامر»(55)

19- هم آغاز آفریده‏ها بدست اوست و هم پایانش. «یبدء الخلق ثم یعیده»(56)

20- هر لحظه مى‏تواند دگرگون كند. «ان یشاء یذهبكم و یأت بخلقٍ جدید»(57)

21- كم و زیاد مى‏كند. «یزید فى الخلق ما یشاء»(58)

22- به تمام آفریده‏ها آگاه است. «و هو بكل خلق علیم»(59)

23- تفاوتى در آفریده‏ها نیست. «ما ترى فى الخلق الرحمن من تفاوت»(60)

24- آفریده‏هاى خود را هدایت مى‏كند. «اعطى كل شى‏ء خلقه ثم هدى»(61)

25- همه آفریده‏ها به سوى او برمى‏گردند. «خلق السموات و الارض... الیه المصیر»(62)

تمام كارهاى خداوند به شایسته‏ترین وجه است و از ما نیز مى‏خواهد كه كارهایمان را به شایسته‏ترین وجه انجام دهیم. مثلاً: آفرینش او احسن است: «احسن كل شیى‏ء خلقه»(63)

«فتبارك اللّه احسن الخالقین»(64)

كلام او احسن است: «نزّل احسن الحدیث»(65)

قصه‏هاى او بهترین است: «احسن القصص»(66)

طرّاحى او بهترین طرح است: «فاحسن صوركم»

نام او بهترین نام‏ها است: «وللّه الاسماء الحسنى‏»(67)

پاداشش بهترین است: «فله جزاء الحسنى‏»(68)

وعده‏هاى او بهترین وعده‏هاست: «وعداللّه الحسنى‏»(69)

حكم او بهترین حكم‏ها است: «و من احسن من اللّه حكماً»(70)

آرى، این خداوند عزیز از ما نیز خواسته است كه در تمام كارها، بهترین‏ها را انتخاب كنیم. مثلاً: بهترین سخن را با مردم بگوئیم: «یقول اللتى هى احسن»(71)

بهترین عمل را انجام دهیم: «احسن عملاً»(72)

حتّى مخالفین را با بهترین شیوه از خود دور كنیم: «ادفع باللتى هى احسن»(73)

و با بهترین شیوه با او گفتگو كنیم: «جاء لهم بالتى هى احسن»(74)

پاسخ محبت مردم را به بهترین وجه بدهیم: «فحیّوا باحسن»(75)

در میان شنیده‏ها بهترین را انتخاب كنیم: «یستمعون القول فیتبعون الحسنة»(76)

تصرّف در مال یتیم جز با بهترین شیوه نباشد: «لا تقربوا مال الیتیم الاّ باللتى هى احسن»(77)

كارهاى خود را با بهترین نیّت‏ها كه همان اخلاص و قصد و قربت است، رنگ‏آمیزى كنیم: «و من احسن من اللّه صبغة»(78)

پیام‏ها:

1- انسان در مقایسه با دیگر موجودات، زیباتر، برتر و كامل‏تر است. (بعد از آفرینش آسمان‏ها و زمین سخن از زیبایى انسان است). «خلق السموات... بالحق فاحسن صوركم»

2- جهان آفرینش در حال حركت است. «الیه المصیر»

3- مبداء و معاد فقط خداوند است. «خلق... الیه المصیر»

4- لازمه‏ى آفرینش به حق و هدفمند، بازگشت انسان‏ها به سوى خداوند براى كیفر و پاداش است.

سوره طه آیه «41»

«41» وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِى‏

(اى موسى!) من تو را براى خودم ساخته و برگزیدم.

نكته‏ها:

خداوند درباره‏ى حضرت موسى علیه السلام تعبیرات خاصى بیان فرموده است:

الف: «قرّبناه نجیّا»(79) ما او را به هم‏رازى خود نزدیك كردیم.

ب: «انَا اختَرتُك»(80) من تو را برگزیده‏ام.

ج: «ولتصنع على عینى»(81) زیر نظر من پرورش یابى.

د: «اِصتَنعتك لنفسى» تو را براى خود ساختم.

پیام‏ها:

1- براى اهداف بزرگ باید افرادى را تربیت كرد. «واصطنعتك لنفسى»

2- خداوند براى انبیا برنامه‏هاى خاصى دارد. «واصطنعتك لنفسى»

3- ابتدا خودسازى، آنگاه جامعه سازى. «اصطنعتك...» و در آیه بعد فرمان اصلاح جامعه را به او مى‏دهد.

4- اگر به عنوان مدیر، كسى را براى كارى اعزام مى‏كنیم، بكوشیم كه روحیه او مالامال از عشق و احساس غرور و دلگرمى باشد. ابتدا به موسى فرمود: «اصطنعتك لنفسى...» و در آیات بعدى به او مسئولیّت مى‏دهد.

سوره قاف آیه «16»

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ

و همانا ما انسان را آفریده‏ایم و هر چه را كه نفسش او را وسوسه مى‏كند مى‏دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیك‏تریم (و بر او مسلّطیم).

نكته‏ها:

«وسوسه» در لغت به معناى صداى آهسته است و در اصطلاح، كنایه از افكار ناپسندى است كه بر دل انسان مى‏گذرد.

كلمه «ورید» از ریشه‏ى «ورود» به معناى رفتن به سراغ آب است. از آنجا كه این رگ، شاهراه گردش خون میان قلب و دیگر اعضاى بدن است، آن را «ورید» گفته‏اند.

براى ارشاد منحرفان از هر شیوه صحیحى باید استفاده كرد. در آیات قبل نمونه‏هایى از قدرت خداوند در هستى و نمونه‏هایى از سرنوشت شوم كسانى كه تكذیب مى‏كردند، بیان شد. این آیات، وجدان و عقل مردم را مخاطب قرار داده كه مگر ما در آفرینش اول عاجز شدیم تا از آفرینش دوم بازمانیم.

مشابه جمله‏ى «نحن أقرب الیه من حبل الورید»، این آیه است: «انّ اللّه یحول بین المرء و قلبه»(82) خداوند میان انسان و قلب او حایل مى‏شود.

سرچشمه‏ى وسوسه، سه چیز است:

الف: نفس. «توسوس به نفسه»

ب: شیطان. «فوسوس لهما الشیطان»(83)

ج: بعضى انسان‏ها و جنّیان. «الّذى یوسوس فى صدور الناس من الجِنّة والناس»(84)

علم خداوند به امور ما به دو علت است:

الف: چون آفریدگار ماست و خالق، مخلوق خود را مى‏شناسد: «الا یعلم من خلق»(85)، «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه»

ب: چون بر ما احاطه دارد. «نعلم... و نحن اقرب الیه من حبل الورید» لذا علم خدا دقیق، گسترده و بى واسطه است.

ریشه‏ى شك در معاد دو چیز است: یكى اینكه خدا از كجا مى‏داند هر كس چه كرده و ذرّات او در كجاست؟ دیگر اینكه از كجا مى‏تواند دوباره بیافریند؟ این آیه به هر دو جواب مى‏دهد:

مى‏تواند، چون قبلاً انسان را آفریده است. «ولقد خلقنا الانسان»

مى‏داند، چون وسوسه‏هاى نادیدنى را هم مى‏داند. «نعلم ما توسوس به نفسه»

پیام‏ها:

1- اگر مى‏خواهید عقیده‏اى سالم داشته باشید باید وسوسه‏ها را از خود دور كرده و نفس خود را اصلاح كنید. (انكار قیامت به خاطر آن است كه خود را از وسوسه‏ها پاك نكرده‏اید.) «بل هم فى لبس... و نعلم ما توسوس به نفسه»

2- علم و احاطه‏ى خداوند به بشر، در طول حیات اوست. «نحن اقرب الیه من حبل الورید»

سوره قیامت آیه «1 و 2»

«1» لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ «2» وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

سوگند به روز قیامت. و سوگند به نفس لوّامه، وجدان بیدار و ملامتگر، (كه رستاخیزحق است).

نكته و تفسیر:

سوره قیامت با دو سوگند پر معنى آغاز شده: «لا اقسم بیوم القیامة و لا اقسم بالنفس اللوامة»

حقیقت این است كه یكى از دلائل وجود «معاد» وجود «محكمه وجدان» در درون جان انسان است كه به هنگام انجام كار نیك روح آدمى را مملو از شادى و نشاط مى‏كند، و از این طریق به او پاداش مى‏دهد، و به هنگام انجام كار زشت یا ارتكاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شكنجه مى‏كند، به حدى كه گاه براى نجات از عذاب وجدان اقدام به خودكشى مى‏كند.

یعنى در واقع وجدان حكم اعدام او را صادر كرده، و به دست خودش د اجرا مى‏كند!

بازتاب «نفس لوّامه» در وجود انسان‏ها بسیار وسیع و گسترده، و از هر نظر قابل دقّت و مطالعه است، و در بحث نكات اشاره بیشترى به آن خواهیم كرد.

وقتى «عالم صغیر» یعنى وجود انسان در دل خود محكمه و دادگاه كوچكى دارد، چگونه «عالم كبیر» با آن عظمتش محكمه عدل عظیمى نخواهد داشت؟ و از اینجا است كه ما از وجود وجدان اخلاقى پى به وجود رستاخیز و قیامت مى‏بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن مى‏شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلى است بر سوگند اول.

در اینكه مراد از «نفس لوامه» چیست؟ مفسران تفسیرهاى مختلفى براى آن ذكر كرده‏اند، یك تفسیر معروف همان است كه در بالا گفتیم، یعنى وجدان اخلاقى كه انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت مى‏كند، و به جبران و تجدید نظر وا مى‏دارد.

تفسیر دیگر اینكه منظور ملامت كردن همه انسان‏ها در قیامت نسبت به خویشتن است، مؤمنان به این جهت خود را ملامت مى‏كنند كه چرا اعمال صالح كم بجا آورده‏اند؟ و كافران از این جهت كه چرا راه كفر و شرك و گناه پیموده‏اند؟

دیگر اینكه منظور تنها نفس كافران است كه در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش مى‏كند.

ولى مناسب با آیه قبل و بعد همان تفسیر اول است.

آرى این دادگاه وجدان آنقدر عظمت و احترام دارد كه خداوند به آن سوگند یاد مى‏كند و آن را بزرگ مى‏شمرد، و به راستى بزرگ است، چرا كه یكى از عوامل مهم نجات انسان محسوب مى‏شود، به شرط آنكه وجدان بیدار باشد و بر اثر كثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.

این نكته نیز قابل توجه است كه به دنبال این دو سوگند پراهمیّت و پرمعنى بیان نشده است كه براى چه چیز سوگند یاد شده؟ و به اصطلاح «مقسم له» محذوف است، این به خاطر آن است كه از سیاق آیات بعد مطلب روشن است، بنابراین، آیات فوق چنین معنى مى‏دهد «سوگند به روز قیامت، و نفس لوامه كه همه شما در قیامت برانگیخته مى‏شوید و به سزاى اعمالتان مى‏رسید».

جالب اینكه به روز قیامت سوگند یاد شده كه قیامت و رستاخیزى هست، این به خاطر آن است كه مساءله رستاخیز آنچنان مسلم شمرده شده كه حتى در برابر منكران مى‏توان به آن سوگند یاد كرد.

«محكمه وجدان» یا «قیامت صغرى»

از قرآن مجید به خوبى استفاده مى‏شود كه روح و نفس انسانى داراى سه مرحله است:

1- «نفس امّاره» یعنى روح سركش كه پیوسته انسان را به زشتى‏ها و بدى‏ها دعوت مى‏كند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت مى‏بخشد، این همان چیزى است كه همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز هنگامى كه پایان شوم كار خود را مشاهده كرد به آن اشاره نمود و گفت: «و ما ابرى ء نفسى ان النفس لامارة بالسوء»(86)، من هرگز نفس خود را تبرئه نمى‏كنم، چرا كه نفس سركش همواره به بدى‏ها فرمان مى‏دهد.

2- «نفس لوّامه» كه در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، روحى است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیّت نیافته گاه لغزش پیدا مى‏كند و در دامان گناه مى‏افتد اما كمى بعد بیدار مى‏شود توبه مى‏كند و به مسیر سعادت بازگردد، انحراف درباره او كاملا ممكن است، ولى موقّتى است نه دائم، گناه از او سر مى‏زند، اما چیزى نمى گذرد كه جاى خود را به ملامت و سرزنش و توبه مى‏دهد.

این همان چیزى است كه از آن به عنوان «وجدان اخلاقى» یاد مى‏كنند، در بعضى از انسان‏ها بسیار قوى و نیرومند است و بعضى بسیار ضعیف و ناتوان ولى به هر حال در هر انسانى وجود دارد دیگر اینكه با كثرت گناه آن را به كلى از كار بیندازد.

3- «نفس مطمئنه» یعنى روح تكامل یافته‏اى كه به مرحله اطمینان رسیده، نفس سركش را رام كرده، و به مقام تقواى كامل و احساس د مسئولیّت رسیده كه دیگر به آسانى لغزش براى او امكان پذیر نیست. این همان است كه در سوره والفجر آیه 27 و 28 مى‏فرماید: «یا ایّتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضیة مرضیة»، اى نفس مطمئنه ! به سوى پروردگارت باز گرد، در حالى كه هم تو از او خشنودى و هم او از تو.

به هر حال این «نفس لوّامه» چنانكه گفتیم رستاخیز كوچكى است در درون جان هر انسان كه بعد از انجام یك كار نیك یا بد، بلافاصله محكمه آن در درون جان تشكیل مى‏گردد و به حساب و كتاب او مى‏رسد. لذا گاه در برابر یك كار نیك و مهم چنان احساس آرامش درونى مى‏كند و روح او لبریز از شادى و نشاط مى‏شود كه لذت و شكوه و زیبائى آن با هیچ بیان و قلمى قابل توصیف نیست و به عكس، گاهى به دنبال یك خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار كابوس وحشتناك، و طوفانى از غم و اندوه مى‏گردد، و از درون مى‏سوزد، كه از زندگى به كلى سیر مى‏شود، و حتى گاه براى رهائى از چنگال این ناراحتى خود را آگاهانه به مقامات قضائى معرفى و به چوبه دار تسلیم مى‏كند.

شباهت دادگاه وجدان و دادگاه قیامت‏

این دادگاه عجیب درونى شباهت عجیبى به دادگاه رستاخیز دارد:

1- قاضى و شاهد و مجرى حكم در حقیقت در اینجا یكى است همانطور كه در قیامت چنین است: «عالم الغیب و الشهادة انت تحكم بین عبادك»(87) خداوندا تو از اسرار پنهان و آشكار آگاهى و تو در میان بندگانت قضاوت خواهى كرد.

2- این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتى و پرونده‏سازى رائج بشرى را نمى‏پذیرد، همانطور كه درباره دادگاه قیامت نیز مى‏خوانیم: «و اتّقوا یوما لا تجزى نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون»(88)، از آن روز بترسید كه هیچكس بجاى دیگرى مجازات نمى‏شود، و نه شفاعتى پذیرفته مى‏گردد، و نه فدیه و رشوه‏اى، و نه یارى مى‏شوند.

3- محكمه وجدان مهم‏ترین و قطورترین پرونده‏ها را در كوتاه‏ترین مدّت رسیدگى كرده، حكم نهائى خود را به سرعت صادر مى‏كند، نه استیناف در آن هست، نه تجدید نظر و نه ماهها و سالها سرگردانى. همانطور كه در دادگاه رستاخیز نیز مى‏خوانیم: «و اللّه یحكم لا معقب لحكمه و هو سریع الحساب»(89)، خداوند حكم مى‏كند و حكم او رد و نقض نمى‏شود و حساب او سریع است.

4- مجازات و كیفرش بر خلاف مجازات‏هاى دادگاه‏هاى رسمى این جهان نخستین جرقه‏هایش در اعماق دل و جان افروخته مى‏شود، و از آنجا به بیرون سرایت مى‏كند، نخست روح انسان را مى‏آزارد، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراك او آشكار مى‏شود، همانطور كه درباره دادگاه قیامت نیز مى‏خوانیم: «نار اللّه الموقدة التى تطلع على الافئدة»(90)، آتش بر افروخته الهى كه از قلب‏ها زبانه مى‏كشد!

5 - دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلكه معلومات و آگاهى‏هاى خود انسان متهم را به عنوان «شهود» به نفع یا بر ضد او مى‏پذیرد! همانطور كه در دادگاه رستاخیز نیز ذرّات وجود انسان حتى دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنانكه مى‏فرماید: «حتى اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم»(91)، چون به كنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهى مى‏دهد.

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگرى بر فطرى بودن مساءله معاد است، زیرا چگونه مى‏توان باور كرد در وجود یك انسان كه قطره كوچكى از این اقیانوس عظیم هستى است، چنان حساب و كتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزى وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب و كتاب و دادگاه و محكمه‏اى وجود نداشته باشد، این باور كردنى نیست.

نام‏هاى قیامت در قرآن مجید

مى‏دانیم قسمت مهمى از معارف قرآن و مسائل اعتقادى آن، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور مى‏زند، چرا كه مهم‏ترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تكامل او دارد.

نام‏هایى كه در قرآن براى این روز بزرگ انتخاب شده نیز بسیار است و هر كدام بیانگر بُعدى از ابعاد آن روز مى‏باشد و به تنهائى مى‏تواند مسائل بسیارى را در این رابطه بازگو كند.

به گفته مرحوم «فیض كاشانى» در «مُحجّة البیضاء» در هر یك از این نام‏ها سرى نهفته شده و در هر توصیفى معناى مهمى بیان گشته، باید كوشید تا این معانى را درك كرد و این اسرار را یافت.

او بیش از یكصد نام براى قیامت ذكر كرده كه همه یا اكثر آن را مى‏توان از قرآن مجید استفاده كرد. مانند «یوم الحسرة»، «یوم الندامة»، «یوم المحاسبة»، «یوم المسالة» «یوم الواقعة»، «یوم القارعة»، «یوم الراجفة»، «یوم الرادفة»، «یوم الطلاق»، «یوم الفراق»، «یوم الحساب»، «یوم التناد»، «یوم العذاب»، «یوم الفرار»، «یوم الحق»، «یوم الحكم»، «یوم الفصل»، «یوم الجمع»، «یوم الدین»، «یوم تبلى السرائر»، «یوم لا یغنى مولى عن مولى شیئا»، «یوم یفرّ المرء من اخیه»، «یوم لا ینفع مال و لا بنون» و «یوم التغابن و....» ولى معروف‏ترین نام آن همان «یوم القیامة» است كه هفتاد بار در قرآن مجید ذكر شده و حكایت از قیام عمومى بندگان و رستاخیز عظیم انسان‏ها مى‏كند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا براى انجام وظیفه دعوت مى‏نماید.

به عقیده ما براى بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار كردن نفس سركش، و تعلیم و تربیت انسان، كافى است كه در این نامها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم، روزى كه همگى در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر مى‏شویم، و پرده‏ها كنار مى‏رود و اسرار درون ظاهر مى‏شود، بهشت تزیین مى‏گردد و جهنم برافروخته مى‏شود، و همگان در پاى میزان عدل الهى حاضر مى‏شویم در نظر بگیریم. سوره مؤمنون آیه «14» در درس دوّم گذشت.

26) حجرات، 13.

27) تین، 4.

28) تفسیر نورالثقلین.

29) تین، 5.

30) جمعه، 5.

31) اعراف، 176.

32) اعراف، 179.

33) بقره، 74.

34) تفسیر كنزالدقائق.

35) رعد، 28.

36) آل عمران، 18.

37) قیامت، 5 - 6.

38) انعام، 101.

39) جاثیه، 22، انعام، 73، تغابن، 3، عنكبوت، 44، روم، 8، زمر، 5.

40) نور، 45.

41) اسراء، 99.

42) قمر، 49.

43) احقاف، 33.

44) اعلى‏.

45) مؤمنون، 17.

46) روم، 55.

47) ق، 16.

48) ق، 38.

49) ذاریات، 49.

50) سجده، 7.

51) هود، 119.

52) قصص، 68.

53) نحل، 8.

54) اسراء، 99.

55) اعراف، 54.

56) یونس، 4.

57) ابراهیم، 19، فاطر، 16.

58) فاطر، 1.

59) یس، 79.

60) ملك، 3.

61) طه، 50.

62) تغابن، 3.

63) سجده، 7.

64) مؤمنون، 14.

65) زمر، 23.

66) یوسف، 3.

67) اسراء، 110.

68) كهف، 88.

69) حدید، 10.

70) مائده، 50.

71) اسراء، 53.

72) كهف، 7.

73) فصلت، 34.

74) نحل، 125.

75) نساء، 86.

76) زمر، 18.

77) اسراء، 34.

78) بقره‏7 138.

79) مریم، 52.

80) طه، 13.

81) طه، 39.

82) انفال، 24.

83) اعراف، 20.

84) ناس، 5 و 6.

85) ملك، 14.

86) یوسف، 53.

87) زمر، 46.

88) بقره، 48.

89) رعد، 41.

90) همزه، 6 - 7.

91) فصّلت، 20.

--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس چهارم: روزنه‏هاى خطا

سوره بقره آیه «168 و 169»

«168» یَآ أَیُّهَا الْنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الْشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ‏

اى مردم! از آنچه در زمین، حلال و پاكیزه است بخورید و از گام‏هاى (وسوسه انگیز) شیطان، پیروى نكنید. براستى كه او دشمن آشكار شماست

نكته‏ها:

اسلام، همواره مردم را به بهره‏بردن از نعمت‏هاى پاك وحلالِ خداوند، سفارش نموده و با هرگونه رهبانیّت و زهد بى‏جا مبارزه مى‏نماید. لذا هم خوردنى‏هاى ناسالم را از شیطان مى‏داند؛ «انّما الخمر... رجس من عمل الشّیطان»(92) و هم نخوردن نابجا را گام شیطان مى‏داند؛ «كلوا... و لا تتّبعوا خطوات الشیطان» زیرا در برخى از نقل‏هاى تاریخى آمده است كه بعضى از طوائف عرب، قسمتى از زراعت و حیوانات را بدون دلیل برخود حرام كرده بودند و گاهى نیز این تحریم‏ها را به خداوند نسبت مى‏دادند. آیه نازل شد تا رفع ابهام شود.

اسلام، به زندگى مادّى انسان توجّه كامل دارد و در رأس آنها نیازهاى غذایى است كه در این مورد، دهها آیه و صدها حدیث آمده است. یكى از وظایف انبیا نیز بیان خوردنى‏ها و آشامیدنى‏هاى حلال وحرام براى مردم است.

معمولاً قرآن در كنار اجازه مصرف، شرطى را بیان كرده است. مثلاً در اینجا مى‏فرماید: «كلوا... حلالاً طیباً» همچنین مى‏فرماید: «كلوا و اشربوا... و لا تعثوا فى الارض مفسدین»(93) بخورید و بیاشامید... ولى در زمین فساد نكنید. در آیه دیگر مى‏فرماید: «كلوا واشربوا ولاتسرفوا»(94) بخورید و بیاشامید، ولى اسراف نكنید. و در جاى دیگر مى‏فرماید: «كلوا و اطعموا»(95) بخورید و اطعام كنید.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده است كه شخصى به نام طارق، تصمیم گرفته بود تا از همسرش جدا شده و زندگى راهبانه‏اى داشته باشد. حضرت فرمود: «انّ هذا من خطوات الشیطان» این از وسوسه‏ها و گام‏هاى شیطان است.

پیام‏ها:

1- شرط اساسى در مصرف، دو چیز است: حلال بودن، پاكیزه و دل‏پسند بودن. «كلوا حلالاً طیّباً»

2- اسلام با ریاضت‏هاى بى‏جا مخالف است. «كلوا»

3- بهره‏گیرى از محرّمات و چیزهاى پلید و ناپاك، پیروى كردن از شیطان است. «كلوا... حلالا طیباً ولا تتبعوا خطوات الشیطان»

4- نیازهاى طبیعى بشر، زمینه‏اى براى انحراف و تسلّط شیطان است. باید ضمن تأمین نیاز، به لغزش‏هاى آن توجّه داشت. «كلوا... ولاتتبعوا خطوات...»

5 - شیطان، انسان را قدم به قدم منحرف مى‏كند. باید از همان قدم اوّل مواظبت كرد. «خطوات الشیطان»

6- شیطان براى انحراف مردم، از راههاى گوناگونى وارد مى‏شود. «خطوات»

7- وادار نمودن مردم به استفاده از حرام‏ها و بازداشتن آنان از نعمت‏هاى حلال، نمودى از دشمنى آشكار شیطان است. «كلوا... حلالا طیباً... انّه لكم عدو مبین»

«169» إِنَّمَا یَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَآءِ وَ أَنْ تَقُولُواْ عَلَى اللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ‏

همانا (شیطان)، شما را فقط به بدى و زشتى فرمان مى‏دهد و اینكه بر خداوند چیزهایى بگویید كه به آن آگاه نیستید.

نكته‏ها:

در تفسیر روح‏البیان آمده است كه شیطان در وسوسه‏ى خود، مراحلى را طى مى‏كند: ابتدا به كفر دعوت مى‏نماید. اگر موفق نشد، به بدعت، اگر موفق نشد، به گناهان كبیره، اگر موفق نشد به گناهان صغیره، اگر موفق نشد، به كارهاى مباح به جاى عبادات و اگر باز هم موفق نشد، به عباداتى دعوت مى‏كند كه پایین‏تر است، تا شخص از مرحله بالاتر باز بماند.

فرمان شیطان، همان وسوسه‏هاى اوست. نه آنكه از انسان سلب اختیار كند تا انسان مجبور به گناه شود.

تاثیر فرمان شیطان، نشان ضعف ماست. هرگاه انسان ضعیف شد، وسوسه‏هاى شیطان را همچون فرمان مولا مى‏پذیرد؛ «انمّا سلطانه على الّذین یتولّونه»(96) وگرنه اولیاى خدا، در مرحله‏اى هستند كه شیطان به آنان نفوذ ندارد. «انّ عبادى لیس لك علیهم سلطان»(97)

پیام‏ها:

1- نشانه‏ى دشمنى شیطان، وسوسه براى انجام فحشا و افترا به خداوند است. «عدوّ مبین انّما یأمركم»

2- شیطان، هم دستور به گناه مى‏دهد، هم راه توجیه آنرا نشان مى‏دهد. فرمان به سوء و فحشا، همان دستور به گناه و فرمان افترا بستن به خدا، دستور به توجیه گناه است. «یأمركم... وان تقولوا»

3- اظهار نظر در باره احكام دین و فتوى دادن بدون علم، حرام است. «ان تقولوا على اللَّه ما لا تعلمون»

4- حتّى در مقام تردید و شك، نباید چیزى را به خداوند نسبت داد، تا چه رسد به مواردى كه بدانیم آن حرف و سخن از خدا نیست. بنابراین باید در تفسیر قرآن و بیان احكام دقّت كرد. «وان تقولوا على اللَّه ما لاتعلمون» سوره قاف آیه «16» در درس سوم گذشت.

سوره قیامت آیه «20 و 21»

«20» َكلاّ بَلْ تحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ «21» وَ تَذَرُونَ الاَخِرَةَ

چنین نیست كه شما مى‏پندارید (و دلایل معاد را مخفى مى‏شمرید) بلكه شما دنیاى زودگذر را دوست دارید ( و هوسرانى بى قید و شرط را). و آخرت را رها مى‏كنید.

نكته و تفسیر:

دلیل اصلى انكار معاد شك در قدرت خداوند و جمع آورى عظام رمیم و خاكهاى پراكنده نیست، بلكه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهاى سركش سبب مى‏شود كه هر گونه مانع و رادعى را از سر راه خود بر دارید، و از آنجا كه پذیرش معاد و امر و نهى الهى، موانع و محدودیت‏هاى فراوانى بر سر این راه ایجاد مى‏كند، لذا به انكار اصل مطلب برمى‏خیزید و آخرت را به كلى رها مى‏سازید.

سوره یونس آیه «7»

إِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لَقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ ءَایَاتِنَا غَافِلُونَ‏

قطعاً آنان كه به دیدار ما (و دریافت نعمت‏هاى اخروى) امید ندارند و (تنها) به زندگى دنیادل خوش كرده‏اند و به آن آرام گرفته وتكیه مى‏كنند و نیز كسانى كه از نشانه‏هاى (قدرت) ما غافلند.

نكته‏ها:

رسول خدا صلى الله علیه وآله فرمود: «مَن اَحبّ لقاء اللَّه احبّ اللَّهُ لقائه»، هر كس دیدار خدا را دوست بدارد، خداوند نیز ملاقات با او را دوست دارد.(98) و در آیه‏ى آخر سوره‏ى كهف مى‏خوانیم: «فمن كان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً» معتقدان به قیامت و دیدار پروردگار، باید عمل صالح انجام دهند.

پیام‏ها:

1- امید و یأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثّرى دارد. «لایرجون لقاءنا»

2- انسان، هر چه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیاگراتر مى‏شود. پس معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند.«لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیاة الدنیا»

3- اطمینان واقعى تنها با یاد خداست و دنیا، آرام‏بخش كاذب آن هم براى غافلان است. «اطمأنّوا بها... غافلون»

4- عوامل دوزخى شدن عبارت است از:

الف: انكار معاد و پاداشهاى اخروى. «لایرجون لقاءنا»

ب: راضى شدن به دنیاى زودگذر. «رضوا بالحیاة الدنیا»

ج: غفلت از آیات الهى. «هم عن آیاتنا غافلون»

د: عملكرد ناپسند. «بما كانوا یكسبون»

سوره ابراهیم آیه «22»

وَ قَالَ الشَّیْطَانُ لَمَّا قُضِىَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِ‏ّ وَ وَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِىَ عَلَیْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِى فَلَا تَلُومُونِى وَ لُومُواْ أَنفُسَكُم مَّآ أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَآ أَنتُم بِمُصْرِخِىَّ إِنِّى كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ‏

و(چون كار كیفر وپاداش به اتمام رسد) شیطان (از روى ملامت به دوزخیان) گوید: همانا خداوند به شما وعده داد وعده راست و من به شما وعده دادم ولى با شما تخلّف كردم، من بر شما تسلّطى نداشتم، جز آن كه شما را دعوت كردم و شما (به میل خود) استجابت كردید. پس مرا ملامت و نكوهش نكنید، وخود را سرزنش كنید. (در این روز) نه من مى‏توانم فریادرس شما باشم، و نه شما فریادرس من. من از اینكه مرا پیش از این شریك خدا قرار داده بودید بیزارم. قطعاً براى ستمگران عذاب دردناكى است.

نكته‏ها:

گناهكار در قیامت دست و پا مى‏زند تا براى خود شریك جرم پیدا كند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهى مى‏گوید: دوست بد مرا منحرف كرد. «لقد اضلّنى عن الذّكر»(99) گاهى مى‏گوید: رهبران فاسد مرا فاسد كردند. «لولا انتم لكنّا مؤمنین»(100) گاهى شیطان را ملامت مى‏كند و او را عامل گمراهى خود مى‏داند، امّا شیطان مى‏گوید: مرا سرزنش نكنید، «لا تلومونى...» من جز وسوسه و دعوت كارى نداشتم. انحراف از خود شما بود.

تسلّط نداشتن شیطان بر انسان، هم مورد تأیید خداوند است و هم خود شیطان به آن اقرار دارد. «ان عبادى لیس لك علیهم سلطان»(101) تو بر بندگان خالص من تسلطى ندارى. در این آیه نیز مى‏گوید: « ما كان لى علیكم من سلطان»

پیام‏ها:

1- وعده‏هاى الهى، حقّ و مطابق با واقع است. «وعد الحقّ»

2- شیطان با وعده‏هایش انسان را فریب مى‏دهد. «و وعدتكم فاخلفتكم» چنانكه در جاى دیگر آمده: «یعدهم و یُمنیّهم و ما یعدهم الشیطان الاّ غرورا»(102)

3- شیطان، انسان را مجبور نمى‏كند، بلكه وسوسه و دعوت مى‏كند. «دعوتكم»

4- حتّى شیطان، انسان فاسد را سرزنش مى‏كند. «لوموا انفسكم»

5 - ملامت یكى از دلایل آزادى و اختیار انسان است «لا تلومونى ولوموا انفسكم» زیرا انسان مجبور، ملامت ندارد.

6- گناه خود را به گردن شیطان نیندازیم. «فلا تلومونى»

7- در قیامت رابطه‏ها قطع مى‏شود. «ما انا بمُصرِخكم» (رهبران باطل و پیروان آنان از یكدیگر بیزارى مى‏جویند. شیطان به پیروانش مى‏گوید: «انّى كفرت بما اشركتمون» و پیروان گمراه نیز به رهبران خود مى‏گویند: اگر فرصتى پیش آید و به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزارى خواهیم جست. «لو انّ لنا كرّةً فنتبرّأ منهم كما تبرّءُوا منّا»(103))

8 - اطاعتِ غیر خداوند شرك است. «اشركتمون»

9- استجابت دعوت‏هاى شیطانى، ظلم به خود و مكتب است. «انّ الظالمین لهم»

سوره صاد آیه «71 و 72»

«71» إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّى خَالِقُ بَشَراً مِّن طِینٍ «72» فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ من رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ‏

آن گاه كه پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشرى از گِل هستم. پس همین كه او را نظام بخشیدم و از روح خود در او دمیدم، سجده‏كنان براى او به خاك افتید.

نكته‏ها:

«سوّیته» از «استواء» به معناى اعتدال و استوارى در آفرینش است.

ماجراى خلقت انسان وسجده فرشتگان بر او، در سوره‏هاى بقره، اعراف، حجر، اسراء و كهف آمده وتكرار این داستان بیانگر تعصّب و نژادپرستى ابلیس و حسادت بر انسان و خطر تكبّر و عدم توبه و عذرخواهى است كه در طول تاریخ، همه‏ى انسان‏ها به نحوى با آن درگیر هستند. از سوى دیگر براى توجّه دادن انسان به مقام انسانیّت است، انسانى كه مسجود فرشتگان است باید هشیار باشد كه ارزش خود را هدر ندهد.

مراد از «نفخت فیه من روحى» آن نیست كه چیزى از خدا جدا شده و به انسان ملحق شده باشد، بلكه منظور بیانِ منشأ و ریشه‏ى روح انسان است كه از عالم بالاست، نه عالم خاكى.

از رسول خدا صلى الله علیه وآله نقل شده كه فرمود: خداوند آدم را آفرید و ما اهل بیت را در نسل او قرار داد و به خاطر كرامت ما فرمان سجده صادر كرد، پس مسجود قرار گرفتن آدم، براى خداوند عبودیّت بود و براى آدم احترام، زیرا ما در صلب او بودیم!(104)

پیام‏ها:

1- انسان تنها موجودى است كه خداوند قبل از خلقت، آفریدن او را به فرشتگان اعلام كرد. «قال ربك»

2- آفرینش فرشتگان، قبل از انسان بوده است. (زیرا خداوند قبل از انسان با فرشتگان گفتگو داشته است). «قال ربك للملائكة»

3- منشأ وجودى انسان، آب و خاك است. «خالقٌ بشراً من طین»

4- روح، پس از جسم آفریده شده است. «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحى»

5 - روح، از بدن مستقل و جداست. «نفخت فیه من روحى»

6- فرشتگان به خاطر نفخه‏ى الهى، به آدم سجده كردند ولى برخى انسان‏ها حتّى به خاطر ذات حقّ براى خدا سجده نمى‏كنند. «من روحى... له ساجدین»

7- انسان داراى دو بعد مادّى و معنوى است. «من طین - من روحى»

8 - الطاف الهى، زمینه‏ى مستعدّ لازم دارد. تا به ظرفیّت‏هاى مادّى پرداخته نشود وظیفه روح الهى در آن ممكن نیست. «فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحى»

9- روح، در بدن همه‏ى جانداران هست ولى تعبیر «روحى» مخصوص انسان است كه از شرافت ویژه‏اى برخوردار است. «نفخت فیه من روحى»

10- فرشتگان مثل انسان مورد امر و نهى قرار مى‏گیرند. «فقعوا له ساجدین»

11- سجده بر انسان، به خاطر بعد روحى اوست نه جسمى او. «نفخت فیه من روحى فقعوا له ساجدین»

12- سجده بر آدم، چون به فرمان خداست، بندگى خداست نه بندگى آدم. «فقعوا له ساجدین» (سجده مظهر بزرگداشت و كرامت و قبول خلافت انسان است نه پرستش او).

13- لیاقت از سابقه مهم‏تر است. (سابقه‏ى فرشتگان بیش از آدم بود ولى چون لیاقت انسان بیش‏تر بود آنها به او سجده كردند.) «له ساجدین»

سوره یوسف آیه «52 و 53»

«52» ذَ لِكَ لِیَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِى كَیْدَ الْخَآئِنِینَ‏

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیّت) براى آن بود كه (عزیز) بداند من در نهان به اوخیانت نكرده‏ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایى نمى‏رساند.

نكته‏ها:

در اینكه این آیه كلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه كلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخى از تفاسیر(105) آن را ادامه سخن یوسف مى‏دانند و برخى دیگر،(106) ادامه سخنان همسر عزیز مصر مى‏شمارند، ولى با توجّه به محتواى آیه، نظر اوّل درست است و نمى‏تواند كلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتى بالاتر از اینكه یك نفر بى‏گناه، سالها در زندان بماند.

یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را براى خروج از زندان، بررسى مجدد پرونده و اعاده‏ى حیثیّت مطرح مى‏كند.

پیام‏ها:

1- شخص كریم درصدد انتقام نیست، به دنبال اعاده‏ى حیثیّت و كشف حقیقت است. «ذلك لیعلم»

2- سوءظن‏ها را از اذهان برطرف كنیم. «ذلك لیعلم...»

3- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اَخنه»

4- خیانت، كارى ناپسند است، هر چند در حقّ كافر باشد. «لم اخنه»

5 - نشان ایمان واقعى، خیانت نكردن در پنهانى و خفاست. «لم‏اخنه بالغیب»

6- خائن براى كار خویش با توجیه خلافش، نقشه مى‏كشد. «كید الخائنین»

7- یوسف تلاش مى‏كرد تا پادشاه را متوجّه سازد كه اراده‏ى خداوند و سنّت الهى، نقش تعیین كننده‏اى در حوادث و رخدادها دارد. «انّ اللَّه لایهدى...»

8 - خائن، به نتیجه نمى‏رسد و خوش عاقبت نیست. آرى! اگر ما پاك باشیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداوند اجازه نمى‏دهد، ناپاكان آبروى ما را برباد دهند. «انّ اللَّه لایهدى كید الخائنین»

9- از سنن الهى، عدم موفقیّت خائنان و شكست و رسوایى آنان است. «انّ اللّه لا یهدى كید الخائنین»

«53» وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِى إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّى إِنَّ رَبِّى غَفُورٌ رَّحِیمٌ‏

و من نفس خود راتبرئه نمى‏كنم، چرا كه نفس آدمى بدون شك همواره به بدى امر مى‏كند، مگر آن كه پروردگارم رحم كند كه همانا پروردگار من آمرزنده‏ى مهربان است.

نكته‏ها:

در قرآن براى نفس، حالاتى بیان شده است از جمله:

1- نفس امّاره كه انسان را به سوى زشتى‏ها سوق مى‏دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یكباره سقوط مى‏كند.

2- نفس لوّامه، حالتى است كه انسان خلافكار خود را ملامت و سرزنش مى‏كند و اقدام به توبه و عذرخواهى مى‏كند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

3- نفس مطمئنّه، حالتى است كه تنها انبیا و اولیا وتربیت شدگان واقعى آنان دارند ودر هر وسوسه وحادثه‏اى، پیروزمندانه بیرون مى‏آیند و دلبسته‏ى خدایند.

یوسف علیه السلام عدم خیانت و سربلندى خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند مى‏داند و به عنوان یك انسان كه داراى طبیعت انسانى است، خود را تبرئه نمى‏كند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضى بودن از نفس را نشانه‏ى فساد عقل و بزرگ‏ترین دام شیطان دانسته‏اند.(107) امام سجادعلیه السلام در مناجات الشاكّین، براى نفس پانزده خطر بیان نموده كه توجّه به آن مفید است.

پیام‏ها:

1- هرگز خود را به پاكى مستائیم و تبرئه نكنیم. «ما اُبرّء نفسى»

2- شرط كمال آن است كه حتّى اگر همه مردم او را كامل بدانند، او خود را كامل نداند. در ماجراى حضرت یوسف؛ برادران، همسر عزیز، شاهد، پادشاه، شیطان و زندانیان همه گواهى به كمال او مى‏دهند، ولى خودش مى‏گوید: «ما اُبَرّء نفسى»

3- خطر هواى نفس جدّى است، آنرا ساده ننگرید. «انّ النفس لامّارة بالسوء» در آیه، چهار نوع تأكید بكار رفته است. (انّ، لام تأكید، صیغه‏ى مبالغه و جمله‏ى اسمیه)

4- انبیا با آنكه معصومند، اما غرائز انسانى دارند. «انّ النفس لامّارة بالسوء»

5 - هم از پاكى و عفت خود در برابر تهمت‏ها باید دفاع كرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «انّ النّفس لامّارة بالسوء»

6- نفس، خواهش خود را تكرار مى‏كند تا انسان را گرفتار كند. «لامّارة»

7- انسان به طور طبیعى وغریزى، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفى دارد. «لامّارة بالسّوء»

8 - تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط مى‏كند. «الاّ ما رحم»

9- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. كلمه «ربّى» تكرار شده است.

10- مربّى باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّى غفور رحیم»

11- بخشودگى، مقدّمه‏ى دریافت رحمت الهى است. اوّل مى‏فرماید: «غفور» بعد مى‏فرماید: «رحیم»

12- على‏رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «غفور رحیم»

سوره نحل آیات «98 تا 100»

«98» فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ «99» إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَلَى‏ رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ‏

پس هرگاه خواستى قرآن بخوانى، از (شر) شیطان رانده شده به خدا پناه ببر. البتّه شیطان را بر كسانى كه ایمان آورده و بر پروردگارشان توكّل مى‏كنند، غلبه و سلطه‏اى نیست.

نكته‏ها:

هر كار خوبى ممكن است آفاتى داشته باشد، همان گونه كه عزّت، آفتى دارد مثل تكّبر و خدمت به مردم، آفتى دارد مثل منت گذاشتن، قرائت قرآن نیز ممكن است آفاتى از قبیل خودنمایى، كسب درآمد، رقابت‏هاى منفى، فریب مردم، فهم غلط، تفسیر به راى و... داشته باشد كه انسان باید هنگام تلاوت قرآن از شرّ همه‏ى آفات، به خداوند پناه ببرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: تلاوت نیاز به سه چیز دارد: قلب خاشع و بدن فارغ و موضع خالى. یعنى حالتى كه در آن پیش داورى نباشد.(108)

قرآن اگر همراه با تفسیر و نظرات امامان معصوم‏علیهم السلام باشد، «كتاب اللَّه و عترتى لن یفترقا» وبر دل‏هاى پاك وارد شود، «هدىً للمتقین» سبب هدایت ورشد و زیاد شدن ایمان وعلم مى‏گردد. چنانكه قرآن مى‏فرماید: اى پیامبر هرگاه قرآن تلاوت مى‏كنى ما میان تو و كسانى كه ایمان به آخرت ندارند مانعى قرار مى‏دهیم.(109)

در روایات مى‏خوانیم: پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله هنگام تلاوت قرآن جمله «اعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم» را مى‏خواندند.(110)

پیام‏ها:

1- از خطر نفوذ شیطان در بهترین افراد و مقدّس‏ترین كار غافل نباشید. (تلاوت قرآن از شخصى مثل پیامبر اكرم هم نیاز به استعاذه دارد)

2- شیطان به سراغ همه مى‏آید، امّا در همه تأثیرگزار نیست. «لیس‏له سلطان على الّذین آمنوا»

3- ایمان و توكّل، قلعه‏اى است كه انسان را از آسیب‏پذیرى حفظ مى‏كند. «لیس له سلطان على الّذین آمنوا»

4- پناه بردن به خداوند، نشانه‏ى ایمان به او و توكّل بر اوست. «فاستعذ باللَّه ... آمنوا و على ربّهم یتوكّلون»

5 - پناه بردن شما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببرید، «فاستعذ» تا او شما را پناه دهد و اگر او پناه ندهد، پناهندگى ما بیهوده است.)

6- جز پناهندگى به او راه دیگرى نیست. «فاستعذ باللَّه»

«100» إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِینَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ

غلبه وسلطه‏ى شیطان تنها بر كسانى است كه (با پیروى از او) سلطه و ولایت او را مى‏پذیرند، و (بر) كسانى است كه آنان (به واسطه فریب شیطان) به خدا شرك آورده‏اند.

نكته‏ها:

شیطان به عزّت خداوند سوگند یاد كرده كه با استمداد از حزب و قبیله‏اش و از راه زینت دادن، وعده‏ها، تبلیغات، وسوسه‏ها و افراد منحرف، از هرسو انسان را شكار كند. ومردم در برابر این سوء قصد به چند گروه تقسیم مى‏شوند از جمله:

1- انبیا كه شیطان در آروزها و اهداف آن بزرگواران مانع تراشى مى‏كند، ولى در خود آنان نقشى ندارد. «القى الشیطان فى امنیّته» یعنى شیطان در اهداف و آرزوهاى پیامبر چیزى را القاء مى‏كند، ولى خداوند توطئه‏اش را خنثى مى‏نماید.(111)

2- مؤمنان كه شیطان با آنان تماس مى‏گیرد، ولى آنها متذكّر شده ونجات مى‏یابند. «اذا مسهم طائف من الشیطان تذكّروا»(112)

3- مردم عادّى كه شیطان در روح آنان فرو رفته و وسوسه مى‏كند. «یوسوس فى صدور الناس»(113)

4- افراد فاسق، كه شیطان در عمق جانشان رفته و بیرون نمى‏آید و بر فكر و دل و اعضاى آنان تسلّط مى‏یابد. «فهو له قرین»(114)

پیام‏ها:

1- مقدّمات سلطه‏ى شیطان را خودمان فراهم مى‏كنیم. «انّما سلطانه على الّذین یتولّونه» (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان كارى از پیش نمى‏برند)

2- موحّدین واقعى بیمه هستند، لكن هر كس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر مى‏شود. «انّما سلطانه على الّذین ... هم به مشركون»

سوره صاد آیه «82»

قَالَ فَبِعزَّتِكَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ‏

ابلیس گفت: به عزّت تو سوگند كه همه (ى مردم) را گمراه خواهم كرد.

پیام‏ها:

1- خطر وسوسه‏هاى ابلیس جدّى است. (او سوگند یاد كرده كه همه را به نحوى گمراه كند). «فبعزّتك لاغوینّهم»

2- گاهى یك گناه، مقدّمه‏ى گناهان بزرگترى مى‏شود. (گناه سجده نكردن بر آدم، مقدّمه‏اى براى گناه اغفال مردم مى‏شود). «لاغوینّهم»

سوره محمّد آیه «25»

إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّواْ عَلَى‏ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَى‏ لَهُمْ‏

همانا كسانى كه پس از آن كه راه هدایت برایشان روشن شد به آن پشت كردند، شیطان (رفتار بدشان را) برایشان آراسته و آنان را با آرزوهاى طولانى فریفته است.

نكته‏ها:

«سوّل لهم» یا به معناى زیباسازى زشتى‏ها و وارونه نمایاندن واقعیّات است و یا به معناى «تسهیل» و آسان سازى است، یعنى شیطان راه انحراف را براى انسان آسان جلوه مى‏دهد.

«أملى‏» یا به معناى مهلت دادن و یا به معناى امداد و یارى رساندن است.

كارهاى سراسر شرّ شیطان در قرآن عبارتند از: وسوسه، امر به فحشا و زشتى‏ها، زینت دادن كارهاى زشت، ایجاد ترس و وحشت و دشمنى، وعده فقر و تهیدستى، بد قولى و خلف وعده، اسراف و بازداشتن از یاد خدا. البتّه قرآن راه درمان و فرار انسان از شیطان را در دو چیز معرّفى مى‏كند: یكى آن كه به دید دشمن به او بنگرد، «انّ الشیطان لكم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً»(115) دیگر آن كه در برابر شرور شیطان، به خداوند پناه ببرد. «و امّا ینزغنّك من الشیطان نزغ فاستعذ باللّه»(116) و گرنه شیطان خارجى، «الشیطان سوّل لهم» و شیطان درونى، «فكذلك سوّلت لى نفسى»(117) انسان را به هلاكت و نابودى مى‏رسانند.

پیام‏ها:

1- توجّه به وسوسه‏هاى شیطان، از آفات ایمان است و سرانجامى جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد. «انّ الّذین ارتدّوا»

2- ارتداد و بازگشت از حق بعد از روشن شدن آن، عملى ارتجاعى و قابل سرزنش است. «ارتدّوا على ادبارهم من بعد ما تبیّن...»

3- راه حق، روشن و واضح است و آگاهى و درك آن مسئولیّت آور. «من بعد ما تبیّن لهم الهُدى»

4- اگر با جلوه‏ها و وسوسه‏ها به جدّیت مبارزه نكنیم، آگاهى و علم به تنهایى كارى از پیش نمى‏برد. «تبیّن لهم الهُدى الشیطان سوّل لهم»

5 - زیبا جلوه دادن بدى‏ها و آرزوهاى طولانى، ابزار كار شیطان است. (هر كس زشتى‏ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است) «الشیطان سوّل لهم و املى لهم»

سوره انعام آیه «43»

فَلَوْلَا إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ مَا كَانُواْ یَعْمَلُونَ‏

پس چرا هنگامى كه ناگوارى‏هاى ما به آنان رسید، توبه و زارى نكردند؟ آرى (حقیقت آن است كه) دل‏هاى آنان سنگ و سخت شده و شیطان كارهایى را كه مى‏كردند، برایشان زیبا جلوه داده است.

پیام‏ها:

1- تضرّع به درگاه خداوند، سبب رشد و قرب به او و ترك آن نشانه‏ى سنگدلى و فریفتگى است. «فلولا... تضرّعوا»

2- انسان فطرتاً زیبایى را دوست دارد تا آنجا كه شیطان نیز از همین غریزه، او را اغفال مى‏كند. «زیّن لهم الشیطان»

3- براى لجوجان، نه تبلیغ مؤثّر است، نه تنبیه. «قست قلوبهم»

4- ریشه‏ى غرور و ترك تضرّع، مفتون شدن به تزئینات شیطانى است. «فلولا... تضرّعوا... زیّن لهم الشیطان»

سوره مجادله آیه «19»

إِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُوْلَئِكَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ‏

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده است، پس یاد خدا را از خاطرشان برده است. آنان حزب شیطانند. آگاه باشید كه حزب شیطان همان زیانكارانند.

نكته‏ها:

حضرت على علیه السلام مى‏فرماید: اگر حق و باطل به طور روشن مطرح باشند، مشكلى پیش نمى‏آید ولى مخلوط كردن حق و باطل سبب بروز فتنه و تسلّط شیطان مى‏شود. «و لكن یؤخذ من هذا ضِغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالك یستولى الشیطان على اولیائه»(118)

امام حسین علیه السلام نیز در كربلا به لشكر یزید فرمود: «استحوذ الشیطان على اولیائه».(119)

روش شیطان این گونه است كه:

گام به گام انسان را به سوى خود مى‏كشاند. «خطوات الشیطان»(120)

گاهى مطلبى را القا مى‏كند، نظیر كسى كه از دور سنگى پرتاب مى‏كند. «القى الشیطان...»(121)

گاهى تماس مى‏گیرد ولى نفوذى ندارد. «مستهم طائف من الشیطان»(122)

گاهى در دل نفوذ مى‏كند. «یوسوس فى صدور الناس»(123)

گاهى در دل نفوذ مى‏كند و همانجا مى‏ماند. «فهو له قرین»(124)

گاهى انسان برادر شیطان مى‏شود. «اخوان الشیاطین»(125)

و گاهى مرید شیطان مى‏شود و شیطان بر او تسلّط كامل مى‏یابد. «استحوذ علیهم الشیطان»

پیام‏ها:

1- مؤمن در صورت تماس با شیطان، متذكر یاد خدا مى‏شود، «مستهم طائف من الشیطان تذكروا»(126) امّا منافق كه از مرحله تماس به مرحله سلطه‏پذیرى شیطان رسیده، دیگر متذكر هم نمى‏شود. «فانساهم ذكر اللّه»

2- سوگند دروغ، مقدّمه سلطه شیطان است. «یحلفون... استحوذ...»

3- هر چه از یاد خدا غافل شویم، به مدار حزب شیطان نزدیك مى‏شویم. «انساهم ذكر اللّه... حزب الشیطان»

4- خود را در اختیار هر حزب و گروهى قرار ندهیم كه بعضى گروه‏ها، حزب شیطان‏اند. «اولئك حزب الشیطان»

5 - خسران واقعى، پیروى از شیطان است، نه زیان‏هاى مالى. «انّ حزب الشیطان هم الخاسرون»

سوره مائده آیه «91»

إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ‏

همانا شیطان مى‏خواهد به وسیله شراب و قمار، میان شما دشمنى و كینه بیفكند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. پس (با این همه مفاسد) آیا دست برمى‏دارید؟

نكته‏ها:

با آن كه طبق آمارى كه ارائه مى‏شود، بسیارى از قتل‏ها، جرائم، تصادفات، طلاق‏ها، امراض روانى، كلیوى و... ناشى از شراب است، امّا قرآن در این آیه بیان فلسفه‏ى تحریم، روى دو نكته تأكید دارد: یكى ضرر اجتماعى یعنى كینه و عداوت، و دیگرى ضرر معنوى یعنى غفلت از نماز و یاد خدا.

این آیه برجسته‏ترین اثر شراب و قمار را بازداشتن از یاد خدا و نماز دانسته است، اكنون جاى این سؤال است كه اگر كارهاى عادّى مثل تجارت، ورزش، تحصیل و مطالعه و امثال آن نیز ما را سرگرم كرده و از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا مانند شراب و قمار است؟ آرى، هرچه ما را از خدا غافل كند، مانند شراب و قمار ناپسند است، گرچه اسلام به خاطر لطف و آسان گرفتن، آن را حرام نكرده باشد.

پیام‏ها:

1- هر كس كه عامل كینه و عداوت در میان مردم شود، مانند شیطان است. «انمّا یرید الشیطان...»

2- تحریكات شیطان دائمى است. «انّما یرید الشیطان» (فعل مضارع، رمز دوام و استمرار است.)

3- از الفت و وحدت پاسدارى كنیم و با هر چه آنها را از بین مى‏برد مبارزه كنیم. «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینكم العداوة»

4- جامعه‏اى كه در آن عداوت باشد، شیطانى است. «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینكم العداوة...»

5 - الفت و مهربانى بین اهل ایمان، مورد عنایت خاص خداوند است. «انّما یرید الشیطان ان یوقع بینكم العداوة»

6- قمار و شراب، ابزار كار شیطان براى ایجاد كینه و دشمنى است. «انّما یرید الشیطان... فى الخمر و المیسر»

7- نماز برترین سمبل یاد خداست. (با اینكه نماز ذكر خداست، نام آن جداگانه آمده است) «عن ذكر اللَّه و عن الصلوة»

8 - بیان فلسفه‏ى احكام، یكى از عوامل تأثیر كلام در دیگران است. «العداوة و البغضاء... فهل انتم منتهون»

9- با تمام عواملى كه باعث ایجاد كینه و دشمنى مى‏شود باید مبارزه كرد. «یرید الشیطان ان یوقع بینكم العداوة و البغضاء... فهل انتم منتهون»

10- برخى از مسلمانان در صدر اسلام كه على رغم تحریم شراب و قمار، باز بدان مشغول بودند، مورد توبیخ خداوند قرار گرفتند. «فهل انتم منتهون»

خواب و رؤیا

سوره یوسف آیه «4»

إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَآ أَبَتِ إِنِّى رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِى سَاجِدِینَ‏

آنگاه كه یوسف به پدر خویش گفت: اى پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‏كنان دیدم.

نكته‏ها:

داستان حضرت یوسف، با رؤیا شروع مى‏شود. به گفته علامه طباطبایى در تفسیرالمیزان، داستان یوسف با خوابى شروع مى‏شود كه او را بشارت مى‏دهد و نسبت به آینده‏اى روشن امیدوار مى‏سازد تا او را در مسیر تربیت الهى صابر و بردبار گرداند.

یوسف، بعد از بنیامین متولّد شده است. به جز بنیامین، دیگر برادران او از مادر جدایى بوده‏اند. حضرت یعقوب نیز فرزند حضرت اسحاق و او فرزند حضرت ابراهیم‏علیهم السلام است.(127)

خواب اولیاى الهى، متفاوت است؛ گاهى نیازمند تعبیر است، مثل خوابِ حضرت یوسف و گاهى به تعبیر نیاز ندارد، بلكه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم كه مأمور مى‏شود تا اسماعیل را ذبح كند.

سخنى درباره‏ى رؤیا و خواب دیدن‏

پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله مى‏فرماید: «الرؤیا ثلاثة: بشرى من اللَّه، تحزین من الشیطان، و الّذى یحدث به الانسان نفسه فیراه فى منامه»(128) خواب بر سه قسم است: یا بشارتى از سوى خداوند است، یا غم و اندوهى از طرف شیطان است و یا مشكلات روزمره انسان است كه در خواب آن را مى‏بیند.

مرحوم علامه طباطبایى در تفسیر المیزان(129) مى‏گوید: سه عالم وجود دارد؛ عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل. روح انسان به خاطر تجردّى كه دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط پیدا مى‏كند و به میزان استعداد و امكان، حقایقى را درك مى‏كند. اگر روح كامل باشد، در فضاى صاف حقایق را درك مى‏كند. و اگر در كمال به آخرین درجه نرسیده باشد، حقایق را در قالب‏هاى دیگر مى‏یابد. همانطور كه در بیدارى، شجاعت را در شیر و حیله را در روباه و بلندى را در كوه مى‏بینیم، در خواب، علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانى را به صورت تاریكى مشاهده مى‏كنیم.

ما بحث ایشان را با ذكر مثال‏هایى بیان مى‏كنیم؛ كسانى كه خواب مى‏بینند چند دسته‏اند:

دسته اوّل، كسانى كه روح كامل و مجردى دارند و بعد از خواب رفتنِ حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقى را صاف و روشن از دنیاى دیگر دریافت مى‏كنند. (نظیر تلویزیون‏هاى سالم با آنتن‏هاى مخصوص جهت‏دار كه امواج ماهواره‏اى را از نقاط دور دست مى‏گیرد.) اینگونه خواب‏ها كه دریافت مستقیم و صاف است، نیازى به تعبیر ندارد.

دسته دوّم، كسانى هستند كه داراى روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفك و تشبیه و تخیّل دریافت مى‏كنند. (كه باید مفسّرى در كنار دستگاه گیرنده، ماجراى فیلم را توضیح دهد وبه عبارتى، عالمى آن خواب را تعبیر كند.)

دسته سوّم، كسانى هستند كه روح آنان به قدرى متلاطم و ناموزون است كه خواب آنها مفهومى ندارد. (نظیر صحنه‏هاىِ پراكنده و پربرفك تلویزیونى، كه كسى چیزى سردرنمى‏آورد.) این نوع رؤیاها كه قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره‏هاى مختلف، از رؤیاهایى نام برده كه حقیقت آنها به وقوع پیوسته، از جمله:

الف: رؤیاى یوسف‏علیه السلام درباره سجده‏ى یازده ستاره و ماه و خورشید بر او كه با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیاى دو یار زندانىِ یوسف كه بعداً یكى از آنها آزاد ودیگرى اعدام شد.

ج: رؤیاى پادشاه مصر درباره گاوِ لاغر و چاق كه تعبیر به قحطى و خشكسالى بعد از فراخ شد.

د: رؤیاى پیامبرصلى الله علیه وآله درباره عدد اندك مشركان در جنگ بدر كه تعبیر به شكست مشركان شد.(130)

ه: رؤیاى پیامبر اسلام صلى الله علیه وآله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، كه با فتح مكّه و زیارت خانه خدا تعبیر شد(131)

و: رؤیاى مادر حضرت موسى كه نوزادش را در صندوق گذاشته وبه آب بیاندازد. «اذ اوحینا الى اُمّك ما یوحى‏ اَن اقذ فیه فى التابوت»(132) روایات بر این دلالت دارند كه مراد از وحى در اینجا، رؤیاست.

ز: رؤیاى حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.(133)

از قرآن كه بگذریم در زندگى خود، افرادى را مى‏شناسیم كه در رؤیا از امورى مطلع شده‏اند كه دست انسان به صورت عادّى به آن نمى‏رسد.

حاج شیخ عباس قمى صاحب مفاتیح‏الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: كتابى نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتى بیدار شد به سراغ كتاب رفت، با نشانه‏هایى كه پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتى مى‏خواست از خانه بیرون برود، كتاب از دستش افتاد و كمى ضربه دید. او كتاب را به صاحبش برگرداند و چیزى نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتى كتاب تو ضربه دیده است تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

پیام‏ها:

1- فرزندان، باید به درایت و دلسوزى پدر اعتماد و در مسائل زندگى با او مشورت كنند. «قال یوسف لابیه»

2- پدر را به اسم صدا نزنیم. «یا اَبت»

3- پدر و مادر، بهترین مرجع براى حلّ مشكلات فرزندان هستند. «یا اَبت»

4- پدران و فرزندان در خطاب به یكدیگر، از واژه‏هایى كه نشانه‏ى صمیمیّت، رحمت و شفقت است، استفاده كنند. «یا اَبت»

5 - والدین به خواب‏هاى فرزندانشان توجّه كنند. «یا اَبت»

6- حضرت یوسف در ابتدا، تعبیر خواب نمى‏دانست و لذا براى تعبیر رؤیایش از پدر استمداد كرد. «یا اَبت»

7- گاهى رؤیا وخواب دیدن، یكى از راه‏هاى دریافت حقایق است. «انّى رأیت»

8 - مشاهده‏ى برادران به صورت ستاره در رؤیاى یوسف‏علیه السلام، نشانه‏ى مقام یافتن آنان در آینده است. «احد عشر كوكباً»

9- در فرهنگِ خواب، اشیا، نماد حقایق مى‏شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است.) «رأیت احد عشر كوكباً...»

10- دیدن ماه و خورشید و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتى‏هاى رؤیاى یوسف است. «كوكباً و الشمس و القمر»

11- خوابِ اولیاىِ خدا، واقعى است. «رأیت » در این آیه «رأیتُ» تكرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالى بوده است.

12- یوسف‏علیه السلام در خواب چنان دید كه خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات داراى عقل، بر او سجده مى‏كنند. (جمله «رأیتهم» براى افراد عاقل بكار مى‏رود)

13- انسان‏هاى برگزیده، به مقامى مى‏رسند كه مسجود دیگر انسان‏ها مى‏شوند. «رأیتهم لى ساجدین»

14- گاهى در نوجوان، استعدادى هست كه بزرگترها را به تواضع وامى‏دارد. «ساجدین »

92) مائده، 90.

93) بقره، 60.

94) اعراف، 31.

95) حج، 28.

96) نحل، 100.

97) حجر، 42.

98) تفسیر فرقان.

99) فرقان، 29.

100) سبأ، 31.

101) حجر، 42.

102) نساء، 120.

103) بقره، 167.

104) تفسیر نورالثقلین.

105) تفاسیر مجمع‏البیان و المیزان.

106) تفسیر نمونه.

107) غررالحكم.

108) تفسیر فرقان.

109) اسراء، 45.

110) تفسیر كنزالدقائق.

111) حج، 52.

112) اعراف، 201.

113) ناس، 5.

114) زخرف، 36.

115) فاطر، 6.

116) اعراف، 200.

117) طه، 96.

118) نهج‏البلاغه‏خطبه 50.

119) تفسیر نورالثقلین.

120) نور، 21.

121) حج، 52 .

122) اعراف، 201 .

123) الناس، 5 .

124) زخرف، 36.

125) اسراء، 27.

126) اعراف، 201.

127) تفسیر مجمع‏البیان.

128) بحار، ج 14، ص 441.

129) تفسیر المیزان، ج 11، ص 299.

130) انفال، 43.

131) فتح، 27.

132) طه، 38 - 39.

133) صافّات، 10.

-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس پنجم: پنجره‏اى به روشنایى

سوره روم آیه «7 و 8»

«7» یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّن الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْأَخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

(مردم) فقط ظاهرى از زندگى دنیا را مى‏شناسند، و آنان از آخرت غافلند.

پیام‏ها:

1- انسان باید ژرف‏نگر و عمیق باشد، نه ظاهربین و غافل. «یعلمون ظاهراً... و هم عن الاخرة هم غافلون»

2- دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. «عن الاخرة هم غافلون»

3- علم به ظواهرِ دنیاى مادّى بدون توجّه به آخرت، مورد انتقاد است. «یعلمون ظاهراً... عن الاخرة هم غافلون»

4- دنیا ظاهر و باطنى دارد و آخرت، باطن دنیاست. «ظاهراً - عن الاخرة»

5 - توجّه به ظواهر دنیا، سبب غفلت از آخرت است. «یعلمون ظاهراً... هم عن الاخرة هم غافلون»

«8» أَوَلَمْ یَتَفَكَّرُواْ فِى أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَآ إِلَّا بِالْحَقِ‏ّ وَأَجَلٍ مُّسَمّىً وَإِنَّ كَثِیراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَآىِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

آیا آنان در وجود خودشان فكر نكردند؟ خداوند آسمان‏ها و زمین و آنچه را كه میان آن دو است جز بر اساس حقّ و زمان‏بندى معیّن نیافریده است، و بى‏شك بسیارى از مردم به لقاى پروردگارشان (در قیامت) كفر مى‏ورزند.

پیام‏ها:

1- تفكّر، داروى بیمارى غفلت است. «هم غافلون او لم یتفكرّوا»

2- تفكّر، زمانى مفید و سازنده است كه دور از هیاهو و تأثیرات منفى و بر اساس عقل و فطرت باشد. «فى انفسهم»

3- آفرینش، هم هدفدار است و هم زمان‏بندى دارد. «خلق... بالحقّ و اجلٍ مُسمّىً»

4- دنیا، مدّت زمانى بیش نیست. «اجلٍ مُسمّىً»

5 - نتیجه‏ى فكر سالم، ایمان به حقّانیّت و هدفدارى هستى و آخرت است و نتیجه‏ى بى‏فكرى، كفر و انكار معاد است. «یتفكّروا - لكافرون»

سوره یونس آیه «7 و 8»

«7» إِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لَقَآءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ ءَایَاتِنَا غَافِلُونَ «8» أُوْلَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُواْ یَكْسِبُونَ‏

قطعاً آنان كه به دیدار ما (و دریافت نعمت‏هاى اخروى) امید ندارند و (تنها) به زندگى دنیا دل‏خوش كرده‏اند و به آن آرام گرفته وتكیه مى‏كنند و نیز كسانى كه از نشانه‏هاى (قدرت) ما غافلند. آنان به خاطر آنچه كه عمل مى‏كردند، جایگاهشان آتش است.

نكته‏ها:

رسول خدا صلى الله علیه وآله فرمود: «مَن اَحبّ لقاء اللَّه احبّ اللَّهُ لقائه»، هر كس دیدار خدا را دوست بدارد، خداوند نیز ملاقات با او را دوست دارد.(134) و در آیه‏ى آخر سوره‏ى كهف مى‏خوانیم: «فمن كان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً» معتقدان به قیامت و دیدار پروردگار، باید عمل صالح انجام دهند.

پیام‏ها:

1- امید و یأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثّرى دارد. «لایرجون لقاءنا»

2- انسان، هر چه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیاگراتر مى‏شود. پس معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند.«لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیاة الدنیا»

3- اطمینان واقعى تنها با یاد خداست و دنیا، آرام‏بخش كاذب آن هم براى غافلان است. «اطمأنّوا بها... غافلون»

4- عوامل دوزخى شدن عبارت است از:

الف: انكار معاد و پاداشهاى اخروى. «لایرجون لقاءنا»

ب: راضى شدن به دنیاى زودگذر. «رضوا بالحیاة الدنیا»

ج: غفلت از آیات الهى. «هم عن آیاتنا غافلون»

د: عملكرد ناپسند. «بما كانوا یكسبون»

5 - جهنّم، دست‏آورد خود انسان است. «بما كانوا یكسبون»

سوره كهف آیات «103 تا 105»

«103» قُلْ هَلَ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَالاً «104» الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِى الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً

بگو: آیا شما را خبر دهم كه زیانكارترین مردم كیست؟ آنان كه در زندگى دنیا تلاششان گم و نابود مى‏شود، در حالى كه مى‏پندارند (همچنان) كار شایسته و نیك انجام مى‏دهند.

نكته‏ها:

در روایات، این آیه به منكران ولایت امیرمؤمنان على‏علیه السلام(135) و كسانى كه در انجام حج، امروز و فردا مى‏كنند(136) تفسیر شده است.

حضرت على‏علیه السلام فرمود: مصداق آیه، اهل كتابند كه در آغاز برحق بودند، سپس بدعت‏هایى در دین گذاشتند و گمان مى‏كردند كه كار نیكى انجام مى‏دهند. آنگاه فرمود: «و ما اهل النهر منهم ببعید»، نهروانیان دست كمى از آنان ندارند.(137)

امام حسین‏علیه السلام در دعاى عرفه مى‏فرماید: خدایا خوبى‏هاى ما بدى است و حقیقت‏هاى ما ادّعایى بیش نیست.

همان گونه كه بهره‏مندى‏ها متفاوت و داراى درجاتى است؛ دو برابر، چند برابر، ده برابر: «ضعف، اضعاف، عشرة امثالها» و گاهى هفت صد برابر، «فى كلّ سنبلةٍ مأة حبّة»(138) و گاهى فوق تصوّر، «فلا تعلم نفسٌ ما اُخفى لهم»(139)، ضرر و زیان‏ها نیز داراى مراحل و تفاوت‏هایى است:

الف: گاهى معامله‏ى بدى است. «بئسما اشتروا»(140)

ب: گاهى سودى ندارد. «فما ربحت تجارتهم»(141)

ج: گاهى خسارت است. «اشتروا الضّلالة بالهدى»(142)

د: گاهى غرق در زیان است. «لفى خسر»(143)

ه: گاهى خسارت بزرگ و آشكار است. «خسراناً مبینا»(144)

و: گاهى خسارت در تمام ابعاد است. «بالأخسرین اعمالاً»(145)

زیانكاران چند گروهند:

الف: گروهى كه كار نیك نمى‏كنند.

ب: گروهى كه براى دنیا كار مى‏كنند، نه آخرت.

ج: گروهى كه كار مى‏كنند و مى‏دانند كه كارشان صحیح نیست.

د: گروهى كه در زیانند و مى‏پندارند كه سود مى‏برند.

سه گروه اوّل، ممكن است با توبه به فكر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولى گروه چهارم چون به فكر چاره نمى‏افتند، بدترین مردمند. مثل راهبان مسیحى كه خود را از لذّات حلال دنیا محروم مى‏كنند ومورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهدنماهاى ریاكار.

كسانى كه اعتقادات صحیحى ندارند و از پندارهاى باطل خود پیروى مى‏كنند، تنها در یك عمل خسارت نمى‏كنند، بلكه در همه‏ى برنامه‏ها زیان مى‏بینند. زیرا معیار ارزش هر كارى انگیزه‏ى درست آن است و قرآن نیز با تعابیرى همچون: «أحسب، یحسبون، لا یحسبنّ، أفحسبتم و...» از حسابگرى‏هاى متّكى به خیال و پندار بى‏اساس، انتقاد كرده است.

پیام‏ها:

1- پیامبر مأمور بیان سود و زیان واقعى مردم است. «قل... اعمالا»

2- شیوه‏ى پرسش و پاسخ، از بهترین روشهاى آموزش و تربیت است. «هل ...»

3- انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است. «هل ننبّئكم...»

4- هیچ عملى محو نمى‏شود، گرچه به نظر گم مى‏شود. «ضلّ سعیهم»

5 - تكیه بر خیال نكنیم و واقع‏گرا باشیم. «یحسبون»

«105» أَوْلَئِكَ الَّذِینَ كَفَرُواْ بَِایَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَآئِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَانُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَزْناً

آنان، كسانى‏اند كه به آیات پروردگارشان و دیدار او (در قیامت) كفر ورزیدند، پس كارهایشان تباه ونابود شد. پس ما براى آنان در قیامت، میزانى برپا نخواهیم كرد،(چون كارشان وزن وارزشى ندارد تا نیاز به میزان باشد.)

نكته‏ها:

«حَبط»، در لغت آن است كه شكم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمّى باد كند و آن را در معرض مرگ قرار دهد كه هر كس مى‏بیند، مى‏پندارد حیوانى سالم و پرگوشت است، در حالى كه در شكم آن باد و خودش مسموم است.

تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط مى‏گویند كه آنان توسط گناهان، مسموم و توخالى و در معرض نابودى قرار گرفته‏اند.

مردم در قیامت سه گروهند:

الف: گروهى كه از خوبى نیاز به میزان ندارند.

ب: گروهى كه از بدى و شقاوت نیاز به میزان ندارند. «فلا نُقیمُ لهم یوم القیامة وزنا»

ج: گروهى متوسّط كه باید عمل‏هایشان محاسبه گردد. «امّا مَن ثَقُلت موازینه. فهو فى عیشة راضیة. و امّا مَن خَفّت موازینه. فاُمّه هاویة»(146)

پیام‏ها:

1- كفر به خدا، سبب حبط اعمال مى‏شود و هر چه كه پوك شد، وزنى ندارد. «حبطت، فلا نُقیمُ لهم... وزناً»

2- حقّ، نزد خدا وزن دارد، ولى باطل پوچ و بى‏وزن است. «فلا نُقیم... وزناً»

سوره مائده آیه «69»

إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَالَّذِینَ هَادُواْ وَالْصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى‏ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْأَخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ‏

همانا كسانى كه ایمان آوردند ومؤمنان و یهودیان و صابئان و مسیحیان، هر كدام به خدا و روز قیامت ایمان آورده و كار شایسته انجام دهند، بیم و اندوهى بر آنان نیست.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «صابئین» كه سه بار در قرآن و در كنار یهود و نصارى آمده است، به كسانى گفته مى‏شود كه پیرو یكى از ادیان آسمانى بوده، ولى به مرور زمان انحرافاتى در آنان پیدا شده است، از جمله اعتقاد به تأثیر ستارگان و كناره‏گیرى از معاشرت با مردم و داشتن آداب مخصوصى در زندگى.

پیروان ادیان مختلف، پس از آمدن دین جدید، باید به آن ایمان آورند، وگرنه بعثت انبیاى بعدى بیهوده خواهد بود. یهود و نصارى و صابئان، هر كدام مثل مسلمانان به پیامبر اسلام ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، بیم و اندوهى نخواهند داشت.

از میان همه‏ى ادیان گذشته، نام یهود و نصارى و صابئین برده شده، چون از ادیان الهى هستند كه از سایرین براى قبول دعوت حقّ سزاوارترند.

پیام‏ها:

1- از اصول مشترك همه ادیان آسمانى، ایمان به خدا و قیامت و رسالت انبیا است. «مَن آمن باللّه...»

2- ملاك سعادت در همه ادیان آسمانى، ایمان و عمل صالح است، نه ادّعا و نام. «مَن آمن باللّه و الیوم الاخر...»

3- ایمان از عمل جدا نیست. «آمن... وعمل»

4- آرامش واقعى، در سایه‏ى ایمان و عمل صالح است. «مَن آمن... و عمل صالحا فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون»

سوره اعراف آیه «51»

أَلَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَآءَ یَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُواْ بَِایَاتِنَا یَجْحَدُونَ‏

كسانى كه (در دنیا) دین خویش را به بازى و سرگرمى گرفتند و زندگى دنیوى مغرورشان ساخت، پس همان گونه كه آنان دیدار این روزشان را فراموش كرده و آیات ما را انكار مى‏كردند، (ما نیز) امروز آنان را به فراموشى مى‏سپاریم.

نكته‏ها:

«لَهو»، به معناى غفلت انسان از كارهاى اساسى است و «لَعِب» آن است كه انسان هدفى خیالى و غیر واقعى داشته باشد.(147)

امام رضاعلیه السلام فرمود: «ننساهم» یعنى آنان را ترك مى‏كنیم، چون آنان قیامت و آمادگى براى آن روز را رها كرده بودند، ما نیز در آن روز آنان را به حال خود رها مى‏كنیم.(148)

پیام‏ها:

1- مسخره كردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشى آخرت و انكار آیات الهى، همه از نشانه‏هاى كافران است. «الكافرین» آیه قبل «الّذین اتّخذوا»

2- كفّار، احكام دین را كه جدّى است به بازى مى‏گیرند، «دینهم لهواً» و در عوض دنیا كه بازیچه‏اى بیش نیست را جدّى گرفتند.

3- تحقیر دین، ذلّت آخرت را به همراه دارد. كسانى كه دین را به بازى مى‏گیرند، در قیامت فراموش شده‏اند. «دینهم لهواً... فالیوم ننساهم»

4- زندگى دنیوى فریبنده است. «غرّتهم الحیاة الدنیا»

5 - فریفتگى به دنیا، زمینه‏ى بازى گرفتن دین است. «لهواً و لعباً و غرّتهم...»

6- كیفر الهى با اعمال ما تناسب دارد. «ننساهم كما نسوا»

7- انكار مستمرّ آیات الهى، موجب محرومیّت از بهشت و مواهب آن است. «ما كانوا بآیاتنایجحدون»

8 - فراموش كردن خداوند در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت مى‏شود. «ننساهم كما نسوا» چنانكه در جاى دیگر یاد خداوند را مایه‏ى یاد او از انسان مى‏داند. «فاذكرونى أذكركم»(149)

9- انكارمستمرّ وبدون توبه، رمز بدبختى وهلاكت انسان است. «كانوا... یجحدون»

سوره مؤمنون آیات «32 تا 37»

«32» فَأَرْسَلْنَا فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ‏

و در میان آنان (نیز) پیامبرى از خودشان فرستادیم كه (به آنان گفت:) خدا را بپرستید. جز او معبودى براى شما نیست، پس آیا پروا نمى‏كنید؟

پیام‏ها:

1- پیامبر باید از خود مردم باشد. (تا الگوئى عملى و درد آشنا داشته باشند و حجّت بر آنان تمام باشد) «منهم»

2- عبادت خدا همراه با نفى شرك ارزش دارد. «أن اعبدوااللّه مالكم من اله غیره»

3- گرایش به توحید، به تقوا نیاز دارد.«أن اعبدوا اللّه... افلا تتّقون»

«33» وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِینَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ الْأَخِرَةِ وَ أَتْرَفْنَاهُمْ فِى الْحَیَاةِ الدُّنْیَا مَا هَذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ

و اشرافى از قوم آن پیامبر كه كفر ورزیدند و دیدار قیامت را تكذیب نمودند و آنان را در دنیا در ناز و نعمت قرار داده بودیم (در پاسخ رسولشان، به مردم) گفتند: این، جر انسانى مثل شما نیست، از هر چه مى‏خورید مى‏خورد، و از هر چه مى‏نوشید مى‏نوشد.

پیام‏ها:

1- دعوت انبیا بر اساس آزاد سازى مردم از سلطه‏ى اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت مى‏كنند. «قال الملأ»

2- مخالفان چون جرأت ندارند كه منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفى كنند، مى‏گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند. «بشر مثلكم»

3- زندگى انبیا، یك زندگى عادّى است. «یأكل - یشرب»

4- اشراف از مسائل معنوى وعلمى غافلند. «یأكل - یشرب» (امیرالمؤمنین‏علیه السلام مى‏فرماید: حسادت آنان سبب گفتن این كلمات شد.(150))

«34» وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَّخَاسِرُونَ «35» أَیَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ «36» هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

و اگر از بشرى همانند خودتان اطاعت كنید، قطعاً زیانكارید. آیا (آن پیامبر) به شما وعده مى‏دهد كه وقتى مردید و خاك و استخوان‏هایى (پوسیده) شدید، شما (از قبر) بیرون آورده مى‏شوید ؟! دور است دور، آنچه به شما وعده داده شده است.

نكته‏ها:

در قرآن، كلمه‏ى «هیهات» دو بار، آن هم در همین آیه به كار رفته است، كه سران كفر وقوع قیامت را بسیار دور مى‏پندارند.

شعارهاى كفّار

\* پیامبر یك انسان معمولى است. «بشراً»

\* بر دیگران امتیازى ندارد. «مثلكم»

\* پیروى از پیامبران خسارت است. «لخاسرون»

\* قیامت و زندگى دوباره دور است. «هیهات هیهات» (چون انبیا مكرّر و همیشه وعده‏ى قیامت مى‏دادند، «توعدون» مخالفان هم كلمه «هیهات» را تكرار كردند)

آنچه ذكر شد، برخى از شعارهاى لجوجانه یا فریبنده‏ى كافران و حقّ ستیزان است. آنان با تبلیغات گسترده، پیروى از پیامبران را خسارت مى‏دانند ولى هدفشان این است كه مردم را مطیع خود سازند و با شعار آزادى، ملّت‏ها را به بردگى كشانند.

«37» إِنْ هِىَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ‏

جز این زندگى دنیا چیز دیگرى نیست، مى‏میریم و زندگى مى‏كنیم و ما (هرگز پس از مرگ) برانگیخته نخواهیم شد.

پیام‏ها:

1- افراد مغرور جز راه خود، راه دیگرى را تصور نمى‏كنند. «اِن هى»

2- آخوربین، آخربین نمى‏شود. «الاّ حیاتنا الدنیا» (دنیاگرایان، كوته‏فكران جامعه هستند)

134) تفسیر فرقان.

135) تفسیر نورالثقلین.

136) تفسیر ابوالفتوح.

137) تفسیر مجمع‏البیان.

138) بقره، 261.

139) سجده، 17.

140) بقره، 90.

141) بقره، 16.

142) بقره، 175.

143) عصر، 2.

144) نساء، 119.

145) كهف، 103.

146) قارعه، 6 - 9.

147) تفسیر المیزان.

148) تفسیر نورالثقلین‏

149) بقره، 152.

150) بحار، ج‏32، ص‏97.

-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس ششم: آینده‏ى روشن

سوره نساء آیه «87»

أللَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَیَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رَیْبَ فِیهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِیثاً

خداوند كه معبودى جز او نیست، همه شما را در روز قیامت كه هیچ شكّى در آن نیست جمع مى‏كند، و راستگوتر از خدا در سخن كیست؟

پیام‏ها:

1- مبدأ و معاد، دنیا و آخرت تنها به دست خداوند یگانه است. «اللّه لااله الا هو لیجمعنّكم...»

2- قیامت روز جمع شدن همه براى حسابرسى است، پس باید در راه جلب رضاى او كوشش كرد و تنها او را پرستید. «لیجمعنّكم الى یوم القیامة»

3- با آن همه دلایل بر معاد (مثل عدالت خدا، حكمت او، نشانه‏هاى رستاخیز در طبیعت و حیات آن پس از مرگ در زمستان، خواب و بیدارى، تجدید سلول‏هاى بدن و ...) جایى براى تردید در قیامت نیست. «لاریب»

4- هرجا كه غفلت بیشتر باشد، مربّى باید هشدارهاى قاطع‏ترى دهد. (نشانه‏هاى تأكید در آیه: حرف لام، نون تأكید ثقیله، جمله «لاریب»، جمله «اصدق حدیثاً»، همه به خاطر غفلت انسان از قیامت است.)

سوره مؤمنون آیه «115 و 116»

«115» أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ

پس آیا گمان مى‏كنید كه ما شما را بیهوده آفریده‏ایم و شما به سوى ما بازگردانده نمى‏شوید؟

نكته‏ها:

قرآن براى آفرینش انسان اهدافى را بیان كرده است از جمله:

1- عبادت. «و ما خلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون»(151) من جن و انس را نیافریدم جز براى این كه عبادتم كنند (و از این راه تكامل یابند و به من نزدیك شوند).

2- آزمایش. «خَلَق الموت والحیاة لیَبلوكم ایّكم احسن عملاً»(152) (خداوند) مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، كه كدام یك از شما بهتر عمل مى‏كنید.

3- براى دریافت رحمت الهى. «الاّ مَن رحم ربّك و لذلك خلقهم»(153) مگر كسى كه پروردگارت به او رحم كند و(خداوند) براى همین (رحمت) مردم را آفرید.

حضرت على‏علیه السلام فرمود: «رحم اللّه امرء عرف قدره» خداوند رحمت كند كسى را كه ارزش و اعتبار خود را بشناسد.(154) و بداند از كجا آمده، اكنون در كجاست وسپس به كجا مى‏رود.

امام حسین علیه السلام فرمود: «انّ اللّه ما خلق العباد الاّ لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه» خداوند متعال بندگانش را نیافریده است مگر براى این كه او را بشناسند، آن گاه كه او را شناختند، عبادتش كنند و چون خدا را عبادت كردند، با پرستش و عبادت او از پرستش غیر او بى‏نیاز شوند.(155)

حضرت على‏علیه السلام فرمود: «الدّنیا خُلقت لغیرها ولم‏تخلق لنفسها»(156) دنیا براى دیگرى آفریده شده و براى خود آفریده نشده است. (دنیا وسیله‏اى است براى رسیدن به آخرت)

آرى، كسانى كه همه‏ى هدف‏هاى خود را در درون دنیا جستجو مى‏كنند، زمین‏گرا و زمین‏گیر مى‏شوند. چنانكه در آیه‏ى 176 سوره اعراف آمده است: «اخلد الى الارض»

هر دم از عمر گرامى هست گنج بى‏بدل‏

مى‏رود گنجى چنین هرلحظه بر باد آه آه‏

پیام‏ها:

1- آفرینش انسان، هدفدار است. «أفحسبتم انّما خلقناكم عبثا»

2- همه‏ى محاسبات انسان، واقع بینانه نیست. «أفحَسِبتم»

3- در كار خداوند عبث و بیهودگى راه ندارد. «أفحَسِبتم... عَبَثا»

4- زندگى دنیا بدون آخرت، بیهوده ولغو است. «عَبَثا»

5 - انسان مسئول و متعهّد است. (باید خود را براى پاسخ گویى در قیامت آماده كنیم). «أفحسبتم ... لا ترجعون»

6- هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمى‏شود. «أفحسبتم...لاترجعون»

«116» فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِیمِ‏

پس برتر است خداوندى كه فرمانرواى حقّ است (از این كه شما را بیهوده آفریده باشد) خدایى جز او نیست كه پروردگار عرش گرانقدر است.

پیام‏ها:

1- خداوند، كار عبث و بیهوده نمى‏كند. «فتعالى اللّه»

2- حكومت حقّ، از آن خداست. «الملك الحقّ»

3- هستى، تحت تربیت و مدیریّت الهى است. «ربّ العرش» و در جاى دیگر مى‏خوانیم: «ربّ الناس»، «ربّ العالمین» و «ربّ كلّ شى‏ء»

سوره صاد آیه «27 و 28»

«27» وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِینَ كَفَرُواْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ كَفَرُواْ مِنَ النَّارِ «28» أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِینَ فِى الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ كَالْفُجَّارِ

و ما آسمان و زمین و آن چه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم، این، پندار كسانى است كه كفر ورزیدند، پس واى از آتش (دوزخ) بر كسانى كه كافر شدند! آیا كسانى را كه ایمان آورده و كارهاى شایسته كرده‏اند همانند فسادگران در زمین قرارمى‏دهیم، یا اهل تقوا را مانند فاجران قرار مى‏دهیم؟

پیام‏ها:

1- در جهان بینى الهى، آفرینش هدفدار است. «ما خلقنا... باطلا» و در بینش غیر الهى، آفرینش بى هدف است. «ذلك ظن الّذین كفروا»

2- چون نظام هستى بر اساس حقّ است پس داورى نیز باید بر اساس حقّ باشد تا نظام قانون با نظام آفرینش همسو باشند. «فاحكم... بالحقّ... و ما خلقنا... باطلا»

3- در تمام هستى، هیچ ذرّه‏اى بیهوده خلق نشده است. «ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا»

4- كفّار براى اعتقادات خود دلیل ندارند بلكه تكیه‏گاهشان ظن و گمان است. «ظن الّذین...»

5 - چون آفرینش هدفدار است، هرگز رها نمى‏شود و تا روز قیامت و رسیدن مؤمن و مفسد به پاداش و كیفر ادامه دارد. «و ما خلقنا... باطلا... فویل للّذین كفروا من النار»

6- دلیل معاد، حكمت و عدالت الهى است. حكمت: هیچ چیزى بیهوده خلق نشده است. امّا عدالت: آیا ما فجّار و متّقین را یكسان قرار مى‏دهیم؟ «ما خلقنا... باطلا - ام نجعل المتّقین كالفجار»

7- تقوا، كناره‏گیرى و گوشه‏نشینى نیست، بلكه به میدان آمدن و كار كردن است، البتّه كار نیك. «الّذین آمنوا و عملوا الصالحات... المتّقین»

8- فساد تنها قتل وجنایت نیست بلكه گناه، نوعى فساد است.«كالمفسدین... كالفجار»

9- اگر كسى صالحان و مفسدان را به یك چشم بنگرد، گویا هستى را باطل شمرده است. «ام نجعل الّذین آمنوا... كالمفسدین»

سوره غافر آیه «39»

یَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْأَخِرَةَ هِىَ دَارُ الْقَرَارِ

اى قوم من! همانا این زندگى دنیا كالایى (ناچیز) است و همانا آخرت، آن سراى پایدار است.

پیام‏ها:

1- گاهى باید تقیه را شكست و عقیده‏ى خود را ابراز كرد. (مؤمن آل فرعون كه تا مدّتى ایمان خود را پنهان مى‏كرد، تقیه را شكست، در برابر فرعون موضع گرفت و به مردم گفت: از من پیروى كنید.) «و قال الذّى آمن یا قوم اتبعون»

2- وظیفه‏ى مؤمن، دعوت دیگران است.«و قال الذّى آمن یا قوم اتبعون»

3- در دعوت مردم، گاهى باید یك تنه به پاخاست و منتظر دیگران نبود. «قال الذّى آمن»

4- تبلیغ دین در فضاى خفقان طاغوتى، به قدرى ارزش دارد كه خداوند آن را در قرآن بازگو مى‏كند و یاد و خاطره‏اش را گرامى مى‏دارد. «و قال الذّى آمن...»

5 - پیروى از سخن مؤمن، پیروى از خدا و رسول است. «اتبعونى»

6- در شیوه‏ى تبلیغ، دشمن را خلع سلاح و شعارهاى زیباى او را شكار كنید. (در آیه‏ى 29 خواندیم كه فرعون مى‏گفت: «ما اهدیكم الا سبیل الرشاد» من جز به راه رشد، شما را هدایت نمى‏كنم. در این آیه مى‏خوانیم كه مؤمن آل فرعون نیز مى‏گوید: «اهدكم سبیل الرشاد» (آرى، رسیدن به رشد و سعادت آرمان همه انسان‏هاست كه مستكبران از این آرمان سوء استفاده مى‏كنند و مؤمنان باید از این نیاز فطرى، به شكل درست استفاده كنند.«اتبعونى اهدكم سبیل الرشاد»

7- رشد، در تشخیص جایگاه دنیا از آخرت است. «سبیل الرشاد یا قوم انّما...»

8 - ایمان به ناپایدارى دنیا و پایدارى قیامت، زمینه‏ى سعادت و رشد است. «سبیل الرشاد... الحیاة الدنیا متاع»

9- دنیا، جز وسیله‏اى براى كامیابى موقّت نیست. «متاع» (این كلمه به چیزى گفته مى‏شود كه از آن بهره كم برده مى‏شود.)

10- با مقایسه ارزش دنیا وآخرت، حقایق را بهتر درك مى‏كنیم. «متاع... دارالقرار»

11- زرق و برق دنیا زودگذر است به جهان ابدى فكر كنیم. «متاع - دارالقرار»

12- در شیوه تبلیغ، به خواسته‏هاى طبیعى و فطرى مردم توجّه داشته باشیم. (زندگى جاودانه خواسته طبیعى و فطرى انسان است و مؤمن آل فرعون رسیدن به این خواسته را در گرو پیروى از راه حقّ معرّفى مى‏كند.) «یا قوم... الدنیا متاع و انّ الاخرة هى دار القرار»

سوره اعلى آیه «16 و 17»

«16» بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا «17» وَ الاَخِرَةُ خَیرٌ وَ أَبْقَى‏

بلكه شما حیات دنیا را مقدم مى‏دارید. در حالى كه آخرت بهتر و پایدارتر است.

نكته و تفسیر:

خداوند در این آیات به عامل اصلى انحراف از برنامه فلاح و رستگارى اشاره كرده، مى‏فرماید: بلكه شما حیات دنیا را مقدم مى‏دارید، در حالى كه آخرت بهتر و پایدارتر است.

و این در حقیقت همان مطلبى است كه در احادیث نیز آمده: «حُبّ الدنیا رأس كلّ خطیئة»، محبّت دنیا سرچشمه هر گناهى است. در حالى كه هیچ عقلى اجازه نمى‏دهد كه انسان سراى باقى را به متاع فانى بفروشد و این لذّات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالى از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

حبّ دنیا سرچشمه تمام گناهان‏

مسلما براى افراد مؤمن این محاسبه قرآنى كه در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت كه مى‏گوید آخرت بهتر و پایدارتر است، كاملا روشن است، اما با این حال چگونه انسان مؤمن در بسیارى از اوقات این علم و آگاهى خود را زیر پا مى‏گذارد و آلوده گناهان و جرائمى مى‏شود؟! پاسخ این سؤال یك جمله است و آن غلبه شهوات بر وجود انسان و سرچشمه غلبه شهوات نیز حب دنیا است.

حب دنیا اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسى، تفوق طلبى، برترى جوئى، تن‏پرورى، انتقام‏جوئى و مانند اینها، گاه چنان طوفانى در روح انسان ایجاد مى‏كند كه تمام معلومات او را بر باد مى‏دهد، و حتى گاه حس تشخیص او را از میان مى‏برد، و در نتیجه حیات دنیا بر آخرت مقدم مى‏دارد.

اینكه در روایات اسلامى كرارا حب دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است یك واقعیّت عینى و محسوس است كه در زندگى خود و دیگران بارها آن را آزموده‏ایم.

بنابراین براى قطع ریشه‏هاى گناه راهى جز این نیست كه حب و عشق دنیا را از دل بیرون كنیم.

باید به دنیا همچون وسیله‏اى، گذرگاهى، پلى و یا همچون مزرعه‏اى بنگریم.

ممكن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهى وصول به متاع این جهان و نیل به رضاى خدا دومى را مقدم شمرند.

اگر پرونده‏هاى جنائى را بنگریم واقعیّت حدیث فوق را در آنها به خوبى مشاهده مى‏كنیم.

هنگامى كه علل جنگ‏ها، خونریزى‏ها، كشت و كشتارها (حتى میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار مى‏دهیم جاى پاى حب دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است.

اما چگونه مى‏توان حب دنیا را از دل بیرون كرد با اینكه ما همه فرزند دنیائیم و علاقه فرزند به مادر یك امر طبیعى است؟ ! این نیاز به آموزش فكرى و فرهنگى و عقیدتى، و سپس تهذیب نفس دارد.

و از جمله امورى كه مى‏تواند بالاترین كمك را به سالكان راه در این مسیر كند ملاحظه عاقبت كار دنیا پرستان است.

فراعنه با آن همه قدرت و امكانات مالى سرانجام چه كردند؟ قارون از این همه گنج‏هایى كه كلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت مى‏كشیدند چه اندازه با خود برد؟ ! قدرت‏هاى عظیمى را كه در عصر و زمان خود مى‏نگریم، و با نسیمى دفتر زندگانیشان بر هم مى‏خورد، و با یك گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو مى‏افتند، و كاخها و ثروت‏هایشان را مى‏گذارند و گریزند و یا به زیر خاك پنهان مى‏شوند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

از امام على‏بن الحسین‏علیهما السلام پرسیدند كه افضل اعمال نزد خدا چیست؟ فرمود: «ما من عمل بعد معرفة اللّه عز و جل و معرفة رسوله صلى الله علیه وآله افضل من بغض الدنیا»، هیچ عملى بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنى با دنیا نیست ! سپس افزود : زیرا براى حب دنیا شعب بسیارى است و معاصى نیز شعب بسیارى دارد، اولین چیزى كه با آن معصیت خدا شد معصیت ابلیس بود در آن زمان كه ابا كرد و تكبر ورزید و از كافرین شد.

سپس حرص بود كه سرچشمه معصیت (و ترك اولاى) آدم و حوا گشت، در آن زمان كه خداوند متعال به آنها فرمود: از هر جاى بهشت مى‏خواهید بخورید، ولى نزدیك این درخت (ممنوع) نشوید كه از ستمكاران خواهید بود ولى آنها به سراغ چیزى رفتند كه به آن نیاز نداشتند! و همین براى فرزندان آنها تا روز قیامت باقى ماند، چرا كه غالب چیزهایى را كه انسان مى‏طلبد به آن نیازى ندارد. (نیازها غالبا منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است هوسها و امور زائد بر نیاز است)

سپس حسد بود كه سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن حب زنان، حب دنیا، حب ریاست، حب راحتى، حب سخن، حب برترى، و حب ثروت است، اینها هفت خصلتند كه همگى در حب دنیا جمعند، و لذا پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهى بر این حقیقت گفته‏اند: «حبّ الدنیا رأس كلّ خطیئة».

سوره قیامت آیات «3 تا 5»

«3» أَ یَحْسَبُ الإنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظامَهُ «4» بَلى قَادِرِینَ عَلى أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُ «5» بَلْ یُرِیدُ الإنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ‏

آیا انسان مى‏پندارد كه استخوان‏هاى او را جمع نخواهیم كرد؟ آرى قادریم كه (حتى خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتّب كنیم. (انسان شك در معاد ندارد) بلكه او مى‏خواهد ( آزاد باشد و) مادام العمر گناه كند.

نكته و تفسیر

در روایتى آمده است كه یكى از مشركان كه در همسایگى پیامبر صلى الله علیه وآله زندگى مى‏كرد خدمت حضرت صلى الله علیه وآله آمد و از روز قیامت سؤال كرد كه چگونه است؟ و كى خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم ببینم باز تصدیق تو نمى‏كنم، و به تو ایمان نمى‏آورم! آیا ممكن است خداوند این استخوان‏ها را جمع‏آورى كند؟ این باور كردنى نیست!

اینجا بود كه آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر صلى الله علیه وآله در باره این مرد لجوج معاند مى‏فرمود: خداوندا شر این همسایه بد را از من دور كن.

نظیر این معنى در آیات دیگر قرآن نیز به چشم مى‏خورد، از جمله در آیه 78 سوره یس مى‏خوانیم: یكى از منكران معاد قطعه استخوان پوسیده اى را به دست گرفته بود و به پیغمبر مى‏گفت: «مَن یحیى العظام و هى رمیم» چه كسى این استخوان‏ها را زنده مى‏كند در حالى كه پوسیده است؟ ضمنا تعبیر به «یحسب» از ماده «حسبان» به معنى گمان اشاره به این است كه این منكران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلكه تنها بر پندار و گمان‏هاى واهى و بى اساس تكیه مى‏كردند.

اما ببینیم چرا مخصوصا روى استخوان‏ها تكیه شده است؟ این به خاطر آن است كه اولا دوام استخوان بیش از سایر اعضا مى‏باشد، و لذا هنگامى كه بپوسد و خاك شود و ذرّات غبارش پراكنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحى كمتر است.

ثانیا استخوان مهم‏ترین ركن بدن انسان مى‏باشد، چرا كه ستون‏هاى بدن را استخوان‏ها تشكیل مى‏دهند، و تمام حركات و جابجائى و فعالیّت‏هاى مهم بدن به وسیله استخوان‏ها انجام مى‏گیرد، كثرت و تنوّع و اشكال و اندازه‏هاى مختلف استخوان‏ها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب مى‏شود و ارزش یك مهره كوچك پشت انسان هنگامى ظاهر مى‏شود كه از كار بیفتد و مى‏بینیم كه تمام بدن را فلج مى‏كند.

«بنان» در لغت هم به معنى انگشتان آمده، و هم به معنى سرانگشتان و در هر دو صورت اشاره به این نكته است كه نه تنها خداوند استخوان‏ها را جمع‏آورى مى‏كند، و به حال اول باز مى‏گرداند، بلكه استخوان‏هاى كوچك و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جاى خود قرار مى‏دهد، و از آن بالاتر خداوند حتى سرانگشتان او را به طور موزون به صورت نخست بازمى‏گرداند.

این تعبیر مى‏تواند اشاره لطیفى به خطوط سر انگشت انسان‏ها باشد كه مى‏گویند كمتر انسانى در روى زمین پیدا مى‏شود كه خطوط سر انگشت او با دیگرى یكسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده‏اى كه بر سر انگشتان هر انسانى نقش است، معرّف شخص او است، و لذا در عصر ما مساله انگشت‏نگارى به صورت علمى در آمده، و به وسیله آن بسیارى از مجرمان شناخته شده و جرمها كشف گردیده است، همین قدر كافى است كه مثلا یك سارق هنگامى كه وارد اتاق یا منزلى مى‏شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روى آن بماند، فورا از آن نمونه بردارى كرده، با سوابقى كه از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا مى‏كنند.

در آیه بعد به یكى از علل حقیقى انكار معاد اشاره كرده، مى‏فرماید: چنین نیست كه انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوانها و زنده كردن مردگان تردید داشته باشد، بلكه او مى‏خواهد از طریق انكار معاد، كسب آزادى براى هر گونه هوسرانى و ظلم و بیدارگرى و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع كاذب كند، و هم در برابر خلق خدا مسئولیّتى براى خود قائل نباشد، چرا كه ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سد عظیمى است در مقابل هر گونه عصیان و گناه، او مى‏خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشكند و آزادانه هر عملى را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمانهاى گذشته نبوده است، امروز هم یكى از علل گرایش به مادیگرى و انكار مبدأ و معاد، كسب آزادى براى فجور و گریز از مسئولیّت‏ها، و شكستن هر گونه قانون الهى است، و گرنه دلائل مبدأ و معاد آشكار است.

در تفسیر علىّ بن ابراهیم آمده است: «یقدم الذنب و یؤخر التوبة و یقول سوف اتوب»، آیه اشاره به كسى است كه گناه را مقدم مى‏دارد و توبه را به تاخیر مى‏اندازد و مى‏گوید بعدا توبه خواهم كرد.

بعضى نیز گفته‏اند منظور از «فجور» در آیه، تكذیب است، بنابراین معنى آیه چنین‏شود: انسان مى‏خواهد قیامت و رستاخیز را كه در پیش روى او قرار دارد تكذیب كند، ولى تفسیر اول مناسبتر است.

سوره یس آیه «78 و 79»

«78» وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِىَ خَلْقَهُ قَالَ مَن یُحْىِ الْعِظَامَ وَهِىَ رَمِیمٌ «79» قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِى أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِ‏ّ خَلْقٍ عَلِیمٍ‏

و براى ما مثلى آورد و آفرینش خود را فراموش كرد؛ گفت: چه كسى این استخوان‏ها را در حالى كه پوسیده است زنده خواهد كرد؟ (به او) بگو: همان كسى كه بار اول آنرا آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد كرد و او بر هر آفریده‏اى آگاه است.

نكته‏ها:

یكى از مشركان، قطعه استخوان پوسیده‏اى را در برابر پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله كرد و بر زمین ریخت و گفت: چه كسى این استخوان‏هاى پوسیده را زنده مى‏كند؟ این آیات در پاسخ این شبهه و سؤال نازل شد.(157)

پیام‏ها:

1- نقل و بیان افكار باطل براى پاسخگوئى به آن مانعى ندارد. «ضرب لنا مثلاً»

2- ریشه‏ى بسیارى از اشكالات در مورد قدرت خداوند، توجّه نكردن به نمونه‏هاى مشابه و فراموش كردن سوابق است. «و نسى خلقه»

3- منكران معاد برهان ندارند، هر چه هست استبعاد است. «مَن یحیى العظام؟»

4- آزادى در اسلام به قدرى است كه منكران خدا و معاد با كمال شهامت در برابر رهبر مسلمین با صراحت حرف خود را مى‏زنند. «مَن یحیى العظام»

5 - سؤال مانعى ندارد، آن چه بد است انگیزه‏هاى لجوجانه و مغرورانه است. «مَن یحیى العظام»

6- ریشه‏ى بعضى از اشكالات عقیدتى، مقایسه میان قدرت انسان با خداوند است. «مَن یحیى العظام»

7- شبهات عقیدتى را باید پاسخ داد، گرچه القاى شبهه از یك نفر باشد. «قال... قل»

8 - معاد جسمانى است. «یحیى العظام»

9- معاد به دو چیز نیاز دارد: قدرتِ خدا در آفریدن دوباره انسان‏ها و علم او به عملكرد مردم. این آیه به هر دو اشاره مى‏كند. «أنشأها اوّل مرّة» نشانه‏ى قدرت او و «هو بكلّ شى‏ء علیم» نشانه‏ى علم اوست.

سوره فاطر آیه «9»

وَ اللَّهُ الَّذِى أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَى‏ بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَ لِكَ النُّشُورُ

و خداوند است كه بادها را فرستاد تا ابر را برانگیزاند، پس آن را به سوى سرزمینى مرده راندیم، و به وسیله‏ى آن زمین را بعد از مردنش زنده نمودیم. رستاخیز نیزچنین است.

نكته‏ها:

چنانكه با اراده خداوند، حركت ابر و باد و ریزش باران، زمین مرده را زنده كرده و گیاهان سر از خاك بر مى‏آورند، با اراده‏اى دیگر و وقوع زلزله‏اى عظیم، مردگان از خاك بر مى‏خیزند و زنده مى‏شود.

این بهار نو ز بعد برگ ریز

هست برهان بر وجود رستخیز(158)

پیام‏ها:

1- وزش بادها، حرگت ابرها و ریزش باران‏ها، تصادفى نیست، با اراده الهى است. «اللّه... ارسل الریاح فتثیر... فسقناه»

2- در هستى، برنامه و نظم و تدبیر حاكم است. «ارسل... فتثیر... فسقناه... فاحیینا»

3- براى فهم غیب، از شهود استفاده كنید. «كذلك النشور»

سوره روم آیه «19»

یُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَىِ‏ّ وَیُحْىِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَ لِكَ تُخْرَجُونَ

زنده را از مرده بیرون مى‏آورد، و مرده را (نیز) از زنده بیرون مى‏كشد، و زمین را بعد از مرگش زنده مى‏كند، و شما نیز (روز قیامت) این گونه بیرون آورده مى‏شوید.

نكته‏ها:

براى خارج شدن مرده از زنده و زنده از مرده، مصادیق و نمونه‏هاى زیادى در تفاسیر بیان شده است، از جمله:

ایجاد انسان از نطفه و ایجاد نطفه از انسان. فرزند مؤمن از والدین كافر و بالعكس، كه همه اینها نشانه قدرت مطلقه خداوند در جهان و توانایى او در برپایى قیامت و حشر موجودات است.

پیام‏ها:

1- در معاد شك نكنید، زیرا كار خداوند میراندن و برانگیختن است. (با ارائه‏ى نمونه‏ها، ابهامات و تردیدها را از بین ببرید.) «یحى الارض بعد موتها و كذلك تُخرجون»

سوره واقعه آیات «45 تا 48»

«45» إِنَّهُمْ كَانُواْ قَبْلَ ذَ لِكَ مُتْرَفِینَ «46» وَكَانُواْ یُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِیمِ «47» وَ كَانُواْ یَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ «48» أَوَ ءَابَآؤُنَا الْأَوَّلُونَ‏

البتّه آنان پیش از این (در دنیا) نازپرورده و خوشگذران بودند. و همواره بر گناه بزرگ پافشارى مى‏كردند. و پیوسته مى‏گفتند: آیا هنگامى كه ما مردیم و به صورت خاك و استخوان شدیم. آیا حتماً ما برانگیخته مى‏شویم؟ و آیا نیاكان ما (نیز برانگیخته مى‏شوند)؟

نكته‏ها:

«مُترف» به معناى فرد برخوردار از نعمت‏هاى زیاد كه گرفتار غفلت و طغیان شود. «حِنث» به معناى گناه بزرگ است و بیشتر در مورد پیمان شكنى و تخلّف از سوگند بكار مى‏رود. «یُصروّن» از «اصرار» است. این لغت چهار مرتبه در قرآن آمده و هر چند بار در مورد اصرار بر انجام گناه است.

هنر قرآن به گونه‏اى است كه آینده و حوادث قطعى آن را همچون گذشته ترسیم مى‏كند. آن گونه قیامت را مطرح مى‏كند كه گویى مجرمان حاضر و در دادگاه محاكمه و پرونده آنان بسته و فرمان صادر شده است.

پیام‏ها:

1- آنچه گناه را سنگین و خطرناك‏تر مى‏كند، اصرار بر آن است. «یصرّون على الحنث العظیم»

2- خداوند عادل است و عذاب بر پایه عملكرد خود انسان است. اگر خلافكاران سه نوع شكنجه دارند: بادى سوزان، آب داغ وسایه داغ، به خاطر آن است كه سه خلاف پیوسته دارند. «كانوا... مترفین... كانوا یصرّون على الحنث... كانوا یقولون»

3- منكران معاد، دلیل بر انكار ندارند و تنها بعید مى‏شمردند. «ءاذا متنا...»

4- رفاه و عیّاشى، بستر ارتكاب گناه و تردید در معاد است. «مترفین... یصرّون... ءاذا متنا...»

5 - خطر آنجاست كه انسان، تردید نابجاى خود را در جامعه گسترش دهد و عامل انحراف دیگران شود. «كانوا یقولون ءاذا متنا و كنّا ترابا»

6- افراد شبهه افكن، دامنه تردید را توسعه مى‏دهند. «أوَاباؤنا الاولون»

سوره مطفّفین آیه «11 و 12»

«11» ألَّذِینَ یُكَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ «12» وَ مَا یُكَذِّبُ بِهِ إِلاَّ كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ‏

همانها كه روز قیامت را انكار مى‏كنند. و تنها كسانى آن را انكار مى‏كنند كه متجاوز و گنهكارند.

نكته و تفسیر:

ریشه انكار قیامت، منطق و تفكر و استدلال نیست، بلكه افرادى كه مى‏خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه ور باشند منكر قیامت مى‏شوند.

«اثیم» صفت مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد.

آنها مى‏خواهند بدون هیچگونه احساس مسئولیّت وبه گمان خود با نهایت آزادى و دورى از هرگونه فشار و ناراحتى وجدان، به زشتكارى‏ها ادامه دهند و هیچ قانونى را به رسمیّت نشناسند. این نظیر همان چیزى است كه در آیه 5 سوره قیامت آمده است: «بل یرید الانسان لیفجر امامه»، بلكه انسان مى‏خواهد در آینده عمر خویش پیوسته راه فجور پیش گیرد، لذا قیامت را تكذیب مى‏كند. و به این ترتیب همانگونه كه عقیده در عمل اثر مى‏گذارد، اعمال آلوده نیز در شكل‏بندى عقائد تاثیر مى‏كند.

چرا گناه، زنگار دل است؟!

نه تنها در آیات این سوره از تاثیر گناه در تاریك ساختن دل سخن گفته شده، كه در بسیارى دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنى به طور مكرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است. در یكجا مى‏فرماید: «كذلك یطبع اللّه على قلب كلّ متكبّر جبار»(159)، این گونه خداوند بر قلب هر متكبر طغیانگرى مهر مى‏نهد. در جاى دیگر درباره گروهى از گنهكاران لجوج و عنود مى‏فرماید: «ختم اللّه على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم»(160)، خداوند بر دلهاى آنها مهر نهاده، و همچنین بر گوشهاى آنها و بر چشم‏هایشان پرده‏اى فروافتاده و براى آنها عذاب بزرگى است و در آیه 46 سوره حج مى‏خوانیم: «فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور»، چشم ظاهرى نابینا نمى‏شود، بلكه دلهایى كه در سینه‏ها جاى دارد نابینا مى‏گردد.

آرى بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریك ساختن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب مى‏شود و قلب را به یك باتلاق متعفّن و گندیده مبدّل مى‏سازد، اینجاست كه انسان راه و چاه را تشخیص نمى‏دهد و مرتكب اشتباهات عجیبى مى‏شود كه همه را حیران مى‏كند. با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش مى‏زند و سرمایه خوشبختى خویش را به باد فنا مى‏دهد.

در حدیثى از پیغمبر اكرم صلى الله علیه وآله مى‏خوانیم: «كثرة الذنوب مفسدة للقلب»، گناهان زیاد قلب انسان را فاسد مى‏كند. و در حدیث دیگرى از همان حضرت مى‏خوانیم: «انّ العبد اذا أذنَب ذَنباً نكتت فى قلبه نكتة سوداء، فان تاب و نزع و استغفر صقل قلبه و ان عاد زادت حتى تعلو قلبه»، هنگامى كه بنده گناه كند نكته سیاهى در قلب او پیدا مى‏شود، اگر توبه كند و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب او صیقل مى‏یابد و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهى افزون مى‏شود، تا تمام قلبش را فرا مى‏گیرد، این همان زنگارى است كه در آیه «كلاّ بل ران على قلوبهم ما كانوا یكسبون» به آن اشاره شده است.

همین معنى از امام باقر علیه السلام در اصول كافى با مختصر تفاوتى نقل شده است.

و نیز در همان كتاب از رسول خدا صلى الله علیه وآله چنین نقل شده كه فرمود: «تذاكروا و تلاقوا و تحدثوا فانّ الحدیث جلاء للقلوب، انّ القلوب لترین كما یرین السیف و جلائه الحدیث»، مذاكره كنید و یكدیگر را ملاقات نمائید و احادیث (پیشوایان دین) را نقل نمائید كه حدیث مایه جلاى دلها است، دلها زنگار مى‏گیرد همانگونه كه شمشیر زنگار مى‏گیرد و صیقل آن حدیث است.

از نظر روانشناسى نیز این معنى ثابت شده كه اعمال آدمى همواره بازتابى در روح او دارد، و تدریجا روح را به شكل خود در مى‏آورد، حتى در تفكر و اندیشه و قضاوت او مؤثر است.

این نكته نیز قابل توجه است كه انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه، در تاریكى روحى بیشترى فرومى‏رود و به جایى مى‏رسد كه گناهانش در نظرش حسنات جلوه مى‏كند و گاه به گناهش افتخار مى‏نماید! و در این مرحله راههاى بازگشت به روى او بسته مى‏شود و تمام پلها پشت سرش ویران مى‏گردد و این خطرناك‏ترین حالتى است كه ممكن است براى یك انسان پیش آید.

سوره بقره آیه «259»

أَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَى‏ قَرْیَةٍ وَهِىَ خَاوِیَةٌ عَلَى‏ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى‏ یُحْى‏ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِاْئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِاْئَةَ عَامٍ فَانْظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى‏ حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ ءَایَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ قَدِیرُ

یا همانند كسى (عُزَیر) كه از كنار یك آبادى عبور كرد، در حالى كه دیوارهاى آن بر روى سقف‏هایش فرو ریخته بود (و مردم آن مرده و استخوان‏هایشان در هر سو پراكنده بود، او با خود) گفت: خداوند چگونه اینها را پس از مرگ زنده مى‏كند؟ پس خداوند او را یك صد سال میراند و سپس زنده كرد (و به او) گفت: چقدر درنگ كردى؟ گفت یك روز، یا قسمتى از یك روز را درنگ كرده‏ام! فرمود: (نه) بلكه یك‏صد سال درنگ كرده‏اى، به غذا و نوشیدنى خود (كه همراه داشتى) نگاه كن (كه با گذشت سالها) تغییر نیافته است. و به الاغ خود نگاه كن (كه چگونه متلاشى شده است، این ماجرا براى آن است كه هم به تو پاسخ گوییم) و (هم) تو را نشانه (رستاخیز) و حجتى براى مردم قرار مى‏دهیم. (اكنون) به استخوان‏ها(ى مَركب خود) بنگر كه چگونه آنها را بهم پیوند مى‏دهیم و بر آن گوشت مى‏پوشانیم. پس هنگامى كه (این حقایق براى آن مرد خدا) آشكار شد، گفت: (اكنون با تمام وجود) مى‏دانم كه خداوند بر هر كارى قادر و تواناست.

نكته‏ها:

آیه قبل گفتگوى حضرت ابراهیم با نمرود را بازگو كرد كه پیرامون توحید گفتگو مى‏كردند و هدایت از طریق استدلال بود و ابراهیم با استدلال پیروز شد. نمونه دوّم خروج از ظلمات به نور، در این آیه است كه پیرامون معاد گفتگو مى‏شود و هدایت از طریق نمایش و به صورت محسوس و عملى صورت مى‏گیرد. در تفاسیر و برخى روایات آمده است كه نام این شخص «عُزیر» بوده است.

در تفسیر المیزان مى‏خوانیم كه این شخص باید پیامبر باشد، زیرا خداوند با او سخن گفته است.

پیام‏ها:

1- به تمدن‏هاى ویران شده گذشته، باید به دیده عبرت نگریست و درسهاى تازه گرفت. «مرّ على قریة»

2- هرچند مى‏دانید، امّا باز هم علم خود را با تجربه و پرسیدن بالا ببرید. «انّى‏ یحى هذه اللّه»

3- صد سال مردن، براى یك نكته فهمیدن بجا و ارزشمند است. «فاماته اللّه مأة عام»

4- گذشت زمان طولانى، خللى در قدرت خداوند وارد نمى‏آورد. «فاماته اللّه مأة عام ثمّ بعثه»

5 - رجعت و زنده شدن مردگان در همین دنیا و قبل از قیامت قابل قبول است. «أماته... بعثه»

6- نمایش، از بهترین راههاى بیان معارف دینى است. «اُنظر الى طعامك و شرابك... و انظر الى... و انظر الى العظام...»

7- با اراده الهى استخوان محكم، متلاشى مى‏شود، ولى غذایى كه زود فاسد مى‏شود، صد سال سالم باقى مى‏ماند. «لم یتسنّه»

8 - نمایش قدرت پروردگار براى ارشاد و هدایت مردم است، نه براى سرگرمى و یا حتّى قدرت‏نمایى. «ولنجعلك آیة للناس»

9- خداوند صحنه‏اى از قیامت را در دنیا آورده است. «فاماته... ثم بعثه... وانظر الى العظام كیف ننشزها»

10- معاد، جسمانى است. زیرا اگر معاد روحانى بود، سخن از استخوان به میان نمى‏آمد. «وانظر الى العظام»

11- خداوند گوشه‏هایى از قدرت خود در قیامت را در دنیا به نمایش گذارده است. مشت نمونه‏ى خروار است. «فلمّا تبیّن له قال أعلم انّ‏اللّه على كلّ شى‏ء قدیر»

سوره سجده آیه «11»

قُلْ یَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى‏ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

بگو: فرشته‏ى مرگ كه بر شما گمارده شده، جانتان را مى‏گیرد، سپس به سوى پروردگارتان برگردانده مى‏شوید.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «تَوَفّى» به معناى باز پس گرفتن كامل چیزى است. با توجّه به اینكه بدن مرده پس از مرگ در جاى خود باقى مى‏ماند، پس مراد از گرفتن به طور كامل، گرفتن روح است كه حقیقت انسان است و كه اگر رفت، انسان به طور كامل رفته است. بنابراین روح داراى اصالت و استقلال بوده و باقى است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن درباره‏ى شیوه‏ى قبض روح، سه تعبیر دارد:

الف: در یك‏جا مى‏فرماید: فرشتگان، جان وروح آدمى را مى‏گیرند. «تتوفّاهم الملائكة»(161)

ب: در آیه‏ى مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته‏اى به نام ملك الموت معرّفى كرده است.

ج: در آیه‏ى 42 سوره زمر این كار را به خداوند نسبت مى‏دهد. «اللّه یتوفى الانفس»

در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را مى‏گیرند و آن را به ملك الموت تحویل مى‏دهند و او به خداى متعال تحویل مى‏دهد. چنانكه امام صادق‏علیه السلام در پاسخ این سؤال كه در اطراف جهان افراد زیادى در آنِ واحد مى‏میرند، چگونه ملك الموت در یك لحظه در همه جا حضور دارد؟ فرمودند: او یارانى از فرشتگان دارد كه روح مردم را از اطراف مى‏گیرند، سپس ملك الموت ارواح را از فرشتگان تحویل مى‏گیرد.(162)

شاید هم درجات مردم سبب تفاوت قبض روح آنان مى‏شود به این معنا كه مردم عادى را فرشتگان و مردم با تقوا را ملك الموت و اولیاى خدا را خداوند قبض روح مى‏كند.

پیام‏ها:

1- شبهات را بدون پاسخ نگذارید. «قالوا... قل...»

2- حقیقت انسان روح اوست، همین كه روح قبض شد گویا انسان قبض شده است. «یتوفّاكم»

3- فرشتگان از انجام مأموریّت، شانه خالى نمى‏كنند. «ملك الموت الّذى وُكّل بكم»

4- كار فرشتگان، طبق مأموریّتى است كه به آنان واگذار شده است. «وُكّل بكم»

5 - مرگ انسان و دفن او، گامى براى زنده شدن اوست، همان گونه كه دفن بذر گامى براى سبز شدن است. «ثم الى ربّكم ترجعون»

151) ذاریات، 56 .

152) ملك، 2 .

153) هود، 119.

154) غررالحكم.

155) بحار، ج‏5، ص‏312.

156) نهج‏البلاغه، حكمت 463.

157) تفسیر نورالثقلین.

158) مثنوى مولوى.

159) مؤمن، 35.

160) بقره، 7.

161) نحل، 28.

162) تفسیر نورالثقلین.

-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس هفتم: منزلگاه بعد

سوره مؤمنون آیه «99 و 100»

«99» حَتَّى‏ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِ‏ّ ارْجِعُونِ «100» لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَى‏ یَوْمِ یُبْعَثُونَ‏

(آنها همچنان به توصیف‏هاى ناروا و كردارهاى زشت خود ادامه مى‏دهند) تا زمانى كه مرگ به سراغ یكى از آنان آید، مى‏گوید: پروردگارا! مرا بازگردان. شاید در آنچه از خود به جاى گذاشته‏ام (از مال و...) كار نیكى انجام دهم. (به او گفته مى‏شود:) هرگز. این گفته سخنى است كه (به ظاهر) مى‏گوید (ولى اگر برگردد، به آن عمل نمى‏كند) و در پى آنان برزخى است تا روزى كه برانگیخته شوند.

پیام‏ها:

1- غرور و غفلت براى گروهى دائمى است. «حتّى اذا»

2- منحرفان روزى بیدار خواهند شد و تقاضاى بازگشت به دنیا خواهند كرد، امّا آن تقاضا نشدنى است. «ربّ ارجعون»

3- ضایع كردن عمر وفرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است. «ربّ ارجعون»

4- تقاضاى بازگشت از سوى كفّار جدى است ولى قول آنان در مورد صالح شدن مشكوك است. «لعلّى اعمل»

5 - عمل صالح، زاد و توشه‏ى بعد از مرگ است. «ارجعون لعلّى اعمل صالحا»

6- كسانى كه مُكنت و امكاناتى دارند، باید بیشتر عمل صالح انجام دهند. «اعمل صالحا فیما تركت»

اى كه دستت مى‏رسد كارى بكن‏

پیش از آن كز تو نیاید هیچ كار

7- دنیا مزرعه‏ى آخرت است. «اعمل صالحا فیما تركت»

8 - اقرار كافران به اشتباه، تنها با زبان است و پشتوانه‏ى قلبى ندارد. «انّها كلمة هوقائلها»

سوره نساء آیه «97»

إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَآئِكَةُ ظَالِمِى أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِیمَ كُنْتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِى الْأَرْضِ قَالُواْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِیَها فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِیراً

همانا كسانى كه فرشتگان، جانشان را مى‏گیرند، در حالى كه بر خویشتن ستم كرده‏اند، از آنان مى‏پرسند: شما در چه وضعى بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف و بیچاره بودیم (و به ناچار در جبهه‏ى كافران قرار داشتیم). فرشتگان (در پاسخ) گویند: مگر زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت كنید؟ آنان، جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامى است.

نكته‏ها:

پیش از جنگ بدر، كفّار مكّه مردم آن شهر را به جنگ با مسلمانان فراخواندند و تهدید كردند كه همه باید شركت كنند و هر كس تخلّف كند، خانه‏اش ویران و اموالش مصادره خواهد شد. برخى از مسلمانان هم كه ساكن مكّه بودند و هنوز هجرت نكرده بودند، از ترس جان، همراه كفّار به جبهه‏ى جنگ با مسلمانان آمدند و در «بدر» كشته شدند، آیه نازل شد و آنان را كه با ماندن در محیط كفر ترك هجرت، به خویش ستم كرده بودند، توبیخ كرد.

در روایات آمده است: كسى كه به خاطر حفظ دین خود، حتّى یك قدم هجرت كند، اهل بهشت و همنشین حضرت محمّد صلى الله علیه وآله و ابراهیم علیه السلام است.(163)

پیام‏ها:

1- فرشتگان به كارهاى انسان آگاهند. «الملائكة... قالوا فیم كنتم قالوا»

2- ترك هجرت واز دست‏دادن هدف وعقیده، ظلم به خویش است. (شعار «خواهى نشوى رسوا، همرنگ جماعت شو» از نظر قرآن مردود است.) «ظالمى انفسهم»

3- «ترك هجرت از محیط شرك و گناه» گناهى است كه بازخواست آن پیش از هر چیز دیگر آغاز مى‏شود. فرشتگان مأمور قبض روح در لحظه جان گرفتن از آن بازخواست مى‏كنند. «فیم كنتم»

4- هجرت از محیط كفر واجب و ماندن در آن محیط و سیاهىِ لشكر كفّار شدن حرام است. «كنا مستضعفین... الم تكن ارض اللّه واسعة»

5 - اگر مى‏توانید، محیط را تغییر دهید، وگرنه از آنجا هجرت كنید تا مؤاخذه نشوید. «ألم تكن ارض اللَّه واسعة فَتهاجروا فیها»

6- توجیه گناه پذیرفته نمى‏شود. «كنا مستضعفین ...»

7- محیط و جوّ اكثریّت بر انسان مؤثر است، لذا انسان باید با هجرت، فشار محیط را در هم بشكند. «فتهاجروا»

8 - اصل، خداپرستى است نه وطن‏پرستى. «ألم‏تكن ارض اللَّه واسعة فتهاجروا»

9- هجرت، یكى از درمان‏هاى استضعاف فكرى و عقیدتى است. «كنا مستضعفین... ألم‏تكن ارض اللَّه واسعة»

سوره نحل آیه «32»

ألَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَ ئِكَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَیْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

به آنان كه (از آلودگى‏هاى شرك و گناه) پاكند، فرشتگانى كه جانشان را مى‏ستانند، مى‏گویند: سلام علیكم. به پاداشِ آنچه انجام داده‏اید، به بهشت داخل شوید.

نكته‏ها:

مراد از «طیّبین» با توجّه به آیات قبل كه در مورد اهل كفر و شرك بود: «الّذین تتوفاهم الملائكة ظالمى انفسهم» كسانى هستند كه اهل شرك وگناه نبوده‏اند و اینها همان متقین هستند. «طیّب» یعنى پاك از هرگونه كدورت وناخالصى وآراسته به كمالات و محاسن.

پیام‏ها:

1- كیفر وپاداش بعضى، از همان لحظه مرگ آغاز مى‏شود. «تتوفاهم الملائكة طیبین... ادخلوا الجنّة» در روایات نیز آمده: قبر؛ یا گودالى از دوزخ است، یا باغى از بهشت.

2- مرگ، نیستى نیست، گرفتن روح است. «تتوفاهم»

3- فرشتگان، مأموران الهى‏اند و خدا براى هر كار مأمورانى دارد. «تتوفّاهم الملائكة»

4- مرگ پاكان همراه با درود فرشتگان است. «تتوفاهم الملائكه یقولون سلام علیكم»

5 - سلام كردن، شعار فرشتگان و ادبى آسمانى است. «یقولون سلام علیكم»

(در سلام، دعا، سلامتى و امنیّت وجود دارد)

6- بهشت را به بها دهند نه بهانه. «ادخلوا الجنّة بما كنتم تعملون»

سوره غافر آیه «45 و 46»

«45» فَوَقَاهُ اللَّهُ سَیِّئَاتِ مَا مَكَرُواْ وَحَاقَ بَِالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ‏

پس خداوند او را از بدى‏هاى آن چه نیرنگ نمودند حفظ كرد و عذاب سختى آل فرعون را فراگرفت.

نكته‏ها:

امام صادق علیه السلام مى‏فرماید: فرعونیان مؤمن آل فرعون را كشتند و مراد از «وقاه اللّه» این است كه خداوند دین او را حفظ كرد.(164)

پیام‏ها:

1- اگر خداوند اراده كند، یك نفر مؤمن را در میان یك رژیم فاسد و حیله‏گر حفظ و یارى مى‏كند. «فوقاه اللّه»

2- با لطف خداوند، هم جان و ایمان افراد مؤمن از توطئه‏ها حفظ مى‏شود و هم توطئه‏گران نابود مى‏شوند. «فوقاه اللّه... و حاق بآل فرعون»

3- همراهى و همدمى با ستمگران، انسان را در كیفر آنها شریك مى‏كنند. «و حاق بآل فرعون»

4- عذاب‏هاى الهى درجات دارد. «سوء العذاب»

«46» ألنَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا غُدُوّاً وَعَشِیّاً وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُواْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ‏

آتش هر صبح و شام بر آن عرضه مى‏شود و روزى كه رستاخیز برپا شود، (گویند:)«آل فرعون را در سخت‏ترین عذاب وارد كنید».

نكته‏ها:

مجرمان، پس از مرگ و ورود به عالم برزخ، هر صبح و شام به آتش كه جایگاه آینده‏ى آنان است عرضه مى‏شوند و دلهره‏اى سخت پیدا مى‏كنند و این حالت همواره هست تا روز قیامت كه رسماً داخل دوزخ مى‏شوند.(165)

پیام‏ها:

1- میان مرگ تا قیامت، دورانى است كه گنهكار جایگاه خود را در آتش مى‏بیند. «النار یعرضون علیها...»

2- مجرم هر صبح و شام در برزخ شكنجه مى‏شود. «النار یعرضون علیها...»

3- عذاب‏هاى الهى متفاوت است. (در آیه‏ى قبل «سوء العذاب» بود و در این آیه «اشدّ العذاب»).

سوره یس آیه «12»

إِنَّا نَحْنُ نُحْىِ الْمَوْتَى‏ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَارَهُمْ وَكُلَّ شَىْ‏ءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُّبِینٍ‏

همانا ما مردگان را زنده مى‏كنیم و آن چه را از پیش فرستاده‏اند و آثارشان را مى‏نویسیم و هر چیزى را در (كتاب و) پیشوایى روشن برشمرده‏ایم.

نكته‏ها:

آنچه از انسان سرمى‏زند، در پرونده عمل او ثبت مى‏شود و در قیامت به شكل كتابى در اختیار او قرار مى‏گیرد. این كتاب‏ها سه نوع است:

الف: كتاب شخصى. «اقرء كتابك»(166)

ب: كتاب امّت‏ها. «كلّ اُمّة تدعى الى كتابها»(167)

ج: كتاب جامع. «كلّ شى‏ء احصیناه فى امام مبین»، «فى لوح محفوظ»(168)

كلمه «امام»، هم به كتاب گفته شده، «و من قبله كتاب موسى اماما»(169) و هم به اشخاص، «انّى جاعلك للنّاس اماما»(170) در روایات، حضرت علىّ‏بن ابى‏طالب علیهما السلام به عنوان یكى از مصادیق «امام مبین» معرّفى شده كه همه‏ى علوم در نزد اوست.(171)

بیشتر مفسرین مراد از «امام مبین» را لوح محفوظ دانسته‏اند كه در قرآن به آن «اُمّ الكتاب»(172) گفته شده است و از آن جایى كه این كتاب حاوى تمام دانش‏ها است و همه چیز و همه كس تابع مقدّراتى است كه در آن نوشته شده، به آن «امام» گفته‏اند.(173)

پیام‏ها:

1- در برابر عقاید انحرافى و انكارآمیز كافران، با صراحت و قاطعیّت سخن بگویید. «انّا نحن نُحى»

2- همه مردگان در قیامت زنده مى‏شوند. «نحىِ الموتى»

3- پرونده‏ى عمل انسان، حتّى پس از مرگ او تا قیامت باز است. «نكتب... و آثارهم»

4- نه فقط اعمال، بلكه همه آثار آن نیز ثبت مى‏شود و در حساب قیامت لحاظ مى‏گردد. «نكتب ما قدّموا آثارهم» (خواه آثار خیر نظیر وقف و صدقه جاریه و آموختن علم به مردم و... یا آثار شرّ مثل تأسیس مراكز فحشا.)

5 - سروكار ما در قیامت با خداست. «انّا، نحن، نحى، نكتب، احصینا»

6- انسان، تنها ضامن اعمال خود نیست، بلكه مسئول پیامدهاى آن نیز هست. «و آثارهم»

7- دستگاه محاسباتى خداوند دقیق است. «كلّ شى‏ء احصیناه»

8 - دادگاه الهى، پیش روى همه روشن است. «احصیناه فى امام مبین»

سوره قیامت آیه «13»

یُنَبَّؤُا الإنسَانُ یَوْمَئذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

و در آن روز انسان را از تمام كارهائى كه از پیش یا پس فرستاده، آگاه مى‏كنند.

نكته و تفسیر

در آیات گذشته سخن به سؤالى كه منكران رستاخیز در باره قیامت داشتند منتهى شد، آنها مى‏گفتند: اگر قیامت راست است كى خواهد آمد؟! آیات مورد بحث پاسخ گویائى است به این سؤال.

در اینكه منظور از این دو تعبیر («بما قدّم و أخّر») چیست؟ تفسیرهاى زیادى ذكر شده است:

نخست اینكه منظور اعمالى است كه در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثارى كه بعد از مرگ از او باقیمانده، اعم از سنت نیك و بد كه در میان مردم گذاشته و به آن عمل مى‏كنند و حسنات و سیئاتش به او مى‏رسد، یا كتاب و نوشته‏ها، بناهاى خیر و شر و فرزندان صالح و ناصالح كه آثارش به او مى‏رسد.

دیگر اینكه منظور اولین اعمالى است كه بجا آورده، و آخرین اعمالى كه در عمرش انجام داده است، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر مى‏شود.

دیگر اینكه اموالى را كه پیش از خود فرستاده، و اموالى را كه براى وارثان گذاشته است.

بعضى نیز گفته‏اند منظور گناهانى است كه مقدم داشته و اطاعاتى است كه مؤخّر داشته است، یا بالعكس. ولى از همه مناسب‏تر تفسیر اول است، به خصوص اینكه در حدیثى از امام باقرعلیه السلام در تفسیر این آیه آمده است كه فرمود: «ینبّؤ بما قدّم من خیر و شر و ما اخّر من سنة لیس بها من بعده، فان كان شرّاً كان علیه مثل وزرهم، و لا ینقص من وزرهم شیئا و ان كان خیراً كان له مثل اجورهم و لا ینقص من اجورهم شیئا»، در آن روز به انسان خبردهند آنچه از خیر و شر را مقدّم داشته و آنچه مؤخّر نموده است، از سنّت‏هایى كه از خود به یادگار گذارده، تا كسانى كه بعد از او مى‏آیند به آن عمل كنند، اگر سنّت بدى بوده به اندازه گناه عمل كنندگان بر او خواهد بود، بى آنكه چیزى از گناه آنان بكاهد، و اگر سنت خیرى بوده همانند پاداشهاى آنها براى او خواهد بود بى آنكه چیزى از اجر آنها كاسته شود.

163) تفسیر صافى ذیل آیه.

164) تفسیر نورالثقلین.

165) تفاسیر نورالثقلین و مجمع البیان.

166) اسراء، 14.

167) جاثیه، 28.

168) بروج، 22.

169) هود، 17.

170) بقره، 124.

171) تفسیر نورالثقلین.

172) زخرف، 4.

173) تفسیر راهنما.

-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس هشتم: واقعه‏ى بزرگ

سوره زمر آیات «68 تا 70»

«68» وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِى السَّمَوَاتِ وَمَن فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَى‏ فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظُرُونَ‏

و در صور دمیده شود، پس هر كه در آسمان‏ها و هر كه در زمین است، بى‏هوش شده (و مى‏میرد،) مگر آن كه را خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده شود، پس ناگاه آنان (زنده شده،) به پا خیزند و (به اطراف) نظر مى‏كنند.

نكته‏ها:

طبق صریح این آیه، پایان عمر دنیا و آغاز رستاخیز، از طریق نفخه است. این نفخه گاهى به صورت دمیده شدن در صور و شیپور: «نُقِر فى النّاقور»(174) و گاهى با تعبیر «القارعة»(175) به معناى كوبنده وگاهى با تعبیر «الصّاخة»(176) به معناى صداى هول‏انگیز و گاهى با تعبیر «صیحة»(177) آمده است.

به هم ریختن نظام هستى ونابودى طبیعت از طریق ایجاد صداى وحشتناك، براى كسانى كه در جبهه صداى موج انفجار یا شكسته‏شدن دیوار صوتى را شنیده‏اند باور كردنى است.

روایات، مسئول دمیدن در صور را فرشته‏اى به نام اسرافیل دانسته‏اند.(178)

تمام انسان‏ها به هنگام نفخه‏ى صور مى‏میرند، پس مراد از استثنا در جمله‏ى «الاّ مَن شاء اللّه» بیان قدرت الهى است. یعنى دست خداوند بسته نیست و در آن زمان كه همه مى‏میرند اگر خدا بخواهد، افرادى را زنده نگاه مى‏دارد.

چنانكه در بعضى روایات نام جبرئیل و اسرافیل و میكائیل یا شهدا به عنوان كسانى كه زنده مى‏مانند آمده است.(179)

پیام‏ها:

1- مرگ و رستاخیز همه‏ى انسان‏ها، براى خداوند آسان و همچون دمیدن در شیپور است. «نُفخ - صَعق»

2- وقوع قیامت را قطعى بدانید. (با آنكه قیامت در آینده واقع مى‏شود، امّا افعال مربوط به آن، به صورت ماضى به كار رفته كه نشانه‏ى قطعیّت آن است.) «نفخ - صعق - ینفخ»

3- رستاخیز، تنها مربوط به انسان‏ها و ساكنان زمین نیست. «مَن فى السموات و مَن فى الارض»

4- میان نفخه‏ى اول و دوم قیامت، زمانى طولانى است. «نفخ... ثُمّ نفخ»

5 - رستاخیز، ناگهانى و دفعى است. «فاذا هم» نشانه‏ى ناگهانى بودن است.

«69» وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِاْى ءَ بِالنَّبِیِّیْنَ وَ الشُّهَدَآءِ وَقُضِىَ بَیْنَهُم بِالْحَقِ‏ّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ‏

و (در آن روز) زمین به نور پروردگارش روشن گردد و نامه‏ى اعمال را در میان نهند و پیامبران و شاهدان را حاضر سازند و میان آنان به حقّ داورى شود در حالى كه برآنان ستم نمى‏رود.

نكته‏ها:

مراد از «نور ربّ»، یا نور حقّ و عدالت است كه خداوند در آن روز زمین را با آن نورانى مى‏كند یا مراد نورى است غیر از نور خورشید و ماه كه خداوند در آن روز مى‏آفریند. البتّه مرحوم علامه طباطبایى در تفسیر المیزان مى‏فرماید: مراد از «نور ربّ» كشف اسرار و حقایق در قیامت است، سپس براى تأیید نظر خود آیه‏ى 22 سوره‏ى ق را گواه مى‏گیرد: «لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك»

در تفسیر اطیب البیان مى‏خوانیم: چون در قیامت نور خورشید و ماه گرفته مى‏شود، مراد از «نور ربّ» نورى است كه از مؤمنان بر مى‏خیزد. سپس این آیه را به عنوان شاهد ذكر مى‏كند: «یوم‏ترى المؤمنین و المؤمنات یسعى نورهم بین ایدیهم»(180)

پیام‏ها:

1- ارائه نامه اعمال واحضار انبیا و گواهان و داورى به حقّ در قیامت، از امور قطعى است. (كلمات «قُضِىَ»، «وُضِعَ» و «جاى‏ءَ» در قالب ماضى مجهول آمده است).

2- در قیامت گواهان متعدّدى در كار است. (انبیا، امامان، فرشتگان، اعضاى بدن، زمین، زمان و...). «الكتاب - النبیّین - الشهداء»

3- تمام رفتار و كردار انسان در دنیا، تحت نظارت گروهى شاهد و گواه قرار دارد، زیرا شرط گواهى‏دادن در قیامت، حضور ونظارت بر اعمال است. «و جیى‏ءَ... الشهداء»

4- گرچه در قیامت انبیا نیز مورد سؤال قرار مى‏گیرند «و لنسئلن المرسلین»(181) ولى احضار انبیا در این آیه، به دلیل آنكه در كنار كتاب و شهداء قرار گرفته، براى گواهى بر اعمال امّت خودشان است. «و جیى‏ءَ بالنبیّین و الشهداء»

5 - قضاوت و داورى خداوند بر پایه مستندات پرونده اعمال و گواهى پیامبران و شاهدان است. «وضع الكتاب وجیى‏ء بالنبیّین و الشهداء و قُضِىَ»

«70» وَوُفِّیَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ‏

و به هر كس (نتیجه‏ى) آن چه انجام داده به تمامى داده شود و خداوند به آن چه انجام مى‏دهند آگاه‏تر است.

پیام‏ها:

1- در كیفر وپاداش الهى كم وكاستى نیست. («وفّیت» به معناى وفاى كامل است)

2- در قیامت احدى از كیفر و پاداش مستثنى‏ نیست. «كل نفسٍ»

3- خدا از هر كس بهتر مى‏داند احضار شاهد و گواه براى برقرارى نظام دادگاه است نه تحصیل علم براى خداوند. «اعلم بما یفعلون»

سوره طه آیه «55»

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِیهَا نُعِیدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى‏

ما شما را از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز مى‏گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون مى‏آوریم.

نكته‏ها:

امیرمؤمنان على علیه السلام راز سجده‏هاى نماز را اشاراتِ به این آیه دانسته و فرموده‏اند: معنى سجده‏ى اوّل آن است كه خدایا! من در آغاز از این خاك بودم، هنگامى كه سر از سجده برمى‏دارى اشاره به آن دارد كه تو مرا از خاك آفریدى. سجده‏ى دوّم این مفهوم را مى‏رساند كه تو مرا به خاك برمى‏گردانى، و بلند شدن از آن، یعنى تو بار دیگر در قیامت مرا از خاك زنده خواهى كرد.(182)

پیام‏ها:

1- سرچشمه و مادّه‏ى خلقت انسان از زمین است. «منها خلقناكم»

2- انسان باید در خاك دفن شود. «فیها نعیدكم»

3- معاد، جسمانى است. «نخرجكم تارة اُخرى»

سوره انبیاء آیه «47»

وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا وَكَفَى‏ بِنَا حَاسِبِینَ‏

و ما براى روز قیامت، ترازوهاى عدل برپا خواهیم كرد، پس (در آن روز) هیچ ستمى به احدى نخواهد شد و اگر (عملى) همسنگ دانه‏ى خردلى (هم) باشد، ما آن را (براى محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقّت محاسبات) كافى است كه ما حسابرس باشیم.

نكته‏ها:

این آیه بشارتى به نیكوكاران و هشدارى به خلافكاران است كه اعمال شما بى‏كم و كاست، كیفر و پاداش داده مى‏شود، چنانكه فیض كاشانى مى‏گوید:

هشدار كه هر ذرّه حسابست در اینجا

دیوان حسابست و كتابست در اینجا

«خَردل» نام گیاهى است كه دانه‏هاى بسیار ریز و سیاه دارد و در كوچكى وحقارت، ضرب المثل شده است.

«میزان» به معناى وسیله‏ى سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأكید خداوند متعال قرار گرفته است. ناگفته پیداست كه سنجش هر چیزى با وسیله‏اى متناسب با آن صورت مى‏پذیرد، مثلاً براى سنجش درجه‏ى هوا، آن را با دماسنج، براى اندازه گیرى طول، آن را با متر و براى سنجش وزن اشیا، آن را با كیلو محاسبه مى‏كنند. بدیهى است كه براى سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله‏اى متناسب با او كه همان انسان كامل است استفاده شود، همانطور كه در روایات آمده است: امامان معصوم و انبیا و اوصیا علیهم السلام موازین قسط هستند. (183) و در زیارتنامه‏ى امیرالمؤمنین علىّ علیه السلام نیز مى‏خوانیم: «السلام على میزان الاعمال»(184)

سؤال: اگر واقعاً محاسبات خداوند، اینچنین دقیق است، پس دیگر عفو و كرم الهى چه جایگاه و توجیهى دارد؟!

پاسخ: حسابرسى یك اصل است و لطف و بخشش اصل دیگر كه هر كدام در جاى خود محفوظ است و منافاتى با دیگرى ندارد.

سؤال: در بعضى آیات آمده است كه خداوند براى گروهى از مردم، میزانى برپا نمى‏كند، «فلانقیم لهم یوم القیامة وزنا» آیا میزان براى افراد خاصّى خواهد بود؟

پاسخ: خیر، میزان براى همه‏ى انسان‏ها اقامه خواهد شد، امّا از آنجا كه میزان براى محاسبه‏ى اعمال است، وقتى تبهكارى چیزى در بساط ندارد تا ارائه كند و جهنّمى بودنش قطعى و مسلّم است، دیگر نیازى به برپایى میزان نیست و سنجش بى‏معناست.(185)

پیام‏ها:

1- هر چیز، هر شخص و هر عملى كه قابلیّت سنجش داشته باشد، براى خود میزانى خواهد داشت. «الموازین»

2- حساب خداوند بسیار دقیق است. «مثقال حبّة من خردل»

3- اعمال ما در دنیا محو نمى‏شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. «أتینا بها»

4- خدا، هم عالم است «اتینا بها»، هم عادل «القسط»، وهم حسابرس. «حاسبین»

سوره قارعه آیات «1 تا 6»

«1» ألْقَارِعَةُ «2» مَا الْقَارِعَةُ «3» وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ «4» یَوْمَ یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ «5» وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ «6» فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَازِینُهُ‏

آن حادثه كوبنده، و چه حادثه كوبنده‏اى؟! و تو چه مى‏دانى كه حادثه كوبنده چیست؟ روزى كه مردم مانند پروانه‏هاى پراكنده به هر سو مى‏دوند. و كوهها مانند پشم رنگین حلاّجى شده مى‏گردد. (در آن روز) كسى كه ترازوهاى اعمالش سنگین است.

نكته و تفسیر:

«القارعة...»، «قارعة» از ماده «قَرع» به معنى كوبیدن چیزى بر چیزى است، به گونه‏اى كه صداى شدید از آن برخیزد. تازیانه و چكش را نیز به همین مناسبت «مقرعة» گویند، بلكه به هر حادثه مهم و سخت «قارعة» گفته مى‏شود. (تاء تانیث در اینجا ممكن است اشاره به تاكید باشد)

با تعبیراتى كه در آیه دوم و سوم آمده كه حتى به پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله‏گوید تو چه مى‏دانى آن حادثه سخت و كوبنده چیست، روشن مى‏شود كه این حادثه كوبنده بقدرى عظیم است كه ابعادش به فكر هیچكس نمى‏رسد.

به هر حال بسیارى از مفسران گفته‏اند كه «قارعة» یكى از نام‏هاى قیامت است، ولى درست روشن نساخته‏اند كه آیا این تعبیر اشاره به مقدّمات قیامت مى‏باشد كه عالم دنیا درهم كوبیده مى‏شود، خورشید و ماه تاریك مى‏گردد و دریاها برافروخته مى‏شود، اگر چنین باشد انتخاب نام قارعة براى این حادثه دلیلش روشن است.

و یا اینكه منظور مرحله دوم، یعنى مرحله زنده شدن مردگان، و طرح نوین در عالم هستى است، و تعبیر به كوبنده به خاطر آن است كه وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را مى‏كوبد.

آیاتى كه بعد از آن آمده بعضى تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضى متناسب با زنده شدن مردگان است، ولى رویهمرفته احتمال اول مناسبتر به نظر مى‏رسد، هر چند در این آیات هر دو حادثه پشت سر یكدیگر ذكر شده است (مانند بسیارى دیگر از آیات قرآن كه از قیامت خبر مى‏دهد).

«یوم یكون الناس كالفراش المبثوث»، «فراش» جمع «فراشة» بسیارى آن را به معنى پروانه مى‏دانند، بعضى نیز آن را به معنى ملخ تفسیر كرده‏اند، و ظاهرا این معنى از آیه 7 سوره قمر كه مردم را در آن روز به ملخ‏هاى پراكنده تشبیه مى‏كند گرفته شده: «كانّهم جراد منتشر» و گرنه معنى لغوى آن همان پروانه است.

به هر حال تشبیه به پروانه به خاطر آن است كه پروانه‏ها معمولا خود را دیوانه‏وار به آتش مى‏افكنند و مى‏سوزانند، بدكاران نیز خود را در آتش جهنم مى‏افكنند.

احتمال دارد كه تشبیه به پروانه اشاره به حیرت و سرگردانى خاصى است كه در آن روز بر همه انسان‏ها مستولى مى‏شود.

و اگر فراش به معنى ملخها باشد، تشبیه مزبور به خاطر این است كه مى‏گویند بسیارى از پرندگان به هنگام حركت دسته‏جمعى در مسیر معیّنى پرواز مى‏كنند، جز ملخها كه در حركت گروهى مسیر مشخصى ندارند و هر كدام به سوئى پیش مى‏روند !

«و تكون الجبال كالعِهن المَنفوش»، «عِهن» (بر وزن ذهن) به معنى پشم رنگ شده و «منفوش» از ماده «نفش» (بر وزن نقش) به معنى گستردن پشم است كه معمولا به وسیله ابزار مخصوص حلاّجى و زدن پشم انجام مى‏گیرد.

سابقا گفته‏ایم كه طبق آیات مختلف قرآن كوهها در آستانه قیامت نخست به حركت در مى‏آیند بعد درهم كوبیده و متلاشى مى‏گردند و سرانجام به صورت غبارى در آسمان در مى‏آیند كه در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشم‏هاى رنگین حلاّجى شده كرده است، پشم‏هایى كه همراه تندباد حركت كنند و تنها رنگى از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشى شدن كوهها است.

این تعبیر ممكن است اشاره به رنگ‏هاى مختلف كوهها نیز باشد، چرا كه كوههاى روى زمین هر كدام رنگ خاصى دارند.

به هر حال این جمله گواه بر آن است كه آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنى مرحله ویرانى و پایان جهان سخن مى‏گوید.

«فامّا من ثقلت موازینه»، «موازین» جمع «میزان» به معنى وسیله سنجش است، این واژه نخست در وزنهاى مادّى به كار رفته، سپس در موازین و مقیاس‏هاى معنوى نیز استعمال شده است.

بعضى معتقدند كه اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانى و قابل وزن در مى‏آید و آنها را با ترازوهاى سنجش اعمال مى‏سنجند. این احتمال نیز داده شده كه خود نامه اعمال را وزن مى‏كنند، اگر اعمال صالحى در آن نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبك وزن، یا بى‏وزن است.

ولى ظاهرا نیازى به این توجیهات نیست، میزان حتما به معنى ترازوى ظاهرى كه داراى كفّه‏هاى مخصوص است نمى‏باشد، بلكه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق مى‏شود، چنانكه در حدیثى مى‏خوانیم: «انّ امیرالمؤمنین و الائمّة من ذرّیته‏علیهم السلام هم الموازین»، امیرمؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهاى سنجشند.

و در حدیثى از امام صادق علیه السلام آمده است كه وقتى از معنى میزان سؤال كردند، در پاسخ فرمود: «المیزان العدل»، ترازوى سنجش همان عدل است.

به این ترتیب وجود اولیاء اللّه یا قوانین عدل الهى مقیاس‏هایى هستند كه انسان‏ها و اعمالشان را بر آنها عرضه مى‏كنند، و به همان اندازه كه با آنها شباهت و مطابقت دارند وزنشان است! روشن است كه منظور از سبكى و سنگینى میزان به معنى سنگینى خود ترازوهاى سنجش نیست، بلكه وزن چیزهایى است كه با آن مى‏سنجند.

ضمنا تعبیر به موازین به صورت صیغه جمع به خاطر آن است كه اولیاى حق و قوانین الهى هر كدام یكى از میزان‏هاى سنجشند، و از این گذشته تنوّع صفات و اعمال آدمى ایجاب مى‏كند كه هر كدام را با میزانى بسنجند، و الگوها و ترازهاى سنجش متفاوت باشد.

راغب در مفردات مى‏گوید: میزان، در قرآن مجید گاهى به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده، در صورت اول ناظر به كسى است كه حساب مى‏كند، یعنى خداوند یكتا، و در صورت دوم ناظر به حساب شوندگان است.

بعضى از مفسران نیز گفته‏اند كه «موازین» جمع «موزون» است، یعنى عملى كه آن را وزن كنند، بنابراین سنگین و سبك بودن موازین به معنى سنگین و سبك بودن خود اعمال است، نه سبك و سنگین بودن ترازوها.

البتّه نتیجه هر دو یكى است ولى از دو راه مختلف.

در این زمینه شرح بیشترى در ذیل آیه 8 و 9 سوره اعراف و آیه 105 سوره كهف و آیه 102 سوره مؤمنون ذكر كرده‏ایم.

اسباب سنگینى میزان اعمال

بدون شك، ارزش همه اعمال نیك و صالحات یكسان نیست، و با هم تفاوت زیادى دارند، و به همین جهت در روایات مختلف اسلامى، روى پاره‏اى از اعمال خیر، تكیه بیشترى شده است، و آنها اسباب سنگینى میزان و ترازوى عمل در قیامت شمرده‏اند.

از جمله در حدیثى، از پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله مى‏خوانیم كه در تفسیر «لا اله الا اللّه» فرمود: «لا اله الا اللّه» اشاره به وحدانیّت خداوند است و هیچ عملى بدون آن پذیرفته نمى‏شود، و این كلمه تقوى است كه ترازوى سنجش اعمال را در قیامت سنگین مى‏كند.

در حدیث دیگرى از امیرمؤمنان على علیه السلام در باره شهادت به وحدانیّت خداوند و نبوّت پیغمبر اكرم‏صلى الله علیه وآله آمده است: «خَفّ میزان ترفعان منه و ثَقُل میزان توضعان فیه»، ترازوى سنجشى كه شهادتین از آن برداشته شود سبك است، و میزانى كه شهادتین در آن گذارده شود سنگین است.

و در حدیث دیگرى از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام مى‏خوانیم: «ما فى المیزان شى‏ء اثقل من الصلوة على محمّد و آل محمّد»، در میزان عمل، چیزى سنگین‏تر از درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد نیست و در ذیل روایت مى‏فرماید: افرادى در قیامت در پاى میزان عمل قرار مى‏گیرند و كفّه اعمالشان سبك است، سپس درود بر محمّد و آل محمّد را در آن مى‏نهند و سنگین مى‏شود. جالب اینكه در حدیثى از امام باقر علیه السلام مى‏خوانیم: «مَن كان ظاهره أرجح من باطنه خفّ میزانه»، هر كس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبك خواهد بود!.

كسى از طریق تحقیر به سلمان گفت: تو كیستى؟ و چیستى؟ ارزشى ندارى! سلمان در پاسخ گفت: «امّا اوّلى و اوّلك فنطفة قَذرة و امّا آخرى و آخرك فجیفة مُنتنّة فاذا كان یوم القیامة و نصبت الموازین فمَن ثقلت موازینه فهو الكریم و من خَفّت موازینه فهو اللئیم»، اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده‏اى بوده و پایان من و تو مردارى گندیده بیش نیست، هنگامى كه روز قیامت فرارسد و ترازوهاى سنجش اعمال نصب گردد، هر كس ترازوى عملش سنگین بود شریف و بزرگوار است و هر كس ترازوى عملش سبك بود پست و لئیم است.

سوره انشقاق آیات «1 تا 4»

«1» إِذَا السَّمَآءُ انشَقَّتْ «2» وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ «3» وَ إِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ «4» وَ أَلْقَتْ مَا فِیهَا وَ تَخَلَّتْ‏

در آن هنگام كه آسمان ( كرات آسمانى ) شكافته شود. و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و سزاوار است چنین باشد. و در آن هنگام كه زمین گسترده شود. و آنچه در درون دارد بیرون افكنده و خالى شود.

نكته و تفسیر:

در آغاز این سوره اشاره به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده است و این اعلام پایان دنیا و خرابى و فناى آن است.

«اذنت» در اصل از «اُذُن» (بر وزن افق) به معنى گوش گرفته شده و مفهوم آن استماع كردن و شنوا بودن و در اینجا كنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است.

«حُقّت» از ماده «حق» به معنى شایسته و سزاوار است. چگونه مى‏تواند تسلیم نباشد در حالى كه فیض وجود لحظه به لحظه از سوى خداوند به آن مى‏رسد، و اگر یك آن این رابطه قطع گردد متلاشى و نابود خواهد شد.

آرى آسمان و زمین نه تنها در آغاز آفرینش، طبق آیه 11 سوره فصّلت «قالتا اتینا طائعین»، مطیع فرمان حق بود كه در پایان عمر نیز چنین است.

بعضى نیز گفته اند: كه منظور از جمله «حقّت» این است كه وحشت و ترس قیامت آنچنان است كه سزاوار است آسمان‏ها نیز از هم بشكافد. ولى تفسیر اول مناسبتر به نظر مى‏رسد.

و در مرحله بعد به وضع زمین اشاره كرده، مى‏فرماید: و در آن هنگام كه زمین كشیده و گسترده شود. «و اذا الارض مدّت»

كوهها - به شهادت آیات فراوانى از قرآن - به كلّى متلاشى و برچیده مى‏شوند، و تمام بلندى‏ها و پستى‏ها از میان مى‏رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه مى‏شود، همانطور كه در آیه 105 تا 107 سوره طه مى‏فرماید: «و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربى نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا ترى فیها عوجا و لا امتا»، از تو درباره كوهها سؤال مى‏كنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد مى‏دهد، سپس زمین را صاف و هموار مى‏سازد، به گونه اى كه هیچ پستى و بلندى در آن نمى‏بینى! و چنان دادگاه بزرگى كه خلق اولین و آخرین در آن جمعند چنین صحنه‏اى نیز لازم دارد!

بعضى گفته‏اند خداوند، زمین كنونى را در قیامت بسیار گسترده‏تر از آنچه امروز است مى‏كند تا آمادگى بیشترى براى حشر و نشر خلایق داشته باشد.

«و القت ما فیها و تخلّت» معروف در میان مفسران این است كه مفهوم آیه این است كه تمام مردگانى كه در درون خاك و داخل قبرها آرمیده اند یكباره همه به بیرون پرتاب مى‏شوند و لباس حیات و زندگى بر تن مى‏كنند، شبیه آنچه در سوره زلزال آمده: «و اخرجت الارض اثقالها» زمین بارهاى سنگین خود را خارج مى‏كند. یا آنچه در سوره نازعات آیه 13 و 14 آمده: «فانما هى زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة» تنها یك صیحه زده مى‏شود، و به دنبال آن همگى بر صفحه زمین ظاهر مى شوند!

بعضى از مفسران گفته‏اند علاوه بر انسان‏ها، معادن و گنج‏هاى نهفته درون زمین نیز همگى بیرون مى‏ریزد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد كه مواد مذابّ درون زمین با زلزله‏هاى هولناك و وحشتناك به كلى بیرون مى‏ریزد و همه پستى‏ها را پر مى‏كنند و سپس درون زمین خالى و آرام مى‏گردد. (جمع میان این معانى نیز بى‏مانع است)

یك حدیث اعجازآمیز

در حدیثى از امیر مؤمنان على علیه السلام در تفسیر «اذا السماء انشقت» آمده است كه فرمود: «انها تنشق من المجرة»، آسمان‏ها از كهكشان جدا مى‏شود!.

این حدیث پرمعنى و قابل دقّت است و از معجزات علمى محسوب مى‏شود، از حقیقتى پرده برمى دارد كه در آن زمان هیچیك از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن اینكه دانشمندان فلكى امروز با مشاهدات نجومى خود به وسیله تلسكوب‏هاى عظیم و نیرومند ثابت كرده‏اند كه عالم مجموعه‏اى است از كهكشان‏ها و هر كهكشان مجموعه‏اى است از منظومه‏ها و ستارگان، و به همین دلیل آنها را شهرهاى ستارگان مى‏نامند، كهكشان راه شیرى معروف كه با چشم قابل مشاهده است مجموعه عظیم و دایره مانندى از همین منظومه ها و ستارگان است، یك طرف از آن بقدرى از ما دور است كه ستارگانش را به صورت ابرى سفید مى بینیم، ولى در واقع مجموعه نقاط نورانى نزدیك به هم است.

اما آن طرفش كه به ما نزدیك است ستارگانش قابل رؤیت مى‏باشد، و همین ستارگانى است كه ما در آسمان شب مى‏بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسى ما جزء این مجره (كهكشان) است.

مطابق روایت فوق، على علیه السلام مى‏گوید: در آستانه قیامت این كواكب را كه ما مشاهده مى‏كنیم از كهكشان جدا مى‏شود، و نظام همگى به هم مى‏خورد.

چه كسى آن زمان مى‏دانست كه ستارگانى كه ما مى‏بینیم در واقع جزء این كهكشان راه شیرى (مجره) است جز كسى كه قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.

سوره تكویر آیات «1 تا 6»

«1» إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ «2» وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ «3» وَإِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ «4» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «5» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «6» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ‏

در آن هنگام كه خورشید درهم پیچیده شود. و در آن هنگام كه ستارگان بى‏فروغ شوند. و در آن هنگام كه كوه‏ها به حركت در آیند. و در آن هنگام كه باارزشترین اموال به دست فراموشى سپرده شود. و در آن هنگام كه وحوش جمع شوند. و در آن هنگام كه دریاها بر افروخته شوند.

نكته و تفسیر:

در آغاز این سوره چنانكه گفتیم به اشارات كوتاه و هیجان انگیز و تكان دهنده‏اى از حوادث هولناك پایان این جهان و آغاز رستاخیز برخورد مى‏كنیم كه انسان را در عوالم عجیبى سیر مى‏دهد، و مجموعاً هشت نشانه از این نشانه‏ها را بازگو مى‏كند.

«كوّرت» از ماده «تكویر» در اصل به معنى پیچیدن و جمع و جور كردن چیزى است، و گاه به افكندن یا تاریك شدن چیزى گفته شده، و به نظر مى‏رسد كه این دو معنى نیز بازگشت به همان ریشه اول مى‏كند.

به هر حال منظور در اینجا پیچیده شدن نور خورشید، و تاریك شدن و جمع شدن حجم آن است.

مى دانیم خورشید در حال حاضر كره‏اى است فوق‏العاده داغ و سوزان به اندازه‏اى كه تمام مواد آن به صورت گاز فشرده‏اى در آمده و در گرداگردش شعله‏هاى سوزانى زبانه كشد كه صدها هزار كیلومتر ارتفاع آنها است! و اگر كره زمین در وسط یكى از این شعله هاى عظیم گرفتار شود، در دم خاكستر و تبدیل به مشتى گاز مى‏شود! ولى در پایان این جهان و در آستانه قیامت این حرارت فرو مى‏نشیند، و آن شعله‏ها جمع مى‏شود، روشنائى آن به خاموشى‏گراید، و از حجم آن كاسته مى‏شود، و این است معنى تكویر و لذا در لسان العرب آمده است معنى تكویر خورشید این است كه نور آن جمع و پیچیده مى‏شود، همانگونه كه عمامه را مى‏پیچند.

این حقیقتى است كه در علم و دانش امروز نیز منعكس است و ثابت كه خورشید تدریجا رو به تاریكى و خاموشى مى‏رود.

«و اذا النجوم انكدرت» «انكدرت» از ماده «انكدار» به معنى سقوط كردن و پراكنده شدن، و از ریشه «كدورت» به معنى تیرگى و تاریكى است، و جمع میان هر دو معنى در آیه مورد بحث امكان پذیر است، چرا كه در آستانه قیامت ستارگان هم فروغ و روشنائى خود را از دست مى‏دهند و هم پراكنده مى‏شوند و سقوط مى‏كنند و نظام جهان بالا درهم مى‏ریزد، همانگونه كه در آیه 2 سوره انفطار آمده «و اذا الكواكب انتثرت» هنگامى كه ستارگان فرو ریزند و پراكنده شوند و همانگونه كه در آیه 8 سوره مرسلات آمده: «و اذا النجوم طمست» و هنگامى كه ستارگان محو و تاریك شوند.

«و اذا الجبال سیرت» از آیات مختلف قرآن استفاده مى‏شود كه در آستانه قیامت كوهها مراحل مختلفى را طى مى‏كنند نخست به حركت در مى‏آیند، و در آخرین مرحله به غبار پراكنده‏اى تبدیل مى‏شوند. (تفسیر آیه 20 سوره نبأ را مطالعه فرمائید)

«و اذا العشار عطّلت» «عشار» جمع «عشراء» در اصل به معنى شتر ماده باردارى است كه ده ماه بر حمل او گذشته و در آستانه آوردن بچه است. یعنى چیزى نمى‏گذرد كه شتر دیگرى از او متولد شود و شیر فراوان در پستان او ظاهر مى‏گردد. در آن روز كه این آیات نازل گشت چنین شترى باارزشترین اموال عرب محسوب مى‏شد.

«عُطّلت» از ماده «تعطیل» به معنى رها كردن بدون سرپرست و چوپان است. منظور این است شدت هول و وحشت آن روز به قدرى است كه هر انسانى نفیس‏ترین اموال خویش را فراموش مى‏كند.

مرحوم طبرسى در مجمع البیان نقل مى‏كند كه بعضى «عشار» را به معنى ابرها گرفته اند، و «عُطّلت» به معنى تعطیل شدن باران آنها است، یعنى در آن روز ابرها در آسمان ظاهر مى‏شود اما نمى‏بارد. (ممكن است این ابرها ناشى از گازهاى مختلف یا ابرهاى اتمى و یا توده‏هاى گرد و غبار حاصل از متلاشى شدن كوهها در آستانه قیامت باشد كه ابرهایى است بدون باران).

بعضى نیز «عشار» را به معنى خانه‏ها یا زمین‏هاى زراعتى تفسیر كرده‏اند كه در آستانه قیامت تعطیل مى‏گردد و از ساكنان و زراعت خالى مى‏شود.

ولى تفسیر اول از همه معروفتر است.

«و اذا الوحوش حشرت» همان حیواناتى كه در حال عادى از هم دور بودند و از یكدیگر مى‏ترسیدند و فرار مى‏كردند، ولى شدت وحشت حوادث هولناك آستانه قیامت آنچنان است كه اینها را گرد هم جمع مى‏كند و همه چیز را فراموش مى‏كند، گوئى مى‏خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بكاهند.

و به تعبیر دیگر: وقتى آن صحنه هاى هولناك خصائص ویژه حیوانات وحشى را از آنها مى‏گیرد، با انسان‏ها چه مى‏كند؟! ولى بسیارى از مفسران معتقدند كه آیه فوق اشاره به حشر حیوانات وحشى در دادگاه قیامت است كه آنها نیز در عالم خود و در حدود آگاهى خویش مسئولیّت‏هایى دارند، و اگر ظلم و ستمى به یكدیگر كرده باشند در آنجا از آنها قصاص مى‏شود، و این آیه را شبیه آیه 38 سوره انعام مى‏دانند كه مى‏گوید: «و ما من دابّة فى الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الاّ اُمم امثالكم ما فرطنا فى الكتاب من شى‏ء ثمّ الى ربّهم یحشرون»، هیچ جنبنده‏اى در زمین و هیچ پرنده اى كه با دو بال خود پرواز مى‏كند وجود ندارد مگر اینكه امت‏هایى همانند شما هستند، ما چیزى را در این كتاب فروگذار نكردیم، سپس همگى به سوى پروردگارشان جمع و محشور مى‏شوند. (در زمینه حشر و حساب حیوانات بحث مشروحى در تفسیر نمونه جلد 5 ذیل آیه 38 سوره انعام آمده است)

با توجه به اینكه آیات مورد بحث از نشانه‏هاى هولناك پایان دنیا و آغاز آخرت بحث مى‏كند تفسیر اول مناسبتر است.

«و اذا البحار سجّرت» «سجرت» از ماده «تسجیر» در اصل به معنى بر افروختن و به هیجان آوردن آتش است.

اگر این تعبیر قرآن در گذشته براى مفسران عجیب بود امروزه براى ما جاى تعجب نیست، زیرا مى‏دانیم آب از دو ماده اكسیژن و هیدروژن تركیب یافته كه هر دو سخت قابل اشتعال است، بعید نیست كه در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد كه تجزیه شوند و تبدیل به یكپارچه آتش گردند.

بعضى این واژه را به معنى پر شدن تفسیر كرده‏اند، همان گونه كه به تنور پر از آتش «مسجر» گفته مى‏شود، ممكن است زلزله‏هاى آستانه قیامت و متلاشى شدن كوهها سبب پر شدن دریاها گردد و یا سنگ‏هاى آسمانى در آنها فرو ریزد و پر شود و آب‏هاى متلاطم آن بر صفحه خشكى‏ها جارى گردد و همه چیز را غرق كند.

سوره یس آیه «65»

أَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى‏ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَآ أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُواْ یَكْسِبُونَ‏

امروز بر دهانشان مُهر مى‏نهیم و دست‏هایشان با ما سخن مى‏گویند و پاهایشان به آن چه كسب كرده‏اند گواهى مى‏دهند.

نكته‏ها:

ذكر نام دست و پا از باب نمونه است، زیرا در آیات دیگر مى‏خوانیم كه گوش و چشم و دل نیز مورد سؤال قرار مى‏گیرند(186) و حتّى پوست گواهى مى‏دهد.(187) به هر حال هر عضوى به آن چه عمل كرده گواهى مى‏دهد.

پیام‏ها:

1- خداوند، سبب سوز و سبب ساز است. دهانى را كه وسیله سخن گفتن است مى‏بندد و دست و پا را وسیله‏ى سخن گفتن قرار مى‏دهد. «نختم على افواههم و تكلّمنا ایدیهم و... ارجلهم»

2- معاد، جسمانى است. «تكلّمنا ایدیهم»

3- در قیامت اعضاى بدن، تابع اراده انسان نیست. «تكلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم»

4- قوى‏ترین گواه در دادگاه، اقرار و اعتراف عامل جرم است. «تشهد ارجلهم»

5 - اعضاى بدن داراى نوعى درك و شعورند كه مى‏توانند در قیامت شهادت دهند. «تكلّمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم»

سوره فصّلت آیات «19 تا 22»

«19» وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدَآءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ «20» حَتَّى‏ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُواْ یَعْمَلُونَ‏

و (یاد كن) روزى را كه دشمنان خدا جمع گشته و به سوى دوزخ آورده مى‏شوند و آنان را از پراكندگى باز مى‏دارند. تا چون به دوزخ رسند، گوش و چشمان و پوستشان به آن چه انجام مى‏دادند گواهى مى‏دهد.

نكته‏ها:

«یُوزعُون» به معناى حبس شدن است. یعنى اولین نفر را حبس و نگاهدارى مى‏كنند تا آخرین نفر برسد، سپس به سوى دوزخ روانه و تقسیم مى‏شوند.

پیام‏ها:

1- بازگویى صحنه‏هاى قیامت، عامل انذار و تربیت است. (قرآن، پیامبر را مأمور مى‏كند تا چنین روزى را به یاد مردم بیاندازد) «و یوم...»

2- كسانى به سوى دوزخ روانه مى‏شوند كه دشمنى آنان با خدا و دین ثابت شده باشد. «یحشر اعداء اللّه الى النار»

3- انسان با كفر و لجاجت، دشمن خدا مى‏شود. «اعداء اللّه»

4- كفّار علاوه بر چشیدن عذاب دنیوى، به عذاب دوزخ نیز گرفتار مى‏شوند. «یحشر... الى النار»

5 - دوزخیان از پراكنده شدن و فرار در مسیر حركت به طرف دوزخ بازداشته مى‏شوند. «یوزعون»

6- اعضاى بدن از عملكرد انسان آگاهند. زیرا تا آگاه نباشند نمى‏توانند در قیامت گواهى دهند. «شهد علیهم سمعهم...»

7- معاد جسمانى است. «سمعهم و ابصارهم»

«21» وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَیْنَا قَالُواْ أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطَقَ كُلَّ شَىْ‏ءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ‏

و دوزخیان به پوستشان گویند: «چرا علیه ما گواهى دادید؟» گویند: «خدایى كه همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به سخن آورد، او كه نخستین بار شما را آفرید و فقط به سوى او برگردانده مى‏شوید».

نكته‏ها:

در قیامت، گواهان متعدّد هستند، از جمله: خداوند، انبیا، زمین، زمان، فرشتگان، اعضاى بدن و... كه براى هر كدام، آیه و حدیث آمده است.

روز محشر هر نهان پیدا شود

هم ز خود هر مجرمى رسوا شود

دست گوید من چنان دزدیده‏ام‏

لب بگوید من چنان بوسیده‏ام‏

چشم گوید غمزه كردستم حرام‏

گوش هم بشنیده‏ام سوء الكلام‏

هستى نوعى نطق دارد. «انطق كل شى‏ء» خداوند درباره‏ى دوزخ مى‏فرماید: «تقول هل من مزید»(188) جهنّم مى‏گوید: آیا باز هم مجرم دارى؟ و درباره‏ى زمین و آسمان مى‏فرماید: «قالتا اتینا طائعین»(189) ما با رغبت به سوى تو مى‏آییم.

نطق آب و نطق خاك و نطق گل‏

هست محسوس حواس اهل دل‏

جمله ذرّات زمین و آسمان‏

با تو مى‏گویند روزان و شبان‏

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم‏

با شما نامحرمان ما خامشیم‏

پیام‏ها:

1- قیامت صحنه‏ى جدال و ستیزِ انسان با خود است. «و قالوا لجلودهم»

2- رسوایى گناهانى كه انسان با پوست بدن انجام داده بیشتر است. («و قالوا لجلودهم» و نفرمود: «قالوا لابصارهم و...»)

3- گواهى اعضاى بدن در قیامت، همواره علیه انسان است و هرگز به نفع انسان نیست. (در قرآن هر كجا سخن از گواهى اعضاست مربوط به گناهان است). «لم شهدتم علینا»

4- كفّار اصل گناه را مى‏پذیرند ولى از گواهى اعضاى بدن خود ناراحت مى‏شوند. «لم شهدتم علینا»

5 - گواهى دادن و نطق كردن اعضاى بدن انسان، نشانه‏ى علم آنها به عملكرد اوست. «انطقنا اللّه»

6- آن كه قدرت آفریدن دارد، قدرت به سخن در آوردن نیز دارد. «انطق كل شى‏ء و هو خلقكم»

7- آفرینش آغازین، بهترین دلیل بر امكان معاد است. «خلقكم اول مرّة و الیه ترجعون»

«22» وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن یَشْهَدَ عَلَیْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا یَعْلَمُ كَثِیراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ‏

(بر فرض) شما گمان مى‏كردید كه خداوند بسیارى از عمكردتان را نمى‏داند، ولى (نسبت به اعضاى بدنتان كه وسیله‏ى گناه شما بودند) نمى‏توانستید چیزى را پنهان كنید كه گوش و چشم‏ها و پوستتان بر ضد شما گواهى دهد.

پیام‏ها:

1- مجرمان از گواهى اعضاى بدن غافلند و لذا بر گناه جرأت دارند. «و ما كنتم تستترون...»

2- گواه بودن اعضاى بدن در دنیا و گواهى آنها در قیامت، قابل كتمان و تردید نیست. گرچه مجرمان از این مسئله غافلند. «و ما كنتم تستترون...»

3- ایمان به این كه ما در محضر خدا هستیم مهم‏ترین عامل هدایت و رشد انسان است. «ظننتم ان اللّه لا یعلم كثیراً مما تعملون»

سوره یس آیه «51 و 52»

«51» وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى‏ رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ «52» قَالُواْ یَا وَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ‏

و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته،) شتابان به سوى پروردگارشان مى‏آیند. گویند: واى بر ما، چه كسى ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان است كه خداى رحمان وعده داد و پیامبران راست گفتند.

نكته‏ها:

در قرآن، دو بار دمیدن در صور مطرح شده است؛ یكى براى انقراض دنیا و یكى براى برپایى قیامت. مراد از نفخ صور در این آیه، دمیده شدن در صور براى بار دوّم و زنده شدن مردگان است.

«اَجداث» جمع «جَدَث» به معناى قبر است. «ینسلون» از «نسلان» به معناى رفتن با سرعت و كلمه «مَرقد» اسم مكان از «رقاد» به معناى محلّ استراحت و مراد از آن در اینجا قبر است.

امام باقر علیه السلام مى‏فرماید: جمله «هذا ما وعد الرّحمن و صدق المرسلون»، كلام فرشتگان به اهل قیامت است.(190)

پیام‏ها:

1- آغاز قیامت با صوتى است كه از دمیده شدن در صور شنیده مى‏شود. «نفخ فى الصور فاذا هم من الاجداث»

2- معاد جسمانى است و بدن‏ها از همین قبرها خارج مى‏شوند. «من الاجداث... ینسلون... بعثنا من مرقدنا»

3- زنده شدن انسان‏ها در قیامت بسیار سریع و با آسانى خواهد بود. «نفخ فاذا هم...»

4- حركت شتابان، نشانه‏ى اضطراب و هیجان مردم در قیامت است. «ینسلون»

5 - قیامت، روز حسرت كفّار است. «یا ویلنا»

6- قیامت، صحنه‏ى بیدارى و اقرار و اعتراف است. «هذا ما وَعد الرّحمن و صدق المرسلون»

7- برپایى قیامت و حسابرسى، لازمه رحمان بودن خداست. «هذا ما وَعد الرّحمن»

8 - كفّار آن چه را در دنیا انكار مى‏كردند در آن روز اقرار مى‏نمایند. (در دنیا همین كه نام رحمن برده مى‏شد، مى‏گفتند: «و ما الرّحمن»(191) ولى در آن روز مى‏گویند:) «هذا ما وعد الرّحمن»

سوره كهف آیه «49»

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ وَیَقُولُونَ یَا وَیْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلَا كَبِیرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِراً وَ لَا یَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً

وكتاب (و نامه اعمال) در میان نهاده مى‏شود، پس مجرمان را مى‏بینى كه از آنچه در آن است بیمناك‏اند و مى‏گویند: واى بر ما، این چه نوشته‏اى است كه هیچ (گفتار و كردار) كوچك وبزرگى را فروگذار نكرده مگر اینكه برشمرده است! و آنچه انجام داده‏اند (مقابل خود) حاضر مى‏یابند و پروردگارت به هیچ‏كس ستم نمى‏كند.

نكته‏ها:

بارها قرآن از مسئله‏ى كتاب و پرونده و نامه‏ى عمل در قیامت سخن به میان آورده است و مى‏فرماید: فرستادگان ما مى‏نویسند: «اِنّ رُسلنا یَكتبون»(192)، آثار كارها را هم مى‏نویسیم: «نَكتُب ما قدّموا و آثارهم»(193)، نامه عمل آنان بر گردنشان آویخته مى‏شود: «اَلزمناه طائره فى عُنُقه»(194)، پرونده‏ها در قیامت گشوده مى‏شود: «و اذ الصُّحف نُشرت»(195)، نامه‏ها به دست خود افراد داده مى‏شود؛ نامه‏ى خوبان به دست راست و نامه بدكاران به دست چپ آنان داده مى‏شود. همان گونه كه هر فردى پرونده‏اى دارد، هر امّتى نیز كتاب و پرونده‏اى دارد. «كلّ اُمّة تُدعى‏ الى كتابها»(196)

پیامبراكرم صلى الله علیه وآله در بازگشت از جنگ حُنین، در یك صحراى خشك فرود آمد. به اصحاب فرمود: بگردید تا هر چه از چوب وخاشاك یافتید گرد آورید. اصحاب رفتند و هر كس چیزى آورد. روى هم ریختند و انباشته شد. پیامبر فرمود: «هكذا تجتمع الذنوب، ایّاكم و المحقّرات من الذنوب» گناهان اینگونه جمع مى‏شوند، پس از گناهان كوچك پرهیز كنید.(197)

از این برنامه این درس را نیز مى‏توان گرفت كه پیامبر خدا صلى الله علیه وآله آموزشى اردوئى و بیابانى تجسّمى، نمایشى و عملى، همراه با پركردن اوقات فراغت براى یاران خود داشتند، آن هم وقتى كه خطر غرور ناشى از پیروزى در جنگ در كمین آنان بود، واصحاب خود را بى‏گناه یا كم گناه مى‏پنداشتند.

امام صادق‏علیه السلام فرمودند: در روز قیامت هنگامى كه كارنامه‏ى عمل انسان به او داده مى‏شود، پس از نگاه به آن و دیدن آنكه تمام لحظه‏ها و كلمه‏ها و حركات و كارهاى او ثبت شده، همه‏ى آنها را به یاد مى‏آورد، مانند اینكه ساعتى قبل آنها را مرتكب شده است، لذا مى‏گوید: «یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لایُغادر صغیرة...».(198)

آنان كه در دنیا بى‏خیال و بى‏تفاوت بوده و به هر كارى دست مى‏زنند، در آخرت هراس و دلهره خواهند داشت، «مشفقین» ولى مؤمنان كه در دنیا اهل تعهّد و خداترسى بودند در آنجا آسوده‏اند. «اِنّا كنّا قبل فى اهلنا مشفقین»(199)

پیام‏ها:

1- در قیامت، هم نامه‏ى عمل هر فرد به دستش داده مى‏شود، هم كتابى در برابر همه قرار داده مى‏شود. «و وُضِع الكتاب»

2- نگرانى و هراس مجرمان، از عملكرد ثبت شده‏ى خویش است، نه از خداوند. «مشفقین ممّا فیه»

3- قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است. «یا ویلتنا»

4- عمل‏هاى انسان داراى درجات است. «صغیرةً ولا كبیرةً»

5 - قیامت، صحنه‏ى تجسّم عمل‏هاى انسان است. «وجدوا ما عملوا حاضراً»

6- داشتن عدالت وظلم نكردن، لازمه ربوبیّت الهى است. «و لایَظلم‏ربّك احداً»

سوره نساء آیه «41»

فَكَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِ‏ّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى‏ هَؤُلَآءِ شَهِیداً

پس چگونه خواهد بود آنگاه كه از هر امّتى گواهى (از خودشان) بیآوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم؟!

نكته‏ها:

مضمون این آیه كه گواه بودن رسول خداصلى الله علیه وآله بر اعمال امّت را بیان مى‏كند، در موارد دیگرى هم آمده است.(200)

هنگامى كه ابن مسعود، این آیه را در ضمن تلاوتش بر پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله مى‏خواند، اشك آن حضرت جارى مى‏شد.(201)

گرچه خدا نیازى به آوردن شاهد ندارد، ولى انسان به گونه‏اى است كه هرچه بیشتر حضور شاهدان را حس كند، براى تربیت و تقوایش مؤثّرتر است. كسى كه در تلویزیون براى میلیون‏ها نفر صحبت مى‏كند، چون همه او را مى‏بینند، وقتى عطسه‏اى یا اشتباهى مى‏كند، بیشتر خجالت مى‏كشد.

به نقل آیات قرآن، شهود در قیامت بسیارند؛ از جمله خداوند،(202) پیامبران،(203) امامان معصوم،(204) فرشتگان،(205) زمین،(206) زمان،(207) اعضاى بدن(208) و قیامت، روز اقامه‏ى شاهدان است. «یوم یقوم الاشهاد»(209)

سنّت الهى بر آن است كه پیامبر هر امّتى شاهد آنان باشد. پس از رحلت پیامبراكرم‏صلى الله علیه وآله نیز باید كسى كه در صفات، همچون پیامبر است، شاهد بر مردم باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: در هر قرنى (زمانى) امامى از ما اهل‏بیت، شاهد بر مردم است و رسول خدا صلى الله علیه وآله شاهد بر ماست.(210)

حضرت على‏علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمود: «هو - محمّد - شهید على الشهداء و الشهداء هم الرّسل».(211)

پیام‏ها:

1- پیامبران، اسوه‏ى مردم در دنیا و شاهد بر مردم در آخرتند. «من كلّ اُمّة بشهید»

2- لازمه‏ى گواه بودن، علم داشتن است، پس انبیا از كارهاى ما آگاهند. «بشهیدٍ»

3- پیامبر اسلام اشرف انبیاست، چون انبیا بر اعمال اُمّت خود گواهند، ولى پیامبر اسلام بر اعمال انبیا گواه است. «جئناك بك على هؤلاء شهیدا»

سوره انفطار آیات «10 تا 12»

«10» وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لَحَافِظِینَ «11» كِرَاماً كَاتِبِینَ «12» یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ‏

و بدون شك نگاه‏بانانى بر شما گمارده شده. والامقام و نویسنده (اعمال نیك و بد شما). آنها مى‏دانند شما چه مى‏كنید.

نكته و تفسیر:

این آیات براى بیدار كردن انسان از خواب غفلت و توجه او به مسئولیت‏هایش در برابر خداوند و براى از میان بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد است.

منظور از «حافظین» در اینجا فرشتگانى هستند كه مامور حفظ و نگهدارى اعمال انسان‏ها اعم از نیك و بد هستند كه در آیه 17 سوره ق از آنها تعبیر به رقیب و عتید شده است: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید»، انسان هیچ سخنى را تلفظ نمى‏كند مگر اینكه نزد آن فرشته‏اى است مراقب و آماده براى انجام ماموریت. و در آیه قبل از آن مى‏فرماید: «اذ یتلقى المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید»، به خاطر بیاورید هنگامى را كه دو فرشته راست و چپ كه ملازم شما هستند اعمال شما را تلقى و ثبت مى‏كنند.

در آیات دیگر قرآن نیز به وجود این فرشتگان مراقب اعمال اشاره شده است.

بدون شك خداوند قبل از هركس وبهتر از هر كس، شاهد و ناظر اعمال آدمى است، ولى براى تاكید بیشتر و احساس مسئولیّت فزونتر مراقبان زیادى گمارده است كه یك گروه از آنها همین فرشتگانند.

گواهان در دادگاه قیامت‏

1. ذات پاك خداوند كه مى‏فرماید: هر عملى را انجام مى‏دهید ما شاهد و ناظریم.(212)

2. پیامبران و اوصیا.(213)

3. زبان و دست و پا و به طور كلى اعضاى پیكر انسان.(214)

4. پوست تن انسان.(215)

5 . فرشتگان.(216) (آیه مورد بحث)

6. زمینى كه انسان روى آن زندگى مى‏كند و اطاعت و گناه از او سر مى‏زند.(217)

7. زمانى كه اعمال در آن انجام مى‏شود.(218)

در احتجاج طبرسى آمده است كه شخصى از امام صادق‏علیه السلام پرسید: علت وجود فرشتگان مامور ثبت اعمال نیك و بد انسان‏ها چیست، در حالى كه مى‏دانیم خداوند عالم السرّ و ما هو اخفى است یعنى هر چیزى را كه از آن مخفى‏تر نیست مى‏داند؟! امام‏علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند این فرشتگان را به عبادت خود دعوت كرد و آنها را شهود بر بندگانش قرار داد، تا بندگان به خاطر مراقبت آنان، بیشتر مراقب اطاعت الهى باشند، و از عصیان او بیشتر ناراحت شوند و چه بسیار بنده‏اى كه تصمیم به گناه مى‏گیرد سپس به یاد این فرشته مى‏افتد و خوددارى مى‏كند، مى‏گوید: پروردگارم مرا مى‏بیند، و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهى مى‏دهند، علاوه بر این، خداوند به رحمت و لطفش اینها را مامور بندگان كرده، تا به فرمان خدا شیاطین سركش را از آنها دور كند و همچنین جانوران زمین و آفات بسیار را كه آنها نمى‏بینند، تا آن زمان كه فرمان خدا و مرگ آنها فرارسد.

از این روایت به خوبى استفاده مى‏شود كه آنها علاوه بر ماموریّت ثبت اعمال مامور حفظ انسان از حوادث ناگوار و آفات و وسوسه هاى شیاطین نیز هستند.(219)

قابل توجه اینكه آیات فوق در توصیف این فرشتگان مى‏گوید: آنها بزرگوار و در نزد پروردگار والامقامند تا انسان‏ها بیشتر مراقب اعمال خویش باشند. زیرا هر قدر ناظر بر اعمال انسان شخصیّت والاترى داشته باشد، انسان بیشتر از او ملاحظه مى‏كند، و از انجام گناه شرمنده‏تر مى‏شود.

تعبیر به «كاتبین» در حقیقت تاكیدى است بر این معنى كه آنها به حافظه قناعت نمى‏كنند، بلكه دقیقا مى‏نویسند و ثبت مى‏كنند و به این ترتیب هرگز چیزى از آنها فوت نمى‏شود.

تعبیر «یعلمون ما تفعلون» باز تاكید مجددى است بر این حقیقت كه آنها از همه اعمال شما بدون استثنا آگاهند و نوشتن آنها بر اساس همین آگاهى است.

ضمنا تمام این تعبیرات بیانگر اختیار و آزادى اراده انسان است، چرا كه اگر آدمى اختیارى از خود نداشت گماردن این همه مامورین ثبت و ضبط اعمال، و این همه هشدار و اخطارها هدف و مفهوم صحیحى نخواهد داشت.

از سوى دیگر همه اینها بیانگر این واقعیّت است كه مساله حساب و جزاى الهى بسیار سخت و جدى است، چرا كه خداوند اهمیّت فوق‏العاده‏اى به آن داده است.

ماموران ثبت اعمال

نه تنها در آیات فوق كه در بسیارى دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامى به این معنى اشاره شده كه خداوند مامورانى مراقب هر انسانى كرده كه اعمال او را اعم از نیك و بدنویسند، و نامه اعمال را براى روز جزا آماده مى‏كنند.

درباره ویژگى‏هاى این فرشتگان تعبیرات پر معنى و هشدار دهنده‏اى در روایات اسلامى وارد شده است از جمله اینكه:

1- كسى از امام موسى‏بن جعفر علیهما السلام سؤال كرد: دو فرشته‏اى كه مامور ثبت اعمال انسان هستند آیا از اراده و تصمیم باطنى او به هنگام گناه یا كار نیك نیز با خبر شوند؟ امام‏علیه السلام در پاسخ فرمود: آیا بوى چاه فاضل آب و عطر یكى است؟ راوى عرض كرد: نه! امام علیه السلام فرمود: هنگامى كه انسان نیّت كار خوبى كند نفسش خوشبو شود! فرشته‏اى كه در سمت راست است (و مامور ثبت حسنات مى‏باشد) به فرشته سمت چپ گوید: برخیز كه او اراده كار نیك كرده است و هنگامى كه آن را انجام داد زبان آن انسان قلم آن فرشته و آب دهانش مركب او مى‏شود و آن را ثبت مى‏كند، اما هنگامى كه اراده گناهى مى‏كند نفسش بد بو مى‏شود! ملائكه طرف چپ به فرشته سمت راست مى‏گوید: برخیز كه او اراده معصیت كرده، و هنگامى كه آن را انجام مى‏دهد زبانش، قلم آن فرشته و آب دهانش مركب او است و آن را مى‏نویسد!.

این حدیث به خوبى نشان مى‏دهد كه نیّت انسان در تمام وجود او اثر مى‏گذارد و فرشتگان از اسرار درونش به وسیله آثار برون آگاه مى‏شوند، و مسلما اگر آگاه نباشند نمى‏توانند اعمال انسان را به خوبى ثبت كنند، چرا كه چگونگى نیّت در ارزش و خلوص و آلودگى عمل فوق‏العاده مؤثر است تا آنجا كه پیغمبر اكرم صلى الله علیه وآله در حدیث معروفى فرموده: «انما الاعمال بالنیات»، اعمال به نیّت‏ها بستگى دارد.

2- آنها مامورند به هنگامى كه انسان نیّت كار نیك مى‏كند آن را به عنوان یك حسنه ثبت كنند، و هنگامى كه آن را انجام مى‏دهد ده حسنه بنویسند، اما هنگامى كه تصمیم بر گناه مى گیرد تا عمل نكرده چیزى بر او نمى‏نویسند و بعد از عمل تنها یك گناه ثبت كنند.

این تعبیر بیانگر نهایت لطف و فضل الهى بر انسان است كه نیّت گناه را بر او مى‏بخشد، و فعل گناه را بر طبق موازین عدالت جزا مى‏دهد، ولى در مسیر اطاعت هر نیّتى حسنه اى است، و هر كار نیكى را بر طبق تفضل پاداش مى‏دهد، نه بر میزان عدل، و این تشویقى است براى انجام اعمال نیك.

3- در روایت دیگرى آمده است كه رسول خدا صلى الله علیه وآله بعد از اشاره به وجود این دو فرشته و نوشتن حسنات با پاداش ده برابر، فرمود: هنگامى كه انسان كار بدى انجام مى‏دهد، فرشته راست به فرشته چپ مى‏گوید: در نوشتن این گناه عجله مكن شاید كار نیكى بعد از آن انجام دهد كه گناه او را بپوشاند. همانگونه كه خداوند بزرگ مى‏فرماید: «ان الحسنات یذهبن السیئات» یا اینكه توبه و استغفار كند (و اثر گناه از میان برود)... و او هفت ساعت از نوشتن كار بد خوددارى مى‏كند، و اگر كار نیك یا استغفارى به دنبال آن نیاید فرشته حسنات به فرشته سیئات مى‏گوید بنویس بر این بدبخت محروم !.

4- در حدیث دیگرى از امام صادق‏علیه السلام آمده است: هنگامى كه مؤمنان در یك مجلس خصوصى با هم سخن مى‏گویند حافظان اعمال، به یكدیگر مى‏گویند ما از آنها دور شویم، شاید سرّى دارند كه خدا آن را مستور داشته است!.

5 - على علیه السلام در یكى از خطبه‏هایش كه مردم را در آن به تقوى دعوت كرده، مى‏فرماید: بدانید اى بندگان خدا كه مراقبانى از خودتان بر شما گماشته شده، و دیدبان‏هایى از اعضاى پیكرتان، و نیز بدانید حسابگران راستگو اعمال شما را ثبت مى‏كنند و حتى شماره نفس‏هایتان را نگه مى‏دارند، نه ظلمت شب تاریك شما را از آنها پنهان مى‏دارد، و نه درهاى محكم و فرو بسته و چه فردا به امروز نزدیك است !

سوره اعراف آیه «7 و 8»

«7» فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِینَ

پس بى‏شك (از هر چه كرده‏اند،) از روى علم برایشان بازگو خواهیم كرد و ما (ازمردم،) غایب و بى‏خبر نبودیم.

نكته‏ها:

این آیه با چندین تأكید حتمیّت سؤال قیامت را بیان مى‏كند. البتّه پرسش و بازخواست، مخصوص مردم نیست، بلكه پیامبران نیز مورد سؤال قرار مى‏گیرند. «یوم یجمع اللّه الرّسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انّك انت علاّم الغیوب»(220)

پیام‏ها:

1- سؤال در قیامت، نوعى استشهاد واقرار گرفتن وتوبیخ است وگاهى تقدیر و تشكّر وگرنه چیزى از خدا پنهان نیست تا با سؤال رفع ابهام شود. «فلنسئلنّ... فلنقُصّنّ...»

2- علم خداوند، دقیق است. «بعلم» (نكره دلالت بر عظمت و دقّت دارد.)

3- علم خداوند با حضور و نظارت خود اوست و واسطه‏اى در كار نیست. «...بعلم و ما كنّا غائبین»

«8» وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‏

و در آن روز (قیامت،) سنجش (اعمال بر پایه‏ى) حقّ است. پس هر كس كارهاى سنجش شده‏اش سنگین باشد، پس آنان همان رستگارانند.

نكته‏ها:

«میزان»، وسیله‏ى سنجش است و هر چیزى وسیله‏ى سنجش خاصّى دارد، مثلاً دیوار را با شاقول، گرمى و سردى هوا را با دماسنج، میوه را با كیلو و پارچه را با متر مى‏سنجند، همان گونه كه وسیله‏ى سنجش انسان‏هاى عادّى، انسان‏هاى كامل مى‏باشند.

میزانِ روز قیامت حقّ و حقیقت است. در آن روز هم حاكمیّت با حقّ است، «هنالك الولایة للّه الحقّ»(221) هم روز حقّ است، «ذلك الیوم الحقّ»(222) و هم میزانِ سنجش، حقّ است. «و الوزن یومئذ الحقّ»

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‏ى «ونضع الموازین القسط»(223) فرمود: میزان، انبیا و اوصیا مى‏باشند.(224) چنانكه در زیارت مطلقه‏ى حضرت امیر علیه السلام مى‏خوانیم: «السّلام على میزان الاعمال» یعنى اینان، معیار و میزان سنجش اعمال دیگرانند.

حضرت على‏علیه السلام فرمودند: حسنات، موجب سنگینى میزان و سیّئات و گناهان، موجب سبكى آن مى‏گردد.(225)

پیام‏ها:

1- در قیامت حسابرسى، قضاوت، صدور حكم و پاداش و كیفر، همه بر اساس حقّ است. «والوزن یومئذ الحقّ»

2- خداوند، خواهان رسیدن انسان به حقّ و دستیابى به عقاید و كردارهاى شایسته و صحیح است، لذا در قیامت معیار حق و حقیقت است. «والوزن یومئذ الحقّ»

3- براى هر كس، چندین وسیله و معیار سنجش و محاسبه در كار است. «موازینه»

4- توقّع سعادت و پاداش بدون عمل، بیهوده است. «فمَن ثَقُلت ... المفلحون»

سوره اعراف آیه «57»

وَهُوَ الَّذِى یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَىْ رَحْمَتِهِ حَتَّى‏ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلنَا بِهِ الْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِ‏ّ الثَّمَرَاتِ كَذَ لِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى‏ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ‏

و اوست كه بادها را پیشاپیشِ (باران) رحمتش به بشارت مى‏فرستد، تا آنكه (باد) ابرهاى سنگین (پر آب) را به آسانى حمل كند (و آن را) به سوى سرزمین مرده روانه كنیم، پس به این وسیله آب (باران) نازل كردیم و به واسطه‏ى آن هرگونه میوه‏اى را (از زمین) رویاندیم و برآوردیم. مردگان را نیز این گونه (از زمین) بیرون خواهیم آورد، باشد كه شما (با دیدن حیات زمین پس از مرگ) متذكّر شوید.

نكته‏ها:

در این آیه براى هر یك از مبدأ و معاد، به مسائل طبیعى و نظام آفرینش استدلال شده است.

كلمه‏ى «اَقلَّت» یعنى به آسانى حمل كردن، و این نشان‏دهنده‏ى آن است كه بادها به قدرى قوى هستند كه ابرهاى پر آب و سنگین را به آسانى جا به جا مى‏كنند.

پیام‏ها:

1- قوانین طبیعى با همه پیچیدگى و نظمى كه دارند، تحت اراده پروردگار است و نباید انسان را از مبدأ هستى غافل كند. «هو الّذى یرسل الریاح» (در فرمول‏هاى علمى و قوانین مادّى غرق نشوید، هدایت و حركت بادها و نزول باران و رویش گیاهان، با تدبیر خداوند است.)

2- منكران معاد، برهانى ندارند و تنها استبعاد مى‏كنند. بیان نمونه‏هاى حیات در طبیعت و جمع شدن مواد تشكیل دهنده‏ى گلابى، سیب و انار كه در خاك پخش هستند، نظیر جمع شدن ذرّات مردگان است و این نمونه‏ها براى رفع آن استبعاد كافى است. «كذلك نخرج الموتى»

3- مرگ، به معناى فنا و نیستى نیست، بلكه تغییر حالت است، همان گونه كه زمین مرده، به معناى زمین معدوم و نابود نیست. «سُقناه لبلد میّت... فاخرجنا... كذلك نخرج الموتى»

سوره روم آیه «19» و سوره فاطر آیه «9» در درس ششم گذشت.

سوره زخرف آیه «11»

وَالَّذِى نَزَّلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءَ بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتاً كَذَ لِكَ تُخْرَجُونَ‏

و آن كس كه از آسمان به اندازه‏اى معیّن، آبى فرو فرستاد، پس به واسطه‏ى آن،سرزمین مرده را زنده كردیم، شما نیز این گونه (از قبرها) خارج مى‏شوید.

نكته‏ها:

كلمه «قدر» یا به معناى اندازه است، یا به معناى تقدیر و برنامه. یعنى باران را به اندازه معیّن فرستاد یا باران را طبق برنامه فرستاد.(226)

پیام‏ها:

1- تمام قطرات باران، حساب و كتاب دارد. «نزّل من السماء ماء بقدر»

2- به اندازه باریدن باران، نعمتى بس بزرگ است. «بقدر»

3- خداوند كارها را به وسیله‏ى اسبابى كه خود آفریده انجام مى‏دهد. (باران را سبب حیات زمین قرار داده است) «فانشرنا به بلدة میتا»

4- آب سرچشمه حیات است. «انشرنا به بلدة میتا»

5 - فصل بهار و رویش گیاهان نمونه‏اى از رستاخیز است. «كذلك تخرجون»

6- زنده شدن انسان‏ها در قیامت اجبارى است. «تُخرجون»

سوره قاف آیه «11»

رِزْقاً لِّلْعِبَادِ وَأَحْیَیْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتاً كَذَلِكَ الْخُرُوجُ‏

تا رزق بندگان باشد و بدان باران، زمین مرده را زنده كردیم، خروج (از گور نیز) این گونه است.

نكته‏ها:

حضرت على‏علیه السلام هنگام بارش باران، آب باران را بر سر و روى خود مى‏ریختند و مى‏فرمودند: این بركتى از آسمان است كه هیچ دست و ظرفى به آن برخورد نكرده است.(227)

پیام‏ها:

1- پیدایش محصولات كشاورزى، حكیمانه و هدفدار است. «رزقا للعباد»

2- رزق انسان باید زمینه‏ى بندگى او باشد. «رزقاً للعباد»

3- براى بیان معقولات، از محسوسات استفاده كنیم. «احیینا به بلدة میتا... كذلك الخروج»

4- نگاهى به قدرت خدا، مسئله زنده شدن مردگان را براى انسان آسان مى‏كند. «بنینا، زینا، مددنا، ألقینا، أنبتنا، نزلنا، فانبتنا، أحیینا... كذلك الخروج»

5 - كارهاى الهى از جامعیّت ویژه‏اى برخوردار است. خداوند، صنعت و حكمت و معرفت و هدایت را بهم درآمیخته است. (بلندى نخل و زیبایى شكوفه‏هایش، نشانه صنعت و هنر الهى است. رزق بودن میوه‏ها، نشانه حكمت الهى و از زمین مرده این همه سرسبزى و محصول پدید آوردن، زمینه هدایت و معرفت انسان به قدرت الهى بر رستاخیز است.) «باسقات... نضید... رزقاً... كذلك الخروج»

174) مدّثر، 8 .

175) قارعه، 1.

176) عبس، 23.

177) یس ، 53 .

178) تفسیر نورالثقلین.

179) تفاسیر المیزان، نورالثقلین و درالمنثور.

180) حدید، 13 ؛ تحریم،8.

181) اعراف، 6.

182) بحار، ج 85، ص 132.

183) كافى، ج‏1، ص 469 ؛ معانى الاخبار، ص 31.

184) تفسیر نمونه.

185) تفاسیر صافى و نورالثقلین.

186) اسراء، 36.

187) سجده، 20.

188) ق ، 30.

189) فصّلت، 11.

190) تفسیر نورالثقلین.

191) فرقان، 60.

192) یونس، 21.

193) یس، 12.

194) اسراء، 13.

195) تكویر، 10.

196) جاثیه، 28.

197) كافى، ج‏2، ص 288.

198) تفسیر المیزان.

199) طور، 26.

200) بقره، 143 ؛ نحل، 89 ؛ حج، آیه آخر.

201) تفسیر كبیر فخررازى و تفسیر مراغى به نقل از صحیح بخارى و ترمذى و نسائى.

202) انّ اللّه على كلّ شى‏ء شهید». حج، 17.

203) جئنا من كلّ امّة بشهید». نساء، 41.

204) وكذلك جعلناكم امّة وسطا لتكونوا شهداء على النّاس». بقره، 143.

205) وجاءت كلّ نفس معها سائق و شهید». ق، 21.

206) یومئذ تحدّث اخبارها». زلزال، 4.

207) در حدیث است: هر «روز» جدید، به انسان خطاب مى‏كند: «اَنا یوم جدید و اَنا علیك لشهید، اشهد به یوم‏القیامة». تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص‏112.

208) تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم». نور، 24.

209) غافر، 51.

210) نورالثقلین، ج‏1، ص‏399.

211) تفسیر برهان، ج‏1، ص 370 و عیّاشى، ج‏1، ص‏242.

212) یونس، 61.

213) نساء، 41.

214) نور، 24.

215) فصّلت، 21.

216) ق، 21.

217) زلزال، 4.

218) سفینة البحار، ج‏2، ماده یوم. (به تفسیر نمونه ذیل آیه 20 و 21 سوره فصّلت مراجعه شود)

219) شرح وظائف مختلف فرشتگان الهى در تفسیر نمونه، ذیل آیه 1 سوره فاطر آمده است.

220) مائده، 109.

221) كهف، 44.

222) نبأ، 39.

223) انبیاء، 47.

224) تفسیر المیزان.

225) بحار، ج‏90، ص‏141.

226) تفسیر راهنما.

227) بحار، ج‏59، ص‏270.

----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس نهم: فرجام كار

سوره زمر آیات «71 تا 78»

«71» وَسِیقَ الَّذِینَ كَفَرُواْ إِلَى‏ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى‏ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ یَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ یَتْلُونَ عَلَیْكُمْ ءَایَاتِ رَبِّكُمْ وَ یُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ یَوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ بَلَى‏ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِینَ «72» قِیلَ ادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِینَ‏

و كسانى كه كافر شدند گروه گروه به سوى جهنّم رانده شوند، تا چون به نزدیك آن رسند درهاى دوزخ گشوده شود و نگهبانان آن به ایشان گویند: «آیا از میان شما پیامبرانى به سراغ شما نیامدند تا آیات پروردگارتان را بر شما تلاوت كنند و شما را از دیدار امروزتان هشدار دهند؟» گویند: «چرا»، (آنان آمدند ولى ما گوش ندادیم) لكن فرمان عذاب بر كافران قطعى است. به آنان گفته شود: «از درهاى دوزخ وارد شوید كه جاودانه در آن خواهید بود، پس چه بد است منزلگاه متكبّران».

نكته‏ها:

«سیق» از «سوق» به معناى راندن به جلو است و به بازار كه سوق مى‏گویند براى آن است كه جاذبه‏هاى بازار، انسان را به آنجا سوق مى‏دهد.

«زُمر» به معناى جماعت و گروه است و نام‏گذارى این سوره، بر اساس این آیه و آیه 73 است.(228)

دوزخیان را فرشتگان به سوى دوزخ مى‏كشانند. «وجاءت كلّ نفس معها سائق وشهید»(229)

پیام‏ها:

1- كشاندن مجرمان به سوى دوزخ، تحقیرى است جداى از كیفرهاى دیگر. «سیق الّذین كفروا»

2- درهاى دوزخ بسته است و همین كه دوزخیان به آن مى‏رسند ناگهان باز مى‏شود كه این خود وحشت‏آور است. «جاؤوها فتحت ابوابها»

3- دوزخ درهاى متعدّدى دارد. «ابوابها» (در آیه 44 سوره حجر نیز مى‏خوانیم: «لها سبعة ابواب»)

4- در قیامت، فرشتگان با دوزخیان گفتگوى مستقیم دارند. «قال لهم خزنتها»

5 - دوزخ، مأموران مخصوص دارد. «خزنتها»

6- با مجرمان اتمام حجّت شده است. «یأتكم رسل یتلون علیكم آیات ربكم»

7- انبیا علاوه بر بیان آیات الهى، مردم را هشدار مى‏دادند. «یتلون... ینذرونكم»

8 - قیامت، روز اعتراف و اقرار است. «قالوا بلى‏»

9- دلیل محقّق شدن عذاب، كفر مردم است. «حقّت... على الكافرین»

10- ریشه‏ى كفر، تكبّر است. «الكافرین... المتكبّرین»

«73» وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى‏ إِذَا جَآءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلاَمٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ‏

و كسانى كه از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوى بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، در حالى كه درهاى بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاك و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالى كه در آن جاودانه خواهید بود».

نكته‏ها:

در آیه‏ى 71 خواندیم: همین كه دوزخیان به دوزخ مى‏رسند درها باز مى‏شود «جاؤها فتحت» ولى در این آیه مى‏فرماید: «و فتحت» یعنى بهشتیان به بهشت مى‏رسند در حالى كه قبلاً درها برایشان باز شده است.

در كتاب خصال از حضرت على‏علیه السلام نقل شده است كه بهشت هشت در دارد و هر درى مخصوص گروهى است. یك در براى انبیا و صدّیقان، یكى براى شهدا و صالحان و پنج در براى شیعیان من و یك در براى مسلمانانى كه كینه‏ى مرا ندارند.(230)

سؤال: با آنكه عمر و اعمال نیك و بد انسان در دنیا محدود است، چرا كیفر و پاداش قیامت نامحدود است كه قرآن مى‏فرماید: دوزخیان و بهشتیان جاودانه در آتش یا بهشت خواهند بود.

پاسخ: اولاً جاودانگى در بهشت، از باب لطف خداوند است و منافاتى با عدل ندارد. ثانیاً جاودانگى در دوزخ براى همه دوزخیان نیست بلكه بسیارى از مجرمان پس از دیدن كیفر اعمالشان و پاك شدن از گناه، وارد بهشت مى‏شوند. ثالثاً مدّت كیفر بستگى به میزان سبكى یا سنگینى جرم دارد، نه زمان انجام جرم. چه بسا كسى كه در یك لحظه اقدام به قتل كسى كرده و حتّى موفّق نشده، امّا دادگاه براى او حبس ابد مقرّر مى‏كند. آیا مجازات كبریت زدن به یك بشكه بنزین یا یك كشتى بنزین یكسان است؟ آرى، آن كه تمام عمر نافرمانى خالق هستى و خداى بزرگ را كرده است، براى همیشه در عذاب خواهد بود.

پیام‏ها:

1- راه ورود به بهشت، پاكى و پارسایى است. «سیق الّذین اتقوا ربهم الى الجنة»

2- بهشت نیز درهاى متعدّدى دارد. «ابوابها»

3- «سلام علیكم» درود فرشتگان به بهشتیان است كه در دنیا نیز این گونه سلام سفارش شده است.

4- شرط ورود به بهشت پاكى است كه یا از اول بوده و یا در اثر توبه پیدا شده است. «طبتم فادخلوها»

«74» وَقَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَآءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ‏

و (بهشتیان) گویند: «سپاس خداوندى را كه به وعده‏اى كه به ما داد وفا كرد و زمین را میراث ما قرار داد. تا از بهشت هر جاى را كه بخواهیم برمى‏گزینیم.» پس چه نیكوست پاداش اهل عمل.

نكته‏ها:

مراد از «أرض» در این آیه، سرزمین بهشت است.

پیام‏ها:

1- گفتن «الحمدللّه» پس از دریافت نعمت، شیوه‏ى بهشتیان است. «قالوا الحمدللّه»

2- حقّ انتخاب مسكن، یكى از نعمت‏ها و امتیازات بهشتى است. «نتبوّء من الجنّة حیث نشاء»

3- هر كس مى‏تواند با عمل نیك به دریافت پاداش‏هاى الهى برسد. «اجر العاملین»

4- بهشت را به بها دهند، نه بهانه. «اجر العاملین»

سوره تكویر آیه «14»

عَلِمَت نَفْسٌ مَّا أَحْضرَت‏

در آن موقع هر كس مى‏داند چه چیزى را آماده كرده است!

نكته و تفسیر:

به دنبال آیات گذشته در مورد مرحله اول رستاخیز یعنى مرحله ویرانى این جهان، در آیات مورد بحث به مرحله دوم آن یعنى بروز و ظهور عالم دیگر و حسابرسى اعمال اشاره مى‏كند.

این آیه نیز بیانگر تجسم اعمال است و اینكه اعمال انسانها كه ظاهرا در این جهان نابود مى‏شود هرگز نابود نشده ودر آن روز به صورت‏هاى مناسبى مجسّم مى‏گردد و در عرصه محشر حاضر مى‏شود.

این حقیقت در آیات متعدد دیگرى از قرآن نیز آمده است: در آیه 49 سوره كهف مى‏خوانیم: «و وجدوا ما عملوا حاضرا» و در آخرین آیات سوره زلزال آمده است: «فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرّة شرا یره»، هر كس به اندازه ذرّه‏اى كار نیك كرده باشد آن را مى‏بیند و هر كس به اندازه ذرّه‏اى كار بد كرده باشد آن را مى‏بیند.

سوره زلزال آیه «7 و 8»

«7» فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة خَیْراً یَرَهُ «8» وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة شرًّا یَرَهُ‏

پس هر كس به اندازه سنگینى ذرّه‏اى كار خیر انجام داده آن را مى‏بیند. و هر كس به اندازه ذرّه‏اى كار بد كرده آن را مى‏بیند.

نكته و تفسیر:

این آیات یكى از روشن‏ترین آیات بر مساله تجسم اعمال محسوب مى‏شود كه در آن روز اعمال آدمى به صورت‏هاى مناسبى تجسّم مى‏یابد و در برابر او حضور پیدا مى‏كند، و همنشینى با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است و به سرانجام كار هریك از دو گروه مؤمن و كافر، نیكوكار و بدكار اشاره مى‏كند.

«مثقال» در لغت هم به معنى ثقل و سنگینى آمده و هم ترازوئى كه با آن سنگینى اشیا را مى سنجند، و در اینجا به همان معنى اول است.

براى «ذرّة» نیز در لغت و كلمات مفسران تفسیرهاى گوناگونى ذكر شده است: گاه به معنى مورچه كوچك، گاه گرد و غبارى كه وقتى دست را بر زمین بگذاریم و برداریم به آن مى‏چسبد، و گاه به معنى ذرّات بسیار كوچك غبار كه در فضا معلّق است و به هنگامى كه آفتاب از روزنه‏اى به اطاق تاریك مى‏تابد آشكار مى‏گردد، تفسیر شده است.

مى‏دانیم امروز كلمه «ذرّه» را به اتم نیز اطلاق مى‏كنند و بمب اتمى را «القُنبُلة الذرّیة» مى‏گویند ، اتم به قدرى كوچك است كه نه با چشم عادّى و نه با دقیق‏ترین میكروسكوپ‏ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده مى‏كنند، و حجم و وزن آن با محاسبات علمى قابل سنجش است و به قدرى كوچك است كه چند میلیون روى نوك سوزنى جاى مى‏گیرد !

مفهوم ذرّه هر چه باشد منظور در اینجا كوچك‏ترین وزنها است.

به هر حال این آیه از آیاتى است كه پشت را مى‏لرزاند و نشان مى‏دهد كه حسابرسى خداوند در آن روز فوق‏العاده دقیق و حسّاس است، و ترازوهاى سنجش عمل در قیامت آنقدر ظریف است كه حتى كوچك‏ترین اعمال انسانى را وزن مى‏كنند و به حساب مى‏آورند.

دقّت و سختگیرى در حسابرسى قیامت‏

از آیات مختلف قرآن به خوبى استفاده مى‏شود كه در حسابرسى اعمال در قیامت فوق‏العاده دقّت و موشكافى مى‏شود، در آیه 16 سوره لقمان مى‏خوانیم: «یا بُنىّ انّها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض یات بها اللّه ان اللّه لطیف خبیر»، پسرم! اگر به اندازه سنگینى دانه خردلى (عمل نیك یا بد) باشد و در دل سنگى یا در گوشه‏اى از آسمان‏ها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) براى حسابرسى مى‏آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

«خردل»، دانه بسیار كوچكى از گیاه معروفى است كه ضرب المثل در كوچكى مى‏باشد.

این تعبیرات نشان مى‏دهد كه در آن حسابرسى بزرگ كوچك‏ترین كارها محاسبه مى‏شود، ضمنا این آیات هشدار مى‏دهد كه نه گناهان كوچك را كم اهمیّت بشمرند، و نه اعمال خیر كوچك را، چیزى كه مورد محاسبه الهى قرار مى‏گیرد هر چه باشد كم اهمیّت نیست.

لذا بعضى از مفسران گفته‏اند این آیات زمانى نازل شد كه بعضى از یاران پیامبر نسبت به انفاق اموال كم بى‏اعتنا بودند و مى‏گفتند: اجر و پاداش بر چیزهائى داده مى‏شود كه ما آن را دوست داریم و اشیاى كوچك چیزى نیست كه مورد علاقه ما باشد، و همچنین نسبت به گناهان كوچك بى‏اعتنا بودند، این آیات نازل شد و آنها را به خیرات كوچك ترغیب كرد، و از گناهان كوچك بر حذر داشت.

پاسخ به یك سؤال

در اینجا سؤالى مطرح است و آن اینكه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیك و بد كوچك و بزرگ مى‏بیند، این معنى چگونه با آیات احباط و تكفیر و عفو و توبه سازگار است؟ زیرا آیات احباط مى‏گوید: بعضى از اعمال مانند كفر تمام حسنات انسان را از بین مى‏برد، «لئن اشركت لیحبطنّ عملك»(231) و طبق آیات تكفیر گاهى حسنات سیّئات را از بین مى‏برد. «انّ الحسنات یذهبن السیّئات»(232) و آیات عفو و توبه مى‏گوید: در سایه عفو الهى یا توبه كردن، گناهان محو مى‏شوند، این مفاهیم چگونه با مساله مشاهده تمام اعمال نیك و بد تطبیق مى‏كند؟

در پاسخ این سؤال باید به یك نكته توجه كرد و آن اینكه: دو اصلى كه در آیات فوق آمده است كه مى‏گوید انسان هر ذرّه‏اى از كار نیك و بد را مى‏بیند به صورت یك قانون كلى است، و مى‏دانیم هر قانون ممكن است استثناهایى داشته باشد، آیات عفو و توبه و احباط و تكفیر در حقیقت به منزله استثنا است در این قانون كلى.

پاسخ دیگر اینكه: در مورد احباط و تكفیر در حقیقت موازنه و كسر و انكسارى رخ مى‏دهد و درست مانند مطالبات و بدهى‏ها است كه از یكدیگر كسر مى‏شود، هنگامى كه انسان نتیجه این موازنه را مى‏بیند در حقیقت تمام اعمال نیك و بد خود را دیده است، همین سخن در مورد عفو و توبه نیز جارى است، چرا كه عفو بدون لیاقت و شایستگى صورت نمى‏گیرد، و توبه خود نیز یكى از اعمال نیك است.

بعضى در اینجا جواب دیگرى گفته‏اند كه صحیح به نظر نمى‏رسد و آن اینكه افراد كافر نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا مى‏بینند، همانگونه كه افراد مؤمن كیفر اعمال بد خود را در این جهان مى‏بینند. ولى ظاهر این است كه آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا بعلاوه این كلیّت ندارد كه هر مؤمن و كافرى نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

جامع‏ترین آیات قرآن‏

از عبد اللّه‏بن مسعود نقل شده است كه محكم‏ترین آیات قرآن مجید همین آیات «فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرّة شرا یره» مى‏باشد و از آن تعبیر به جامعه مى‏كرد و به راستى ایمان عمیق به محتواى آن كافى است كه انسان را در مسیر حق وادارد، و از هر گونه شر و فساد بازدارد، لذا در حدیثى آمده است كه مردى خدمت پیغمبر اكرم صلى الله علیه وآله آمد عرض كرد: «علّمنى مما علّمك اللّه»: از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز. پیغمبر اكرم صلى الله علیه وآله او را به مردى از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم كند، و او سوره زلزال را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا كافى است (و در روایت دیگرى آمده كه گفت: همین یك آیه مرا كفایت مى‏كند!)

پیغمبر اكرم صلى الله علیه وآله فرمود: او را به حال خود بگذار كه مرد فقیهى شد! (و طبق روایتى فرمود: او فقیه شد و بازگشت!) دلیل آن هم روشن است زیرا كسى كه مى‏داند كه اعمال ما حتى به اندازه یك ذرّه یا یك دانه خردل مورد محاسبه قرارگیرد، امروز به حساب خود مشغول مى‏شود، و این بزرگ‏ترین اثر تربیتى روى او دارد.

در روایت دیگرى از ابو سعید خدرى آمده است كه وقتى آیه «فمن یعمل...» نازل شد عرض كردم: اى رسول خدا! آیا من همه اعمالم را مى‏بینم؟ فرمود: آرى. گفتم: آن كارهاى بزرگ را؟ فرمود: بله، گفتم: كارهاى كوچكِ كوچك را؟ فرمود: بله، عرض كردم: اى واى بر من! مادرم به عزایم بنشیند! فرمود: بشارت باد بر تو اى ابو سعید! چرا كه حسنات به ده برابر حساب مى‏شود، تا هفتصد برابر، و خدا براى هر كس بخواهد آن را هم مضاعف مى‏كند، و اما هر گناه به اندازه یك گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو مى‏كند. و بدان كه احدى با عملش نجات نخواهد یافت! ( جز اینكه فضل و كرم خدا شامل او گردد). عرض كردم: حتى تو هم اى رسول خدا؟! فرمود: حتى من، مگر اینكه خداوند مرا مشمول رحمتش سازد!.

سوره حجر آیه «44»

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِ‏ّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ‏

براى آن هفت در است، براى هر در بخشى از آن گمراهان تقسیم شده‏اند.

نكته‏ها:

هفت درب دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنى عوامل بسیارى سبب جهنمى شدن انسان مى‏شود. نظیر آیه 27 لقمان كه مى‏فرماید: اگر درختان قلم وهفت دریا مركب شوند، «والبحر یمده سبعة ابحر» نمى‏توانند كلمات خدا را بنویسند. كنایه از اینكه مخلوقات الهى به قدرى زیادند كه قابل شماره وحساب نیستند.

پیام‏ها:

1- هر یك از بهشت و دوزخ راه‏هاى ورودى متعددى دارد. «لها سبعة ابواب»

(در نهج‏البلاغه مى‏خوانیم كه مجاهدین درب خاصى براى بهشت دارند)

2- دوزخ همچون بهشت، طبقات و مراتبى دارد وهركس مطابق جرمش كیفر مى‏شود. «لكل باب منهم جزء مقسوم»

سوره فرقان آیه «13»

وَإِذَآ أُلْقُواْ مِنْهَا مَكَاناً ضَیِّقاً مُّقَرَّنِینَ دَعَوْاْ هُنَالِكَ ثُبُوراً

و چون به زنجیر بسته شده، در مكانى تنگ از آن انداخته شوند، آنجاست كه ناله زنند (و مرگ خود را مى‏خواهند).

نكته‏ها:

«تَغیُّظ» به معناى اظهار غیظ و شدّت خشم است كه گاهى با سر و صدا همراه است. «زَفیر» صداى نفس كشیدن در حال گرفتگى سینه از شدّت غم را گویند. «مُقرَّنین» بستن با غُل و زنجیر است و «ثُبور» به معناى واویلا گفتن است.

دوزخ، آن قدر بزرگ است كه روز قیامت اگر از او سؤال كنند: آیا پر شدى؟ مى‏گوید: آیا باز هم هست؟ «هل امتلأتِ فیقول هل من مَزید»(233) ولى با همه بزرگى، خلافكار در آن، مكانِ تنگى دارد. مانند وجود میخ در دیوارى بزرگ كه هم بزرگى دیوار حقیقت دارد و هم تنگى مكان میخ.

در حدیثى از پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله آمده است: اهل‏دوزخ مثل میخِ در دیوار، در فشارند.(234)

غفلت از خدا در دنیا وآخرت، تنگناهایى سخت بدنبال دارد، امّا در دنیا: «یَجعل صَدره ضَیّقا حَرَجا»(235) خداوند سینه او را تنگ قرار مى‏دهد، «وَ مَن اَعرَض عن ذِكرى فانّ له مَعیشةً ضَنكا»(236) هر كس از یاد من روى‏بگرداند، قطعاً براى او زندگى تنگى است ودر آخرت: «واِذا اُلقوا منها مَكاناً ضیّقا»(237) در جهنّم در مكانى تنگ انداخته شوند. وبر عكس، توجّه وایمان به‏خدا، هم در دنیا مایه‏ى گشایش است: «لَفَتحنا علیهم بركاتٍ من السماء والارض»(238) درهاى بركات آسمان وزمین را بر روى آنان مى‏گشاییم. هم در آخرت: «حتّى اذا جاؤها فُتحت ابوابها»(239) هنگام ورود به بهشت، درهاى آن گشوده مى‏شود.

امام صادق‏علیه السلام فرمود: مراد از «مكان بعید»، فاصله‏ى یك سال راه است.(240)

پیام‏ها:

1- دوزخ نوعى ادراك و احساس دارد. «رأتهم»

2- معاد جسمانى است. «من مكان بعید»

3- دوزخیان با غل و زنجیر بسته مى‏شوند. «مقرنین»

4- دوزخیان با تحقیر به دوزخ پرتاب مى‏شوند. «اُلقوا» و نفرمود: «اُدخلوا»

5 - ناله و فریاد دوزخیان از راه دور به گوش مى‏رسد. «دَعَوا هُنالك ثبورا» («هنالك» براى راه دور بكار مى‏رود)

سوره همزه آیات «4 تا 7»

«4» كَلاَّ لَیُنبَذَنَّ فِى الْحُطَمَةِ «5» وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الحُطَمَةُ «6» نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ «7» الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ

چنین نیست كه او مى‏پندارد، به زودى در حطمه (آتشى خردكننده) پرتاب مى‏شود. و تو چه مى‏دانى حطمه چیست؟ آتش برافروخته الهى است. آتشى كه از دلها سرمى‏زند!

نكته و تفسیر:

این آیات در ردّ كسانى است كه در آیات قبل به مال دلبستگى داشته و آن را مایه جاودانگى و ارزش خود مى‏دانستند.

اصولا انسان از فنا و نیستى متنفّر است و طرفدار خلود و جاودانگى است، و همین علاقه درونى به ما در مباحث معاد كمك مى‏كند كه بدانیم انسان براى جاودانگى آفریده شده است، والاّ غریزه عشق به جاودانگى در او نبود. ولى این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست گاه جاودانگى خود را در امورى مى‏بیند كه درست مایه فنا و نیستى او است، فى‏المثل مال و مقام را كه غالبا دشمنان بقاى او هستند وسیله جاودانگى مى‏شمرد.

از این بیان روشن شد كه پندار جاودانگى به وسیله مال دلیلى براى جمع مال و جمع مال نیز عاملى براى استهزا و سخریه دیگران در نظر این كوردلان محسوب مى‏شود. قرآن در پاسخ این گروه مى‏فرماید: چنان نیست كه مى‏پندارند.

«كلاَّ لَیُنبَذَنَّ فى الحُْطمَةِ»، «لینبذنّ» از ماده «نبذ» (بر وزن سبز) به گفته راغب در مفردات در اصل به معنى دور انداختن چیزى به خاطر حقارت و بى ارزشى آن است. یعنى خداوند، این مغروران خودخواه خودبرتربین را در آن روز به صورت موجوداتى ذلیل و بى‏ارزش در آتش دوزخ پرتاب مى‏كند، تا نتیجه كبر و غرور خود را ببینند.

«حطمة» صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنى درهم شكستن چیزى است، و این نشان مى‏دهد كه آتش سوزان دوزخ به شدت اعضاى آنها را درهم مى‏شكند، ولى از بعضى از روایات استفاده مى‏شود كه «حطمه» نام تمام جهنم نیست، بلكه نام بخش فوق‏العاده سوزانى از آن است.

فهم این معنى كه آتش به جاى سوزاندن، اعضا را درهم بشكند شاید در گذشته مشكل بود، ولى امروز كه مساله شدت تاثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده كه چگونه ممكن است امواج ناشى از یك انفجار مهیب نه تنها انسان‏ها بلكه میله‏هاى محكم آهن و ستون‏هاى عظیم ساختمان‏ها را درهم بشكند، مطلب عجیبى نیست.

تعبیر به «نار اللّه» (آتش الهى) دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به «موقدة» دلیل بر فروزان بودن همیشگى آن است.

عجیب اینكه این آتش بر خلاف تمام آتشهاى دنیا كه نخست پوست را مى‏سوزاند و سپس به داخل نفوذ مى‏كند، اول بر دلها شراره مى‏زند و درون را مى‏سوزاند، نخست قلب را، بعد مغز و استخوان را و سپس به خارج سرایت مى‏كند.

این چه آتشى است كه اولین جرقه‏هایش بر دل آدمى ظاهر مى‏شود؟ این چه آتشى است كه درون را قبل از برون مى‏سوزاند؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد، حتى درگیرى آتش سوزانش!. چرا چنین نباشد؟ در حالى كه قلب‏هاى آنها كانون كفر و كبر و غرور بود و مركز حب دنیا و ثروت و مال.

چرا آتش قهر و غضب الهى قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود در حالى كه آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه‏ها و عیبجوئى و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهى ایجاب مى‏كند كه آنها كیفرى همانند اعمالشان را ببینند.

حرص بر جمع مال

در باره مال و ثروت، نظرات متفاوتى در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضى چنان اهمیّتى براى آن قائلند كه حلاّل تمام مشكلاتش مى‏دانند و لذا جاى تعجب نیست كه این گروه دائما به جمع اموال پردازند و آنى راحت ننشینند و هیچ قید و شرطى براى آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یكسان باشد.

در نقطه مقابل این گروه جمعیّتى هستند كه براى مال و ثروت، كمترین ارزشى قائل نیستند، فقر را مى‏ستایند و براى آن ارج قائلند، حتى مال را مزاحم تقوى و قرب خدا مى‏دانند ! ولى در برابر این دو عقیده كه در طرف افراط و تفریط قرار دارد آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامى استفاده مى‏شود، این است كه مال خوب است اما به چند شرط: نخست اینكه: وسیله باشد و نه هدف. دیگر اینكه انسان را اسیر خود نسازد، بلكه انسان امیر بر آن باشد. سوم اینكه از طرق مشروع به دست آید و در راه رضاى خدا مصرف گردد.

علاقه به چنین مالى نه تنها دنیاپرستى نیست بلكه دلیلى بر علاقه به آخرت است، و لذا در حدیثى از امام صادق علیه السلام مى‏خوانیم: هنگامى كه حضرت ذَهب و فِضّه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود: یكى از یاران تعجب كرد و سؤال نمود، امام علیه السلام فرمود: «لیس حیث تذهب الیه انّما الذهب الذى ذهب بالدّین و الفضّة التى افاضت الكفر»، منظور از ذهب چیزى است كه دین را از بین برد و منظور از فضه چیزى است كه سرچشمه كفر و بى‏ایمانى مى‏شود.

سوره اسراء آیه «97»

وَمَن یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن یُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیَآءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلَى‏ وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُكْماً وَصُمّاً مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیراً

و هر كه را خدا هدایت كند، پس همو هدایت یافته است و هر كه را گمراه سازد، هرگز یاورانى جز خدا براى آنان نخواهى یافت و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) كور و كر و لال محشور مى‏كنیم و جایگاهشان دوزخ است، كه هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم.

نكته‏ها:

«خَبت»، به معناى فروكش كردن شعله است. و «سَعیر»، به معناى شعله‏ور شدن آتش و از نام‏هاى جهنّم است.

سؤال: اگر گمراهان در قیامت، كر و كور و لالند، پس چگونه در آیات دیگر، از دیدن آتش؛ «رأى المجرمون النّار»(241)، یا شنیدن صداى دوزخ؛ «سَمعوا لها تغیّضاً و زفیراً»(242)، یا فریاد و شیون آنان؛ «دعوا هنالك ثبوراً»(243) سخن به میان آمده است؟

پاسخ: مراحل و مواقف قیامت متفاوت و متعدّد است. در هر موقفى ممكن است حالتى باشد كه در مرحله‏ى بعد از آن نباشد.(244)

پیام‏ها:

1- هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهى نیز مى‏خواهد. «مَن یَهدى اللّه فهو المهتد»

2- گمراهان را نجات‏بخشى جز خدا نیست. «مَن یُضلِل فلن تَجِد ...»

3- كسى كه از گوش، چشم و زبان خود در مسیر حقّ‏یافتن، حقّ‏گفتن و حقّ‏دیدن بهره نگیرد، در قیامت نیز كور، كر، لال و واژگون محشور مى‏شود. این در واقع نوعى تجسّم عمل انسان است! «نحشرهم...على وجوههم عمیاً و بكماً وصمّاً»

4- آتش دوزخ، براى مجرمان پیوسته شعله‏ورتر مى‏شود. «كلمّاخَبت زدناهم سعیراً»

سوره انبیاء آیه «98»

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ‏

(به آنان گفته مى‏شود) همانا شما و هر آنچه كه غیر از خدا مى‏پرستید، هیزم دوزخ خواهد بود (و قطعاً) در آن وارد خواهید شد.

نكته‏ها:

سؤال: این آیه مى‏فرماید: هم بت‏پرستان و هم معبودهاى آنان، هیزم و آتشگیره‏ى دوزخ خواهند بود، آیا افرادى همچون حضرت عیسى‏علیه السلام نیز كه معبود قرار گرفته‏اند، شامل این قاعده مى‏شوند و یا اینكه مستثنى‏ هستند؟

پاسخ: این گونه معبودها استثنا شده‏اند، زیرا اوّلاً، قرآن از آن معبودها به «وما تعبدون» تعبیر آورده كه وجود كلمه «ما» در این عبارت، به موجودات غیر ذوى‏العقول اشاره دارد،(245) ثانیاً، مخاطبین این آیه، بت‏پرستان مكّه بودند كه بت‏هاى سنگى و چوبى و... را مى‏پرستیدند، ثالثاً در آیات بعدى همین سوره آمده است كه: آن كسانى كه (مثل حضرت عیسى‏) از طرف خداوند به آنان وعده نیكو داده شده، از دوزخ دور هستند.

پیام‏ها:

1- پرستش غیر خداوند، عابد و معبود را به دوزخ مى‏كشاند. «اِنّكم و ماتعبدون... حصب جهنّم»

2- هیزم جهنّم، كافران و معبودهاى خیالى است. «اِنّكم و ماتعبدون... حصب جهنّم»

سوره جنّ آیه «15»

وَ أَمَّا الْقَاسِطونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً

و امّا ظالمان آتشگیره دوزخند!

نكته و تفسیر

این آیه همچنان ادامه گفتار مؤمنان جن به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است، كه از زبان آنها مى‏گوید: در میان ما افراد صالح و افراد غیر صالحى وجود دارد و ما گروه‏هاى مختلف و متفاوتى هستیم.

مؤمنان جن با این سخن روشن مى‏سازند كه اصل اختیار و آزادى اراده بر آنها نیز حاكم است. و افرادى صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند، بنابراین زمینه هاى هدایت در وجود آنها فراهم مى‏باشد، و اصولا یكى از عوامل تأثیر تبلیغ، شخصیّت دادن به طرف مقابل، و توجه دادن او به وجود زمینه هاى هدایت و كمال است.

این آیه در ضمن ذهنیات ما انسان‏ها را درباره جن نیز اصلاح مى‏كند، زیرا در تصور بسیارى از مردم واژه «جنّ» با نوعى «شیطنت» و فساد و گمراهى و انحراف، همراه است، این آیه مى‏گوید آنها نیز گروه‏هاى مختلفى دارند، صالح و غیر صالح.

براى توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤمنان و كافران مى‏گویند: ما از طریق هدایت قرآن مى‏دانیم گروهى از ما مسلم و گروهى ظالم و بیدادگرند، اما آنها كه اسلام را اختیار كنند، راه راست را برگزیده و به سوى هدایت و ثواب الهى گام برداشته‏اند. «فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا» و اما ظالمان، آتشگیره دوزخند. «و اما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا»

قابل توجه اینكه در این آیات، مسلم در مقابل ظالم قرار گرفته، اشاره به اینكه چیزى كه انسان را از ظلم باز مى‏دارد، همان ایمان است، و گرنه یك فرد بى‏ایمان به هر حال آلوده ظلم و ستم خواهد شد، و در ضمن نشان مى‏دهد كه مؤمن واقعى كسى است كه هرگز آلوده به ظلم و ستمى نشود چنانكه در حدیثى از پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله مى‏خوانیم: «المؤمن من آمنه الناس على انفسهم و اموالهم»، مؤمن كسى است كه مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند.

و در حدیث دیگرى از همان حضرت صلى الله علیه وآله آمده است: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»، مسلمان كسى است كه مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند.

سوره تحریم آیه «6»

یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ قُواْ أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِیكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا یَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ‏

اى كسانى كه ایمان آورده‏اید خود و خانواده خود را از آتشى كه هیزم آن مردم و سنگ است حفظ كنید، آتشى كه بر آن فرشتگانى درشت‏خو و سخت‏گیر نگهبانند كه خدا را در آنچه فرمانشان دهد نافرمانى نكنند و آنچه را فرمان داده شوند انجام مى‏دهند.

نكته‏ها:

خداوند در آیات مورد بحث به مؤمنان دستوراتى درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده مى‏دهد. «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسكم و اهلیكم ناراً»

نگهدارى خویشتن به ترك معاصى و عدم تسلیم در برابر شهوات سركش است و نگهدارى خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهى از منكر و فراهم ساختن محیطى پاك و خالى از هرگونه آلودگى، در فضاى خانه و خانواده است.

این برنامه‏اى است كه باید از نخستین سنگ بناى خانواده، یعنى از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه‏ریزى صحیح و با نهایت دقّت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تامین هزینه زندگى و مسكن و تغذیه آنها حاصل نمى‏شود، مهمتر از آن تغذیه روح و جان آنها و به كار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه اینكه تعبیر به «قوا» (نگاهدارید) اشاره به این است كه اگر آنها را به حال خود رها كنید خواه ناخواه به سوى آتش دوزخ پیش مى‏روند شما هستید كه باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ كنید.

«وَقود» (بر وزن كبود) به معنى آتشگیره یعنى ماده قابل اشتعال مانند هیزم است، (نه به معنى آتش‏زنه مثل كبریت، چرا كه اعراب آن را «زناد» مى‏گوید).

به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتشهاى این جهان نیست، شعله‏هاى آن از درون وجود خود انسان‏ها زبانه مى‏كشد! و از درون سنگ‏ها! نه فقط سنگ‏هاى گوگردى كه بعضى از مفسران به آن اشاره كرده‏اند، بلكه همه انواع سنگ‏ها چون لفظ آیه مطلق است، و امروز مى‏دانیم كه هر قطعه از سنگ‏ها مركب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است كه اگر نیروى ذخیره درون آنها آزاد شود چنان آتشى برپا مى‏كند كه انسان را خیره مى‏كند.

بعضى از مفسران «حجارة» را در اینجا به بت‏هایى تفسیر كرده‏اند كه از سنگ ساخته مى‏شد و مورد پرستش مشركان بود.

«علیها ملائكة غلاظ شداد» روشن است هر مامورى براى كارى گمارده شود باید روحیاتى متناسب آن داشته باشد، و ماموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا كه جهنم كانون رحمت نیست، كانون خشم و غضب الهى است، اما در عین حال، این ماموران هرگز از مرز عدالت خارج نمى‏شوند، و فرمان خدا را بى‏كم و كاست اجرا مى‏كنند.

جمعى از مفسران در اینجا سؤالى مطرح كرده اند كه تعبیر به عدم عصیان در آیه فوق، با مساله عدم وجود تكلیف در قیامت چگونه سازگار است؟ ولى باید توجه داشت كه اطاعت و ترك عصیان فرشتگان یك نوع اطاعت تكوینى است نه تشریعى و اطاعت تكوینى همیشه وجود دارد، و به تعبیر دیگر آنها آنچنان ساخته شده‏اند كه فرمان‏هاى الهى را با كمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا مى‏كنند.

شاید فرمان به فرشتگان دوزخ كه در این آیه مى‏خوانیم معصیت نمى‏شود همان فرمان خداوند نسبت به گرفتن و بستن و پرتاب كردن دوزخیان باشد كه در قرآن مى‏خوانیم. «خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه»(246) است.

«خذوه فاعتلوه الى سواء الجحیم ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحمیم»(247)

چون در میان فرشتگان نیز سلسله مراتب وجود دارد شاید مراد از فرمان «یفعلون ما یُؤمرون» همان فرمان‏هایى باشد كه فرشتگان برتر به فرشتگان تحت امر خود مى‏دهند. «و ما منّا الاّ له مقام معلوم»(248)

انسان تنها مسئول فرزندان خود نیست، زیرا كلمه «اهلیكم» شامل تمام اعضاى خانواده مى‏شود نظیر: (اهل كتاب، اهل الذكر، اهل مدینه، اهل مدین و اهل قرى‏) كه معناى عامى دارد.

همه كارها را به خدا رها نكنید، هم خودتان را حفظ كنید، «قوا انفسكم» و هم از خداوند بخواهید شما را حفظ كند. «ربّنا... قنا عذاب النار»

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهى از منكر، یك دستور عام است، كه همه مسلمین نسبت به یكدیگر دارند، ولى از آیات فوق، و روایاتى كه در باره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامى وارد شده، به خوبى استفاده مى‏شود كه انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیّت سنگین‏ترى دارد، و موظف است تا آنجا كه مى‏تواند در تعلیم و تربیت آنها بكوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیكیها دعوت نماید، نه اینكه تنها به تغذیه جسم آنها قناعت كند.

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهاى كوچكى تشكیل مى‏شود كه خانواده نام دارد، و هرگاه این واحدهاى كوچك كه رسیدگى به آن آسانتر است اصلاح گردد كل جامعه اصلاح مى‏شود، و این مسئولیّت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصا در عصر ما كه امواج كوبنده فساد در بیرون خانواده‏ها بسیار قوى و خطرناك است، براى خنثى كردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگى باید برنامه ریزى اساسى تر و دقیق‏تر انجام گیرد.

نه تنها آتشهاى قیامت كه آتشهاى دنیا نیز از درون وجود انسان‏ها سرچشمه مى‏گیرد، و هر كس موظف است خانواده خود را از این آتشها حفظ كند.

در حدیثى مى‏خوانیم: هنگامى كه آیه فوق نازل شد، یكى از یاران پیامبر صلى الله علیه وآله سؤال كرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ كنم: حضرت فرمود: «تامرهم بما امر اللّه و تنهاهم عما نهاهم اللّه، ان اطاعوك كنت قد وقیتهم و ان عصوك كنت قد قضیت ما علیك»، آنها را امر به معروف و نهى از منكر مى‏كنى، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ كرده‏اى، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده‏اى.

و در حدیث جامع و جالب دیگرى از رسول خداصلى الله علیه وآله آمده است: «ألا كلّكم راع و كلّكم مسئول عن رعیّته؛ فالامیر على الناس راع و هو مسئول عن رعیّته، و الرجل راع على اهل بیته و هو مسئول عنهم، فالمرئة راعیة على اهل‏بیت بعلها و ولده و هى مسئولة عنهم، ألا فكلّكم راع و كلّكم مسئول عن رعیّته»، بدانید همه شما نگهبانید، و همه در برابر كسانى كه مامور نگهبانى آنها هستید مسئولید، امیر و رئیس حكومت اسلامى نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول مى‏باشد، بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر كسانى كه مامور نگهبانى آنها هستید مسئولید!

امیر مؤمنان على‏علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «علّموا انفسكم و اهلیكم الخیر، و ادّبوهم» منظور این است كه خود و خانواده خویش را نیكى بیاموزید و آنها را ادب كنید.

در تفسیر مراغى ج 28، ص 62 نیز مى‏خوانیم كه رسول خدا صلى الله علیه وآله فرمود: «رحم اللّه رجلاً قال یا اهلاة صلاتكم صیامكم زكاتكم مسكینكم یتیمكم، جیرانكم» رحمت خدا بر كسى كه به بستگانش هشدار دهد كه مراقب نماز و روزه و زكات و فقراء و ایتام و همسایگانتان باشید.

در موارد متعددى از قرآن به رسالت انسان نسبت به اهل خود سفارشاتى شده از جمله:

- «قوا انفسكم و اهلیكم ناراً»(249)

- «و أمر اهلك بالصلوة و اضطر علیها»(250) اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن پایدارى كن.

- «و انذر عشیرتك الاقربین»(251) به نزدیك‏ترین بستگانت هشدار ده.

- «یا بنى اقم الصلوة و أمر بالمعروف» لقمان به پسرش هنگامى كه او را موعظه مى‏كرد گفت: اى فرزندم نماز به پا دار و امر به معروف كن.

- «قل لنسائك و بناتك و نساء المؤمنین» اى پیامبر به زنان و دختران و بعد به زنان مؤمنین بگو...

- «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامه»(252) قطعاً زیانكار واقعى كسانى هستند كه خود و اهل خود را در قیامت باخته‏اند و كارى براى نجات خود یا دریافت الطاف الهى انجام نداده‏اند.(253)

- «انّا كنّا فى اهلنا مشفقین»(254) مردان خدا در میان بستگان دغدغه دارند و بى تفاوت نیستند.

- «و كان یأمر اهله بالصلوة»(255) از اوصاف پیامبر سفارش دائمى اهلش به نماز بود.

پیام‏ها:

1- ایمان داشتن كافى نیست، زیرا مؤمن نیز آسیب‏پذیر است پس باید مراقبت كرد. «یا ایّها الّذین آمنوا قوا انفسكم»

2- اولین گام اصلاحات، اصلاح خود و بستگان بعد اصلاح جامعه است. «قوا انفسكم و اهلیكم...» (تا زنجیر را از پاى خود باز نكنیم، نمى‏توانیم دیگران را آزاد كنیم، اول خودتان را سپس بستگان را، لذا خودسازى شرط موفقیّت در نجات دیگران است.)

3- ایمان به معاد و دوزخ نقش مهم در تقوى‏ و اصلاح خود و دیگران دارد. «و قودها الناس و الحجارة»

4- نجات اهل، واجب است. «قوا» تربیت دینى نسل به عهده مدیر خانواده است و سرنوشت خانواده نقش مهمى در تربیت دارد.

5 - اسلام دین فطرت است و انسان فطرتاً خود را از هر كس بیشتر دوست دارد پس اولین دستور حفظ خودش مى‏باشد. «قوا انفسكم»

6- نفس انسان سركش است و نیاز به حفاظت دارد. «قوا انفسكم»

7- اولى‏ترین فرد نسبت به حفاظت انسان خود انسان است. «قوا انفسكم»

8 - كیفر رها كردن نفس و اهل آتش گیره شدن است. «وقودها الناس و الحجارة»

9- منحرفان و خلافكاران در ردیف سنگ قرار مى‏گیرند، كسانى كه در دنیا سنگدل باشند. «قلوبهم كالحجاره» در آن روز نیز در ردیف سنگ هستند. «وقودها الناس و الحجارة» در حدیث مى‏خوانیم سنگ آتش‏زا همان كبریت و گوگرد است.(256)

10- در مدیریّت، مسئول هر كار باید با آن كار سنخیّت داشته باشد، اگر مسئول نار غلاظ و شداد نباشد یا خودش شكنجه مى‏شود یا به رسالت خود عمل نمى‏كند. «علیها ملائكة غلاظ شداد»

11- اگر انسان معصیت كار باشد، فرشتگان دوزخ در عذاب كردن او معصیت خدا را نخواهند كرد. «لا یعصون اللّه ما امرهم» آرى اگر انسان تكالیف خود را انجام ندهد، فرشتگان تكلیف شكنجه را انجام مى‏دهند. «یفعلون ما یؤمرون»

12- مأموران دوزخ هم خشن هستند، «غلاظ» و هم توامند. «شداد»

13- فرشتگان نه از فرمان الهى تمرّد مى‏كنند، «لا یعصون اللّه ما امرهم» نه از فرمان‏هاى دیگر كه از طریق فرشتگان برتر به آنان داده خواهد شد تمرّد مى‏كنند. «یفعلون ما یؤمرون»

سوره احزاب آیه «66 و 67»

«66» یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ یَقُولُونَ یَا لَیْتَنَآ أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَاْ

روزى كه صورت‏هاى آنان در آتش گردانده مى‏شود، (با حسرت) مى‏گویند: اى كاش! خدا را اطاعت مى‏كردیم و پیرو رسول (او) بودیم.

نكته‏ها:

ممكن است معناى آیه این باشد كه صورت‏هاى كافران در اثر حرارت آتش، به رنگ‏هاى مختلفى در مى‏آید.

پیام‏ها:

1- كافران در قیامت، نه تنها ولىّ و نصیرى ندارند، بلكه اختیار صورت خود را نیز ندارند. «تقلّب وجوههم»

2- معاد جسمانى است. «تقلّب وجوههم»

3- غافلان در قیامت بیدار مى‏شوند. «یا لیتنا»

4- ندامت، در قیامت سودى ندارد. «یا لیتنا»

5 - اطاعت از خدا و رسول آرزوى دوزخیان خواهد بود. «یا لیتنا اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

6- اطاعت از خدا به همراه اطاعت از رسول كارساز است. «اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

7- پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله علاوه بر ابلاغ فرمان الهى، خود نیز دستوراتى را براى مردم صادر مى‏كرد. «اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

8 - تنها راه نجات، اطاعت از خدا و رسول است. «یا لیتنا اطعنا اللّه و اطعنا الرسول»

«67» وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَاْ

و گویند: پروردگارا! همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت كردیم، پس آنان ما را از راه به در بردند.

نكته‏ها:

«سادَة» جمع «سیّد» به رؤسا و سران یك جامعه گفته مى‏شود و «كُبَراء» جمع «كبیر» به بزرگانِ سِنّى و ریش سفیدان اطلاق مى‏شود. معمولاً این دو گروه نقش مهمى در آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

پیام‏ها:

1- كسانى كه در دنیا حتّى یكبار «ربّنا» نگفتند، در قیامت همراه با ناله و پشیمانى خواهند گفت: «ربّنا»

2- مجرمان، اشتباهات خود را توجیه مى‏كنند و به گردن دیگران مى‏اندازند. «انا اطعنا سادتنا»

3- تقلید كوركورانه از پدران و بزرگان جامعه، مایه‏ى پشیمانى است. «اطعنا سادتنا»

4- كافران در قیامت به انحراف خود اقرار مى‏كنند؛ ولى چه سود. «اضلّونا السّبیلا»

سوره فاطر آیه «37»

وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَیْرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا یَتَذَكَّرُ فِیهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُواْ فَمَا لِلظَّالِمِینَ مِن نَّصِیرٍ

و آن كفّار در دوزخ ناله مى‏زنند (و مى‏گویند:) پروردگارا! ما را خارج كن تا عمل صالحى انجام دهیم، غیر از آنچه كه قبلاً انجام مى‏دادیم. (در پاسخ به آنان گفته مى‏شود:) آیا ما به شما چندان عمر ندادیم كه در آن هر كس كه بناى تذكّر دارد متذكّر شود و (عبرت گیرد؟ به علاوه) هشداردهنده به سراغتان آمد (ولى شما توجّهى نكردید)، كه اینك بچشید، پس براى ستمگران هیچ یاورى نیست.

نكته‏ها:

«صُراخ» به معناى فریاد و ناله‏اى است كه با درخواست كمك همراه باشد.

در دو آیه‏ى قبل، عنوان شد كه اهل بهشت آسایش و آرامش دارند؛ در این آیه مى‏فرماید: اهل دوزخ مى‏سوزند و ناله مى‏كنند و تقاضاى كمك دارند.

پیام‏ها:

1- به هر تقاضا و ناله‏اى نباید اعتنا كرد، درخواست مجرم قابل پذیرش نیست. «ربّنا اخرجنا نعمل صالحا» (خداوند مى‏فرماید: «ولو ردّوا لعادوا لما نُهوا عنه» اگر برگردند، باز همان خلافكارى‏هاى خود را دارند.)

2- آن چه انسان را دوزخى مى‏كند، اعمال ناصالح است. «اخرجنا نعمل صالحا»

3- همه‏ى سركشان، روزى به عجز و انابه خواهند افتاد. «ربّنا اخرجنا...»

4- آخرت محل جبران از دست داده‏ها نیست. «اولم نعمركم...»

5 - بسیارى افراد در دنیا خیال مى‏كنند كارشان صالح است، امّا در روز قیامت مى‏فهمند كه صالح نبوده و لذا مى‏گویند: پروردگارا! اگر از دوزخ نجات یابیم، عمل صالحى (نه مثل صالح نماهاى قبلى) انجام خواهیم داد. «غیر الّذى كنّا نعمل»

6- خداوند به همه‏ى مردم به مقدارى كه حجّت بر آنان تمام شود، عمر داده است. «اولم نعمّركم ما یتذكّر فیه»

7- از دست دادن فرصت‏ها، موجب ظلم به خویش است. «اولم نعمّركم... فما للظالمین من نصیر»

8 - هدف از عمر، هوشیارى است و انسان غافل گویا عمر نكرده است. «اولم نعمّركم ما یتذكّر»

9- تذكّرِ لحظه‏اى كارساز نیست، زیرا هر مجرمى براى یك لحظه متذكّر مى‏شود؛ تذكّر باید استمرار داشته باشد. «یتذكّر فیه»

10- تا نذیر نباشد، قهر الهى نیست. «جاءكم النذیر فذوقوا»

11- كسى كه به هشدارهاى انبیا توجّه نكند ظالم است. «جاءكم النذیر... فما للظالمین»

12- براى كفّار، شفاعت، دعا و ناله هیچ یك كارساز نیست. «من نصیر»

سوره انعام آیه «28»

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُواْ یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ‏

(بازگشت به دنیا امكان ندارد،) بلكه آنچه (از كفر و نفاق) قبلاً (در دنیا) پنهان مى‏كردند، (در روز قیامت) برایشان آشكار شده و اگر آنان (طبق خواسته و آرزویشان) به دنیا بازگردانده شوند، بى‏گمان باز هم به آنچه از آن نهى شده‏اند بازمى‏گردند. و آنان قطعاً دروغگویانند.

نكته‏ها:

روز قیامت، روز آشكار شدن اسرار پنهانى مردم است و قرآن بارها به این حقیقت اشاره كرده است. از جمله: «وبدالهم سیّئات ما عملوا»(257)، «و بدالهم سیّئات ما كسبوا»(258)

پیام‏ها:

1- در قیامت، همه‏ى اسرار و رازها كشف و نهان و درون انسان‏ها آشكار مى‏شود. «بل بدالهم ما كانوا یخفون»

2- برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. «و لو ردّوا»

3- بعضى بر اثر لجاجت هرگز امیدى به خوب شدن و اصلاحشان نیست و هرچند به آنان فرصت جبران داده نشود. «لو ردّوا لعادوا»

(آرى انسان بارها در دنیا به هنگام برخورد با شداید و تلخى‏ها، تصمیم‏هایى مى‏گیرد، ولى چون به آسایش رسید، همه چیز را فراموش مى‏كند).

4- وقتى دروغگویى خصلت انسان شد، در قیامت هم دروغ مى‏گوید. «و انّهم لكاذبون» چنانكه در آیه 23 خواندیم كه مشركین در قیامت به دروغ قسم مى‏خورند و مى‏گویند: «واللَّه ربّنا ما كنّا مشركین»

سوره ابراهیم آیه «22» در درس چهارم گذشت.

سوره غافر آیه «49 و 50»

«49» وَقَالَ الَّذِینَ فِى النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُواْ رَبَّكُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ‏

و كسانى كه در دوزخند، به نگهبانان دوزخ گویند: «از پروردگارتان بخواهید كه یك روز از عذاب ما بكاهد».

پیام‏ها:

1- در قیامت، انسان فرشتگان را مى‏بیند و با آنان گفتگو مى‏كند. (نگهبانان دوزخ، فرشتگان هستند.) «و قال الذّین فى النار لخزنة جهنّم»

2- دوزخ مأمورانى دارد. «خزنة جهنّم»

3- كار مجرم به جایى مى‏رسد كه به مأمور عذاب خود پناه مى‏برد. «قال الذّین فى النار لخزنة جهنّم»

4- تخفیف در عذاب فقط به دست خداست. «ادعوا ربّكم»

5 - دوزخیان از نجات ابدى مأیوسند و به حدّاقل تخفیف، در كمیّت و كیفیّت عذاب قانعند. «یخفّف - یوماً»

6- عذاب دوزخ، نه تعطیل‏بردار است و نه تخفیف‏بردار. «یوماً من العذاب»

«50» قَالُواْ أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِیكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَیِّنَاتِ قَالُواْ بَلَى‏ قَالُواْ فَادْعُواْ وَ مَا دُعَآؤُاْ الْكَافِرِینَ إِلَّا فِى ضَلاَلٍ‏

(نگهبانان دوزخ در پاسخ) گویند: «آیا چنین نبود كه پیامبرانتان معجزاتى براى شما آوردند؟» مى‏گویند: «چرا» گویند: «پس دعا كنید (و خدا را بخوانید)» ولى دعاى كافران در تباهى است.

نكته‏ها:

كسانى كه هنگام دیدن قهر خداوند ایمان مى‏آورند، سودى نمى‏برند. «فلم یك ینفعهم ایمانهم لما رَاَوْا بأسنا»(259)

توبه در لحظه‏ى مرگ نیز سودى ندارد. فرعون در لحظه غرق شدن توبه كرد ولى به او خطاب شد حالا توبه مى‏كنى در حالى كه قبلا معصیت كردى: «الآن و قد عصیت قبل»(260) دعا و ناله در دوزخ نیز بى ثمر است. «و ما دعاء الكافرین الا فى ضلال»

پیام‏ها:

1- قهر و عذاب الهى، بعد از اتمام حجّت است. «اولم تك تأتیكم رسلكم»

2- آمدن انبیا یك سنّت دائمى از طرف پروردگار است. «تك تأتیكم»

3- مبلّغ باید به سراغ مردم برود. «تأتیكم»

4- همه‏ى انبیا معجزه داشتند. «رسلكم بالبینات»

5 - قیامت روز اعتراف است. «قالوا بلى‏»

6- دعاى كافر در دوزخ به جایى نمى‏رسد. «و ما دعاء الكافرین»

سوره حجر آیه «48»

«48» لَا یَمَسُّهُمْ فِیهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِینَ‏

در آنجا هیچگونه رنجى به آنان نمى‏رسد، از آنجا بیرون شدنى نیستند.

نكته‏ها:

در این آیات، هشت پاداش بهشتى براى اهل تقوى بیان شده است: باغ‏ها، چشمه‏ها، سلامتى، امنیّت، كدورت زدایى، اخوّت، تخت‏هاى روبرو، دورى از هرگونه رنج وجاودانگى.

آنچه مهم است جمع شدن همه‏ى نعمت‏ها در یكجاست، زیرا در دنیا یكجا باغ هست، چشمه نیست و گاهى چشمه هست، باغ نیست وگاهى هر دو هست، سلامتى نیست و گاهى هر سه هست، امنیّت نیست و گاهى همه هست ولى صفا و صمیمیّت نیست و گاهى همراه با انواع سختى‏ها و رنج‏هاست و گاهى كه انواع نعمت‏ها یكجا جمع مى‏شود باید همه را رها كرد و رفت. لكن در قیامت انواع نعمت‏هاى مادى و معنوى و اجتماعى و روانى همراه با ابدیّت است.

پیام‏ها:

1- نعمت‏هاى بهشتى، بى‏نقص است. باغ با چشمه، سلامتى با امنیّت، برادرى با صمیمیّت، راحتى با دوام است. «لایمسّهم فیها نصب»

سوره زخرف آیه «71»

یُطَافُ عَلَیْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَ أَنتُمْ فِیهَا خَالِدُونَ‏

ظرف‏ها و جام‏هایى از طلا بر آنان چرخانده مى‏شود و آنچه را كه نفس میل داشته باشد و چشم (از دیدنش) لذّت ببرد در بهشت موجود است و شما در آنجا جاودانه هستید.

نكته‏ها:

«صحاف» جمع «صحفه» به ظرف‏هاى بزرگ گفته مى‏شود. «اكواب» جمع «كوب» به جامى گفته مى‏شود كه دسته ندارد.

یكى از لذّت‏هاى چشم، ملاقات اولیاى خداست كه انسان در دنیا موفّق به دیدار آنان نشده است.

نعمت‏هاى بهشتى اقسام مزایا را دارا هستند:

- همه‏ى سلیقه‏ها و چشم‏ها را اشباع مى‏كند. «تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین»

- تنوّع دارند. «صحاف - اكواب»

- زیبا هستند. «ذهب»

- مطابق میل هستند. «تشتهیه الانفس»

- چشم از دیدن آن خسته نمى‏شود «تلذّ الاعین»

پیام‏ها:

1- لذّت چشم در قیامت، به گونه‏اى است كه با دیگر خواسته‏هاى بهشتیان برابرى مى‏كند. «تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین»

2- رسیدن به تمام خواسته‏ها، فقط در بهشت امكان‏پذیر است. «فیها ما تشتهیه الانفس»

3- غرائز و كشش‏هاى درونى انسان تا قیامت همراه انسان است. «فیها ما تشتهیه الانفس...»

سوره واقعه آیات «20 تا 24»

«20» وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا یَتَخَیَّرُونَ «21» وَلَحْمِ طَیْرٍ مِّمَّا یَشْتَهُونَ «22» وَ حُورٌ عِینٌ «23» كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ «24» جَزَآءًبِمَاكَانُواْ یَعْمَلُونَ‏

و (براى آنان) میوه‏هایى از هرچه انتخاب كنند. و گوشت پرنده از هر نوع كه اشتها دارند. و زنانى سفیدروى، درشت‏چشم وزیبا همچون مروارید در صدف. پاداشى در برابر آنچه انجام مى‏دادند.

نكته‏ها:

بهترین تعبیر در مورد زنان بهشتى، مروارید در صدف است، كه در عین زیبایى و درخشندگى، از دسترس نااهلان در امان و از نگاه نامحرمان به دور است. «حور عین كامثال اللؤلؤ المكنون»

پیام‏ها:

1- مسئولین پذیرایى و شیوه پذیرایى بهشتیان، خصوصیاتى دارد:

الف: هر لحظه در دسترس مى‏باشند. «یطوف»

ب: نوجوانانى با قیافه‏اى زیبا و دلپذیرند. «ولدان»

ج: دلپذیرى آنان موسمى و لحظه‏اى نیست. «مخلّدون»

د: انواع وسایل پذیرایى را در دست دارند. «اكواب، اباریق، كاس»

ه: پذیرایى ابتدا با مایعات و نوشیدنى‏هاست. «كأس من معین»

و: آنچه عرضه مى‏شود، آفاتى ندارد. «لا یصدّعون... لا ینزفون»

ز: مواد پذیرایى، متعدّد و متنوّع و به انتخاب مهمان است. «فاكهة مما یتخیّرون»

ح: اولویّت با نوشیدنى، سپس میوه و آنگاه غذاى گرم و مطبوع است. «معین، فاكهة، لحم»

2- گوشت پرنده (گوشت سفید)، بر گوشت چرنده (گوشت قرمز) برترى دارد. «لحم طیر»

3- در نوع غذا، اشتها نقش اساسى دارد. «مما یشتهون»

4- زنانى بهشتى‏اند كه در عین زیبایى، عفیف و پاكدامن باشند. «حور عین كامثال اللؤلؤ المكنون»

5 - تمام اسباب كامیابى، در بهشت فراهم است. «فاكهة... لحم... حور عین»

6- كامیابى‏هاى بهشت، دائمى است. «یتخیرون، یشتهون...» (فعل مضارع بر دوام و استمرار دلالت مى‏كند)

7- در شیوه تبلیغ و دعوت به نیكى‏ها، از نقش عمل در رسیدن به پاداش‏هاى اخروى، غفلت نكنیم. «جزاء بما كانوا یعملون»

سوره واقعه آیه «25 و 26»

«25» لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِیماً «26» إِلَّا قِیلاً سَلاَماً سَلاَماً

در آنجا سخن لغو و نسبت گناه به دیگرى را نمى‏شنوند. سخنى جز سلام و درود نیست.

نكته‏ها:

«لغو» یعنى سخن بى‏فایده و «تأثیم» به معناى نسبت دادن گناه به دیگران است.

در روایات، عقل چنین توصیف شده است: «ما عُبد به الرّحمن و اكتُسب به الجَنان»(261) آن كه انسان با آن بندگى خدا كند و در راه كسب بهشت و سعادت جاودان قدم گذارد.

اگر انسان كمى فكر كند كه چند روز بندگى خدا در دنیا، این همه رفاه و آسایش و كامیابى در قیامت را به دنبال دارد و با این حال حاضر شود همه این لذّت‏هاى ابدى را به خاطر دنیاى فانى از دست بدهد، كمال بى عقلى است و این است معناى خسارت واقعى كه خداوند مى‏فرماید: «قل انّ الخاسرین الّذین خسروا انفسهم»(262) اى پیامبر! به مردم بگو: زیانكاران واقعى كسانى هستند كه خودشان را باختند.

در دعاى ماه رجب نیز مى‏خوانیم: «خاب الوافدون على غیرك»(263) خدایا! كسانى كه به غیر تو تكیه زدند، باختند و سودى نبردند.

بهشتیان از چند سوى، درود و سلام دریافت مى‏كنند:

الف) از جانب اصحاب یمین (دوستان بهشتى). «وامّا ان كان من اصحاب الیمین فسلام لك من اصحاب الیمین» اگر از اصحاب یمین باشد (به او مى‏گویند:) از طرف دوستان، بر تو سلام.

ب) از جانب اعرافیان. «و على الاعراف رجال یعرفون كلاّ بسیماهم فنادوا اصحاب الجنة ان سلام علیكم»(264) بر اعراف مردانى هستند كه همه را به چهره مى‏شناسند و بهشتیان را ندا مى‏دهند كه سلام بر شما.

ج) از جانب فرشتگان. «و الملائكة یدخلون علیهم من كلّ باب سلام علیكم بما صبرتم»(265) فرشتگان از هر سو بر آنان وارد مى‏شوند و به خاطر صبر و مقاوتشان بر آنان سلام مى‏كنند.

د) از طرف خداوند. «سلام قولاً من ربّ رحیم»(266) از جانب خداوند رحیم، سلام بر آنان باد.

مراد از «سلاماً سلاماً»؛ یا سخنان پیراسته از لغو و نارواست و یا گفتگوهاى همراه با سلام و صلح و صفا.

پیام‏ها:

1- در بهشت، اسباب آزار روحى و روانى نیست. «لا یسمعون فیها لغواً...»

2- معمولاً كامیابى‏هاى دنیوى آمیخته با لغو و گناه است، ولى در قیامت، چنین نیست. «لا یسمعون...»

3- بهشت، سراى سلام و سلامت است. «سلاماً سلاماً» (جامعه‏اى كه در آن سلام و سلامتى رواج دارد و لغو و بیهودگى در آن وجود ندارد، جامعه‏اى بهشتى است.)

سوره واقعه آیات «34 تا 37»

«34» وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ «35» إِنَّآ أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَآءً «36» فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً «37» عُرُباً أَتْرَاباً

و هم خوابگانى والا قدر. كه ما آنان را به نحو خاصى آفریدیم. پس آنان را دوشیزه و باكره قرار دادیم. زنانى هم سن و سال و شوهر دوست.

نكته‏ها:

گرچه «فُرُش» جمع «فراش» به زمین و مركب و تشك و فرش و تخت گفته شده و «مرفوعة» به معناى نفیس و گرانبها مى‏باشد، چنانكه پیامبرصلى الله علیه وآله فرمود: در بهشت فرش‏هایى از ابریشم با رنگ‏هاى گوناگون روى یكدیگر قرار داده شده است.(267) ولى ظاهراً مراد از «فُرش» در اینجا، همسران و هم‏خوابگان و مراد از «مرفوعة»، ارزشمند بودن آنان به خاطر عقل و كمال و جمال است، چنانكه به دنبال آن مى‏خوانیم: «انّا أنشأناهنّ اِنشاءً»

«عُرُب» جمع «عروب» به زنى گفته مى‏شود كه خندان و طنّاز و عاشق همسر و نسبت به او فروتن باشد و «اتراب» به معناى همانند و هم‏سن و سال مى‏باشد، مانند «ترائب» به معناى دنده‏هاى سینه كه مشابه یكدیگرند.

در روایتى مى‏خوانیم كه پیامبر صلى الله علیه وآله به امّ سلمه فرمود: خداوند پیر زنان سفید موى مؤمن را در قیامت به صورت دختركانى جوان و زیبا قرار مى‏دهد.(268)

این آیات بیان گوشه‏اى از پاداش «اصحاب یمین» است، همان كسانى كه در آیه 8 «اصحاب المیمنة» نامیده شدند. از آنجا كه در قیامت نامه‏عمل خوبان را به دست راستشان مى‏دهند و اهل یُمن و سعادت شده‏اند، آنان را اصحاب یمین نامیده‏اند.

خداوند در آیات گذشته در پایان پاداش مقرّبان فرمود: «جزاء بما كانوا یعملون» تمام پاداشها و نعمت‏ها جزاى عملكرد آنان بود، ولى در این آیات، پس از نعمت‏هایى كه براى اصحاب یمین بیان شد، جمله‏ى «جزاء بما كانوا» نیامده است، گویا همه اینها لطف الهى به آنان است.

همسران در دنیا، گاهى متناسب نیستند، ولى در بهشت از هر جهت متناسبند، «أترابا» گاهى عاشق همسرشان نیستند، ولى در بهشت همه عاشقند، «عُرباً» گاهى بیوه‏اند، ولى در بهشت همه باكره‏اند، «أبكارا» در یك كلام، همسران در قیامت، آفرینش جدیدى دارند. «انشأناهن انشاءً»

پیام‏ها:

1- بهشت و نعمت‏هاى بهشتى، از قبل آفریده و آماده شده است. «أنشأناهنّ»

2- بكارت و دوشیزه بودن همسران بهشتى، مستمرّ و دائمى است و گرنه تفاوتى با دنیا ندارد. «فجعلناهنّ ابكاراً»

سوره فاطر آیه «34 و 35»

«34» وَقَالُواْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ

و گویند: سپاس براى خداوندى است كه اندوه را از ما زدود، همانا پروردگار ما آمرزنده و سپاسگزار است.

پیام‏ها:

1- شعار اهل بهشت، ستایش خداست. «و قالوا الحمد للّه»

2- در فضاى بهشت، غم و غصّه نیست. «اذهب عنّا الحزن»

3- در بهشت، در كنار نعمت‏هاى مادّى (در آیه‏ى قبل) آرامش روحى مطرح است. «اذهب عنّا الحزن»

4- بهشت، به خاطر مغفرت و سپاس‏گزارى خداوند، به بهشتیان مى‏رسد. «اِنّ ربّنا لغفور شكور»

5 - پوشاندن لغزش‏ها و قدردانى از بندگان شایسته از شئون ربوبیّت است. «اِنّ ربّنا لغفور شكور»

6- اهل بهشت، داراى برجستگى‏هایى هستند كه خداوند قدردان و سپاسگزار آنان است. «لغفور شكور»

«35» ألَّذِى أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ‏

خداوندى كه ما را از فضل خویش در سراى ابدى جاى داد كه در آن جا هیچ رنجى به ما نمى‏رسد و درماندگى به سراغ ما نمى‏آید.

نكته‏ها:

«نَصَب» به معناى رنج وتعب، «لُغوب» به معناى عجز وناتوانى وگاه در افسردگى بكار رفته است.

در كشورهاى مترقّى و خانواده‏هاى مرفّه، آسایش پیدا مى‏شود ولى آرامش كمیاب است، امّا اهل بهشت هم در آسایش كاملند و هم از غم‏ها و تحیّرها دور.

پیام‏ها:

1- بهشت، ابدى است. «دار المقامة»

2- بهشتیان، نعمت‏ها را از فضل خدا مى‏دانند، نه از عمل خود. «من فضله»

3- رنج و غم با بهشتیان حتّى تماس ندارد. «لا یمسّنا»

4- طول عمر بیش از حدّ در دنیا، خستگى‏آور است ولى در بهشت نه خستگى وجود دارد و نه غم. «لا یمسّنا... نَصَب... لُغوب»

5 - آسایش و آرامش بهشت، شعار نیست جدّى است. (جمله‏ى «لا یمسنا» تكرار شده است)

سوره یونس آیه «10»

دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلاَمٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ‏ّ الْعَالَمِینَ

دعا و نیایش آنان در بهشت، «سبحانك اللّهم» (خدایا تو پاك و منزّهى) است و درودشان در آنجا سلام است و پایان نیایش آنان، «الحمد للّه ربّ العالمین» (سپاس و ستایش مخصوص خداست) مى‏باشد.

نكته‏ها:

«سلام»، كلام اهل بهشت است و در بهشت، سلام فضاى همه جا را پر مى‏كند: سلام از سوى خداوند، «سلام قولاً من ربٍ‏ّ رحیم»(269)، سلام از سوى فرشتگان «سلام علیكم طبتم»(270)، و سلام از سوى بهشتیان نسبت به هم.(271) «الاّ قیلاً سلاماً سلاماً»(272)

«الحمد للّه»، كلام انبیا و اولیاست. حضرت نوح علیه السلام پس از نجات از قوم ظالم، «الحمدللّه» گفت،(273) و ابراهیم‏علیه السلام نیز خدا را حمد كرد كه در سنّ پیرى اسماعیل و اسحاق را به او بخشید.(274) «الحمد للّه» سخن مؤمنان(275) و كلام بهشتیان است.

در حدیث آمده است: اهل بهشت با كلمه‏ى «سبحانك اللّهم» مسئولین پذیرایى را صدا مى‏زنند، آنان نیز فورى حاضر شده، خواسته‏ى اهل بهشت را تأمین مى‏كنند.(276)

در حدیث است: هرگاه بنده‏اى مشغول تمجید خدا باشد و از سؤال كردن از او غافل شود، خداوند بیش از آنچه با دعا كردن به او مى‏داد، عطا مى‏كند.(277)

پیام‏ها:

1- یاد خدا تنها در دنیا نیست، آخرت هم جاى ذكر الهى است. «سبحانك اللّهم»

2- انسان به جایى مى‏رسد كه دعا و خواسته‏اش هم تمجید پروردگار مى‏شود. «دعواهم فیها سبحانك» و این تسبیح وتمجید آنان را كامیاب مى‏سازد.

3- مؤمنان، در برابر صفات الهى مى‏گویند: «سبحانك»، در برابر سایر مؤمنان مى‏گویند: «سلام» و در مقابل كامیابى از نعمت‏هاى الهى مى‏گویند: «الحمدللَّه»

4- مؤمن، عاشق خداست. بهشت ولذّت‏هاى بهشتى هم او را از یاد محبوب باز نمى‏دارد، بلكه در همه چیز، لطف و قدرت خدا را مى‏بیند. «سبحانك اللّهم، الحمد للّه»

5 - آغاز سخن مؤمنان با «سبحان اللّه» وپایان آن با «الحمدللَّه» مى‏باشد. (از عبارت «آخر دعواهم ان الحمدللَّه» استفاده مى‏شود كه اوّل سخن آنان «سبحانك الّلهم» است)

سوره الرّحمن آیات «70 تا 77»

«70» فِیهِنَّ خَیَرْ اتٌ حِسَانٌ «71» فَبِأَىِ‏ّ ءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «72» حُورٌ مَّقْصُورَ اتٌ فِى الْخِیَامِ «73» فَبِأَىِ‏ّ ءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ «74» لَمْ‏یَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَاجَآنٌّ «75» فَبِأَىِ‏ّ ءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ‏

در آن باغ‏ها زنانى نیكو سیرت و زیبا صورت است. پس كدام یك از نعمت‏هاى پروردگارتان را انكار مى‏كنید؟ حوریه‏هایى كه در خیمه‏ها پرده نشین هستند. پس كدام یك ازنعمت‏هاى پروردگارتان را انكار مى‏كنید؟ قبل از بهشتیان، هیچ انسان یا جنّى آنان را لمس نكرده است. پس كدام یك از نعمت‏هاى پروردگارتان را انكار مى‏كنید؟

«76» مُتَّكِئِینَ عَلَى‏ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِىٍ‏ّ حِسَانٍ «77» فَبِأَىِ‏ّ ءَالَا ءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ‏

آنان بر بالش‏هایى تكیه زده‏اند كه با پارچه‏هاى سبزرنگ و فرشهاى كمیاب آراسته شده است. پس كدام یك از نعمت‏هاى پروردگارتان را انكار مى‏كنید؟

نكته‏ها:

كامیابى‏هاى دنیا معمولاً همراه با غفلت و گناه است، ولى در بهشت، هرگز چنین نواقصى راه ندارد و ویژگى همسران بهشتى، «خیرات حسان» و «حور مقصورات فى الخیام» است.

میان دو دسته باغ‏هایى كه در این سوره مطرح شده است، تفاوت‏هایى است، از جمله:

الف: در دو باغ اول، حتّى پوشش داخلى بسترها ابریشم است ولى در باغ دوم، تنها ظاهر پارچه‏ها، زیبا و رنگارنگ است.

ب: در دو باغ متقین، از هر میوه دو نوع وجود داشت، «فیهما من كلّ فاكهة زوجان» ولى در دو باغ مؤمنان عادّى تنها به وجود میوه اشاره شده است. «فیهما فاكهة»

ج: در مورد همسرانى كه در دو باغ اول هستند، تعبیر «قاصرات الطرف» آمده و در دو باغ دوم «مقصورات فى الخیام».

د: آنچه كه در چهار باغ یكسان است، باكره بودن همسران است. در هر دو مورد آمده است: «لم یطمثهنّ انس قبلهم و لاجان»

در میان میوه‏هاى بهشتى، خرما و انار جایگاه ویژه‏اى دارند و لذا در كنار عنوانِ كلّى «فاكهة» كه شامل همه گونه میوه مى‏شود، این دو میوه جداگانه ذكر شده است.

در تمام قرآن، عبارت «ذوالجلال و الاكرام» دوبار آمده، آنهم در همین سوره است.

آغاز سوره با «رحمن» و پایان آن با «اكرام» است، یعنى سرچشمه‏ى آن همه نعمت، رحمت و كرامت خداوند است.

پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله فرمود: زنان بهشتى داراى اخلاق نیك و صورت زیبا هستند. «خیرات الاخلاق حسان الوجوه»(278)

در روایات مى‏خوانیم: «خیرات حسان» زنان صالحه دنیا هستند كه در قیامت زیباتر از حورالعین مى‏باشند.(279)

«حور مقصورات» غیر از «خیرات حسان» هستند. جمله «لم یطمثهن» براى «حور مقصورات» است نه براى «خیرات حسان». زیرا با حوریه‏ها هیچ انسان و جنّى آمیزش نكرده است، ولى خیرات حسان، زنان دنیوى هستند كه چه بسا مورد آمیزش قرار گرفته‏اند.

پیام‏ها:

1- زنان بهشتى هم نیكو سیرتند، «خیرات» هم نیكو صورت. «حسان»

2- پرده و پوشش حتّى در بهشت یك ارزش است. «حور مقصورات فى الخیام»

سوره توبه آیه «100»

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَآأَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ‏

ونخستین پیشگامانِ از مهاجران و انصار و كسانى كه با نیكوكارى آنان را پیروى كردند، خداوند از آنها راضى است و آنان نیز از خدا راضى، و (خدا) براى آنان باغهایى فراهم ساخته كه نهرها از پاى (درختان) آن جارى است، همیشه در آن جاودانه‏اند. این است رستگارى و كامیابى بزرگ.

نكته‏ها:

در این آیه، مسلمانانِ صدر اسلام به سه گروه تقسیم شده‏اند:

1- پیشگامان در اسلام و هجرت.

2- پیشگامان در نصرت پیامبر و یارى مهاجران.

3- متأخّران كه راه آنان را ادامه داده‏اند.

امام صادق‏علیه السلام فرمودند: ابتدا خداوند نام مهاجرین با سابقه را برده، سپس نام انصار و یاوران را و سپس نام پیروان آنان را بیان نموده است. بنابراین جایگاه و مقام هر گروه را در جاى خود بیان كرده است.(280)

به اتّفاق همه‏ى مسلمانان، اوّلین زن مسلمان حضرت خدیجه و اوّلین مرد مسلمان به اتّفاق شیعه ونظر بسیارى از اهل‏سنّت، على‏بن ابى‏طالب‏علیهما السلام است.(281) چنانكه گفته‏اند: میان تاریخ‏نویسان خلافى نیست كه على‏بن ابى‏طالب‏علیهما السلام، اوّلین مرد مسلمان است.(282) البتّه عدّه‏اى مى‏گویند: ایمانِ نوجوانى ده ساله چه ارزشى دارد؟ در جواب آنان باید گفت: نبوّت حضرت عیسى و حضرت یحیى نیز در كودكى بود و ارزش داشت!

پیام‏ها:

1- سبقت در كار نیك، ارزش است و موقعیّت پیشگامان در نهضت‏ها باید حفظ شود. «السابقون الأوّلون»

2- همه‏ى مهاجران و انصار، مورد رضاى الهى و ستایش قرآن نیستند، بلكه برخى چنین‏اند. «مِن المهاجرین...» (كلمه‏ى «مِن»، به معناى بعض است)

3- تنها پیروى از نیكى‏ها وكمالات گذشتگان ارزش است، نه هر پیروى وتبعیّتى. «اتّبعوهم باحسان»

4- اگر مؤمن، به قضاى الهى راضى باشد، خدا هم از او راضى است. «رضى اللَّه عنهم ورضوا عنه»

5 - بهشت در سایه‏ى ایمان، سبقت، هجرت، نصرت و تبعیّت به احسان است. «السابقون... اعدّ لهم جنّات...» سوره كهف آیه «49» در درس هشتم گذشت.

سوره توبه آیه «35»

یَوْمَ یُحْمَى‏ عَلَیْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى‏ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذاَمَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ‏

روزى كه آن طلاها و نقره‏ها، در آتش دوزخ گداخته مى‏شود و با آنها پیشانى‏ها و پهلوها و پشت‏هاى آنان را داغ مى‏نهند، (فرشتگان عذاب به آنان مى‏گویند:) این است آنچه براى خود اندوختید (و به محرومان ندادید)، پس مزه‏ى آنچه را كه مى‏اندوختید بچشید!

نكته‏ها:

كلمه‏ى «تُكوى‏» از ریشه «كىّ»، به معناى داغى زدن و چسباندن چیزى داغ به اعضاى بدن است.

انتخاب این سه موضع از بدن براى داغ نهادن، یا براى آن است كه گرما از این سه نقطه زودتر به درون بدن سرایت مى‏كند،(283) یا براى این است كه ثروتمندان با چهره اخم و عبوس به فقیران نگاه مى‏كنند، با پهلو بى‏اعتنایى و با كمر، پشت به آنان مى‏كنند، یا اینكه مراد از صورت، جلوى بدن است و مراد از كمر، عقب بدن و مقصود از پهلو، دو طرف بدن. یعنى كنایه از گداختن همه‏ى بدن است.

امام صادق‏علیه السلام، با استناد به این آیه، ترك زكات را از گناهان كبیره دانسته‏اند.(284)

در روایتى ابوذر مى‏گوید: رسول خداصلى الله علیه وآله كنار كعبه دوبار فرمودند: «هم الأخسرون و ربّ الكعبة»، به خداى كعبه قسم! آنان زیانكارترین هستند. پرسیدم: پدر و مادرم فدایت! منظورتان چه كسانى است؟ فرمود: زراندوزان.(285)

پیام‏ها:

1- خداوندى كه انسان‏ها را به همان صورت اوّل زنده مى‏كند، مى‏تواند جمادات و طلا و نقره را هم به همان صورتِ دنیوى، حاضر سازد. «هذا»

2- كیفر وپاداش انسان در قیامت، با اعمال او در دنیا متناسب است. «هذا ماكنزتم»

3- یكى از ابزارهاى شكنجه در قیامت، اموال دنیوى است. «هذا ماكنزتم»

4- در قیامت، خداوند شیرینى مال و ثروت را از ذائقه‏ى زراندوزان در مى‏آورد. «فذوقوا»

سوره ذاریات آیه «14»

ذُوقُواْ فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ‏

(به آنان گفته مى‏شود:) عذابتان را بچشید، این همان عذابى است كه درباره آن عجله داشتید.

نكته‏ها:

«فتنه» در اصل به معناى گداختن طلا و نقره در آتش براى جداسازى خالص از ناخالصى‏هاى آن است و در اینجا به معناى شدّت عذاب كفّار است.

منكران، به انبیا مى‏گفتند: «فأت بما تعدنا»(286) آن عذابى كه خبر مى‏دادى براى ما بیاور. در اینجا قرآن مى‏فرماید: این همان عذابى است كه آن را با عجله درخواست مى‏كردید.

پیام‏ها:

1- كیفر قیامت ساخته دست خود انسان است. «ذوقوا فتنتكم»

2- كفّار با آتش، عذاب جسمى مى‏شوند و با خطاب «ذوقوا» عذاب روحى. «النار - ذوقوا»

سوره عنكبوت آیه «55»

یَوْمَ یَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَیَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

روزى (فرا رسد) كه عذاب از بالاى سرشان و از زیر پاهایشان آنان را فراگیرد؛ (در آن روز خداوند) مى‏فرماید: بچشید (جزاى) كارهایى را كه (در دنیا) انجام داده‏اید.

پیام‏ها:

1- عذاب دوزخ، فراگیر است. «فوقهم... تحت ارجلهم»

2- عذاب دوزخ، تجسّم عملكرد خود ماست. «ذوقوا ما كنتم تعملون»

3- انسان مسئول سرنوشت خود است. «ما كنتم تعملون»

4- عذاب فراگیر دوزخ، به خاطر تداوم اعمال نارواى ما است. «ما كنتم تعملون»

228) تفسیر مجمع البیان.

229) ق، 21.

230) تفسیر المیزان.

231) زمر، 65.

232) هود، 114.

233) ق، 30.

234) تفسیر مجمع‏البیان.

235) انعام، 125.

236) طه، 124.

237) فرقان، 13.

238) اعراف، 96.

239) زمر، 73.

240) تفسیر مجمع‏البیان.

241) كهف، 53.

242) فرقان، 12.

243) فرقان، 13.

244) تفسیر تبیان.

245) رسول خدا صلى الله علیه وآله در پاسخ به سؤال بالا فرمودند: رسم عرب این است كه‏كلمه «ما» را براى بى‏عقل‏ها بكار مى‏برد و «ما تعبدون» بت‏هاى سنگ و چوبى هستند. بحار، ج 9، ص 282.

246) الحاقه، 30.

247) دخان، 47.

248) صافّات، 164.

249) همین آیه.

250) طه، 132.

251) شعراء، 214.

252) شورى‏ 45.

253) زمر، 15.

254) طور، 26.

255) مریم، 55.

256) تفسیر بحار، ج 17، ص 364 و تفسیر برهان، ج 4، ص 355، به نقل راهنما.

257) جاثیه، 33.

258) زمر، 48.

259) غافر، 85 .

260) یونس، 91.

261) كافى، ج‏1، ص‏11.

262) زمر، 15.

263) مفاتیح الجنان.

264) اعراف، 46.

265) رعد، 24.

266) یس، 58 .

267) تفسیر نورالثقلین؛ كافى، ج‏2، ص‏97.

268) تفسیر نورالثقلین.

269) یس، 58.

270) زمر، 73.

271) تفسیر مراغى.

272) واقعه، 26.

273) مؤمنون، 28.

274) ابراهیم، 39.

275) اعراف، 43.

276) تفسیر نورالثقلین.

277) تفسیر روح‏المعانى.

278) تفسیر نورالثقلین.

279) كافى، ج 8، ص‏156.

280) تفسیر نورالثقلین ؛ كافى، ج‏2، ص‏41.

281) روایات در الغدیر، (ج‏3، ص 220 - 240) و احقاق‏الحق، (ج‏3، ص‏114 - 120) آمده است.

282) تفسیر قرطبى، ج 5، ص 3075 ؛ به نقل از مستدرك حاكم.

283) تفسیر نمونه.

284) تفسیر كنزالدقائق.

285) تفسیر مجمع‏البیان.

286) اعراف، 70 و 77 و هود، 32

-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس دهم: اعتماد بر او

سوره زمر آیه «36»

أَلَیْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَیُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِینَ مِن دُونِهِ وَمَن یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیا خداوند براى بنده‏اش كافى نیست؟ و مردم تو را از غیر خدا مى‏ترسانند و هر كه را خدا گمراه كند پس هیچ راهنمایى براى او نخواهد بود.

نكته‏ها:

بت پرستان به پیامبر اسلام مى‏گفتند: اگر بت‏هاى ما را تحقیر كنى، به تو بلا و آزار مى‏رسد. این آیه نازل شد و به حضرت دلدارى داد كه: «ألیس اللّه بكافٍ عبده»

قرآن، با تعبیرهاى گوناگونى مصونیّت پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله را از انواع توطئه‏ها مطرح كرده است: نظیر آیه‏ى «و اللّه یعصمك من الناس»(287) و «انّا كفیناك المستهزئین»(288) چنانكه خداوند نوح را از غرق شدن و ابراهیم را از آتش و موسى را از خطر فرعون و عیسى را از به دار آویخته شدن حفظ كرد.

وظیفه‏ى ما در هر شرایطى بندگى خداست. در حدیث مى‏خوانیم: «مَن أصبح و همومه هَمٌّ واحد كفاه اللّه هموم الدنیا والآخرة»(289) كسى كه همه‏ى تلاش و همتش بندگى خدا باشد، خداوند خواسته‏هاى دنیا و آخرتش را برآورده مى‏كند.

پیام‏ها:

1- اگر انسان بنده‏ى خدا شد، بیمه مى‏شود و خداوند امور او را كفایت و كفالت مى‏كند. «ألیس اللّه بكاف عبده»

2- در برابر تهدیدهاى دشمنان، با یاد امداد و تكفّل الهى، خود را آرام كنیم. «ألیس اللّه بكافٍ عبده و یخوّفونك»

3- ابزار كافران، ایجاد محیط رعب و وحشت است. «یخوفونك بالّذین من دونه»

4- هدایت و ضلالت به دست خداست، «یضلل اللّه - یهد اللّه» لكن مقدّمات دریافت هدایت یا محروم شدن از آن، به دست انسان است. چنانكه در آیات دیگر مى‏خوانیم: «یهدى اللّه من ینیب»(290) و «لا یهدى من هو مسرف كذّاب»(291)

سوره آل‏عمران آیه «159»

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِینَ‏

(اى رسول ما!) پس به خاطر رحمتى از جانب خدا (كه شامل حال تو شده،) با مردم مهربان گشته‏اى و اگر خشن و سنگدل بودى، (مردم) از دور تو پراكنده مى‏شدند. پس از (تقصیر) آنان درگذر و براى آنها طلب آمرزش كن و در امور با آنان مشورت نما، هنگامى كه تصمیم گرفتى (قاطع باش و) بر خداوند توكّل كن. براستى كه خداوند توكّل كنندگان رادوست مى‏دارد.

نكته‏ها:

گرچه محتواى آیه دستورات كلّى است، لكن نزول آیه درباره‏ى جنگ اُحد است. زیرا مسلمانانى كه در جنگ احد فرار كرده و شكست خورده بودند، در آتش افسوس وندامت وپشیمانى مى‏سوختند. آنان اطراف پیامبر را گرفته وعذرخواهى مى‏نمودند، خداوند نیز با این آیه دستور عفو عمومى آنان را صادر نمود.

كلمه‏ى «شُوْر» در اصل به معنى مكیدن زنبور، از شیره‏ى گل‏هاى خوشبو است. در مشورت كردن نیز انسان بهترین نظریه‏ها را جذب مى‏كند. مولوى مى‏گوید:

كاین خردها چون مصابیح، انور است‏

بیست مصباح ،از یكى روشنتر است.

پیام‏ها:

1- مهربانى و نرمش با مردم، یك هدیه‏ى الهى است. «فبما رحمة من اللّه لنت لهم»

2- افراد خشن و سختگیر نمى‏توانند مردم‏دارى كنند. «لانفضّوا من حولك»

3- نظام حكومتى اسلام، بر مبناى محبّت و ارتباط با مردم است. «حولك»

4- رهبرى و مدیریّت صحیح، با عفو و عطوفت همراه است. «فاعف عنهم»

5 - خطاكارانِ پشیمان و گنهكاران شرمنده را بپذیریدو جذب كنید. «فاعف عنهم و استغفرلهم و شاورهم»

6- ارزش مشورت را با ناكامى‏هاى موسمى نادیده نگیرید. «وشاورهم» (هر چند نتیجه مشورت در جنگ احد، مبنى بر مبارزه در بیرون شهر، به شكست انجامید، ولى این قبیل موارد نباید ما را از اصل مشورت و فواید آن باز دارد.)

7- در مشورتِ پیامبر، تفقّد از نیروها، شكوفایى استعدادها، شناسایى دوستان از دشمنان، گزینش بهترین رأى، ایجاد محبّت و علاقه و درس عملى براى دیگران نهفته است. «وشاورهم»

8 - ظلمى را كه به تو كردند، عفو كن؛ «فاعف عنهم» براى گناهى كه نسبت به خدا مرتكب شدند، طلب آمرزش كن؛ «واستغفرلهم» در مسائل سیاسى اجتماعى، آنان را طرف مشورت خود قرار ده. «وشاورهم»

9- استغفارِ پیامبر درباره‏ى امّتش، به دستور خداست. پس مورد قبول نیز هست. «واستغفر لهم»

10- مشورت، منافاتى با حاكمیّت واحد و قاطعیّت ندارد. «وشاورهم... و اذا عزمتَ»

11- در كنار فكر و مشورت، توكّل بر خدا فراموش نشود. «فتوكّل»

12- ابتدا مشورت و سپس توكّل، راه چاره‏ى كارهاست، خواه به نتیجه برسیم یا نرسیم. «شاورهم... فتوكّل... انّ اللّه یحبّ المتوكّلین»

سوره هود آیه «56»

إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّى وَرَبِّكُمْ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌ بِناصِیَتِهَآ إِنَّ رَبّى عَلَى صَرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ

(هود گفت:) همانا من بر خداوندى كه پروردگار من و شماست توكّل كرده‏ام، (زیرا) هیچ جنبنده‏اى نیست، مگر آنكه او مهارش را گرفته (و بر او تسلّط دارد، امّا سلطه‏اى عادلانه و حق‏جویانه) بدرستى كه پروردگار من بر صراط مستقیم است.

پیام‏ها:

1- توجّه به ربوبیّت همه‏جانبه خدا، زمینه‏ى توكّل براوست.«توكّلت... ربّى‏وربّكم»

2- توكّل، زمینه‏ى شجاعت است. «فكیدونى جمیعاً... انى توكّلت» (با تكیه و اتكال بر خداوند، مى‏توان در برابر جهانى ایستاد)

3- هیچ جنبنده‏اى بدون اراده‏ى خداوند، قادر بر ضرررسانى به دیگرى نیست. «فكیدونى جمیعاً... ما من دابّة الاّ و هو آخذ بناصیتها»

4- خداوند، هم بر همه چیز سلطه‏ى كامل دارد و هم عادل است. «آخذبناصیتها، على صراط مستقیم»

5 - بر كسى تكیه كنیم كه علاوه بر قدرت، عدالت نیز داشته باشد. «توكّلت ، آخذ ، على صراط مستقیم»

6- در مقابل عناد و لجاجت كفّار، باید از قهر و عدل الهى سخن گفت. «آخذ بناصیتها، على صراط مستقیم »

سوره هود آیه «88»

قَالَ یَا قَوْمِ أَرَءَیْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى‏ بَیِّنَةٍ مِّن رَبِّى وَرَزَقَنِى مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ مَآ أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى‏ مَآ أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ اُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِى إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَّكَلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ‏

(شعیب) گفت: اى قوم من! آیا اندیشیده‏اید كه اگر من دلیل روشنى از طرف پروردگارم داشته باشم و او مرا رزق نیكویى (مثل نبوّت) از سوى خود عطا كرده باشد، (چگونه مى‏توانم مخالفت او كنم؟) ومن نمى‏خواهم نسبت به آنچه شما را از آن نهى مى‏كنم، خود مخالفت كنم (ومرتكب آن شوم). من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته‏ى دیگرى ندارم و جز به لطف خداوند، توفیقى براى من نیست، (از این روى) بر او توكّل كرده‏ام و به سوى او بازگشته‏ام.

نكته‏ها:

در این آیه حضرت شعیب‏علیه السلام در پاسخ به اعتراض كفّار كه مى‏گفتند چرا ما از تصرّف در اموالمان آزاد نباشیم مى‏فرماید: اگر من شما را از تصرّفِ بى‏قید و شرط محدود مى‏كنم، به جهت اصلاح زندگى و جامعه‏ى شماست، نه به خاطر دشمنى، حسادت، تنگ نظرى و یا امور دیگر، زیرا مصالح فردى نباید موجب ضرر و زیان به مصالح عمومى شود.

پیام‏ها:

1- نبوّت بر اساس معجزه وبیّنه است. «كنت‏على‏بیّنة» (قوانین بر پایه دلیل است)

2- انبیاعلیهم السلام همه چیز را از خدا مى‏دانند. «ربّى ، رزقنى»

3- گمان نكنیم زندگىِ خوب، با كم‏فروشى وحرام‏خوارى بدست مى‏آید، زیرا انبیا و اولیاى الهى بدون آلودگى به این گناهان، روزىِ نیكو داشته‏اند. «رزقنى منه رزقاً حسنا» (روزى نیكو آن است كه بر اساس كم‏فروشى وظلم نباشد)

4- روزى انسان از خدا وبه لطف اوست، نه به زرنگى. « رزقنى منه»

5 - در مقابل كفّار كه مى‏گفتند: «اموالنا» حضرت شعیب‏علیه السلام فرمود: «رزقنى منه رزقاً حسنا» یعنى گمان نكنید كه من مشكل مالى دارم.

6- آمر به معروف و ناهى از منكر باید قبل از دیگران، خودش اهل عمل باشد. انبیا فقط طرّاح و فرمانده نبودند، بلكه خودشان از بهترین مصادیق اهل عمل بشمار مى‏رفتند. «و ما ارید ان اخالفكم الى ما انهاكم عنه»

7- انبیاعلیهم السلام نه تنها برخلاف دستورهاى الهى عمل نمى‏كردند، بلكه حتّى به فكر خلاف هم نبودند. «و ما ارید ان ...»

8 - هدف انبیاعلیهم السلام اصلاح انسان‏ها و جوامع بشرى است. «ان ارید الاّ الاصلاح»

9- مرز كار انبیا توان وقدرت آنهاست، نه ساعت، روز، ماه وسال. «مااستطعت»

10- اراده‏ى كارها از ما، ولى میزان توفیق از خداست. « ان ارید ، ما توفیقى الا باللّه»

11- در كارها آخرین تلاش را به كار ببریم، ولى بدانیم كه موفّقیّت به دست خداوند است. «ما استطعت و ما توفیقى ...»

12- توكّل زمانى نتیجه‏بخش است كه در كنارِ تلاش باشد. «ما استطعت ، توكّلت»

13- مصلح باید خود صالح و اهل ایمان، توكّل، انابه و سوز باشد. «مااستطعت، علیه توكّلت و الیه اُنیب»

14- در این آیه براى آمر به معروف و ناهى از منكر این سفارها شده است:

الف: شخصاً اهل عمل باشد. «ما ارید ان اُخالفكم الى ما انهاكم عنه»

ب: هدف او اصلاح جامعه باشد. «ما اُرید الاّ الاصلاح»

ج: توفیق كارش را از خداوند بداند. «و ما توفیقى الاّ باللَّه»

د: همیشه بر او توكّل نماید. «علیه توكّلت»

ه : در مشكلات به او پناه ببرد. «الیه اُنیب»

سوره زمر آیه «38»

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَءَیْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِىَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِىَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ‏

و اگر (از مشركان) سؤال كنى: «چه كسى آسمان‏ها و زمین را آفرید؟» قطعاً خواهند گفت: «خدا» بگو: «پس آیا در آن چه از غیر خدا مى‏خوانید نظر و اندیشه كرده‏اید؟! (راستى) اگر خداوند نسبت به من ضررى را اراده كند آیا این بت‏ها مى‏توانند آن ضرر را برطرف كنند، یا (اگر) خداوند براى من لطف و رحمتى را بخواهد، آیا آنها مى‏توانند مانع آن رحمت شوند؟» بگو: «خداوند براى من كافى است. اهل توكّل تنها بر او توكّل مى‏نمایند.»

نكته‏ها:

در قرآن بارها از اعتقاد مشركان به خالق بودن خداوند سخن به میان آمده است. علاوه بر آیه‏ى مورد بحث، بنگرید به: سوره‏ى عنكبوت، آیات 61 تا 63 و سوره‏ى لقمان آیه‏ى 24 و سوره‏ى زخرف آیات 9 و 87.

كلمه‏ى «ضُرٌّ» در برابر رحمت، به معناى هر گونه گرفتارى است.

ضمیر «هُنّ» براى مؤنث است و در این جا براى بت‏ها به كار رفته، زیرا عرب‏ها بت‏هاى بزرگ را به نام مؤنث مى‏خواندند. نظیر: «لات»، «مناة»، «عُزّى‏»

پیام‏ها:

1- بت پرستان خالقیّت خداوند را قبول داشتند. (لكن براى بت‏ها نقش ربوبیّت و شفاعت را قائل بودند). «لیقولنّ اللَّه»

2- بت‏ها هیچ نقشى در برابر اراده‏ى خداوند ندارند. «هل هنّ كاشفات - هل هنّ مُمسِكات»

3- كسى لایق پرستش است كه قدرتِ رساندن سود و دفع زیان را داشته باشد. «هل هنّ كاشفات - هل هنّ مُمسِكات»

4- دفع ضرر مهم‏تر از جلب منفعت است. («كاشفات ضُرّ» قبل از «مُمسِكات رحمته» آمده است).

5 - توكّل تنها بر خداوند جایز است. (كلمه‏ى «علیه» قبل از «یتوكّل» آمده كه بیانگر انحصار است).

6- خداوند از هر جهت پیامبرش را تكفّل و كفایت مى‏كند. «حَسْبى اللّه»(كلمه «حَسْبى» مطلق آمده كه شامل همه چیز مى‏شود).

سوره نساء آیه «81»

وَیَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عِنْدِكَ بَیَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَیْرَ الَّذِى تَقُولُ وَاللَّهُ یَكْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِیلاً

(منافقان، به هنگام روز و در حضور تو) مى‏گویند: اطاعت! پس چون از نزد تو بیرون مى‏روند، گروهى از آنان در جلسات شبانه و شب‏نشینى‏ها برخلاف گفته‏ى تو كار مى‏كنند، ولى خداوند، آنچه را در این جلسات مى‏گذرد، ثبت و ضبط مى‏كند. پس (اى پیامبر!) از آنان اعراض و بر خداوند توكّل كن، وكافى است كه خداوند، پشتیبان باشد.

پیام‏ها:

1- به هر اظهار وفادارى و ایمانى دلگرم نباشید، چرا كه منافقان با چرب زبانى خود را مطیع جلوه مى‏دهند. «یقولون طاعة»

2- منافقان، جلسات سرّى شبانه و تشكیلات گروهى دارند. «بیّت طائفة»

3- دشمنان از نقاط كور وتاریك استفاده مى‏كنند، از توطئه‏هاى آنان غافل نباشید. «بیّت»

4- قرآن، در انتقاد، همه را یكسان نمى‏داند. «طائفة منهم»

5 - خداوند، به حساب توطئه‏ها وشیطنت‏هاى منافقان خواهد رسید. «یكتب ما یبیّتون»

6- در برابر توطئه‏هاى سرى منافقان تنها بر خدا باید توكّل كرد، توكّل عامل موفقیّت است. «توكّل على اللّه»

7- خداوند، حامى مسلمانان و رسول اكرم صلى الله علیه وآله است و پرده از توطئه‏هاى منافقان برداشته و با امدادهاى غیبى آنان را یارى مى‏كند. «و كفى باللّه وكیلا»

سوره فرقان آیه «58»

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَىِ‏ّ الَّذِى لَا یَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى‏ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً

و بر (خداى) زنده‏اى كه هرگز نمى‏میرد توكّل كن و به ستایش او تسبیح‏گوى همین بس كه او به گناهان بندگانش آگاهى دقیق دارد.

نكته‏ها:

واژه‏ى «توكّل» با مشتقّاتش هفتاد بار در قرآن آمده است. توكّل به معناى تكیه كردن بر خدا و وكیل گرفتن او در كارها است.

در آیه‏ى قبل به پیامبر فرمود: به مردم بگو: من مزدى از شما نمى‏خواهم، گویا در این آیه مى‏فرماید: رهبران دینى كه به مال مردم چشم‏داشتى ندارند، براى زندگى خود باید تنها به خداوند توكّل نمایند.

توكّل بر خداوند به معناى رها كردن تلاش و كوشش نیست. چنانكه مولوى مى‏گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توكّل زانوى اشتر ببند

رمز الكاسب حبیب اللّه شنو

از توكّل در سبب كاهل مشو

رو توكّل كن تو با كسب اى عمو

جهد مى‏كن كسب مى‏كن مو به مو

پیام‏ها:

1- تكیه‏ى فانى بر فانى لغو است. «توكّل على الحىّ الّذى لایموت»

2- تكیه‏ى ضعیف بر ضعیف لغو است. «توكّل على... الّذى خلق السموات»

3- تكیه‏ى جاهل بر جاهل لغو است. «توكّل على الحىّ الّذى... خبیرا»

4- انبیا نیز به موعظه و تذكر الهى نیاز دارند. «و توكّل»

5 - حیات ابدى مخصوص خداست. «الحىّ الّذى لایموت»

6- خدایى را وكیل بگیر كه براى همیشه زنده است و اگر امروز به دشمن مهلت داد تا شاید از كارشكنى و كفر دست بردارد، فردا فرصت و مهلت دارد تا از او انتقام گیرد. «لایموت»

7- توكّل قلبى باید با تسبیح و حمد عملى همراه باشد. «و سبّح بحمد»

8 - خداوند به كارهاى جزئى مردم علم دقیق دارد. «بذنوب عباده»

9- گناهكاران نیز بندگان خدا هستند. «ذنوب عباده»

10- ایمان انسان به این كه خداوند بر گناهانش آگاه است، بهترین اهرم براى پیدایش تقواست. «بذنوب عباده»

11- آگاهى خداوند بر گناهان مردم، علاوه بر اینكه تهدیدى براى كفّار است، براى پیامبر نیز تسلّى و دلدارى مى‏باشد كه نگران نباش، ما از كارشكنى‏هاى آنان آگاهیم و به حساب كفّار لجوج مى‏رسیم. «و كفى به بذنوب عباده خبیراً»

سوره نمل آیه «79»

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِ‏ّ الْمُبِینِ

پس بر خداوند توكّل كن (و بدان) كه تو بر حقّ آشكار هستى.

پیام‏ها:

1- توكّل بر خداوند، یكى از شرایط موفّقیّت رهبر است. «فتوكّل على اللّه»

2- توجّه به حقانیّت راه و تلقین آن، انسان را در برابر حوادث زودگذر بیمه مى‏كند. «انّك على الحقّ المبین»

3- مخالفان پیامبر، بهانه‏جویى مى‏كردند، وگرنه راه او ابهامى نداشت. «انّك على الحقّ المبین»

4- توكّل بر خداوند تنها در مسیر حقّ معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. «فتوكّل على اللّه انّك على الحقّ المبین»

5 - رهبر باید به حقّانیت راهش ایمان داشته باشد. «انّك على الحقّ المبین»

سوره آل‏عمران آیه «173»

أَلَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِیلُ‏

مؤمنان كسانى هستند كه (چون) مردم (منافق) به ایشان گفتند: بى شك مردم (كافر مكّه) بر ضد شما گرد آمده (و بسیج شده)اند، پس از آنان مترسید، (آنها به جاى ترس) بر ایمانشان بیافزود و گفتند: خداوند ما را كفایت مى‏كند و او چه خوب نگهبان و یاورى است.

نكته‏ها:

عوامل تبلیغاتى دشمن و برخى مردمان ساده اندیش و ترسو، به رزمندگان و مجاهدان تلقین و نصیحت مى‏كنند كه دشمن قوى است و كسى نمى‏تواند حریف آنان بشود، پس بهتر است درگیر جنگ نشوید. امّا مسلمانان واقعى، بدون هیچ ترس و هراسى، با آرامش خاطر و با توكّل به خداوند، به آنان پاسخ مى‏گویند.

امام صادق‏علیه السلام فرمودند: تعجّب مى‏كنم از كسى كه مى‏ترسد، چرا به گفته‏ى خداوند «حسبنا اللّه و نعم الوكیل» پناه نمى‏برد.(292)

پیام‏ها:

1- در برابر تبلیغاتِ توخالى دشمن نهراسید. «فاخشوهم فزادهم ایمانا»

2- در جبهه‏ها، مواظب افراد نفوذى دشمن باشید. «فاخشوهم»

3- قوى‏ترین اهرم در برابر تهدیدات دشمن، ایمان و توكّل به خداست. «حسبنا اللّه و نعم الوكیل»

4- مؤمن وقتى در گرداب بلا قرار مى‏گیرد، توكّل و اتصال خود را با خدا بیشتر مى‏كند. «فزادهم ایماناً»

5 - هم حركت وتلاش لازم است، هم ایمان وتوكّل. «استجابوا... حسبنا اللَّه ونعم‏الوكیل»

سوره مائده آیه «23»

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُواْ عَلَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِینَ‏

دو نفر از مردانى كه (از خدا) مى‏ترسیدند و خدا به آنان نعمت (عقل وایمان و شهامت) داده بود، گفتند: از دروازه‏ى شهر بر دشمن وارد شوید (و نترسید) پس چون كه داخل شدید همانا پیروزید و اگر ایمان دارید بر خدا توكّل كنید.

نكته‏ها:

در تفاسیر آمده است: آن دو نفر از نقباى دوازده‏گانه بنى‏اسرائیل بودند، به نام‏هاى: «یوشع‏بن نون» و «كالب‏بن یوفنا» و نامشان در تورات، سِفر تثنیه آمده است.(293) امام باقرعلیه السلام فرمودند: این دو نفر، پسر عموى موسى‏علیه السلام بودند.(294)

به گفته علاّمه طباطبایى در تفسیر المیزان: هرگاه كلمه‏ى «نعمت» در قرآن بدون قید آمد، مراد نعمت ولایت و نبوّت است.

پیام‏ها:

1- خداترسى، زمینه‏ى دریافت الطاف و نعمت‏هاى الهى است. «یخافون أنعم اللّه...»

2- آنكه از خدا بترسد، احساس مسئولیّت مى‏كند وپیروى از فرمان پیامبر را واجب مى‏داند ودر برابر قدرت‏هاى دیگر تسلیم نمى‏شود. «یخافون انعم اللّه... ادخلوا»

3- خداترسى، زمینه‏ى شجاعت و جرأت و عمل است. «یخافون... ادخلوا»

4- خداترسى، نعمتى الهى است. «یخافون انعم اللّه علیهما»

5 - هنگام حمله، باید به رزمندگان روحیه داد. «فانّكم غالبون»

6- خوف الهى و تقوا، به انسان بصیرت و نیروى تحلیل صحیح و روشن از مسائل مى‏دهد. «یخافون ...فانّكم غالبون»

7- توكّل، باید مخلصانه و تنها بر خدا باشد. «على اللّه فتوكّلوا»

8 - اگر اهل ایمان با شهامت وارد صحنه شوند، منحرفان میدان را ترك مى‏كنند. «فاذا دخلتموه فانّكم غالبون»

9- اصل در موفقیّت تنها امكانات مادّى نیست، بلكه ایمان و توكّل، تصمیم و جرأت نیز لازم است. «ادخلوا... و على اللَّه فتوكّلوا»

10- توكّل به تنهایى كافى نیست، بلكه همراه با تلاش ما را به مقصد مى‏رساند. «ادخلوا... فتوكّلوا»

11- توكّل، نشانه ایمان وكلید نجات از بن‏بست‏ها و ترس‏هاست. «فتوكّلوا ان كنتم...»

12- از شما حركت، از خدا بركت و نصرت. «فاذا دخلتموه فانّكم غالبون و على اللَّه فتوكّلوا ان كنتم مؤمنین»

13- توكّل، تنها به لفظ نیست، بلكه روحیّه‏اى برخاسته از ایمان است. «فتوكّلوا ان كنتم مؤمنین»

سوره زمر آیه «62»

أللَّهُ خَالِقُ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ وَهُوَ عَلَى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ وَكِیلٌ‏

خداوند آفریدگار هر چیزى است و اوست كه بر هر چیز نگهبان (و حافظ و ناظر) است.

نكته‏ها:

مشركان، خالق بودن خداوند را قبول داشتند، چنانكه در آیات دیگر خواندیم كه اگر از آنان سؤال كنى آفریدگار آسمان‏ها و زمین كیست، خواهند گفت: خدا. ولى نظارت و حفاظت را به بت‏ها نیز نسبت مى‏دادند.

پیام‏ها:

1- موحّد واقعى كسى است كه به تمام ابعاد توحید معتقد باشد:

توحید در خالقیّت. «خالق كل شى‏ء»

توحید در ربوبیّت. «على كل شى‏ء وكیل»

توحید در عبادت. آیه‏ى بعد: «افغیر اللّه تأمروّنى اعبد...»

2- همه‏ى هستى، در آفرینش و بقا، محتاج او هستند. «خالق كل شى‏ء و هو على كل شى‏ء وكیل»

3- خداوند آفریدگار هستى است و باز هم مى‏تواند خلق كند. «خالق... له مقالید»

4- كفر منكران، به خدا ضررى نمى‏زند، زیرا او مالك آسمان‏ها و زمین است. «و الّذین كفروا... اولئك هم الخاسرون»

سوره ابراهیم آیه «11 و 12»

«11» قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلَى‏ مَن یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِیَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

پیامبرانشان در جوابشان گفتند: (آرى) ما جز بشرى مثل شما نیستیم، ولى خداوند بر هركس از بندگانش كه بخواهد منّت مى‏گذارد (و او را بر مردم مبعوث مى‏كند) و ما را نرسد كه جز با اذن خداوند، براى شما معجزه‏اى بیاوریم، پس مؤمنان باید تنها بر خداوند توكّل نمایند.

نكته‏ها:

گرچه در این آیه مى‏فرماید: خداوند بر هر كس بخواهد منّت گذاشته، او را پیامبر قرار مى‏دهد، ولى خداى حكیم مى‏داند كه چه كسى ظرفیّت و لیاقت این مسئولیّت بزرگ را دارد. «اللَّه اعلم حیث یجعل رسالته»(295) خدا بهتر مى‏داند كه رسالت خود را كجا قرار دهد.

كفّار و مشركان با انبیا دو حرف داشتند:

1- شما انسان‏هایى مثل ما هستید.

2- معجزه‏اى را كه ما پیشنهاد مى‏كنیم براى ما بیاورید.

در این آیه، پاسخ این دو حرف آمده است: امّا این كه ما انسانى همانند شما هستیم قبول داریم، ولى خداوند بر ما منّت گذاشته و به ما وحى كرده است. امّا این كه معجزه‏ى ما به دلخواه شما باشد، این نمى‏شود زیرا ما حقّ نداریم بدون اذن خداوند معجزه‏اى بیاوریم.

پیام‏ها:

1- گرچه انسان‏ها همه در شكل و ظاهر یكسانند، اما دلیل بر این نیست كه در باطن و معنویّت نیز یكسانند. «ان نحن الاّ بشر مثلكم ...»

2- الگوها و مربیّان باید با تربیت پذیران، در شرایط همسان باشند. (آنچه نقطه‏ى قوّت انبیا است ، در نظر بعضى نقطه‏ى ضعف بود. اگر پیامبران از خود انسان‏ها و داراى نیازها و غرایز و مشكلات انسانى نبودند نمى‏توانستند مربى و الگوى انسان‏ها واقع شوند.) «بشر مثلكم»

3- پیامبران، در باره خود غلوّ نمى‏كردند و مى‏گفتند: ما انسانى مثل شما هستیم. «ان نحن الاّ بشر مثلكم»

4- مقام نبوّت، هدیه و منّت الهى است. «یمُنّ»

5 - معجزه به امر خداست، نه خواست مردم. (حتّى اگر مردم توقع معجزه نداشته باشند، انبیا آن را مى‏آورند) «الاّ باذن اللَّه»

6- توكّل، لازمه‏ى ایمان است. «فلیتوكّل المؤمنون»

7- مؤمن، از عناد و انكار مخالفان خسته نمى‏شود و با توكّل بر خداوند راهش را ادامه مى‏دهد. «وعلى اللَّه فلیتوكّل المؤمنون»

«12» وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى‏ مَآ ءَاذَیْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ‏

و چرا ما بر خدا توكل نكنیم، در حالى كه او ما را به راه‏هاى (سعادت) ما هدایت كرده است؟ قطعاً ما در برابر هر آزارى كه شما نسبت به ما روا دارید، مقاومت خواهیم كرد و اهل توكّل باید فقط بر خداوند توكّل نمایند.

نكته‏ها:

توكّل یعنى وكیل گرفتن. وكیل باید چهار شرط داشته باشد: درایت، امانت، قدرت و محبت. و كسى جز خدا این شروط را به نحو كامل ندارد، پس بر او توكّل كنیم.

امام رضاعلیه السلام فرمود: مرز توكّل آن است كه با ایمان به خدا، از هیچ كس نترسى.(296)

پیام‏ها:

1- خدایى كه هدایت كرد، حمایت هم مى‏كند. پس تنها بر او توكّل كنیم. «نتوكّل على اللَّه و قد هدانا»

2- راه انبیا همان راه خداست. (به جاى «سبله» فرمود:) «سُبلنا» چنانكه در جاى دیگر مى‏فرماید: «قل هذه سبیلى ادعوا الى اللَّه على بصیرة»(297)

3- لازمه پیمودن راه خدا، تحمّل سختى‏هاست. «سبلنا - لنصبرنّ»

4- هم باید بر خدا توكّل كرد، هم باید در برابر مخالفان صبر و مقاومت نمود. «نتوكّل على اللَّه... ولنصبرنّ»

5 - مؤمن با آزار و شكنجه، از عقیده و عملش دست برنمى‏دارد. «لنصبرنّ على ما آذیتمونا»

6- كسى مى‏تواند صبر كند كه تكیه‏گاهى داشته باشد. «لنصبرنّ... على اللَّه نتوكل»

سوره نحل آیه «99»

إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَلَى‏ رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ‏

البتّه شیطان را بر كسانى كه ایمان آورده و بر پروردگارشان توكّل مى‏كنند، سلطه‏اى نیست.

نكته‏ها:

قرآن اگر همراه با تفسیر و نظرات امامان معصوم‏علیهم السلام باشد، «كتاب اللَّه و عترتى لن یفترقا» وبر دل‏هاى پاك وارد شود، «هدىً للمتقین» سبب هدایت ورشد و زیاد شدن ایمان وعلم مى‏گردد. چنانكه قرآن مى‏فرماید: اى پیامبر هرگاه قرآن تلاوت مى‏كنى ما میان تو و كسانى كه ایمان به آخرت ندارند مانعى قرار مى‏دهیم.(298)

در روایات مى‏خوانیم: پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله هنگام تلاوت قرآن جمله «اعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم» را مى‏خواندند.(299)

پیام‏ها:

1- شیطان به سراغ همه مى‏آید، امّا در همه تأثیرگزار نیست. «لیس‏له سلطان على الّذین آمنوا»

2- ایمان و توكّل، قلعه‏اى است كه انسان را از آسیب‏پذیرى حفظ مى‏كند. «لیس له سلطان على الّذین آمنوا»

سوره بقره آیه «216»

كُتِبَ عَلَیْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى‏ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏

جهاد بر شما مقرّر شد، در حالى كه براى شما ناخوشایند است و چه بسا چیزى را ناخوش دارید، در حالى كه خیر شما در آن است و چه بسا چیزى را دوست دارید، در حالى كه ضرر و شرّ شما در آن است. و خداوند (صلاح شما را) مى‏داند و شما نمى‏دانید.

نكته‏ها:

«كُره» به مشقّتى گفته شده كه انسان از درون خود احساس كند، مانند ترس از جنگ. و «كَره» به مشقّتى گویند كه از خارج به انسان تحمیل شود، مانند حكم اجبارى به آسمان‏ها و زمین: «اتینا طَوعاً او كَرهاً قالَتا اَتینا طائعین»(300) گفتیم: یا با رغبت بیایید یا با اكراه، گفتند: ما با رغبت مى‏آییم.

آیه قبل مربوط به مال دادن بود واین آیه مربوط به جان دادن است.

اكراه از جنگ، یا به خاطر روحیّه‏ى رفاه‏طلبى است ویا به جهت انسان دوستى و رحم به دیگران ویا بخاطر عدم توازن قوا و برترى دشمن است. قرآن مى‏فرماید: شما آثار و نتایج جهاد را نمى‏دانید و فقط به زیان‏هاى مادّى و ظاهرى آن توجّه مى‏كنید، در حالى كه خداوند از اسرار و آثار امروز وفرداى كارها در ابعاد مختلفش آگاه است.

جنگ با همه‏ى سختى‏هایى كه دارد، آثار مثبت و فوایدى نیز دارد. از جمله:

الف: توان رزمى بالا مى‏رود.

ب: دشمن جسور نمى‏شود.

ج: روح تعهّد و ایثار در افراد جامعه بوجود مى‏آید.

د: قدرت و عزت اسلام و مسلمین در دنیا مطرح مى‏شود.

ه: امدادهاى غیبى سرازیر مى‏گردد.

و: روحیّه‏ى استمداد از خدا پیدا مى‏شود.

ز: اجر و پاداش الهى بدست مى‏آید.

ح: روحیّه‏ى ابداع و اختراع و ابتكار بوجود مى‏آید.

پیام‏ها:

1- ملاك خیر وشر، آسانى و سختى و یا تمایلات شخصى نیست، بلكه مصالح واقعى ملاك است ونباید به پیشداورى خود تكیه كنیم. «عسى ان تكرهوا شیئاً وهو خیر لكم»

2- كراهت و محبّت نفسانى، نشانه‏ى خیر و شرّ واقعى نیست. «تكرهوا... و هو خیر لكم... تحبوا... و هو شرّ لكم»

3- جنگ و جهاد در راه دین، مایه‏ى خیر است. «كُتب علیكم القتال... و هو خیر لكم»

4- تسلیم فرمان خدایى باشیم كه بر اساس علم بى‏نهایت به ما دستور مى‏دهد، گرچه ما دلیل آنرا ندانیم. «واللّه یعلم و انتم لا تعلمون»

سوره عنكبوت آیه «69»

وَالَّذِینَ جَاهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ‏

و كسانى كه در راه ما (تلاش و) جهاد كردند، راه‏هاى (قرب به) خود را به آنان نشان خواهیم داد و همانا خداوند با نیكوكاران است.

پیام‏ها:

1- براى رسیدن به هدایت ویژه‏ى الهى، تلاش لازم است و باید گام اوّل را خود انسان بردارد. «جاهدوا - لنهدینّهم»، چنانكه در جاى دیگر مى‏فرماید: «اِن تنصروا اللَّه ینصركم»(301)

2- گاهى یك گام و یك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدى را به دنبال دارد. («جاهدوا» به صورت ماضى و «لنهدینّهم» به صورت مضارع و مستمرّ آمده است.)

3- در مدیریّت و رهبرى، لازم نیست تمام ابعاد كار از روز اوّل روشن باشد، همین كه گامى الهى بر داشته شد، در وسط راه، هدایت‏هاى غیبى مى‏آید. «جاهدوا - لنهدینّهم»

4- آنچه به تلاش‏ها ارزش مى‏دهد، خلوص است. «فینا»

5 - راه‏هاى وصول به قرب الهى، محدودیّتى ندارد. «سبلنا»

6- به وعده‏هاى خداوند اطمینان داشته باشیم. «لنهدینّهم» (حرف لام و نون تأكید، نشانه‏هاى تأكید است)

7- نشانه‏ى نیكوكار بودن، تلاش در راه حقّ و اخلاص است. «جاهدوا فینا - لمع المحسنین»

8 - همراه بودن خداى بزرگ با بنده‏اى ضعیف، یعنى رسیدن انسان به همه چیز. «انّ اللّه لمع المحسنین» چنانكه در دعاى عرفه‏ى امام حسین‏علیه السلام مى‏خوانیم: «ماذا فقد مَن وجدك و ماذا وجد مَن فقدك» هر كه تو را یافت، چه كمبودى دارد و هر كه تو را از دست داد، چه دارد؟

9- خداوند، هم راه قرب را به ما نشان مى‏دهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را مى‏گیرد. «لنهدینّهم... مع المحسنین»

287) مائده، 67.

288) حجر، 95.

289) تفسیر روح البیان.

290) شورى، 13.

291) غافر، 28.

292) من‏لایحضره‏الفقیه، ج‏4،ص‏392.

293) تفسیر نمونه.

294) تفسیر نورالثقلین.

295) انعام ،124.

296) تفسیر نورالثقلین.

297) یوسف، 108.

298) اسراء، 45.

299) تفسیر كنزالدقائق.

300) فصّلت، 11.

301) محمّد، 7.

------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس یازدهم: دوستى با حق

سوره بقره آیه «165»

وَمِنَ الْنَّاسِ مَنْ یَتَّخِذَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً یُحِبُّونَهُمْ كَحُبِ‏ّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ وَلَوْ یَرَى الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ‏

و بعضى از مردم كسانى هستند كه معبودهایى غیر از خداوند براى خود برمى‏گزینند و آنها را همچون دوست داشتن خدا، دوست مى‏دارند. امّا آنان كه ایمان دارند، عشقشان به خدا (از عشق مشركان به معبودهاشان) شدیدتر است و آنها كه (با پرستش بت به خود) ستم كردند، هنگامى كه عذاب خدا را مشاهده كنند، خواهند دانست كه تمام نیروها، تنها به دست خداست و او داراى عذاب شدید است.

نكته‏ها:

امام باقرعلیه السلام مى‏فرماید: مراد از «دون اللَّه» و «انداد» در این آیه، بت‏ها نیستند، بلكه مراد پیشوایان ستمكار و گمراهند كه مردم آنان را همچون خداوند دوست دارند.(302) از جهت ادبى نیز كلمه «هم» در «یحبّونهم»، براى انسان بكار مى‏رود، نه اشیاء.

ریشه‏ى محبّت، كمال دوستى وجمال دوستى است. مؤمنان تمام كمالات و جمال‏ها را در خداوند مى‏بینند، لذا بیشترین عشق را به او ابراز مى‏دارند. عشق و محبّت مؤمنین، بر اساس شایستگى ولیاقت معشوق است وهرگز به سردى و خاموشى نمى‏گراید. امّا عشق مشركان، براساس خیال وجهل وتقلید وهوس‏هاى بیهوده است.

پیام‏ها:

1- پرستش و محبّت غیر خدا، ممنوع است. «یتّخذ من دون اللَّه انداداً یحبّونهم»

2- احساسات باید در رابطه با اعتقادات باشد. «الّذین آمنوا اشدّ حُبّاً للّه»

3- برخى از مردم تا وقتى پرده‏ها كنار نرود و قیامت را مشاهده نكنند، به پوچى و بیهودگى راه و فكر خویش پى نمى‏برند. «ولو یرى الّذین»

4- قدرت در جذب نیرو مؤثر است. «انّ القوّة للّه جمیعاً» پس جذب غیر او نشوید.

سوره شورى آیه «23»

ذَ لِكَ الَّذِى یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ قُلْ لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى‏ وَمَن یَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

این (فضل بزرگ) چیزى است كه خداوند به بندگانش، آنان كه ایمان آورده و كارهاى شایسته انجام داده‏اند بشارت مى‏دهد. (اى پیامبر! به مردم) بگو: من از شما بر این (رسالت خود) هیچ مزدى جز مودّت نزدیكانم را نمى‏خواهم و هركس كار نیكى انجام دهد، براى او در نیكویى آن مى‏افزاییم. همانا خداوند بسیار آمرزنده و قدردان است.

نكته‏ها:

در این آیه سخن از پاداش كسى است كه با هدایت خود صدها میلیون نفر را به این باغ‏ها و خواسته‏ها رسانده است، یعنى پیامبر اسلام.

اگر هدیه یك شاخه گل تشكّر و پاداش لازم دارد، نجات بشریّت چه پاداشى خواهد داشت. با نگاهى به قرآن مى‏بینیم كه شعار تمام انبیا این بود كه ما جز از پروردگارمان پاداشى نمى‏خواهیم. در سوره شعراء از آیه 109 تا آیه 127، سخن حضرت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب‏علیهم السلام و در سوره سبأ آیه 47، سخن پیامبر اسلام چنین است: مزد و پاداش من تنها بر خداوند است. «ان أجرى الا على اللّه»

البتّه شكى نیست كه مراد انبیا این بود كه ما پاداش مادى نمى‏خواهیم، ولى اطاعت كردن و هدایت شدن شما را مى‏خواهیم، زیرا همه آنان پس از آنكه در سوره شعراء درخواست مزد را منتفى دانستند، به مردم سفارش تقوا و اطاعت از خداوند مى‏كردند. «فاتقوا اللّه و اطیعون» پس انبیا پاداش مادى نمى‏خواهند، ولى مزد معنوى و هدایت مردم را خواهانند كه این مزد در واقع به نفع خود مردم است، نظیر اینكه استادى به شاگردش بگوید: من از تو مزدى نمى‏خواهم و پاداش من تنها یك چیز است و آن اینكه تو درس بخوانى كه در واقع این پاداش براى شاگرد است.

مزد رسالت پیامبر اسلام‏صلى الله علیه وآله چیست؟ پیامبر اسلام نیز از مردم درخواست مزد مادى نداشت، ولى چندین مرتبه از طرف خداوند با كلمه «قل» مأمور شد تا مزد معنوى را كه به نفع خود مردم است، از مردم تقاضا كند. «قل ما سألتكم من أجر فهو لكم»(303)

این مزد معنوى نیز در دو تعبیر آمده است. یك بار مى‏فرماید: من هیچ مزدى نمى‏خواهم جز آنكه هر كه خواست راه خدا را انتخاب كند، «الاّ من شاء ان یتّخذ الى ربّه سبیلا»(304) و یك بار در آیه مورد بحث كه مى‏فرماید: «لا اسئلكم علیه اجرا الاّ المودّة فى القربى» بنابراین مزد رسالت دو چیز است: یكى انتخاب راه خدا و دیگرى مودّت قربى‏. جالب آنكه در هر دو تعبیر كلمه «الاّ» مطرح شده است، یعنى مزد من تنها همین مورد است.

با كمى تأمل مى‏فهمیم كه باید راه خدا و مودّت اهل بیت یكى باشد، زیرا اگر دو تا باشد، تناقض است، یعنى نمى‏توان گفت: من فقط تابستان‏ها مطالعه مى‏كنم و بار دیگر گفت: من فقط زمستان‏ها مطالعه مى‏كنم. زیرا محصور باید یك چیز باشد.

پیامبر اسلام از طرف خداوند یك بار مأمور مى‏شود كه به مردم بگوید: مزد من تنها انتخاب راه خداست و بار دیگر مأمور مى‏شود كه بگوید: مزد من فقط مودّت قربى است. در واقع باید این دو درخواست یكى باشد. یعنى راه خدا همان مودّت قربى‏ باشد.

از طرفى مودّت با دو چیز ملازم است: یكى شناخت و معرفت، زیرا تا انسان كسى را نشناسد نمى‏تواند به او عشق بورزد. دوم اطاعت، زیرا مودّت بدون اطاعت نوعى تظاهر و ریاكارى و دروغ و تملّق است. پس كسانى كه دستورات خود را از غیر اهل بیت پیامبرعلیهم السلام مى‏گیرند، راه خدا را پیش نگرفته‏اند. این از دیدگاه قرآن.

امّا از نظر عقل. پاداش باید همسنگ و هموزن عمل باشد. رسالت، جز امامت كه ادامه آن است هم وزنى ندارد، مزد رسالت ادامه هدایت است، مزد یك معصوم، سپردن كار به معصوم دیگر است. مزد عادل آن است كه زحمات او را به عادل دیگر بسپاریم.

عقل مى‏گوید: تا لطف هست باید تشكّر نیز باشد و اگر امروز لطف پیامبر شامل حال ما شده و ما به اسلام هدایت شده‏ایم باید مزد رسالتش را بپردازیم و اگر مزد رسالت، مودّت قربى است، امروز هم باید قُربایى باشد تا نسبت به او مودّت و اطاعت داشته باشیم. آرى، امروز هم باید نسبت به حضرت مهدى‏علیه السلام مودّت داشته و نسبت به او مطیع باشیم. مگر مى‏شود بگوییم مسلمانان صدر اسلام مأمور بودند مزد رسالت را بپردازند و نسبت به قربى مودّت داشته باشند، ولى مسلمانان امروز یا این وظیفه را ندارند و یا قربایى نیست تا به او مودّت بورزند و مزد رسالت را بپردازند. البتّه مودّت حضرت مهدى‏علیه السلام در زمان غیبت، عمل به پیام‏هاى او و رفتن در راه كسانى است كه ما را به آنان سپرده است، یعنى فقهاى عادل و بى هوا و هوس.

عقل انسان از اینكه مودّت قربى پاداش پیامبرى قرار گرفته كه صدها میلیون نفر را به هدایت و سعادت و فضل كبیر الهى رسانده مى‏فهمد كه قربى و كسانى كه مورد مودّت هستند، برترین افراد بشر و معصومند. زیرا هرگز مودّت گنهكار پاداش پیامبر معصوم قرار نمى‏گیرد. نمى‏توان باور كرد كه مودّت افرادى گنهكار بر مسلمین جهان در طول تاریخ واجب باشد و هیچ فرقه‏اى از مسلمانان (غیر از شیعه) رهبران خود را معصوم نمى‏داند و هیچ فرد یا گروهى تا كنون نه براى امامان معصوم گناهى نقل كرده و نه براى آن بزرگواران استادى نام برده است.

عقل مى‏گوید: گذاشتن دست بشر در دست غیر معصوم نه تنها ظلم به انسانیّت است، بلكه ظلم به تمام هستى است. زیرا هستى براى انسان آفریده شده (تمام آیات «خلق لكم»، «سخّر لكم» و «متاعا لكم» نشانه‏ى آن است كه هستى براى انسان است) و انسان براى تكامل واقعى و معنوى و خدایى شدن و آیا سپردن این انسان با آن اهداف والا به رهبران غیر معصوم، ظلم به او و ظلم به هستى نیست؟

اگر در روایات، رهبر معصوم و ولایت او زیر بنا و پایه و اساس دین شناخته شده است، «بنى الاسلام على خمس... الولایة»(305) و اگر حضرت على‏علیه السلام تقسیم كننده مردم میان بهشت و دوزخ معرّفى شده است، «قسیم الجنّة و النار»(306) و اگر نماز بى ولایت پذیرفته نمى‏شود،(307) و اگر مودّت اهل بیت حسنه است،(308) و اگر زیارت و توسّل به آنان سفارش شده، همه به خاطر همان جوهر كیمیایى مودّت است.

زمخشرى و فخررازى كه از بزرگان اهل سنّت هستند، در تفاسیر خود آورده‏اند كه رسول‏خداصلى الله علیه وآله فرمودند:

«مَن مات على حبّ آل محمّد مات شهیداً» هر كه با دوستى آل‏محمّد از دنیا برود، شهید است.

«مَن مات على حبّ آل محمّد مات تائباً» هر كه با دوستى آل محمّد از دنیا برود، توبه‏كننده است.

«مَن مات على حبّ آل محمّد مات مستكمل الایمان» هر كه با دوستى آل محمّد از دنیا برود، با ایمان كامل از دنیا رفته است.

«مَن مات على حبّ آل محمّد مات على السنة والجماعة» هر كه با دوستى آل محمّد از دنیا برود، طبق سنّت و سیره پیامبر از دنیا رفته است.

حال این سؤال پیش مى‏آید كه آیا مودّت بدون اطاعت، مى‏تواند هم وزنِ شهادت، مغفرت و ایمان كامل قرار گیرد؟

در همین تفاسیر ذیل این آیه حدیثى از رسول اكرم‏صلى الله علیه وآله آمده است كه:

«ألا و مَن مات على بغض آل محمّد جاء یوم القیامة مكتوب بین عینیه آیس من رحمة اللّه»، هركه با كینه و بغض آل محمّد بمیرد، روز قیامت مى‏آید در حالى كه میان دو چشم او نوشته شده: او از رحمت خداوند مأیوس و محروم است.

«ألا و مَن مات على بغض آل محمّد مات كافرا» هر كه با بغض آل‏محمّد بمیرد، كافر مرده است.

«ألا و مَن مات على بغض آل محمّد لم یشم رائحة الجنة» هر كه با بغض آل‏محمّد بمیرد، بوى بهشت را استشمام نمى‏كند.

فخر رازى در تفسیر خود آورده است: همین كه آیه مودّت نازل شد از پیامبر اكرم پرسیدند: قربى‏ چه كسانى هستند كه مودّت آنها بر ما واجب است؟

حضرت فرمودند: علىّ و فاطمه و فرزندانش، سپس اضافه مى‏كند كه حضرت فرمودند: «فاطمة بضعة منّى یؤذینى ما یؤذیها» فاطمه پاره تن من است هر كس او را اذیّت كند مرا اذیّت كرده و كیفر كسانى كه رسول خدا را اذیّت كنند، در قرآن چنین آمده است. «انّ الّذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فى الدنیا و الاخرة و اعدّ لهم عذاباً مهیناً»(309)

در حدیث مى‏خوانیم كه امام حسن‏علیه السلام در ذیل جمله‏ى «و مَن یقترف حسنة نزد له فیها حسناً» فرمود: «اقتراف الحسنة مودّتنا اهل البیت»(310) كسب نیكى، مودّت ما اهل بیت است.

پیام‏ها:

1- بشارت خداوند بس بزرگ و عظیم است. «روضات الجنّات - ما یشاؤون - فضل كبیر - ذلك الّذى یبشّر اللّه عباده»

2- نشانه بنده خدا ایمان و عمل صالح است. «عباده الّذین آمنوا و عملوا الصالحات»

3- رمز دریافت آن همه نعمت و بشارت، بندگى خدا و ایمان و نیكوكارى است. «عباده الّذین آمنوا و عملوا...»

4- مودت قربى مصداق روشن ایمان و عمل صالح است. «یبشر اللّه عباده الّذین آمنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلكم... الا المودة فى القربى»

5 - درخواست مزد از زبان خود سنگین است، لذا پیامبر مأمور مى‏شود از طرف خداوند مزد خود را به مردم اعلام كند. «قل لا اسئلكم...»

6- مودّت بدون معرفت امكان ندارد. (پس مزد رسالت قبل از هر چیز شناخت اهل بیت پیامبر است سپس مودّت آنان) «الاّ المودّة فى القربى‏»

7- مودّت بدون اطاعت، ریا و تملّق است. (پس مودّت قربى یعنى اطاعت از آنان) «الاّ المودّة فى القربى‏»

8 - قربى معصومند. زیرا مودّت گناهكار نمى‏تواند مزد رسالت قرار گیرد. «الاّ المودّة فى القربى‏»

9- مودّتى كه قهراً همراه با معرفت و اطاعت است تنها در اهل‏بیت مستقر است. (كلمه «فى» رمز آن است كه جایگاه مودّت تنها اهل‏بیت است.) «فى القربى‏»

10- مودّت فى القربى، راهى براى كسب خوبى‏هاست. «الاّ المودّة فى القربى و مَن یقترف حسنة»

11- مودّت اهل بیت‏علیهم السلام، برجسته‏ترین حسنه است. «المودّة فى القربى و من یقترف حسنة»

12- مودّت قربى حسنه است. «مَن یقترف حسنة»

13- مودّت قربى سبب دریافت پاداش بیشتراست. «نزد له فیها حسناً»

14- دوستى اهل بیت پیامبر، زمینه‏ى دریافت مغفرت است. «الاّ المودّة فى القربى... انّ اللّه غفور»

15- خداوند قدردان كسانى است كه به وظیفه خود در مودت اهل بیت عمل مى‏كنند. «انّ اللّه غفور شكور»

سوره سبأ آیه «47»

قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ شَهِیدٌ

بگو: هر مزدى كه از شما خواستم پس آن به نفع شماست، مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزى گواه است.

نكته‏ها:

بارها در قرآن این سخن به میان آمده كه انبیا از مردم مزد و پاداشى نمى‏خواستند، در سوره‏ى شعرا از آیه 100 تا 180 این مطلب از قول پیامبران مختلف تكرار شده است، امّا پیامبر اسلام در دو مورد تقاضاى اجر و مزد كرده است: یك بار فرمود: «قل لا اسئلكم علیه اجراً الاّ المودّة فى القربى»(311) من مزدى جز مودّتِ اهل بیتم از شما نمى‏خواهم. و بار دیگر در آیه 57 سوره‏ى فرقان فرمود: «قل لا اسالكم علیه من اجر الاّ مَن شاء أن یتّخذ الى ربّه سبیلا» من براى رسالتم از شما مزدى نمى‏خواهم، جز آن كه مى‏خواهد راهى به سوى خدا انتخاب كند.

آیه مورد بحث، جمع بین آیات فوق است كه پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله مى‏خواهد اعلام كند: اگر من از شما مزدى درخواست مى‏كنم و مى‏گویم اهل بیتم را دوست بدارید، به خاطر آن است كه فایده‏ى این مزد به خود شما بر مى‏گردد. «فهو لكم» زیرا كسى كه به اهل بیت معصوم پیامبر اكرم‏علیهم السلام علاقمند باشد از آنان پیروى مى‏كند و هر كس از رهبران معصوم پیروى كند از راه خدا پیروى كرده است. «الاّ من شاء أن یتّخذ الى ربّه سبیلا»، پس فایده این مزد به خود ما برمى‏گردد مثل معلّمى كه به شاگردش بگوید من مزدى از شما نمى‏خواهم جز آنكه درس مرا خوب بخوانید كه فایده این امر به خود شاگرد بر مى‏گردد.

پیام‏ها:

1- مبلّغان الهى، باید بى‏توقّعى خود را به مردم اعلام نمایند. (در سه آیه‏اى كه مربوط به مزد رسالت است، با كلمه‏ى «قل» پیامبر مأمور به اظهار آن مى‏شود. «قل... اِن اَجرى الاّ على اللّه»

2- آن چه زشت است سؤال و در خواست مزد است، ولى اگر خود مردم با عشق و بدون اكراه هدیه‏اى به مبلّغ دین دادند حساب دیگرى دارد. مى‏فرماید: «ما سالتكم» و نمى‏فرماید: نمى‏گیرم.

3- شرط تأثیر سخن آن است كه مردم، رهبر را دلسوز و مخلص بدانند. «اِن اَجرى الاّ على اللّه» (اگر رهبر از مردم توقّع مادّى داشته باشد، جامعه او را تحمّل نمى‏كند: «ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلون»(312) آیا از مردم مزدى طلب مى‏كنى كه پرداخت آن بر آنان سنگین است؟)

4- انتخاب راه خدا و مودّت اهل بیت علیهم السلام كه مزد رسالت است، در حقیقت به نفع خود مردم است نه پیامبر اكرم. «فهو لكم»

5 - كسى كه خدا را ناظر و شاهد اعمال خود بداند به غیر او امیدى ندارد. «اِن أجرى الاّ على اللّه و هو على كلّ شى‏ء شهید»

6- براى برطرف شدن سوء ظن‏ها، خدا را بر صداقت خود گواه بگیریم. «اِن أجرى الاّ على اللّه و هو على كلّ شى‏ء شهید»

سوره آل‏عمران آیه «31»

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِى یُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَیغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ‏

(اى پیامبر!) بگو: اگر خداوند را دوست مى‏دارید، پس مرا پیروى كنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بر شما ببخشد و خداوند بسیار بخشنده ومهربان است.

نكته‏ها:

درباره جایگاه پیامبر ولزوم اطاعت از او، در قرآن مى‏خوانیم: «مَن یطع الرّسول فقد اطاع اللّه»(313) هركس از پیامبر پیروى كند، قطعاً از خدا پیروى كرده است. و در جاى دیگر: «انّ الّذین یبایعونك انّما یبایعون اللّه»(314) بیعت با تو بیعت با خداست.

شخصى به امام صادق‏علیه السلام عرض كرد: جانم فدایت، ما فرزندان خود را به نام‏هاى شما و پدرانتان مى‏نامیم، آیا براى ما مفید است؟ حضرت فرمودند: مگر دین غیر از محبّت است، خداوند فرموده است: «ان كنتم تحبّون اللّه فاتّبعونى»(315)

پیام‏ها:

1- هر ادّعایى با عمل ثابت مى‏شود.(316) «ان كنتم تحبّون اللّه فاتّبعونى»

2- لازمه‏ى ایمان به خدا، پیروى از اولیاى خداست. «فاتّبعونى» (آرى، اسلام منهاى روحانیّت واقعى، محكوم است.)

3- هر كس در عمل سست است، در حقیقت پایه‏ى محبّت او سست است. «تحبّون... فاتّبعونى»

4- در راه اصلاح جامعه، از عواطف كمك بگیریم. «ان كنتم تحبّون اللّه»

5 - عمل، سخن و سكوت رسول خدا، حجّت و قابل پیروى است. «فاتبعونى»

6- پیامبر معصوم است، زیرا فرمان پیروى عام و بى‏چون وچرا براى غیر معصوم، حكیمانه نیست. «قل... فاتبعونى»

7- اگر مى‏خواهید خداوند شما را دوست بدارد، باید از سنّت رسول اللّه پیروى كنید. «فاتّبعونى یحببكم اللّه»

8 - انسان مى‏تواند به جایى برسد كه رضاى او، رضاى خدا و پیروى از او، پیروى از خدا باشد. «فاتّبعونى یحببكم اللّه»

9- امتیاز دین الهى بر قوانین بشرى، وجود عنصر محبّت، الگوى عملى و صلاحیّتِ قانون‏گزار است. «تحبّون... فاتبعونى یحببكم اللّه»

10- بهترین پاداش‏ها، پاداشِ معنوى است. محبوبیّت نزد خدا ودریافت مغفرت، بهترین پاداش براى مؤمنان است. «یحببكم اللّه»

11- نشانه‏ى دوستى، سرپوش گذاردن روى بدى‏ها و برخورد با عفو و رحمت است. «یحببكم... یغفر لكم»

12- كارهاى نیك، مایه‏ى آمرزش گناهان است. «فاتبعونى... یغفرلكم ذنوبكم»

13- اطاعت وپیروى از پیامبر، موجب دریافت عفو الهى است. «فاتّبعونى... یغفر لكم»

سوره مجادله آیه «22»

لَا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْأَخِرِ یُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُواْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَ انَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِیمَانَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‏

هیچ قومى را نمى‏یابى كه به خدا و قیامت مؤمن باشند و (در همان حال) با كسى كه در برابر خدا و رسولش موضع گرفته است مهرورزى كنند، حتّى اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند. آنها كسانى هستند كه خداوند، ایمان را در دلهایشان ثابت فرموده و با روحى از جانب خویش آنان را تأیید نموده است و آنان را در باغهایى كه نهرها از پاى (درختان) آنها جارى است وارد مى‏كند در حالى كه در آنجا جاودانه هستند، خداوند از آنان راضى است و آنان نیز از او راضى هستند. آنان حزب خدا هستند، آگاه باشید كه تنها حزب خدا پیروز و رستگارند.

نكته‏ها:

مقام رضا، بالاتر از مقام تسلیم است، یعنى بنده نه فقط تسلیم مقدّرات الهى و امر و نهى اوست، بلكه در دل نیز به آن راضى است و از سر رضایت آن را مى‏پذیرد.

ایمان با كفر سازگار نیست. به نوح درباره‏ى فرزندش گفته مى‏شود: «انه لیس من اهلك»(317) هنگامى كه براى ابراهیم ثابت شد عموى او منحرف است از او برائت جست: «فلما تبیّن له انه عدوّ للّه تبرّأ منه»(318) حتّى پیامبر اسلام صلى الله علیه وآله از استغفار براى مشركان منع مى‏شود. «ما كان للنبى والّذین آمنوا ان یستغفروا للمشركین ولو كانوا اولى قربى من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم»(319)

تولّى و تبرّى‏

در سوره مجادله بارها سخن از تولّى و تبرّى مطرح شده است كه بیانگر اهمیّت دوستى با دوستان خدا و دشمنى با دشمنان خداست:

«تولّوا قوماً غضب اللّه علیهم»، «لا تجد... یوادون من حادّ اللّه»

امام رضاعلیه السلام فرمود: «كمال الدین ولایتنا والبرائة من عدّونا» كمال دین، در پذیرش ولایت ما و دورى از دشمنان ماست.

به امام صادق‏علیه السلام گفتند: فلانى به شما محبت مى‏ورزد ولى نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف عمل مى‏كند. حضرت فرمودند: دروغ مى‏گوید كسى كه ادّعاى محبت ما را دارد و از دشمن ما دورى نجسته است.(320)

امام صادق‏علیه السلام فرمود: «اوحى اللّه الى نبىّ من انبیائه قل للمؤمنین لا تلبسوا لباس اعدایى و لا تطعموا مطاعم اعدایى و لا تسلكوا مسالك اعدایى فتكونوا اعدایى كما هم اعدایى»(321) خداى سبحان به پیامبرى از پیامبرانش وحى فرمود كه به مؤمنین بگو: مانند دشمنان من لباس نپوشند و مانند دشمنان من غذا نخورند و در نحوه زندگى و رفتار، مانند دشمنان من نباشند، چرا كه در این صورت دشمنان من محسوب مى‏شوند. هم چنانكه آنان دشمنان من هستند.

«هل الدین الاّ الحبّ والبغض»(322) آیا دین، جز حبّ و بغض است؟

انواع تأییدهاى الهى در قرآن:

تأیید با فرشته خود جبرئیل. «ایدتك بروح القدس»(323)

تأیید ویژه الهى. «و ایّدهم بروح منه»

تأیید با یارى مؤمنین. «ایّدك بنصره و بالمؤمنین»(324)

تأیید با لشكریان ناپیداى الهى. «ایّده بجنود لم تروها»(325)

قرآن در چند مورد عبارت «رضى اللّه عنهم و رضوا عنه» را به كار برده است:

در مورد راستگویان راست‏كردار: «یوم ینفع الصادقین صدقهم... رضى اللّه...»(326)

در مورد پیشگامان و پیشتازان: «والسابقون الاولون... رضى اللّه...»(327)

در مورد مؤمنین واقعى: «كتب فى قلوبهم الایمان... رضى اللّه...»

موضع‏گیرى در برابر خدا و رسول آن قدر زشت و ناپسند است كه چهار بار در قرآن مطرح شده و هر بار با تهدید و غضب الهى همراه بوده است. از جمله در همین سوره آیات 5 ، 20 و 22 كه به صورت‏هاى مختلفى تهدید در پى داشته است مانند:

سرنگون شدن. «كبتوا»

خوار شدن. «فى الاذلین»

مورد بى مهرى قرار گرفتن. «لا تجد قوماً... یوادّون من حاد اللّه و رسوله...»

و دخول در آتش و جاودانگى در جهنّم. «من یحادد اللّه... له نار... خالداً...»(328)

پیام‏ها:

1- یك دل، دو دوستى بر نمى‏دارد. دوستى خدا با دوستى دشمنان دین خدا قابل جمع نیست. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه» (در آیه‏اى دیگر داریم: «ما جعل اللّه لرجل من قلبین فى جوفه»(329) خدا در سینه انسان دو دل قرار نداده است.)

2- عیب‏ها را از ریشه برطرف كنید. مودت دشمنان خدا انسان را به گرایش‏هاى فكرى، عملى و اخلاقى به سوى آنان وادار مى‏كند، لذا باید ریشه‏ى آن را خشكاند. «لا تجد... یوادّون من حادّ اللّه»

3- در اسلام، روابط و علاقه‏ها باید در شعاع رضاى خداوند باشد. «لا تجد قوماً یؤمنون»

4- روابط خانوادگى و خویشاوندى نیز خط قرمز و مرز دارند. «و لو كانوا ابائهم...»

5 - خداوند به خاطر قطع رابطه با چهار گروه از خویشان اگر معاند باشند، (پدر، پسر، برادر و فامیل)، چهار نمونه از لطف خود را بیان كرده است: ایمان، امداد، بهشت و رضوان. «الایمان، ایّدهم، جنّات، رضى اللّه»

6- ارزش ایمان به ثبات آن است وگرنه ایمان‏هاى مقطعى، موسمى و عاریه‏اى(330) بسیار است. «كتب فى قلوبهم الایمان»

7- اول ایمان پایدار، بعد امداد و دریافت. «كتب فى قلوبهم الایمان... ایّدهم...»

8 - دین تنها یك رابطه قلبى و فردى میان انسان و خدا نیست، بلكه تعیین كننده روابط اجتماعى است. «لو كانوا ابائهم...»

9- تمام پاداش‏ها در آخرت نیست بلكه تثبیت ایمان و امداد الهى، از پاداش‏هاى الهى در همین دنیاست. «كتب فى قلوبهم... ایّدهم»

10- حزب اللّه، با دشمن خدا دوست نمى‏شود. «لا تجد قوماً... یوادّون من حادّ اللّه... اولئك حزب اللّه»

11- حزب اللّه، نژاد و زبان و منطقه خاص ندارد، بلكه هر مؤمن مقاوم و استوار، جزو حزب اللّه است. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه... اولئك حزب اللّه»

12- پیروزى و غلبه‏اى ارزش دارد كه همراه با رستگارى و رسیدن به هدف باشد. در جاى دیگر مى‏فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم الغالبون»(331) و در اینجا مى‏فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم المفلحون»

13- تداوم نعمت، خود یكى از نعمت‏هاى بهشتى است. «خالدین فیها»

14- این كه ما از خدا راضى باشیم یك طرف قضیه است، مهم رضایت خدا از ماست. «رضى اللّه عنهم و رضوا عنه»

15- در قیامت نعمت‏ها دو گونه است: مادّى «جنات...» و معنوى. «رضى اللّه عنهم...» (چنانكه در جاى دیگر مى‏فرماید: «و رضوان من اللّه اكبر»(332))

سوره ممتحنه آیه «4»

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِى إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءآَؤُاْ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَآءُ أَبَداً حَتَّى‏ تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَىْ‏ءٍ رَّبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنَبْنَا وَإِلَیكَ الْمَصِیرُ

همانا براى شما در (روش) ابراهیم و كسانى كه با او بودند، سرمشق و الگوى خوبى است، زیرا به قوم (مشرك) خود گفتند: همانا ما از شما و از آنچه جز خدا مى‏پرستید، بیزاریم. ما به (آیین) شما كفر ورزیدیم و میان ما و شما كینه و دشمنى ابدى است مگر آنكه به خداى یگانه ایمان بیاورید. جز سخن ابراهیم به پدرش كه قطعاً براى تو استغفار خواهم كرد و من براى تو (جز دعا و درخواست) مالك چیزى نیستم. پروردگارا بر تو توكّل كردیم و به سوى تو انابه نمودیم و بازگشت ما به سوى تو است.

نكته‏ها:

«اسوة» از «تأسّى» به معناى پیروى كردن است.

با توجّه به آیات قبل كه بعضى از مسلمانان به خاطر دریافت حفظ بستگان خود، مخفیانه یا آشكارا با كفّار دوستى و مودّت داشتند، این آیه مى‏فرماید: برائت از كفّار و مشركین را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزید.

هنگامى كه حضرت ابراهیم، پایدارى پدر را به كفر و شرك دید و از هدایت او مأیوس شد، از او برائت جست و استغفار براى او، وعده‏اى بود كه به پدر داد تا زمینه بازگشت او را فراهم سازد. چنانكه در سوره توبه آیه 114 مى‏فرماید: «و ما كان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایّاه فلما تبیّن له انّه عدوّ للّه تبرّأ منه»

در قرآن دو مرد و دو زن، به عنوان الگوى م‏ومنان معرّفى شده‏اند:

از مردان، حضرت ابراهیم‏علیه السلام، «قد كانت لكم اسوة حسنة فى ابراهیم» و پیامبر اسلام‏صلى الله علیه وآله «و لكم فى رسول اللّه اسوة حسنة»(333)

و از زنان، همسر فرعون و حضرت مریم، كه قرآن در آیات 11 و 12 سوره تحریم، آنان را در برابر همسران حضرت نوح و لوط، به عنوان زنانِ الگو معرّفى مى‏كند و مى‏فرماید: «ضرب اللّه مثلاً للذین آمنوا امرئة فرعون... و مریم ابنت عمران»

البتّه در روایات، امام حسین‏علیه السلام «فلكم فىّ اسوة»(334) و حضرت زهراعلیها السلام نیز به عنوان الگو آمده‏اند. چنانكه حضرت مهدى‏علیه السلام مى‏فرماید: «و فى ابنة رسول اللّه لى اسوة حسنة»(335) دختر رسول خدا، الگوى نیكوى من است.

ویژگى‏هاى حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن:

موفّقیّت كامل در امتحان‏هاى سخت الهى، «فاتمّهنّ»(336)

خدمت به مسجد. «طهرّا بیتى»(337)

تسلیم خدا بودن. «حنیفاً مسلماً»(338)

انابه به درگاه خدا و صبور و حلیم بودن. «انّ ابراهیم لاوّاه حلیم»(339)

به منزله یك امت بود. «انّ ابراهیم كان امّة»(340)

وفادار بود. «ابراهیم الّذى وفّى‏»(341)

قهرمان بود. «تاللّه لاكیدنّ اصنامكم»(342) به خدا سوگند براى بت‏هاى شما نقشه مى‏كشم.

هجرت. «انّى مهاجر الى ربّى»(343)

گذشت و ایثار. «فلمّا اسلما و تلّه للجبین»(344)

پیام‏ها:

1- در تربیت و تبلیغ، ارائه نمونه‏ى عینى و عملى و الگو لازم است. «قد كانت لكم اسوة حسنة»

2- هم انبیا الگو هستند و هم تربیت شدگان آن بزرگواران. «اسوة حسنة فى ابراهیم و الّذین معه»

3- گذشت زمان، نقش الگوهاى دینى و معنوى را كم رنگ نمى‏كند. حضرت ابراهیم مى‏تواند براى امروز ما الگو باشد. «كانت لكم اسوة حسنة فى ابراهیم»

4- بستگانِ منحرفِ الگوها، دلیلى بر ترك آنها نیست. (در قرآن، كلمه «اُسوة» براى پیامبر اسلام وحضرت ابراهیم بكار رفته در حالى كه عموى هر دو ناخلف بودند)

5 - بعضى الگوها نیكو و بعضى زشت هستند. «اسوة حسنة»

6- همگامى، همراهى و هماهنگى فكرى و عملى با رهبران الهى لازم است. «و الّذین معه»

7- صلابت و صراحت در اظهار برائت از مشركان، یك ارزش است. «اذ قالوا لقومهم انّا براؤا منكم»

8 - پرونده‏هاى قومى و روابط اجتماعى نباید مانع اظهار حق شود. «قالوا لقومهم...»

9- محور برائت، شرك و اسباب شرك و دورى از خداست. «برءاؤا منكم و ممّا تعبدون من دون اللّه»

10- برائت باید مكتبى و هدفدار باشد نه انتقامى. «بدا بیننا و بینكم العداوة والبغضاء ابداً حتّى تؤمنوا»

11- برائت تنها با لفظ نیست. «انّا بُرَاؤا» مرحله لفظى است، «كفرنا» مرحله قلبى است و «بدا بیننا و بینكم العداوة والبغضاء» مرحله عملى است.

12- ایمان، باید از هرگونه شرك، خالص باشد. «تؤمنوا باللّه وحده»

13- جبهه‏گیرى و قاطعیّت در برابر كفر و شرك، به توكّل، نیایش و توجّه به معاد نیاز دارد. «انّا براؤا... علیك توكّلنا»

14- معناى توكّل گوشه‏گیرى و انفعال نیست، بلكه در كنار اعلام برائت صریح و موضع‏گیرى شدید نسبت به مشركان، توكّل معنا دارد. «انّا براؤا... كفرنا... توكّلنا»

15- توكّل داروى رفع نگرانى‏هاست. چون اعلام برائت آن هم با قاطعیّت و صراحت ممكن است آثار سویى را در پى داشته باشد، توكّل لازم است. «انّا براؤا منكم... علیك توكّلنا»

16- هر كجا سخنى مى‏گویید و تصمیمى از خود نشان مى‏دهید، نفس خود را با یاد او مهار كنید. «انّا براؤا... كفرنا بكم، بدا بیننا و بینكم... ربّنا علیك توكّلنا، و الیك انبنا، و الیك المصیر»

17- توكّل و انابه باید تنها به درگاه خدا باشد. «علیك توكّلنا و الیك انبنا» (كلمه «علیك» و «الیك» مقدّم بر «توكّلنا» و «انبنا» نشانه انحصار است).

18- اولیاى خدا، خود را مالك چیزى نمى‏دانند و به خود اجازه نمى‏دهند قانون الهى را عوض كنند. «لا ستغفرن لك و ما املك لك من اللّه من شى‏ء»

19- مسیر تمام هستى و مسیر ما به سوى اوست. «الیك انبنا و الیك المصیر»

سوره اعراف آیه «156»

وَ اكْتُبْ لَنَا فِى هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِى الْأَخِرَةِ إِنَّا هُدْنَآ إِلَیْكَ قَالَ عَذَابِى أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَآءُ وَرَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ‏ءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِینَ هُم بَِایَاتِنَا یُؤْمِنُونَ‏

(خداوندا!) براى ما در این دنیا و در آخرت، خیر و نیكى مقرّر كن كه ما به سوى تو رهنمون و بازگشت كرده‏ایم. (خداوند) فرمود: عذابم را به هر كس كه بخواهم (و مستحقّ باشد) مى‏رسانم، و(لى) رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به‏زودى آن (رحمتم) را براى كسانى كه تقوى دارند و زكات مى‏دهند و آنان كه به آیات ما ایمان مى‏آورند، مقرّر مى‏دارم.

نكته‏ها:

«هُدنا» اشاره دارد به توجّه آنان به سوى خدا وتوبه كردن از راه منحرفان و راه كسانى كه تقاضاى نابجاى دیدار خدا را داشتند.

به نقل ابن عبّاس، هنگامى كه آیه‏ى «و رحمتى وَسِعَت كلّ شى‏ء» نازل شد، شیطان نیز در رحمت الهى طمع كرد و گفت: عبارت «كلّ شى‏ء»، شامل من هم مى‏شود. خداوند براى رفع این توهّم فرمود: «سأكتبها للّذین یتّقون...»

آرى، سفره‏ى رحمت الهى گسترده است و به همه كس مى‏رسد، امّا شمول رحمت براى غیر مؤمنان، به تفضّل الهى و به بركت مؤمنان و به طفیل آنان است.(345)

در روایت آمده است كه شخصى در نماز مى‏گفت: «اللهمّ ارحمنى و محمّداً و لاترحم معنا احداً»، خدایا! تنها من و محمّدصلى الله علیه وآله را مشمول رحمت خود قرار بده، نه هیچ كس دیگرى را. پیامبرصلى الله علیه وآله پس از نماز در انتقاد به او فرمود: رحمت نامنتهاى الهى و موضع وسیع و نامحدود را محدود ساختى!(346)

پیام‏ها:

1- بهترین گام‏ها و كارها، با ثبات‏ترین آنهاست. «واكتب لنا»

2- انبیا در فكر تأمین سعادت دنیا و آخرت مردمند. «واكتب لنا فى هذه الدنیا حسنة و فى الآخرة»

3- از بهترین دعاها، جامع‏ترین آنهاست. هم براى دنیا و هم براى آخرت. «فى هذه الدّنیا حسنة و فى الآخرة»

4- بازگشت خالصانه به سوى خدا، راه دریافت الطاف الهى است. «هُدنا»

5 - رحمت الهى نامحدود است، اگر كسى به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. «رحمتى وسعت كلّ شى‏ء» نقصى در فاعلیّت رحمت الهى نیست، بلكه نقص در قابلیّت و استقبال ماست.

6- رحمت خداوند فراگیر است، ولى عذاب الهى چنین نیست. «رحمتى وسعت... عذابى اُصیب به مَن اشاء»

7- اصل، رحمت الهى است و عذاب او عارضى است. (براى رحمت، فعل ماضى «وَسعت»، ولى براى عذاب فعل مضارع «اُصیب» آمده است)

8 - دعاى انبیا نیز در چهارچوب حكمت و قانون الهى مستجاب مى‏شود. «اكتب لنا... سأكتبها للّذین...»

9- با وجود تقوا و عمل به تكالیف، شمول رحمت الهى حتمى است، «سأكتبها للّذین...» ولى با وجود گناه و معصیت، عذاب حتمى نیست، زیرا با توبه و استغفار، امكان مغفرت وجود دارد. «عذابى اصیب به من اشاء»

10- رحمت الهى بى‏نهایت است، امّا شرط بهره‏ورى از آن، تقوا، پرداخت زكات و ایمان است. «یتّقون... الزّكاة... یؤمنون» بنابراین كسى كه زكات نمى‏دهد و یا بى‏تقوا مى‏باشد، از رحمت الهى محروم و در معرض عذاب الهى است.

11- زكات، در شریعت یهود نیز بوده است. «یؤتون الزكاة»

12- آنچه سبب دریافت الطاف الهى است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آنها. «بآیاتنا یؤمنون»

سوره توبه آیه «118»

وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُواْ حَتَّى‏ إِذَا ضَاقَتْ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَیْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَیْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُواْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ‏

و نیز بر سه نفرى كه (از شركت در جبهه‏ى تبوك به خاطر سستى خود) وامانده بودند، تا آنگاه كه زمین با همه‏ى وسعتش (به سبب قهر ونفرت مردم) بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمده و فهمیدند كه در برابر خدا، هیچ پناهگاهى جز خود او نیست، پس خداوند لطف خویش را شامل آنان ساخت تا به توبه موفّق شوند. همانا خداوند توبه‏پذیر و مهربان است.

نكته‏ها:

سه مسلمانى كه از رفتن به جبهه فرار كرده و در جنگ تبوك شركت نكردند،(347) پشیمان شده و براى عذرخواهى نزد پیامبر آمدند. امّا حضرت با آنان سخن نگفت و دستور داد كسى با آنان حرف نزند. پس از آن همسرانشان هم به آنان نزدیك نشدند. آنان به كوههاى اطراف مدینه رفتند و براى استغفار، جدا از یكدیگر به تضرّع وگریه پرداختند تا پس از پنجاه روز، خداوند توبه‏ى آنان را پذیرفت.(348)

پیام‏ها:

1- افرادى كه در زمان جنگ بى‏اعتنا به جنگ وفرمان رهبرى هستند، باید تنبیه شوند. «خُلّفوا»

2- قهر، بى‏اعتنایى و بایكوت، یكى از شیوه‏هاى تربیتى براى متخلّفان و مجرمان است. «ضاقت علیهم الارض... ظنّوا ان لا ملجأمن اللَّه»

3- مبارزه‏ى منفى با متخلّفان، جامعه را براى آنان زندانى بى‏نگهبان و مؤثّر مى‏سازد. «ضاقت علیهم الأرض»

4- با آنكه پیامبر، مظهر رحمت الهى است، امّا به عنوان مرّبى، از اهرم قهر هم استفاده مى‏كند.«ضاقت علیهم انفسهم »

5 - یكى از عذاب‏ها، عذاب وجدان است. «ضاقت علیهم انفسهم »

6- یأس از مردم، زمینه‏ساز توبه و توجّه به خداست. «لاملجأ ... ثم تابَ»

7- توفیقِ توبه نیز در سایه‏ى لطف و عنایت الهى است. اوّل خداوند لطف خود را به انسان باز مى‏گرداند، «تاب علیهم» تا انسان توفیق پشیمانى و عذرخواهى و توبه پیدا كند، «لیتوبوا» و همین كه توبه كرد، باز خداوند توبه‏ى او را مى‏پذیرد. «انّ اللّه هو التوّاب»

8 - پس از یك دوره مبارزه‏ى منفى وبى‏اعتنایى و بایكوت، شرایط مناسب را براى بازسازى خلافكاران به وجود آوریم تا بازگردند و بعد از آن نیز ما با مهربانى آنان را پذیرا باشیم. «تاب علیهم لیتوبوا انّ اللّه هو التوّاب»

302) كافى، ج‏1، ص 374.

303) سبأ، 47.

304) فرقان، 57 .

305) كافى، ج‏2، ص‏18.

306) بحار، ج‏7، ص‏186.

307) بحار، ج‏27، ص‏167.

308) بحار، ج‏43، ص‏362.

309) احزاب، 57 .

310) تفاسیر نمونه و صافى.

311) شورى، 23.

312) قلم، 47.

313) نساء، 80.

314) فتح، 10.

315) تفسیر عیّاشى، ج‏1، ص‏167.

316) كار با سعى است نى با ادّعا لیس للانسان الاّ ما سعى

317) هود، 48.

318) توبه 114.

319) توبه، 113.

320) بحار، ج 27، ص 58.

321) وسائل، ج 3ص 279.

322) بحار، ج‏65، ص 63.

323) مائده، 110.

324) انفال، 62.

325) توبه، 40 .

326) مائده، 119.

327) توبه، 100 .

328) توبه، 63.

329) احزاب، 4.

330) انعام، 98.

331) مائده، 56.

332) توبه، 72.

333) احزاب، 21.

334) مقتل ابى مخنف، ص 86.

335) بحار، ج 53، ص 180.

336) بقره، 124.

337) بقره، 125.

338) آل عمران، 67.

339) توبه، 114.

340) نحل، 120.

341) نجم، 37.

342) انبیاء، 57.

343) عنكبوت، 26.

344) صافّات، 103.

345) تفسیر اثنى‏عشرى.

346) تفاسیر مجمع‏البیان و نمونه.

347) كعب‏بن مالك، مرارةبن ربیع و حلال‏بن اُمیّه.

348) بحار، ج‏21، ص 237.

---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس دوازدهم: فضیلت آراستگى

سوره قصص آیات «23 تا 26»

«23» وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِى حَتَّى‏ یُصْدِرَ الرِّعَآءُ وَ أَبُونَا شَیْخٌ كَبِیرٌ

و چون موسى به (چاه) آب مدین رسید، گروهى از مردم را در اطراف آن دید كه به سیراب كردن (چهار پایان خویش) مشغولند و در كنار آنان به دو زن برخورد كه مراقب بودند (تا گوسفندانشان با گوسفندان دیگر مخلوط نشوند. پس موسى جلو رفته و به آنان) گفت: منظور شما (از این كناره‏گیرى) چیست؟ گفتند: ما (براى پرهیز از اختلاط با مردان، گوسفندان خود را) آب نمى‏دهیم تا اینكه همه‏ى چوپانان خارج شوند و (حضور ما در اینجا براى آن است كه) پدر ما پیرمردى كهنسال است.

«24» فَسَقَى‏ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى‏ إِلَى الظِّلِ‏ّ فَقَالَ رَبِ‏ّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ

پس (موسى گوسفندانشان را) براى آنان آب داد، سپس رو به سوى سایه آورد و گفت: پروردگارا! همانا من به هر خیرى كه برایم بفرستى نیازمندم.

نكته‏ها:

«تذودان» از مادّه «ذود» به معناى منع كردن و جلوگیرى كردن است.

در این آیه، كلمه «وَجَدَ» دو مرتبه تكرار شده كه نشانه‏ى دو نگاه جداگانه است، در حالى كه اگر مردان و زنان در كنار هم بودند با یك نگاه دیده مى‏شدند.

پیام‏ها:

1- آبها از منابع ملّى هستند، نه اموال شخصى. «ماء مدین... النّاس یسقون»

2- از حیا و ضعف زنان، سوء استفاده نكنیم. اگر قانون و حمایتى در كار نباشد، بسیارى از مردان، حقوق زنان را نادیده مى‏گیرند. «اُمّة... یَسقون و وَجد من دونهم امرأتین»

3- حریم میان زن و مرد یك ارزش است كه دختران شعیب آن را مراعات مى‏كردند. «و وجَدَ من دونهم امرأتین»

4- از موقعیّت خود سوءاستفاده نكنیم. «وجد من دونهم امرأتین» (این دو زن، دختران شعیبِ پیامبر بودند، ولى از مردم نخواستند تا بخاطر پدرشان، كنار روند.)

5 - دختران پیامبر خدا چوپانى مى‏كنند، ولى هرگز تن به ذلّت وگدایى نمى‏دهند. «امرأتین تذودان»

6- چوپانى، شغل بسیارى از انبیاى الهى بوده است. «و أبونا شیخ كبیر» اگر پدر ما پیر نبود، خودش چوپانى مى‏كرد.

7- مشكلات شخصى، ما را از حمایت دیگران باز ندارد. «قال ما خَطبُكما» (موسى‏علیه السلام كه جانش در خطر و در حال فرار بود، از كمك وحمایت دیگران دست برنداشت.)

8 - حمایت از زنان یك ارزش انسانى است. «ما خَطبُكما»

9- گفتگوى مرد با زن در صورت لزوم مانعى ندارد. «ما خَطبُكما»

10- سعى كنیم در حرف زدن با نامحرم، خلاصه سخن بگوییم. «ما خَطبُكما»

11- نسبت به آنچه در اطراف ما مى‏گذرد، بى‏تفاوت نباشیم. «ما خطبكما»

12- كار زن در خارج از منزل اشكالى ندارد، به شرط آنكه:

الف: زن در محیط كار، تنها نباشد. «امرأتین»

ب: با مردان اختلاطى نداشته باشد. «من دونهم - لانسقى حتّى یصدر الرّعاء»

ج: مردى كه توان كار داشته باشد، در خانواده نباشد. «أبونا شیخ كبیر»

13- اگر در موضعى غیر عادّى قرار داریم، از خود دفع شبهه كنیم. «و أبونا شیخ كبیر»

14- وقتى پدر و نان‏آور خانواده از كار مى‏افتد، همه‏ى فرزندان حتّى دختران نیز مسئول هستند. «أبونا شیخ كبیر»

15- در كمك به دیگران، شرطى قرار ندهیم و سریع اقدام كنیم. «فسقى‏ لهما»

حضرت موسى همین كه دلیل منطقى آن دو زن را شنید، بدون هیچ گونه پرسش و درخواستى، بى‏درنگ به رفع خواسته آنان پرداخت.

16- خدمت به مردم را خالصانه انجام دهیم و حل مشكلات خود را از خداوند بخواهیم. «فسقى‏ لهما - ربّ انّى» (موسى گوسفندان آن دو دختر را سیراب كرد، ولى براى رفع گرسنگى خود به جاى استمداد از آنان، از خدا كمك طلبید.)

17- همه چیز را از خداوند درخواست نماییم. «ربّ انّى لما انزلت الىّ من خیر فقیر»

18- در دعا، براى خداوند تكلیف ومصداق معیّن نكنیم. «لما انزلت الىّ من خیر فقیر» (حضرت موسى با اینكه گرسنه بود، ولى از خدا، نان وغذا طلب نكرد.)

«25» فَجَآءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِى عَلَى اسْتِحْیَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِى یَدْعُوكَ لِیَجْزِیَكَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا فَلَمَّا جَآءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ‏

پس (چیزى نگذشت كه) یكى از آن دو (زن) در حالى كه با حیا وعفّت راه مى‏رفت به نزد او آمد و گفت: همانا پدرم از شما دعوت مى‏كند تا مزد اینكه براى ما آب دادى به تو بپردازد. پس همین‏كه‏موسى به نزد آن پدر پیر (حضرت شعیب) آمد و سرگذشت خود را براى او بازگو كرد، او گفت: نترس، تو از (دست) گروه ستمگران نجات یافتى.

پیام‏ها:

1- مزد كارگر را سریع و بلافاصله بپردازیم. «فجاءته»

2- رفت وآمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفّت باشد. «تمشى على استحیاء» (حیا، از برجسته‏ترین كمالات زن در قرآن مى‏باشد.

3- در دعوت، مرد از مرد و زن از زن دعوت كند. «اِنّ أبى یَدعوك»

4- بدون دعوت، خود را میهمان نكنیم. «اِنّ أبى یدعوك»

5 - كسى كه از دامن طاغوت بگریزد، به خانه پیامبر خدا میهمان مى‏شود. «اِنّ أبى یدعوك»

6- پدر، باید از رفتار فرزندان خود آگاه باشد و در مقابل حركات آنان عكس‏العمل مناسب نشان دهد. «اِنّ أبى یدعوك» (شعیب كه دید دخترانش زودتر از روزهاى دیگر آمده‏اند، علّت را پرسید و تصمیم به تشكّر از موسى گرفت.)

7- غریب نوازى، از صفات بارز پیامبران الهى است. «یدعوك»

8 - براى خدمات مردم، ارزش قائل شویم. «لیجزیك»

9- قصد قربت، با قدردانى دیگران منافاتى ندارد. «أجر ما سقیت» (حضرت موسى كار را براى رضاى خدا انجام داد، ولى حضرت شعیب با پرداخت مزد از زحمات او تقدیر كرد.)

10- حوادث را براى خبرگان و اهل تفسیر و تحلیل بازگو نماییم. «قصّ علیه القصص»

11- عاقبت اهل ایمان، نجات و رستگارى است. «نَجوتَ»

12- دعاى انبیا، مستجاب است. «نجوتَ» حضرت موسى دیروز دعا كرد: «ربّ نجّنى من القوم الظالمین»(349)، امروز مى‏شنود: «لاتخف نجوت من القوم الظالمین»

13- در كنار اولیاى خدا بودن، خود یك نوع ایمنى واحساس امنیّت است. «نَجَوتَ»

«26» قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَئْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَئْجَرْتَ الْقَوِىُّ الْأَمِینُ‏

یكى از آن دو (دختر، خطاب به پدر) گفت: اى پدر! او را استخدام كن، زیرا بهترین كسى كه (مى‏توانى) استخدام كنى، شخصِ توانا و امین است.

نكته‏ها:

امام رضاعلیه السلام فرمود: حضرت شعیب از دخترش پرسید: چگونه امانت‏دارى این جوان را فهمیدى كه او را امین مى‏خوانى؟ گفت: وقتى دعوت شما را به او ابلاغ كردم، به من گفت: از پشت‏سر من، مرا راهنمایى كن.(350) تا مبادا به قامت من چشم بدوزد.

در حدیث مى‏خوانیم: شخص فقیر وبیكارى نزد پیامبر آمد و تقاضاى كمك كرد. حضرت فرمود: آیا كسى در منزل تبرى دارد؟ یك نفر گفت: بله، او تبر را آورد و پیامبر چوبى كه در كنارش بود، دسته‏ى آن تبر قرار داد و به آن شخص بیكار تحویل داد و فرمود: این ابزار كار، امّا تلاش با خودت.

از این حركت چند نكته استفاده مى‏شود:

1- انبیا در فكر زندگى مردم نیز هستند.

2- ضعیف‏ترین فرد جامعه مى‏تواند با شخص اوّل جامعه ملاقات كند.

3- جامعه نیاز به تعاون و همكارى دارد. تبر از یك نفر و چوب آن از دیگرى، هماهنگى و سازندگى و تبر سازى از شخص پیامبر.

4- براى مبارزه با فقر، باید ابزار تولید را در اختیار نیروهاى فعّال جامعه قرار داد.

پیام‏ها:

1- دختران نیز در خانواده بر اساس منطق و حكمت، حقّ پیشنهاد دارند و فرقى با دیگران ندارند. «قالت احداهما یا ابت استأجره»

2- روابط حسنه میان والدین و فرزندان و آزادى بیان در خانواده، یك ارزش است. «یا أبت استأجره»

3- همه‏ى اعضاى خانه پیشنهاد بدهند، ولى تصمیم نهایى با سرپرست خانواده است. «اِستأجره»

4- زنان عفیفه بدنبال آنند تا كمتر از منزل خارج شوند. «استأجره» (براى كارهاى سخت خارج از منزل، از مرد استفاده شود.)

5 - كار، عار نیست، اولیاى خدا نیز كار مى‏كرده‏اند. «استأجرت»

6- در گزینش‏ها، به بهترین‏ها توجّه كنیم. «خیر من استأجرت»

7- براى استخدام، دو عنصر توانایى (تخصّص) و امانتدارى (تعهّد)، لازم است. «القوىّ الامین»

8 - توانایى‏ها و امانتدارى‏ها را باید در شرایط عادّى و بدون توجّه طرف، شناسایى و احراز كرد. «القوى الامین» (غالب افراد با تصنّع، تملّق و ریاكارى، واقعیّت خود را مى‏پوشانند. امّا حضرت موسى در یك صحنه طبیعى، با یك كار حمایتى و برخورد عفیفانه، خود را نشان داد.)

سوره فاطر آیه «10»

مَن كَانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَالَّذِینَ یَمْكُرُونَ السَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ مَكْرُ أُوْلَئِكَ هُوَ یَبُورُ

هر كس خواهان عزّت است، پس عزّت، همه از آن اوست (و به هركه بخواهد مى‏دهد.) تنها سخن (و عقیده‏ى) پاك به سوى او بالا مى‏رود، و كار شایسته آن را بالا مى‏برد، و كسانى كه براى انجام بدى‏ها نقشه مى‏كشند، برایشان عذاب سختى است و نیرنگ آنان است كه تباه مى‏شود.

نكته‏ها:

«الكلم الطیّب» همان شهادت به توحید و رسالت و ولایت است كه در روایات مصادیق آن، اذكارى چون «لا اله الاّ اللّه و سبحان اللّه و...» مطرح شده است.

«یبور» از «بوار» و «بائر» به معناى كسادى زیاد و هلاكت است.

براى این آیه‏ى شریفه معانى دیگرى نیز قابل بیان است:

1- كلام نیكو به سوى خدا بالا مى‏رود، ولى عمل صالح به آن رفعت و درجه مى‏بخشد.

2- سخن نیكو هم خودش بالا مى‏رود و هم كارهاى خوب را بالا مى‏كشد.

كفّار، یا عزّت را در دل بستگى به اشیاى مادّى مى‏جویند، «واتّخذوا من دون اللّه الهة لیكونوا لهم عزّا»(351) و یا آن را از وابستگى به این و آن طلب مى‏كنند. «أیبتغون عندهم العزّة»(352) و حال آنكه عزّت تنها نزد خداوند است. «فللّه العزّة جمیعاً»

پیام‏ها:

1- عزّت واقعى، نزد خداست، نه پیش مردم. «فللّه العزّة جمیعا»

2- عزّت واقعى، در سایه‏ى ایمان و عمل صالح است. «فللّه العزّة جمیعا... الكلم الطیّب و العمل الصالح»

3- میان عقیده با عمل رابطه‏ى تنگاتنگ است و در یكدیگر اثر مى‏گذارند. «العمل الصالح یرفعه»

4- راه مؤمنان كه عزّت را از طریق ایمان و عمل صالح مى‏جویند، راه رشد و تكامل است. «یصعد - یرفع» و راه دیگران كه عزّت را از طریق فریب و نیرنگ مى‏خواهند محو و هلاكت است. «یبور»

5 - هیچ كس با نیرنگ و گناه به عزّت نمى‏رسد. «یبور»

سوره مریم آیات «18 تا 33»

«18» قَالَتْ إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِیّاً «19» قَالَ إِنَّمَآ أَنَاْ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلاَماً زَكِیّاً

(مریم به آن فرشته) گفت: همانا من از تو به خداى رحمان پناه مى‏برم، اگر پرهیزكارى (از من دور شو). (فرشته) گفت: همانا من فرستاده‏ى پروردگار توام (و آمده‏ام) تا پسرى پاكیزه به تو بخشم.

«20» قَالَتْ أَنَّى‏ یَكُونُ لِى غُلاَمٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِى بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِیّاً

(مریم) گفت: چگونه ممكن است براى من فرزندى باشد؟ در حالى كه نه بشرى با من تماس گرفته و نه من بدكاره بوده‏ام.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «زَكىّ»، از ریشه‏ى «زكوة» به معناى طهارت، نموّ وبركت است و «بَغیّاً» در اینجا به معناى زناكار است.

پیام‏ها:

1- افراد پاكدامن با احساس احتمال گناه به خود مى‏لرزند و به خدا پناه مى‏برند. «قالت اِنّى أعوذ ...»

2- بهترین پناهگاه، رحمت الهى است. «أعوذ بالرّحمن»

3- استعاذه و پناه بردن به خداى متعال، یكى از سفارش‏هاى خداوند به انبیا و سیره‏ى پیامبران و اولیاى الهى است.(353) «أعوذ بالرّحمن»

4- به حریم افراد، نباید سرزده وارد شد. «أعوذ بالرّحمن منك»

5 - خلوت كردن زن با مرد اجنبى خطرناك است. «اِنّى أعوذ بالرّحمن منك»

6- در نهى از منكر، از غیرت دینى افراد استفاده كنید. «اِن كنتَ تقیّاً»

7- تقوا، راه پاكدامنى وعامل بازدارنده از گناه است. «ان كنت تقیّاً»

8 - معرّفى خود براى رفع تهمت و نگرانى مردم، لازم است. «انّما انَا رسول ربّك»

9- فرشتگان تنها مأمور ابلاغ وحى الهى نیستند، بلكه واسطه‏ى افعال آنان نیز هستند. «رسول ربّك لاَهب لك غلاماً»

10- فرزند داشتن ارزش ولى بالاتر از آن پاكى فرزند است. «لاَهب لك غلاماً زكیّاً»

11- زنا عملى منفور در تمام ادیان آسمانى است. «ولم اَك بغیّاً»

«21» قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ ءَایَةً لِّلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْراً مَّقْضِیّاً «22» فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ‏بِهِ مَكَاناً قَصِیّاً «23» فَأَجَآءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى‏ جِذْعِ‏النَّخْلَةِ قَالَتْ یَا لَیْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً

(فرشته‏ى الهى) گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرمود: این كار بر من آسان است (كه پسرى بدون پدر به تو عطا كنم) و تا او را براى مردم نشانه و رحمتى از خود قرار دهیم و این كارى است شدنى و قطعى. پس مریم (به عیسى) باردار شد و با وى در مكانى دور خلوت گزید. آنگاه درد زایمان او را به سوى تنه‏ى درخت خرمایى كشاند (تا تكیه دهد. از شدّت ناراحتى) گفت: اى كاش پیش از این مرده و فراموش شده بودم.

نكته‏ها:

گاهى بهترین برگزیده‏هاى خداوند، بیشترین سختى‏ها را كشیده‏اند. برخى از مشكلات و سختى‏هایى كه حضرت مریم تحمل كرد عبارت است از:

الف: تهمت و سوء ظنّ مردم‏

ب: باردارى و زایمان در تنهایى و غربت‏

ج: نداشتن محل استراحت و پناه بردن به كنار درخت خرما

د: نگه‏دارى كودك بدون پدر با آن برخوردها و نگاه‏هاى بد مردم‏

پیام‏ها:

1- خداوند، حاكم بر اسباب و علل طبیعى است. «هو علىّ هیّن»

2- چگونگى تولّد عیسى، اوّلین معجزه‏ى آن حضرت است. «و لنجعله آیة للناس»

3- انجام كارهاى خارق العاده و معجزه، از شئون ربوبیّت خداوند و در مسیر تربیت انسان است. «ربّك»

4- وجود عیسى رحمت است. كسى كه وجودش ایمان به خدا را در انسان‏ها زنده كند و كارش ارشاد و هدایت مردم باشد، قطعاً رحمت است. «رحمةً منّا»

5 - هیچ كس نمى‏تواند مانع كار خداوند شود. «و كان أمراً مقضیّاً»

6- گاهى انسان‏هاى پاك باید به خاطر دور ماندن از تهمتِ مردم، از آنان فاصله گیرند. «مكاناً قصیّاً»

7- گاهى مشكلات، وسیله‏ى پیدا شدن راه‏هاى خیر است. مشكل زایمان و دلهره، زمینه‏ى یافتن رطب تازه مى‏شود. «جذع النّخلة»

8 - گاهى انسان راز دلش را به خانواده‏اش نیز نمى‏تواند بگوید و آرزوى مرگ مى‏كند. «یا لیتنى مِتّ قبل هذا»

9- مردن، از زندگى با بدنامى بهتر است. «یالیتنى متّ قبل هذا»

«24» فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِیّاً «25» وَهُزِّى إِلَیْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَیْكِ رُطَباً جَنِیّاً

پس (عیسى در شكم) از طرف پایین پایش وى را صدا زد كه (اى مادر!) غم مخور، همانا پروردگارت زیر (پاى) تو چشمه‏ى آبى روان ساخت. و شاخه این نخل را به سوى خود تكان ده، رطب تازه بر تو فرو ریزد.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «سَریّا»، به معناى نهر كوچك است و «جنیّاً» به میوه‏اى گفته مى‏شود كه رسیده و وقت چیدن آن باشد.

بعضى گفته‏اند: ندا كننده، جبرئیل بوده است، امّا سیاق آیات نشان مى‏دهد كه منادى، عیسى بوده است تا مادر سخن او را بشنود و باور كند و بعد با خاطرى آسوده به مردم بگوید كه پاكدامنى مرا از نوزاد در گهواره بپرسید.

زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذاى مناسب دارند كه در این آیات بدان اشاره شده است.

غذاى مورد سفارش قرآن و روایات براى زنى كه وضع حمل كرده است، خرماى تازه است. چنانكه پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله فرمودند: زنانى كه زایمان كرده‏اند، اوّلین غذایشان رطب باشد.(354) و حضرت على‏علیه السلام مى‏فرماید: بهترین غذاى زن باردار، خرماى تازه است و هیچ دارویى براى او بهتر از خرما مداوا نیست.(355)

امان از امتحان الهى! آن روز كه مریم سالم بود، مائده‏ى آسمانى برایش نازل مى‏شد، امّا امروز كه باردار و بى‏كس است، باید درخت خرما را تكان دهد تا غذایى بدست آورد.

پیام‏ها:

1- الهامات غیبى، راهگشاى انسان در هنگام اضطراب است. «فناداها»

2- براى زن پاكدامن، غمى به اندازه‏ى غم تهمت بى‏عفّتى نیست. «لا تحزنى»

3- براى زن باردار، هیجان و اضطراب مضر است. «لا تحزنى»

4- انسان در سخت‏ترین شرایط نیز باید براى كسب روزى تلاش كند. «هزّى»

5 - آرامش، بر تغذیه مقدم است. «لا تحزنى، رُطبا جنیّا» زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد.

«26» فَكُلِى وَاشْرَبِى وَقَرِّى عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ‏الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِى إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْیَوْمَ إِنسِیّاً

پس (از آن رطب) بخور و (از آب نهر) بنوش و چشمت را (به داشتن فرزندى چون عیسى) روشن‏دار، پس اگر كسى از آدمیان را دیدى، (كه درباره نوزاد مى‏پرسند، با اشاره به آنان) بگو: من براى خداوند رحمان، روزه‏ى سكوت نذر كرده‏ام، بنابراین امروز با هیچ انسانى سخن نخواهم گفت.

نكته‏ها:

روزه‏ى سكوت حضرت مریم در برابر مردم، یا براى این بود كه آنان ظرفیّت جواب را نداشتند، یا گفتگوى با آنان، تأثیر منفى به دنبال داشت و یا در ادامه‏ى پاسخ وسخن گفتن، سؤالات و بهانه‏هاى دیگرى را مطرح مى‏كردند.

امام صادق‏علیه السلام فرمودند: روزه تنها به امساك از خوردن و آشامیدن نیست و آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند.(356)

ممكن است این آیه، ادامه‏ى سخن حضرت عیسى با مادرش در آیه قبل باشد.

پیام‏ها:

1- فرزند، عامل نور چشم و امیدوارى انسان به الطاف است. «قَرّى عینا»

2- بهترین غذا آن است كه با نوعى آرامش و شادى همراه باشد. «كُلى واشربى و قَرّى عینا»

3- نذر، سابقه‏اى بس طولانى دارد و مى‏توان براى خارج شدن از برخى بن‏بست‏ها به نذر متوسّل شد. «فقولى اِنّى نذرت»

4- در نذر قصد قربت لازم است و باید نام خدا برده شود. «نذرتُ للرّحمن»

5 - قصد قربت با قصد رهایى از ناملایمات، منافاتى ندارد. «نذرتُ للرّحمن» (تا مردم درباره نوزاد مرا زیر سؤال نبرند)

6- وفاى به نذر واجب است. «نذرتُ... فلن اكلّم»

7- گاهى باید در برابر حرف مردم سكوت كرد. «فلن اُكلّم الیوم اِنسیّا»

«27» فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُواْ یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً «28» یَآ أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِیّاً

پس مریم در حالى كه نوزادش را در آغوش گرفته بود، او را به نزد بستگان خود آورد. گفتند: اى مریم! به راستى كار بسیار ناپسندى مرتكب شده‏اى. اى خواهر هارون! پدرت مرد بدى نبود و مادرت (نیز) بدكاره نبود.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «فَریّا» به معناى كار زشت و منكر بزرگ است.

گرچه بعضى هارون را برادر واقعى مریم دانسته‏اند، لكن پیامبرصلى الله علیه وآله فرمود: مریم از بستگان هارون برادر موسى مى‏باشد.(357)

پیام‏ها:

1- حقیقت را آشكار كنیم هرچند گروهى ناراحت شده و تهمت بزنند. «فأتت به قومها تحمله»

2- قضاوت مردم، عجولانه وبراساس قرائن ظاهرى است، نه واقعیّات. «لقد جئت شیئاً فریّاً» (آنان به محض دیدن نوزادى همراه مریم، حكم به بدى او كردند)

3- یكى از راههاى تربیت، توجّه دادن افراد به نیكى و فضیلت نیاكان و خانواده است. «یا اُخت هارون...»

4- از والدین وخانواده صالح، جز فرزند صالح انتظار نیست. «یا اُخت هارون ماكان ابوك... امّك بغیّاً» (صالح بودن پدر ومادر وخانواده در رفتار و كردار فرزند مؤثّر است.)

5 - انجام كار بد از دودمان شریف، بیشتر مورد سرزنش است. «ماكان ابوك...»

«29» فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُواْ كَیْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى الْمَهْدِ صَبِیّاً «30» قَالَ إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِیّاً

پس مریم به سوى او (عیسى) اشاره كرد. گفتند: چگونه با كسى كه در گهوراه (و) كودك است سخن بگوییم؟ (عیسى به سخن آمد و) گفت: منم بنده‏ى خدا، او به من كتاب (آسمانى) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

نكته‏ها:

حضرت مریم چون روزه‏ى سكوت گرفته بود، به خاطر وفاى به نذر به جاى سخن، اشاره كرد. «فاشارت»

با اینكه اوّلین سخن عیسى‏علیه السلام درباره‏ى بندگى خدا بود، ولى پیروان او غلوّ كرده، او را خدا و فرزند خدا دانسته‏اند!

از امام باقر سؤال شد كه آیا حضرت عیسى در گهواره نیز حجّت خدا بر مردم بود؟ حضرت فرمود: عیسى‏علیه السلام نبىّ بود امّا مرسل نبود تا آنكه به سنّ هفت سالگى رسید ومقام رسالت به او عطا شد.(358)

عیسى‏علیه السلام با یك جمله كوتاه، هم تهمت را از مادرش دور كرد، هم از آینده خود سخن گفت و هم به وظیفه‏ى آینده‏ى مردم اشاره كرد. «اِنّى عبداللّه... جعلنى نبیّا»

پیام‏ها:

1- آنجا كه خداوند بخواهد، كودكى در گهواره به سخن مى‏آید وشایعات و فتنه‏ها را مى‏خواباند. «قال اِنّى عبداللّه...»

2- در معرّفى خود، قبل از هر چیز مُهر بندگى خدا را بر خود بزنیم كه این، بزرگ‏ترین افتخار است. «اِنّى عبداللّه... وجعلنى نبیّا»

3- بندگى خدا سرچشمه‏ى همه‏ى فیوضات الهى است. «اِنّى عبداللّه... وجعلنى نبیّا»

4- در نبوّت (و امامت) سن خاصى شرط نیست. «فى المهد... جعلنى نبیّا»

«31» وَجَعَلَنِى مُبَارَكاً أَیْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِى بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَیّاً «32» وَبَرَّا بِوَالِدَتِى وَلَمْ یَجْعَلْنِى جَبَّاراً شَقِیّاً

و هر جا كه باشم، خداوند مرا مایه‏ى بركت قرار داده و تا زنده‏ام مرا به نماز و زكات سفارش كرده است. و مرا نسبت به مادرم نیكوكار قرار داده و (نسبت به مردم) ستمگر و سنگدل قرار نداده است.

نكته‏ها:

چیزى با بركت است كه در آن منفعت زیاد، تعلیم و تأدیب دیگران و با ثبات باشد؛ حضرت عیسى‏علیه السلام هم عمر با بركتى دارد و تا بعد از ظهور امام زمان‏علیه السلام زنده است و هم پیروانش بسیارند و بر كافرانى كه در پى قتل آن حضرت بودند، پیروزند. «وجاعل الّذین اتّبعوك فوق الّذین كفروا الى یوم القیامة»(359)

سرچشمه‏ى خیرات و بركات، نیّت‏ها، اهداف، حالات و خصلت‏هاى درونى است. لذا بعضى انسان‏ها هر جا كه باشند مباركند. «جعلنى مباركا أین ما كنت»(360) و بعضى به خاطر مشكلات روحى و دورى از معنویّت، در هر جا كه باشند گرفتار خصلت‏هاى نارواى خویش‏اند و خیرشان به دیگران نمى‏رسد.

عیسى‏علیه السلام با كلمه «والدتى»، به پاكدامنى مادر و نداشتن پدر اشاره كرد. «و بَرّا بوالدتى» و نفرمود: «بوالدىّ».

پیام‏ها:

1- امتیازات و برترى‏هاى خود را از خدا بدانید. «جعلنى»

2- ستایش از خود، اگر براى فخر فروشى نباشد مانعى ندارد. «و جعلنى مباركا...»

3- پیامبران، سرچشمه‏ى خیر و بركت و آثار ابدى هستند. «مباركا»

4- ارزش‏هاى معنوى، فوق زمان و مكان است. «أین ما كنت... مادمت حیّاً»

5 - نماز و زكات از مشتركات ادیان آسمانى است. «و اوصانى بالصّلوة والزكوة»

(شاید بتوان شرط مبارك بودن را اقامه نماز و پرداخت زكات دانست.)

6- رابطه با خدا (انجام نماز)، از رابطه با محرومان (پرداخت زكات) جدا نیست. «بالصلوة والزكوة»

7- نماز و زكات، در طول عمر تعطیل بردار نیست «مادمت حیّاً»

8 - نیكى به مادر، از اخلاق انبیاست. «و برّا بوالدتى»

9- كسى كه به مادرش بى مهرى كند، به مردم نیز رحم نخواهد كرد. «بَرّاً بوالدتى و لم یجعلنى جباراً شقیّاً»

10- پیامبران بدنبال استبداد و سلطه‏گرى بر مردم نیستند. «لم یجعلنى جبّاراً شقیّا»

«33» وَالسَّلاَمُ عَلَىَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً

و درود بر من روزى كه زاده شدم و روزى كه مى‏میرم و روزى كه زنده برانگیخته مى‏شوم.

پیام‏ها:

1- خط انبیا، تنها خطى است كه از تولّد تا معاد، از هر گونه انحراف سالم است. «والسلام علىّ یوم ولد و یوم... اُبعث حیّا»

2- در مواردى، تجلیل از خود جایز است. «والسلام علىّ ...»

3- مهم‏ترین روزها براى انسان، روز تولّد، وفات و زنده شدن در قیامت است.(361) «ولدت... اَموت...اُبعث»

4- مرگ و قیامت براى همه است. (عیسى‏علیه السلام گرچه تاكنون زنده است و در آسمان‏ها به سر مى‏برد، امّا او هم روزى خواهد مرد.) «یوم اموت»

5 - كسى كه محكوم به تولّد و مرگ و رستاخیز است، چگونه او را شریك خدا مى‏پندارید؟ «وُلدتُ... اَموت...اُبعث»

سوره یوسف آیات «21 تا 54»

«21» وَ قَالَ الَّذِى اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِى مَثْوَاهُ عَسَى‏ أَن یَنْفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِیُوسُفَ فِى الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى‏ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ‏

و كسى از مردم مصر كه یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامى دار (او را به دید برده، نگاه مكن) امید است كه در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندى بگیریم. واینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مكنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‏ها بیاموزیم و خداوند بر كار خویش تواناست، ولى اكثر مردم نمى‏دانند.

نكته‏ها:

جمله‏ى «عسى أن ینفعنا او نتّخذه ولداً» در دو مورد در قرآن به كار رفته است: یكى در مورد حضرت موسى وقتى كه صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نكشید، شاید در آینده به ما سودى رساند.(362) و دیگرى در اینجاست كه عزیز مصر به همسرش مى‏گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آرى، به اراده‏ى خداوندى، محبّتِ نوزاد و برده‏اى ناشناس، چنان در قلب حاكمانِ مصر جاى مى‏گیرد كه زمینه‏هاى حكومت آینده‏ى آنان را فراهم مى‏سازد.

پیام‏ها:

1- بزرگوارى در سیماى یوسف نمایان بود. تا آنجا كه عزیز مصر سفارش او را به همسرش مى‏كند. «اكرمى مثواه»

2- زن در خانه، نقش محورى دارد. «اكرمى مثواه»

3- اطرافیان و آشنایان را به نیكى با مردم دعوت كنید. «اكرمى مثواه»

4- در معاملات آینده نگر باشید. «اشتراه... عسى ان ینفعنا»

5 - با احترام به مردم، مى‏توان انتظار كمك ویارى از آنان داشت. «اكرمى... ینفعنا»

6- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسى ان ینفعنا او نتّخذه ولداً»

7- تصمیم‏هاى مهم را پس از ارزیابى و آزمایش و مرحله‏اى اتّخاذ كنید. (اوّل یوسف را به عنوان كمك‏كار در خانه، «عسى أن ینفعنا» كم‏كم به عنوان فرزند قرار دهیم) «او نتّخذه ولداً»

8 - فرزندخواندگى، سابقه تاریخى دارد. «نتّخذه ولداً»

9- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتّخذه ولداً»

10- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در كاخ مستقر شد) «كذلك مكنّا لیوسف»

11- زیردستان را دست كم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاكمان آینده باشند. «مكنّا لیوسف فى الارض»

12- علم و دانش، شرطِ مسئولیّت پذیرى است. «مكّنّا... لنعلمه»

13- پایان تلخى‏ها، شیرینى است. «شروه بثمن بخسٍ - مكّنّا لیوسف»

14- اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه كشاند. «مكّنّا لیوسف»

15- سنّت خدا غلبه كامل خوبى‏ها وزیبایى‏ها بر زشتى‏هاست. «غالب على امره»

16- آنچه را ما حادثه مى‏پنداریم، در حقیقت طراحى الهى براى انجام یافتن اراده‏ى اوست. «واللّه غالب على امره»

17- چه بسا حوادث ناگوار كه چهره واقعى آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولى در واقع طرح چیز دیگرى است.) «كذلك مكنّا لیوسف... اكثر النّاس لایعلمون»

18- مردم، ظاهر حوادث را مى‏بینند، ولى از اهداف و برنامه‏هاى الهى بى‏خبرند. «لایعلمون»

«22» وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَیْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِینَ‏

و چون (یوسف) به رشد و قوّت خود رسید به او حُكم (نبوّت یا حكمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیكوكاران را پاداش مى‏دهیم.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «اشدّ» از «شدّ» به معناى «گِره محكم»، اشاره به استحكام جسمى و روحى است. این كلمه در قرآن؛ گاهى به معناى «بلوغ» استعمال شده است، چنانكه در آیه 34 سوره اسراء آمده: «حتّى یبلغ اَشدّه» یعنى به مال یتیم نزدیك نشوید تا زمانى كه‏به سن بلوغ برسد. گاهى مراد از «اشدّ» سن چهل سالگى است. نظیر آیه 15 سوره‏ى احقاف كه مى‏فرماید: «بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنة» و گاهى به سن قبل از پیرى گفته مى‏شود، مانند آیه 67 سوره غافر: «ثم یخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم ثم لتكونوا شیوخا»

پیام‏ها:

1- علم وحكمت، ظرفیّت وآمادگى مى‏خواهد. «بلغ اشدّه»

2- ترفیعات الهى بدون فوت زمان و در وقت خود صورت مى‏گیرد. «لمّا بلغ... آتیناه»

3- حكمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولى حكمت، بینش و بصیرتى است كه انسان را به حقّ مى‏رساند) «آتیناه حكماً و علماً»

4- علوم انبیا، اكتسابى نیست. «آتیناه حكماً و علماً»

5 - وجود علم و حكمت در كنار یكدیگر، بسیار ارزشمند و كارساز است. «حكماً و علماً»

6- دلیلِ عزل و نصب‏ها را براى مردم بیان كنید. «آتیناه حكماً... كذلك نجزى المحسنین»

7- باید احسان كنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهى باشیم. «نجزى المحسنین»

8 - نیكوكاران، در همین دنیا نیز كامیاب مى‏شوند. «كذلك نجزى المحسنین»

9- هر كس كه توان علمى و جسمى داشته باشد، مشمول لطف الهى نمى‏شود، بلكه محسن بودن نیز لازم است. «نجزى المحسنین»

«23» وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ‏

و زنى كه یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمناى كام‏گیرى كرد و درها را (براى انجام مقصودش) محكم بست و گفت: براى تو آماده‏ام. یوسف گفت: پناه به خدا كه او پروردگار من است و مقام مرا گرامى داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمى‏شوند.

نكته‏ها:

در تفسیر «معاذ اللّه انّه ربّى احسن مثواى» دو احتمال داده‏اند:

الف: خداوند پروردگار من است كه مقام مرا گرامى داشته و من به او پناه مى‏برم.

ب: عزیز مصر مالك من است و من سر سفره او هستم و درباره‏ى من به تو گفت: «اكرمى مَثواه» و من به او خیانت نمى‏كنم.

هر دو احتمال، طرفدارانى دارد كه بر اساس شواهدى بدان استناد مى‏جویند. ولى به نظر ما، احتمال اوّل بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقواى الهى مرتكب گناه نشد، نه به خاطر اینكه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقّى بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمى‏كنم!. چون ارزش این كار كمتر از رعایتِ تقوى است.

البتّه در چند جاى این سوره، كلمه‏ى «ربّك» كه اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم مى‏خورد، ولى كلمه‏ى «ربّى» هر كجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.

از طرفى دور از شأن یوسف است كه خود را چنان تحقیر كند كه به عزیز مصر «ربّى» بگوید.

اولیاى خدا، به خدا پناهنده مى‏شوند و نتیجه مى‏گیرند: موسى از شرّ فتنه‏هاى فرعون به خدا پناه مى‏برد، «انّى عذت بربّى و ربّكم من كل متكبّر لایؤمن بیوم الحساب»(363) مادر مریم مى‏گوید: من مریم و نسل او را در پناه تو قرار مى‏دهم، «انّى اعیذها بك و ذرّیتها من الشیطان الرجیم»(364) و در این آیه یوسف به خدا پناه مى‏برد، «قال معاذ اللّه» و خداوند به پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله دستور پناهندگى به خودش را مى‏دهد. «قل اعوذ بربّ...»

به جاى گفتن: «اعوذباللَّه» یك سره به سراغ پناه‏دادن خدا رفت وگفت: «معاذاللَّه» تا پناهندگى خود را مطرح نكند. در واقع براى خود ارزشى قائل نشد.

پیام‏ها:

1- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع مى‏شود. «راودته»

2- پاك بودن مرد كافى نیست، زیرا گاهى زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»

3- قدرت شهوت به اندازه‏اى است كه همسر پادشاه را نیز اسیرِ برده خود مى‏كند. «و راودته الّتى»

4- سعى كنیم نام خلافكار را نبریم وبا اشاره از او یاد كنیم. «الّتى»

5 - پسران جوان را در خانه‏هایى كه زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتى هو فى بیتها»

6- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا مى‏شود. وجود دائمى یوسف در خانه كم‏كم سبب عشق شد. «فى بیتها»

7- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقى را سربسته و مؤدّبانه مطرح كنید. «راودته... غلّقت»

8 - حضور مرد و زن نامحرم در یك محیط در بسته، زمینه را براى گناه فراهم مى‏كند. «غلّقت الابواب و قالت هیت لك»

9- زشتى زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه‏ى درها را محكم بست. «غلّقت الابواب»

10- همه درها بسته، امّا درِ پناهندگى خدا باز است. «غلّقت الابواب... معاذ اللَّه»

11- موقعیّت‏هاى امتحان الهى متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در كاخ. «راودته... قال معاذ اللّه»

12- تقوى واراده‏ى انسان، مى‏تواند بر زمینه‏هاى انحراف و خطا غالب شود. «معاذاللَّه»

13- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه ولغزش است. «معاذ اللّه»

14- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت كنیم. «هیت لك قال معاذ اللَّه» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانى خدا نمود. «لا طاعة لمخلوق فى معصیة الخالق»(365))

15- به هنگام خطرِ گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ اللّه»

16- در كاخ حكومتى نیز مى‏توان پاك، عفیف، صادق و امین بود. «قال معاذ اللّه»

17- خطر غریزه‏ى جنسى به قدرى است كه براى نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ اللّه»

18- انسان هواپرست از رسوایى ظاهرى هراس دارد (زلیخا درها را محكم بست ولى خداپرست از خدا) «معاذ اللّه»

19- انجام گناه (زنا)، با كرامت انسانى ناسازگار است. «معاذ اللّه»

20- تلقین یاد خدا به نفس، نقش مهمى در ترك گناه دارد. «معاذ اللّه»

21- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. «معاذ اللّه»

22- بهترین نوع تقوى آن است كه به خاطر لطف، محبّت و حقّ خداوندى گناه نكنیم، نه از ترس رسوایى در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ اللَّه انّه ربّى احسن مثواى»

23- یاد كردن الطاف الهى، از عوامل ترك گناه است. «انّه ربّى احسن مثواى»

24- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتكاب آن است. «لایفلح الظالمون»

25- تشویق به زنا یا زمینه‏سازى براى گناه جوانان پاك، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. «لایفلح الظالمون»

26- یك لحظه گناه، مى‏تواند انسان را از رستگارى ابدى دور كند. «لایفلح الظالمون»

27- ارتكاب گناه، ناسپاسى و كفران نعمت‏ها است. «لایفلح الظالمون»

28- در هر كارى، باید عاقبت اندیشى كرد. «لایفلح الظالمون»

29- یوسف‏علیه السلام در بحبوبه درگیرى با زلیخا به فكر فلاح بود. «لایفلح الظلمون»

30- انسانى كه مقام و منزلت خود را مى‏داند خود را به بهاى كم و زودگذر نمى‏فروشد. «لایفلح الظلمون»

31- اگر از درى ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون مى‏رود.«لایفلح الظلمون»

«24» وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَ لِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَآءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ‏

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را كرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمى‏دید (بر اساس غریزه) قصد او را مى‏كرد. اینگونه (ما او را با برهان كمك كردیم) تا بدى و فحشا را از او دور كنیم، چرا كه او از بندگانِ برگزیده ما است.

نكته‏ها:

امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان ربّ» همان نور علم، یقین و حكمت بود كه خداوند در آیات قبل فرمود: «و آتیناه حكماً و علماً».(366) و آنچه در بعضى روایات آمده كه مراد از برهان، مشاهده قیافه‏ى پدر یا جبرئیل است، سند محكمى ندارد.

در قرآن بارها از همّت و تصمیم دشمنان خدا براى توطئه نسبت به اولیاى الهى، سخن به میان آمده كه خداوند نقشه‏هاى آنان را نقش بر آب نموده است.

در برگشت از جنگ تبوك منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولى نشد؛ «و همّوا بما لم ینالوا»(367) یا تصمیم بر منحرف كردن پیامبر گرفتند؛ «لهمّت طائفة منهم ان یضلّوك»(368) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند كه نشد. «اذهمّ قوم ان یبسطوا الیكم ایدیهم فكفّ ایدیهم عنكم»(369)

یوسف، معصوم و پاكدامن بود؛ به دلیل گفتار همه‏ى كسانى كه به نحوى با یوسف رابطه داشته‏اند و ما نمونه‏هایى از آن را بیان مى‏كنیم:

1- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انّه من عبادنا المخلصین» (ما یوسف را با برهان كمك كردیم) تا بدى و فحشا را از او دور كنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‏ى ماست.

2- یوسف مى‏گفت: «ربّ السّجن احبّ الىّ مما یدعوننى الیه» پرودگارا! زندان براى من از گناهى كه مرا به آن دعوت مى‏كنند بهتر است. در جاى دیگر گفت: «انّى لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه‏ام در غیاب او خیانت نكردم.

3- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به‏تحقیق من با یوسف مراوده كردم واو معصوم بود.

4- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفرى لذنبك » اى یوسف تو این ماجرا را مسكوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار كن.

5 - شاهدى كه گواهى داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم مى‏شود كه یوسف پاكدامن است. «ان كان قمیصه...»

6- زنان مصر كه گفتند: «ما علمنا علیه من سوء» ما هیچ گناه وبدى درباره‏ى او سراغ نداریم.

7- ابلیس كه وعده‏ى فریب همه را داد، گفت: «الاّ عبادك منهم المخلصین» من حریف برگزیدگان نمى‏شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام‏ها:

1- اگر امداد الهى نباشد، پاى هر كسى مى‏لغزد. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

2- در هر صحنه‏اى، امكان رؤیت برهان ربّ وجود دارد. «همّت به... رَآ برهان ربّه»

3- انبیا در غرایز مانند سایر انسان‏ها هستند، ولى به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمى‏كنند. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

4- غفلت از یاد الهى، زمینه‏ى ارتكاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا أن رَآ برهان ربّه»

5 - مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه مى‏گردد. «لنصرف عند السوء... انّه من عبادنا المخلصین»

6- عبادت خالصانه رمز موفقیّت در دورى از گناه است. «لنصرف عنه السوء... انّه من عبادنا المخلصین»

7- خداوند، بندگان مخلص را حفظ مى‏كند. «لنصرف عنه... انّه من عبادنا المخلصین»

8 - بدى و فحشا با مخلص بودن یكجا جمع نمى‏شود. «لنصرف عند السوء... المخلصین»

9- مخلص شدن مخصوص یوسف‏علیه السلام نیست، مى‏توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیك شد. «انّه من عبادنا المخلصین»

«25» وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَیَا سَیِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَن یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ‏

و هر دو بسوى در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (براى انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبى) گفت: كیفر كسى كه به همسرت قصد بد داشته جز زندان ویا شكنجه دردناك چیست؟

نكته‏ها:

«استباق» به معناى سبقت و پیشى‏گرفتن دو یا چند نفر از یكدیگر است، یوسف براى فرار از گناه به سوى در فرار كرد و زلیخا نیز به دنبال او مى‏دوید. گویا به سوى در مسابقه گذارده‏اند. «قدّ» به معناى پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانى چیزى گفته مى‏شود.

پیام‏ها:

1- گفتن «معاذ اللَّه» به تنهایى كفایت نمى‏كند، باید از گناه فرار كرد. «استبقا»

2- گاهى ظاهر عمل یكى است، ولى هدف‏ها مختلف است. (یكى مى‏دود تا به گناه آلوده نشود، دیگرى مى‏دود تا آلوده بكند.) «استبقا»

3- هجرت و فرار از گناه، لازم است. «استبقا الباب»

4- بهانه‏ى بسته بودن در براى تسلیم شدن در براب گناه كافى نیست، باید به سوى درهاى بسته حركت كرد شاید باز شود. «استبقا الباب»

5 - مجرم معمولاً از خود جاى پا باقى مى‏گذارد. «قدّت قمیصه من دُبُر»

6- گاه بایستى سرزده به منازل و محل كار بایستى سركشى كرد. «الفَیا»

7- گاهى شاكى، خود مُجرم است.«قالت ما جزاء...»

8 - گنهكار براى تبرئه خود، از عواطف واحساسات بستگان خود استمداد مى‏كند. «باهلك»

9- صاحبان قدرت معمولاً اگر مقصّر باشند، دیگران را متّهم مى‏كنند. «مَن اراد باهلك سوء»

10- مجرم براى تبرئه خود، به دیگران اتهام مى‏بندد. «اراد باهلك سوء»

11- چه بسا سخن حقّى كه از آن باطل طلب شود. (كیفر براى كسى كه سوء قصد به زن شوهردار دارد، حرف حقّى است، امّا چه فردى سوء قصد داشته باید بررسى شود) «اراد باهلك سوءً الاّ ان یسجن»

12- زلیخا عاشق نبود، بلكه هوس‏باز بود؛ چرا كه عاشق حاضراست جانش را فداى معشوق كند، نه این كه او را متهم و به زندان افكند. «اراد باهلك سوء...»

13- زندان و زندانى نمودن مجرمان، سابقه تاریخى دارد. «یسجن»

14- اعلام كیفر، نشانه‏ى قدرت همسر عزیز بود. «یسجن او عذاب الیم»

15- عشق هوس‏آلود، گاهى عاشق را قاتل مى‏كند. «ان یسجن او عذاب الیم»

16- زلیخا داراى نفوذ در دستگاه حكومتى و خط دهنده بوده است. «الاّ ان یسجن او عذاب الیم»

«26» قَالَ هِىَ رَاوَدَتْنِى عَن نَّفْسِى وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ إِن كَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِینَ‏

(یوسف) گفت: او خواست كه از من (برخلاف میلم) كام گیرد و شاهدى از خانواده زن، شهادت داد كه اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست مى‏گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او وهمسر عزیز، از روبرو درگیر مى‏شدند وپیراهن از جلو چاك مى‏خورد.)

«27» وَ إِن كَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ‏

و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.

نكته‏ها:

در برخى روایات، شاهد را كودكى معرّفى كرده‏اند كه مثل عیسى‏علیه السلام در گهواره به سخن آمد، ولى چون سند محكمى ندارد، نمى‏توان به آن اعتنا كرد. امّا بهتر است شاهد را یكى از مشاوران عزیز بدانیم كه فامیل همسر و داراى هوش و ذكاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتّفاق گردید، و الاّ اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنى نداشت كه به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «اِن كان...».

یوسف، ابتدا به سخن نكرد و شاید اگر همسر عزیز حرفى و تهمتى نمى‏زد، یوسف حاضر نمى‏شد آبروى او را بریزد و بگوید: «هى راودتنى»

هر كس پاكتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاكدامن‏تر از مریم نبود، امّا او را متّهم به ناپاكى كردند، در میان مردان نیز كسى به پاكى یوسف یافت نمى‏شد، به او هم نسبت نارواى زنا دادند. امّا خداوند در هردو مورد به بهترین وجه پاكى آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگى پیراهن از پشت، دلیل بى‏گناهى او و كشف جرم همسر عزیز گردید و در جاى دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب كشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتى برادران پیراهن او را آغشته به خون كرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهنِ یوسف، وسیله‏ى بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام‏ها:

1- متّهم باید از خود دفاع و مجرم اصلى را معرفى كند. حضرت یوسف‏علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء مَن اراد باهلك سوءً» با گفتن «هِىَ راودتنى»، پاسخ مناسبى به زلیخا داد.

2- كسى كه در مقام قضاوت است باید شكایت شاكى و دفاع متهم را بشنود و مدارك را بررسى كند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت كه یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد كرد و گفت: «هى راودتنى» شاهد نیز علامت صدق و كذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو تا پشت سر مطرح كرد)

3- دفاع از بى گناه، واجب است و سكوت همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»

4- كمك به روشن شدن حقیقت، كارى پسندیده است. «و شهد شاهد»

5 - در قضاوت، كسى كه مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید كند در حكم شاهد است. «شهد شاهد»

6- خداوند از راهى كه هیچ انتظارش نمى‏رود، افراد را حمایت مى‏كند. «شهد شاهد من اهلها»

7- آنجا كه خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت مى‏دهند. «شهد شاهد من اهلها»

8 - در شهادت و داورى، مراعات حسب، نسب، موقعیّت و خویشاوندى متّهم، جایز نیست. «شهد شاهد من اهلها»

9- شهادت خویشان علیه یكدیگر، سبب اطمینان بیشترى مى‏شود.«شاهد من اهلها»

10- در قضاوت، بیش از توجّه به گفته‏هاى شاكى و متهم، به بررسى مدارك و اسناد توجّه شود. «قالت ما جزاءُ... قال هى راودتنى... شهد شاهد... ان كان قمیصه...»

11- در قضاوت، هر جرمى كارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان كان قمیصه...»

12- در جرم‏شناسى از آثار ظریف به جاى مانده، مجرم شناخته و مسایل كشف مى‏شود. «ان كان قمیصه...»

13- قاضى مى‏تواند بر اساس قرائن، حكم كند. «ان كان قمیصه قُدّ من قُبُل فصدقت و هو من الكاذبین»

14- بكارگیرى روشهاى جرم‏شناسى براى تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان كان قمیصه قدّ من دبر...»

«28» فَلَمَّا رَءَا قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَیْدِكُنَّ إِنَّ كَیْدَكُنَّ عَظِیمٌ‏

پس همین كه (عزیز مصر) پیراهن او را دید كه از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بى‏شك این از حیله شما زنان است. البتّه حیله شما شگرف است.

نكته‏ها:

با اینكه قرآن، كید شیطان را ضعیف مى‏داند: «انّ كید الشیطان كان ضعیفا»(370) ولى در این آیه، كید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته تفسیر صافى، این به خاطر آن است كه وسوسه شیطان لحظه‏اى و غیابى و سارقانه است، ولى وسوسه زن با لطف و محبّت و حضورى و دائمى است.

گاهى خداوند كارهاى بزرگ را با وسیله‏هاى كوچك انجام مى‏دهد. مثلاً سرنگونى سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنكبوت، آموزش دفن میّت را با كلاغ، اثبات پاكى مریم‏علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاكى یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یك كشور را با سفر هُدهُد و كشف اصحاب كهف را با نمونه پول، تحقّق بخشیده است.

پیام‏ها:

1- قضاوت بر اساس ادلّه و بدور از حبّ و بغض‏ها، مقتضاى عدالت است. «فلمّا رأى قمیصه... قال انّه من كیدكنّ»

2- استدلال منطقى، هر انسانى را مطیع و منقاد مى‏كند. (عزیز مصر مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد... قال انّه من كیدكنّ»

3- آثار و مدارك صحنه جرم باید به دقت مشاهده و بررسى شود. «قُدّ من دُبر»

4- وقتى به نتیجه قطعى رسیدید، در اعلان حكم تردید نكنید. «فلمّا رأى... قال»

5 - عزیز مصر داراى عدالت نسبى و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون پرسش و پاسخ كسى را متهم نكرد و پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد). «فلمّا رأى... انّه من كیدكنّ»

6- حقّ، پشت پرده نمى‏ماند و مجرم روزى رسوا مى‏شود. «انّه من كیدكنّ»

7- سخن حقّ را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت كه مقصّر همسر اوست) «انّه من كیدكنّ»

8 - از مكر زنان ناپاك بترسید كه حیله‏ى آنان خطرناك است. «انّ كیدكنّ عظیم»

9- مكر و حیله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل كشف و افشاست. «فلمّا رأى... قال انّه من كیدكنّ انّ كیدكنّ عظیم»

«29» یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِى لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ‏

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر كن و (آن را بازگو نكن وبه همسرش نیز خطاب كرد: و) تو براى گناهت استغفار كن، چون از خطاكاران بوده‏اى.

پیام‏ها:

1- عزیز مصر مى‏خواست مسئله مخفى بماند، ولى مردم دنیا در تمام قرن‏ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاكى یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

2- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا كرد. «اعرض عن هذا»

3- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر كند. «اعرض عن هذا»

4- عزیز مصر نیز همچون سایر كاخ‏نشینان، نسبت به مسئله‏ى ناموس و غیرت تساهل كرد و به استغفار اكتفا كرد و از توبیخ همسر به صورت جدّى خوددارى نمود!. «و استغفرى»

5 - رهبران غیرالهى، قدرت برخورد قاطع نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. «و استغفرى»

6- تلاش زن براى برقرارى رابطه با غیر همسر خویش، امرى ناروا و نامشروع است. «واستغفرى لذنبك»

7- روابط لجام گسیخته جنسى و هوسرانى، حتّى در بین غیر متدیّنین به ادیان الهى، كارى ناپسند شمرده مى‏شده است. «استغفرى لذنبك»

«30» وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِى الْمَدِینَةِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِى ضَلاَلٍ مُّبِینٍ

زنانى در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او كام خواسته است. همانا یك غلام او را شیفته خود كرده است. به راستى ما او را در گمراهى آشكار مى‏بینیم.

نكته‏ها:

«شغاف» به پیچیدگى بالاى قلب یا پوسته نازك روى قلب، كه همچون غلاف آنرا در برمى‏گیرد، گفته شده است. جمله‏ى «شَغَفها حُبّاً» یعنى علاقه‏ى یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق شدید شده است.(371)

دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه‏ى بیش از حدّ به او نشانه‏ى گمراهى است: یكى برادرانش كه به جهت محبّت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «انّ ابانا لفى ضلال مبین» و دیگرى زنانِ مصر كه به جهت علاقه‏ى شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «انّا لنراها فى ضلال مبین».

هر كس یوسف را براى خود مى‏خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود مى‏داند؛ «یا بُنىّ» كاروان او را سرمایه خود مى‏داند؛ «شروه بثمن بخس» عزیز مصر او را فرزند خوانده مى‏داند؛ «نتّخذه ولدا» زلیخا او را معشوق خود مى‏داند؛ «شغفها حبّاً» زندانیان او را تعبیر كننده خواب خود مى‏دانند؛ «نبّئنا بتأویله» ولى خداوند او را برگزیده و رسول خود مى‏داند؛ «یجتبیك ربّك» و آنچه براى یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. «واللّه غالب على امره»

پیام‏ها:

1- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع مى‏گردد، پس باید مراقب رفتارهاى خود باشند. «قال نسوة... اِمرأت العزیز»

2- بستن درها براى انجام گناه نیز مانع رسوایى نمى‏شود. «قال نسوة... اِمرأت العزیز تراود»

3- خطاهاى افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب مى‏شود. «امرئة العزیز تُراود فتاها»

«31» فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّیناً وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَراً إِنْ هَذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِیمٌ‏

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویى) زنان (مصر) را شنید، (كسى را براى دعوت) به سراغ آنها فرستاد و براى آنان (محفل و) تكیه‏گاهى آماده كرد و به هر یك چاقویى داد (تا میوه میل كنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین كه زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‏هاى خود را (به جاى میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‏اى بزرگوار.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «قطّعن» از ریشه‏ى «قطع»، به معناى بریدن است كه چون به باب تفعیل در آمده، این معنا را نیز مى‏رساند كه زنان حاضر در جلسه چون یوسف را دیدند به قدرى مبهوت شدند كه مواضع متعدّدى از دست خویش را بریدند و قطعه قطعه كردند.

كلمه «حاشا» به معنى در حاشیه و كنار بودن است. رسم بوده كه هرگاه مى‏خواستند شخصى را از عیبى منزه بدانند، اوّل خدا را تنزیه مى‏كردند سپس آن شخص را.(372)

همسر عزیز مصر زن سیاستمدارى بود و با مهمانى دادن توانست مشت رقبا را باز كند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام‏ها:

1- گاهى هدف از بازگو كردن مسایل دیگران، دلسوزى نیست، بلكه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بمكرهنّ»

2- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف‏علیه السلام مى‏خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده كنند. «بمكرهنّ»

3- گاهى باید پاسخ مكر را با مكر داد. (زنان با بازگوكردن راز همسر عزیز مصر، نقشه كشیدند و او با یك میهمانى، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»

4- زلیخا براى كنترل جوسازى علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‏اى كه در جوسازى و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است كه دعوت شدگان همه‏ى زنان منطقه نبودند) «فلمّا سمعت بمكرهنّ ارسلت الیهنّ»

5 - مجرم گاه براى تنزیه خود، جرم را گسترش مى‏دهد و آن را عادّى جلوه مى‏دهد. «فلمّا سمعت بمكرهنّ ارسلت الیهنّ»

6- سرویس جداگانه براى هر میهمان كارى پسندیده و ارزشمند است. «آتت من واحدة منهنّ سكّیناً»

7- اطاعت از مولى و صاحب تا وقتى معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج علیهنّ فلمّا رأینه»

8 - شنیدن كى بود مانند دیدن. «فلمّا رأینه اكبرنه»

9- انسان به طور فطرى در برابر بزرگى و بزرگوارى، تواضع مى‏كند.«اكبرنه»

10- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم كند كه شما یك لحظه یوسف را دیدید، طاقت از كف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «فلمّا رأینه اكبرنه و قطّعن ایدیهنّ»

11- زود انتقاد نكنید، شاید شما هم اگر به جاى او بودید مثل او مى‏شدید. «قطّعن ایدیهنّ» (انتقاد كنندگان وقتى یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند)

12- انسان تا وقتى در معرض امتحان قرار نگرفته ادّعایى دارد؛ امّا گاهى كه مورد آزمایش قرار گرفت، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان مى‏دهد. «فلمّا رأینه اكبرنه و قطّعن ایدیهنّ»

13- عشق كه آمد، انسان بریدن دست خودش را نمى‏فهمد. «قطّعن ایدیهنّ» (اگر شنیده‏اید كه حضرت على‏علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را كشیدند و متوجّه نشد، تعجّب نكنید. زیرا اگر عشق سطحى دنیوى تا بریدن دست پیش مى‏رود، عشق معنوى و عمیق به جمال واقعى، چه خواهد كرد!.)

14- یوسف در زیبایى بى نظیر و در عین حال در عفت الگویى براى همگان است. «فلمّا رأینه اكبرنه... قلن حاش للّه»

15- كید یك زن بالاتر از كید همه برادران یوسف‏علیه السلام بود. (همسر عزیز با این مهمانى، عشق خود را براى تمام زنان توجیه كرد، ولى برادران یوسف توجیهى براى حسادت خود نداشتند)

16- جمال یوسف‏علیه السلام موجب گرفتارى او شد، ولى علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آرى جمال معنوى مهم‏تر از جمال ظاهرى است)

17- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش للّه... ملك كریم»

«32» قَالَتْ فَذَ لِكُنَّ الَّذِى لُمْتُنَّنِى فِیهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ یَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَكُوناً مِّنَ الصَّاغِرِینَ‏

(همسر عزیز مصر به زنانى كه دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان كسى است كه مرا درباره او ملامت مى‏كردید. والبتّه من از او كام خواستم، ولى او پاكى ورزید. واگر آنچه را به او دستور مى‏دهم انجام ندهد، حتماً زندانى خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.

نكته‏ها:

شرایط اجتماعى و روانى، در نوع عكس‏العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه كه از افشاى كار زشت خود مى‏ترسد، درها را مى‏بندد، «غلقّت الابواب»، امّا هنگامى كه زنان مصر را همراه و همداستان خود مى‏بیند، علناً مى‏گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتى حساسیّت به زشتى گناه از بین برود، گناه آسان مى‏شود. شاید براى جلوگیرى از همین امر است كه در دعاى كمیل مى‏خوانیم: «اللّهم اغفر لى الذنوب الّتى تَهتك العِصَم» خداوندا! گناهانى كه پرده حیا را پاره مى‏كند برایم بیامرز. زیرا گناه در ابتدا انجامش براى انسان سنگین است، امّا همین كه پرده حیا برافتاد آسان مى‏شود.

پیام‏ها:

1- دیگران را ملامت نكنید كه خود گرفتار مى‏شوید. «فذلكنّ الّذى لمتنّنى فیه»

2- عشق گناه آلود، سبب رسوائى مى‏شود. «لقد راودته»

3- دروغگو رسوا مى‏شود. كسى كه دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلك سوء» امروز مى‏گوید: «لقد راودته» من قصد كام گرفتن از او را داشتم.

4- اخلاص و عفّت و پاكى، ناپاكان را رسوا مى‏كند. «و لقد راودته عن نفسه»

5 - گاهى دشمن هم به پاكى شخص مقابل، گواهى مى‏دهد. «فاستعصم» (وجدان مجرم نیز گاهى بیدار مى‏شود.)

6- پاكى، لازمه‏ى نبوّت است. «فاستعصم ...»

7- چه پاكانى كه به خاطر خودكامگان به زندان مى‏روند. «فاستعصم... لیسجننّ»

8 - گناهكاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله‏اى استفاده مى‏كنند. «و لئن لم یفعل ما آمره لیسجننّ»

9- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد براى هواى نفس مورد استفاده قرار مى‏گیرد. «ما آمره لیسجننّ»

10- زلیخا در دستگاه حكومتى مصر داراى نفوذ بوده است. «لیسجننّ»

11- سوء استفاده از قدرت، حربه‏ى طاغوتیان است. «لیسجننّ»

12- تهدید به حبس وتحقیر، حربه وشیوه‏ى طاغوتیان است. «لیسجننّ،... الصاغرین»

13- هواى نفس به قدرى نیرومند است كه حتّى با رسوایى نیز به راه خود ادامه مى‏دهد. «راودته... و لئن لم یفعل ما آمره...»

14- عاشقِ شكست خورده، دشمن مى‏شود. «قالت... لیسجنّن و لیكوناً من الصاغرین»

15- روحیه كاخ‏نشینى، غیرت را مى‏میراند. (با آنكه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست كه توبه كند، ولى باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت.)

16- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و كف نفس را وسیله‏ى خوارى و ذلّت مى‏دانند. «من الصاغرین»

«33» قَالَ رَبِ‏ّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا یَدْعُونَنِى إِلَیْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّى كَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَكُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ‏

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان براى من از آنچه مرا به سوى آن مى‏خوانند محبوب‏تر است. و اگر حیله آنها را از من باز نگردانى، به سوى آنها تمایل مى‏كنم و از جاهلان مى‏گردم.

نكته‏ها:

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یكبار فداى حسادت برادران شد و خصومت نكرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولى گناه نكرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین كه كشور را در خطر دید به جاى تقاضاى برگشت به وطن، تقاضاى تدبیر امور اقتصادى و نجات كشور را داد.

براى هر كس، محبوبى است؛ براى یوسف پاكدامنى از زندان محبوب‏تر است. براى گروهى دنیا محبوب‏تر است؛ «الّذین یستحبّون الحیاة الدنیا»(373) اما براى مؤمن خداوند محبوب‏تر است. «والّذین آمنوا اشدّ حبّاً للّه»(374)

پیام‏ها:

1- توجّه به ربوبیّت خدا، از آداب دعاست. «ربّ»

2- اولیاى خدا، فشار زندگى شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر مى‏دانند. «ربّ السجن احبّ الىّ»

3- هر آزادبودنى ارزش نیست وهر زندان‏بودنى عیب نیست. «ربّ السّجن احبّ»

4- انسان با استمداد از خداوند، مى‏تواند در هر شرایطى از گناه فاصله بگیرد. «ربّ السجن احبّ» (هجرت از محیط گناه لازم است.)

5 - رنج و سختى نمى‏تواند مجوز ارتكاب گناه باشد. «ربّ السجن احبّ...»

6- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یكى از راههاى مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسى است. «ربّ السجن احبّ...»

7- شخصیّت انسان به روح اوبستگى دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است واگر روح در فشار باشد، كاخ هم زندان مى‏شود.«السجن احبّ»

8 - جداسازى محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، كارى شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتّى اگر به قیمت زندان رفتن باشد)

9- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «ربّ السجن احبّ الىّ ممّا یدعوننى الیه»

10- هیچ كس بدون لطف خداوند، محفوظ نمى‏ماند. «و الاّ تصرف عنّى...» در شرایط بحرانى تنها راه نجات، اتكا به خداوند است.

11- آزمایش‏هاى الهى هر لحظه سخت‏تر میشود. (یوسف قبلاً گرفتار یك زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) «كیدهنّ، الیهنّ»

12- یوسف درباره‏ى گناه تمایل، ولى درباره‏ى زندان كلمه‏ى محبوب‏تر را بكار مى‏برد و این نشان مى‏دهد كه پاكى و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «ربّ السجن احبّ الىّ... احبّ الیهنّ»

13- راضى كردن مردم به قیمت ناخشنودى خدا، جهل است. «اكن من الجاهلین»

14- گناه، موجب سلب علوم خدادادى و موهبت‏هاى الهى است. (در آیات قبل خواندیم: «آتیناه حكماً و علماً» و در اینجا یوسف مى‏فرماید:) «اكن من الجاهلین»

15- جهل تنها بیسوادى نیست، انتخاب لذّت آنى و چشم‏پوشى از رضاى خدا، جهل محض است. «اكن من الجاهلین»

16- گناه، كارى جاهلانه است. «اكن من الجاهلین»

17- عمل نكردن به دانسته‏ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار مى‏دهد. «اكن من الجاهلین»

«34» فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ‏

پس پرودگارش (در خواست) او را اجابت كرد و حیله زنان را از او برگرداند، زیرا كه او شنواى داناست.

پیام‏ها:

1- مردان خدا، مستجاب الدعوة هستند. «فاستجاب له»

2- گاهى شداید و سختى‏ها زمینه‏ى پیدا شدن امداد الهى و راه نجات است. «ربّ السجن... فاستجاب»

3- پاكدامنى و عفاف، موجب استجابت دعا مى‏شود. «ربّ السجن احبّ... فاستجاب»

4- درخواست خالصانه از خداوند، استجابت و عنایت او را در پى دارد. «ربّ... فاستجاب»

5 - دعاى یوسف براى مصون ماندن از كید زنان مصر سریعاً مستجاب شد. (حرف «فاء» در كلمه‏ى «فاستجاب»، رمز سرعت است)

6- هر كس به خدا پناه ببرد، محفوظ مى‏ماند. «فاستجاب له ربّه فصرف عنه كیدهنّ»

7- گاه دشمن كارى را مى‏كند كه به نفع ما تمام مى‏شود. (دشمن یوسف را به زندان انداخت، كه مایه‏ى خلاصى یوسف از زلیخا بود) «فصرف عنه كیدهنّ»

8 - لازمه‏ى عصمت، نبوّت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، امّا از گناه معصوم بود.) «فصرف عنه كیدهنّ»

9- استجابت دعا، دلیل بر شنوایى و بینایى و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

10- كسانى كه مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشكل بپردازند؛ چنانكه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السمیع العلیم»

«35» ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الْأَیَاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّى‏ حِینٍ‏

سپس بعد از آن همه نشانه‏ها و شواهدى كه (براى پاكى یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه كرد كه او را تا مدّتى زندانى كنند.

پیام‏ها:

1- یك دیوانه، سنگى را در چاه مى‏اندازد، صد نفر عاقل نمى‏توانند آنرا در آورند. یك زن عاشق شد، مردان متعدّد و رجال مملكتى نتوانستند این رسوایى را چاره‏اندیشى كنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

2- كاخ‏نشینى معمولاً با بى‏پروایى و پررویى همراه است. «من بعد ما رأوا الایات لیسجننّه» با این همه دلیل بر پاكى یوسف، باز هم او محكوم به زندان مى‏شود.

3- زیبایى، همیشه خوشبختى‏آور نیست، دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... لیسجننّه»

4- معمولاً در دربارها و كاخهاى طاغوتیان، دادگاه و محاكمه غیابى و تشریفاتى است، تا بى‏گناهان محكوم شوند. «لیسجننّه» (البتّه در مواردى این گونه نیست)

5 - در جامعه‏ى آلوده، هوسرانان آزاد و تقواپیشگان در زندانند. «لیسجننّه»

6- افراد خاطى به ویژه قدرتمندان كمتر مسئولیّت عمل خود را مى‏پذیرند و مى‏خواهند دیگران را قربانى كنند. «لیسجننّه»

7- در نظام‏هاى طاغوتى معصوم‏تر مظلومتر است. «لیسجننّه»

8 - پاك بودن و پاك ماندن زحمت دارد. «لیسجننّه»

9- جلوگیرى از رسوایى خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حكمرانان مصر از زندانى ساختن یوسف بود. «لیسجننّه حتّى حین»

10- وقتى دستگاه قضایى بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذى نفوذ تصمیم مى‏گیرد، مدّت زمان زندان نیز نامشخّص است. «حتّى حین»

«36» وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّى أَرَانِى أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الْأَخَرُ إِنِّى أَرَانِى أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِى خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ‏

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یكى از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم كه (انگور را) براى شراب مى‏فشارم و دیگرى گفت: من خود را در خواب دیدم كه بر سرم نانى مى‏برم و پرندگان از آن مى‏خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیكوكاران مى‏بینیم.

نكته‏ها:

در حدیث مى‏خوانیم: دلیل آنكه زندانیان، یوسف را نیكوكار نامیدند، این بود كه به افراد مریض در زندان رسیدگى مى‏كرد و به نیازمندان كمك و براى سایرین، جا باز مى‏كرد.(375)

پیام‏ها:

1- زندان یوسف، عمومى بوده است. «معه السِجن»

2- خواب‏ها را ساده نگیریم، در بعضى از آنها اسرارى نهفته است. «أرانى أعصر خمراً» (ممكن است انسان‏هاى عادّى نیز خواب‏هاى مهمى ببینند.)

3- انسان همه جا مى‏تواند مثمر ثمر باشد، حتّى در زندان. «نبّئنا بتأویله»

4- نیكوكاران با صفاى دل چیزهایى درك مى‏كنند كه دیگران آن را نمى‏یابند. «نبّئنا بتأویله انّا نراك من المحسنین»

5 - اگر مردم اعتماد به كسى پیدا كنند، تمام رازهاى خود را با او در میان مى‏گذارند. «انّا نراك من المحسنین»

6- انسان‏هاى وارسته، در زندان نیز روى افراد تأثیر مى‏گذارند. «انّانراك من المحسنین»

7- حتّى مجرمان و گناهكاران نیز براى نیكوكاران، جایگاه شایسته‏اى قایلند. «انّا نراك من المحسنین»

8 - نیكوكاران همه جا حتّى در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. «انّا نراك من المحسنین»

9- نیكوكارى یوسف‏علیه السلام قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت‏رسانى به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)

10- بدون تمكن مالى و آزادى هم مى‏توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادى) «انّا نراك من المحسنین»

11- اوّل نیكوكارى خود را اثبات كنید، سپس به تبلیغ دین بپردازید. (یوسف كه در نظر مردم نیكوكار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانى، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یكتاپرستى دعوت نمود)

12- دادن آگاهى‏هاى صحیح از مصادیق احسان است. (ما را از اسرار خوابى كه دیده‏ایم آگاه ساز) «انّا نراك من المحسنین»

«37» قَالَ لَا یَأْتِیْكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَن یَأْتِیَكُمَا ذَ لِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّى إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْأَخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ‏

(یوسف به آن دو نفر كه خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنكه جیره غذایى شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از امورى است كه پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومى را كه به خدا ایمان ندارند و به قیامت كفر مى‏ورزند، رها كرده‏ام.

نكته‏ها:

در ترجمه بخش اوّل آیه، این احتمال نیز وجود دارد كه معناى آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند مى‏دانم غذایى كه براى شما خواهند آورد چیست؟ پس مى‏توانم خواب شما را تعبیر كنم. یعنى یوسف علاوه بر تعبیر خواب از چیزهاى دیگر نیز خبر مى‏داده است. مثل حضرت عیسى‏علیه السلام كه از غذاى ذخیره شده در منازل و یا آنچه مى‏خوردند، خبر مى‏داد.

سؤال: چرا حضرت یوسف‏علیه السلام خواب آنان را فورى تعبیر نكرد و آن را به وقتى دیگر و ساعتى بعد موكول كرد؟

پاسخ: فخررازى در تفسیر كبیر، چند وجه براى آن بیان كرده است:

1- مى‏خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا كمى تبلیغ و ارشاد كند، شاید شخص اعدامى ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

2- مى‏خواست با بیان نوع غذایى كه نیامده، اعتماد آنان را جلب كند.

3- مى‏خواست آنها را تشنه‏تر كند، تا بهتر بشنوند.

4- چون تعبیر خواب یكى از آنها اعدام بود، كمى طفره رفت تا قالب تهى نكند.

پیام‏ها:

1- گاهى براى تأثیرگذارى بیشتر، لازم است انسان قدرت علمى و كمالات خود را به دیگران عرضه كند. «قال... نبّأتكما بتأویله»

2- از علم خود براى بهره رساندن به دیگران استفاده كنیم. «نبّأتكما... ممّا علّمنى ربّى»

3- معلومات و دانسته‏هاى خود را از خدا بدانیم. «ممّا علّمنى ربّى»

4- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «علّمنى ربّى »

5 - خداوند حكیم است وبى‏جهت درى را به روى كسى باز نمى‏كند. «علّمنى ربّى» زیرا من؛ «تركتُ ملّة قوم لایؤمنون»

6- كسى كه از ظلمات كفر فرار كند، به نور علم مى‏رسد. «علّمنى ربّى انّى تركت» (دلیل علم من تركِ كفر است.)

7- از فرصت‏ها، بهترین استفاده را بكنید. «نبّاتكما بتأویله... انّى تركتُ ملّة» (یوسف قبل از تعبیر خواب، كار فرهنگى و اعتقادى خود را شروع كرد.)

8 - اساس ایمان، تبرّى و تولّى است. در این آیه برائت از كفّار، «انّى تركت» و در آیه بعد پیروى از ولایت اولیاى الهى مطرح است. «واتّبعت»

9- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز كرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ كرد. (یوسف نفرمود: شما از كفر دست بكشید، بلكه فرمود: من راه كفر را رها كردم) «انّى تركتُ ملّة قوم لایؤمنون»

10- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در كنار یكدیگر بوده است. «قوم لایؤمنون باللَّه و هم بالاخرة هم كافرون»

«38» وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِى إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَىْ‏ءٍ ذَ لِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْكُرُونَ‏

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروى كرده‏ام. براى ما سزاوار نیست كه چیزى را شریك خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما وبر مردم است، ولى بیشتر مردم سپاس‏گزارى نمى‏كنند.

نكته‏ها:

اصالت خانوادگى، همچنان كه در ساختار شخصیّت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف براى معرفى خود، به پدران خود كه انبیاى الهى هستند تكیه مى‏كند، تا هم اصالت خانوادگیش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشى است كه پیامبرصلى الله علیه وآله نیز در معرّفى خود به كار مى‏برد و مى‏فرمود: من همان پیامبر امّى هستم كه نام ونشانم در تورات و انجیل آمده است. سیدالشهدا حسین‏ابن علىّ‏علیهما السلام در كربلا و امام سجادعلیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرّفى كردند: «اَنا ابن فاطمة الزّهرا»

كلمه «ملّة» در قرآن به معناى آیین بكار رفته است. سیماى «ملّة ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است: «با تمام قُوا در راه خدا جهاد كنید و اهل نماز و زكات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختى و حرجى نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملّت پدرتان ابراهیم.»(376)

پیام‏ها:

1- رسیدن به حقّ، در گرو شناخت باطل و ترك آن است. «تركتُ ملّة قوم لا یؤمنون و اتّبعتُ ملّة...»

2- جدّ انسان، در حكم پدر انسان است و كلمه «أب» به او نیز اطلاق شده است. «ملّة آبائى ابراهیم و اسحاق ویعقوب»

3- انبیا باید از خاندان پاك باشند. «آبائى ابراهیم و...»

4- پیامبران الهى از یك وحدتِ هدف برخوردارند. «ملّة آبائى ابراهیم واسحاق و...»

5 - حضرت یوسف براى اوّلین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش كرد. «آبائى ابراهیم و اسحاق و یعقوب»

6- در كنار راههاى منفى، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «تركتُ ملّة... واتّبعتُ ملّة...»

7- افتخار به پدران و پیروى از آنان در صورتى كه راه حقّ و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتّبعت ملّة آبائى...»

8 - پدران انبیاعلیهم السلام مشرك نبوده‏اند. «ما كان لنا ان نشرك»

9- پرهیز از شرك و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهى است. «ما كان لنا ان نشرك»

10- شرك، در تمام ابعادش (ذات، صفات و عبادت)، منفور است. «من شى‏ء»

11- پرهیز از شرك و گرایش به توحید، توفیق الهى مى‏خواهد. «ذلك من فضل اللَّه»

12- تعالیم انبیا، نعمتى الهى و سزاوار شكر و سپاس است. «ذلك من فضل اللّه علینا... و لكنّ اكثر الناس لایشكرون»

13- نبوّت و هدایت، توفیق وفضل الهى براى همه است. «علینا و على النّاس»

14- اكثریّت، معیار شناخت صحیح نیست. «اكثر النّاس لا یشكرون»

15- پشت كردن به راه انبیا، بزرگ‏ترین كفران نعمت است. «لایشكرون»

«39» یَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

اى دو یار زندانى من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یكتاى مقتدر؟

نكته‏ها:

انسان‏ها سه دسته‏اند: گروهى قالب پذیرند، مثل آب و هوا كه از خود شكلى ندارند ودر هر ظرفى به شكل همان ظرف در مى‏آیند. گروهى نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد كه در برابر فشار بیرونى ایستادگى مى‏كنند. اما گروهى امام و راهبرند كه دیگران را به رنگ حقّ درمى‏آورند. یوسف نمونه‏اى از انسان‏هاى دسته سوّم است كه در زندان نیز از مشرك، موحّد مى‏سازد.

در قرآن در جاهاى مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است كه به نمونه‏هایى از آن درباره خداوند اشاره مى‏كنیم:

1- «قل هل من شركائكم من یبدأ الخلق ثمّ یعیده »(377)؛ آیا از شركایى كه براى خدا گرفته‏اید كسى هست كه بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

2- «قل هل من شركائكم من یهدى الى الحقّ»(378)؛ آیا از شركایى كه براى خدا قرار داده‏اید كسى هست كه به حقّ راهنمایى كند؟

3- «قل أغیر اللَّه اَبغى ربّاً و هو ربّ كلّ شى‏ء»(379)؛ آیا غیر خداى یكتا پروردگارى بپذیرم در حالى كه او پروردگار همه چیز است؟

4- «آللَّه خیرٌ امّا یشركون»(380)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریك او مى‏گردانید؟

پیام‏ها:

1- مردم را با محبّت و عاطفه، صدا بزنید. «یا صاحبى»

2- براى بیدار ساختن فطرت افراد، از چاشنى محبّت و احسان استفاده كنید. «یا صاحبى...»

3- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبى السجن»

4- از مكان‏ها وزمان‏هاى حسّاس براى تبلیغ استفاده كنید. «یا صاحبى السجن ءارباب متفرّقون...» (یوسف در زندان همین كه مى‏بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ مى‏كند.)

5 - پرسش ومقایسه، یكى از راه‏هاى ارشاد وهدایت است. «ءارباب متفرّقون خیر...»

6- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) «ءارباب متفرّقون خیر...»

7- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراكندگى، و خداى واحد عامل یگانگى است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه...»

8 - فطرت بشر از تفرقه و تشتّت بیزار است و یوسف از همین امر براى اثبات توحید بهره گرفته است. «ءارباب متفرّقون خیر أم اللّه الواحد...»

9- وحدت و یگانگى، عامل قدرت و غلبه است. «الواحد القهّار»

«40» مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَآءً سَمَّیْتُموهَآ أَنتُمْ وَ ءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلَّا إِیَّاهُ ذَ لِكَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ‏

شما غیر خدا چیزى را عبادت نمى‏كنید مگر اسم‏هایى (بى‏مسمّى) كه شما وپدرانتان نامگذارى كرده‏اید (و) خداوند هیچ دلیلى (بر حقانیّت) آن نفرستاده است. كسى جز خدا حقّ فرمانروایى ندارد، او دستور داده كه جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولى اكثر مردم نمى‏دانند.

پیام‏ها:

1- معبودهاى غیر او واقعى نیستند، بلكه ساخته خیال مشركان و نیاكان آنهاست. «ماتعبدون... الاّ اسماء سمّیتموها انتم و اباؤكم»

2- بسیارى از قدرت‏ها، سازمان‏ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه‏ها، ملاقات‏ها و حمایت‏ها و محكومیت‏ها و عناوین و القاب دیگر، اسم‏هاى بى‏مسمّى وبت‏هاى مدرن روزگار ما هستند كه بشر به جاى خدا، دنباله‏رو آنان شده است. «ما تعبدون ... اسماء سمّیتموها»

3- سابقه و قدمت، دلیل حقانیّت نیست. «انتم و آبائكم ما انزل اللّه بها من سلطان»

4- عقاید آدمى باید متكى بر دلیل وبرهان عقلى یا نقلى باشد. «من سلطان»

5 - در برابر هیچ فرمانِ غیر الهى، كرنش نكیند. زیرا فرمان دادن تنها حقّ خداوند است. «ان الحكم الاّ للّه»

6- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. «الاّ تعبدوا الاّ ایّاه ذلك الدّین القیّم»

7- هر قانونى جز قانون الهى متزلزل است.«ذلك الدّین القیّم»

8 - جز بر عقیده محكم و استوار نباید اعتماد كرد. «ذلك الدّین القیّم»

9- بیشتر مردم به استوارى دین خدا جاهلند. «ذلك الدین القیّم و لكن اكثر النّاس لایعلمون» (یا جاهل بسیط كه به جهل خود آگاه است یا جاهل مركّب كه خیال مى‏كند مى‏داند و در واقع نمى‏داند)

10- جهل ونادانى، زمینه‏ساز پیدایش شرك است. «لا یعلمون»

«41» یَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَیَسْقِى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْأَخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّیْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِىَ الْأَمْرُ الَّذِى فِیهِ تَسْتَفْتِیَانِ‏

اى دوستان زندانیم! امّا یكى از شما (آزاد مى‏شود) و به ارباب خود شراب مى‏نوشاند و دیگرى به دار آویخته مى‏شود و (آنقدر بالاى دار مى‏ماند كه) پرندگان (با نوك خود) از سر او مى‏خورند. امرى كه درباره آن از من نظر خواستید، حتمى و قطعى است.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «ربّ» به حاكم، مالك و ارباب نیز اطلاق مى‏شود. مثل، «ربّ الدار» یعنى صاحب خانه. پس جمله‏ى «فیسقى ربّه خمراً» یعنى به ارباب خود شراب مى‏دهد.

پیام‏ها:

1- كرامت افراد را رعایت كنید هر چند در خط فكرى شما نباشند. «یا صاحبى»

2- در پاسخ‏گویى به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «امّا احدكما...» (تعبیر اوّل براى كسى است كه زودتر خوابش را گفته است.)

3- بعضى از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحّد باشد، مى‏تواند تعبیر مهمّى داشته باشد.«فیسقى ربّه خمراً»

4- خبرِ خوش را، اوّل بگویید. «احدكما فیسقى... الاخر فیصلب»

5 - معبّر مى‏تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنى به دار آویخته شد)

6- تعبیر خواب یوسف پیش‏بینى و حدس نیست، بلكه خبر قطعى از جانب خداست. «قُضى الامر»

«42» وَ قَالَ لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِى عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّیْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِى السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ‏

و (یوسف) به آن زندانى كه مى‏دانست آزاد مى‏شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولى) شیطان یادآورى به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالى در زندان ماند.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «ظنّ» به معناى اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادى یكى واعدام دیگرى خبر داده است. بنابراین «ظنّ» در اینجا به معناى گمانِ همراه با شك و تردید نیست.

كلمه‏ى «بضع» به عدد زیر ده گفته مى‏شود و اكثر مفسّران مدّت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته‏اند.

در بعضى تفاسیر، جمله‏ى «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه كرده‏اند كه «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جاى استمداد از خداوند به ساقى شاه توجّه كرد» و این براى یوسف ترك اولى‏ بود و لذا سال‏هاى دیگرى را نیز در زندان ماند. امّا صاحب‏المیزان مى‏نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. به علاوه در دو آیه بعد آمده كه «قال الّذى نجا منهما و ادّكر بعد امّة» فراموش كننده بعد از مدتّ‏ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم مى‏شود كه فراموشى مربوط به ساقى بوده است نه یوسف.

پیام‏ها:

1- انبیا نیز از طرق معمول، مشكلات خود را حلّ مى‏كنند، و این با توحید و توكّل منافاتى ندارد. «اُذكرنى عند ربّك»

2- هر تقاضایى رشوه نیست. «اُذكرنى عند ربّك» یوسف براى تعبیر خواب، مزد و رشوه‏اى درخواست نكرد، بلكه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

3- براى اثبات بى گناهى و پاكى خود از هر طریق سالم براى رساندن شكواى خود به گوش مسئولین بهره ببرید. «اُذكرنى عند ربّك»

4- كاخ نشینى و رفاه و آسایش، زمینه‏ساز فراموش كردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان»

5 - معمولاً افراد بعد از رسیدن به پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمى را به فراموشى مى‏سپارند. «فانساه الشیطان ذكر ربّه»

6- خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. «فانساه الشیطان»

«43» وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّى أَرَى‏ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ یَآ أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِى فِى رُءْیَاىَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْیَا تَعْبُرُونَ‏

و (روزى) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه كه هفت گاو لاغر آنها را مى‏خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشكیده‏ى دیگر را (در خواب) دیدم، اى بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب مى‏كنید درباره‏ى خوابم به من نظر دهید.

نكته‏ها:

تاكنون در این سوره، چهار خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانى و خواب پادشاه مصر. خوابِ اوّل سبب دردسر براى او ولى تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یك نوبت در خواب دید، گاوهاى لاغر گاوهاى فربه را مى‏خورند و نوبت دیگر، خوشه‏ى سبز در كنار خوشه‏هاى خشكیده را دید.(381)

درباره‏ى اینكه عزیز مصر، همان پادشاه مصر است یا آنان دو نفر هستند، گفتگو و اختلاف نظر است كه ما از آن مى‏گذریم، زیرا نقشى در بحث ندارد.

در كتاب روضه‏ى كافى آمده است كه خواب دیدن سه نوع است: گاهى بشارت الهى، گاهى ایجاد وحشت از شیطان و گاهى خواب‏هاى بى‏سروته وپریشان.(382)

پیام‏ها:

1- خداوند با خواب دیدن یك شاه ظالم، (به شرطى كه تعبیر كننده‏اش یوسف باشد) ملّتى را از قحطى نجات مى‏دهد. «قال الملك انّى أرى‏»

2- پادشاه مصر، رؤیاى شگفت خویش را به طور مكرّر دیده بود. «أرى‏» (تكرار قرینه‏اى بر واقع‏نمایى است)

3- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصّى دارند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطى و گاو چاق، سمبل فراوانى است) «سبع بقرات سمان یأكلن سبع عجاف»

4- رؤسا و قدرتمندان با اندك خاطره‏ى ناگوارى، احساس خطر مى‏كنند كه مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك انّى أرى... أفتونى فى رؤیاى»

5 - حاكمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایّها الملأ افتونى»

6- براى تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه كرد و نباید به تعبیر هركس توجّه نمود. «أفتونى .... ان كنتم للرؤیا تعبرون»

«44» قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلاَمِ بِعَالِمِینَ‏

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‏هایى پریشان است و ما به تعبیر خواب‏هاى آشفته دانا نیستیم.

نكته‏ها:

كلمه‏ى «اضغاث» جمع «ضَغث» به معناى مخلوط كردن و «ضِغْث» به معناى دسته چوبِ مختلط است. كلمه‏ى «احلام» جمع «حلم» به معناى خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنى خواب‏هاى پراكنده ودرهمى كه معّبر نمى‏تواند سرنخى از آنرا به دست آورد.

پیام‏ها:

1- ندانستن و جهل خود را توجیه نكنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمى‏دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

2- چه بسا خواب‏هایى كه به نظر پراكنده مى‏رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»

3- كار را باید به كاردان سپرد. (كارشناس تعبیر مى‏كند، ولى غیر كارشناس مى‏گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

«45» وَ قَالَ الَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ‏

و آن كس از آن دو (زندانى) كه نجات یافته بود، پس از مدّتى (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر كنم.

نكته‏ها:

«اُمّة» گرچه به معناى اجتماع مردم است، ولى در اینجا به اجتماع روزها (مدّت‏ها) اطلاق شده است.(383)

پیام‏ها:

1- خوبى‏ها، دیر یا زود اثر خود را نشان مى‏دهند. «ادّكر بعد اُمّة»

2- فقط هنگام نیاز به فكر دوستان نباشیم. (همین كه به تعبیر خواب نیاز پیدا كردند، یاد یوسف افتادند.) «وادّكر بعد امّة»

3- رسیدن به مقام و موقعیّت، معمولاً انسان‏ها را نسبت به گذشته دچار فراموشى مى‏كند. «وادّكر بعد امّة»

4- كسى كه دیگران را به كارى راهنمایى كند، گویا خود او آن كار را انجام داده است. «اَنا انبّئكم»

5 - هم‏زندانى یوسف‏علیه السلام به اندازه‏اى به خبرگى یوسف اعتماد داشت كه از طرف خود به پادشاه وعده قطعى به تعبیر خواب داد. «اَنا انبّئكم بتأویله»

6- آگاهان را به جامعه معرفى كنیم، تا مردم از آنان بهره‏مند شوند. «فارسلون»

7- بعضى از كارشناسان در انزوا به سرمى‏برند از آنان غافل نشوید. «فارسلون»

8 - ما باید به سراغ استاد برویم، نه آنكه استاد را احضار كنیم. «فارسلون»

«46» یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ لَّعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ‏

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) اى یوسف! اى مرد راستگوى! درباره‏ى (این خواب كه) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را مى‏خورند و هفت خوشه‏ى سبز و (هفت خوشه‏ى) خشكیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوى مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.

نكته‏ها:

«صدّیق» به كسى گفته مى‏شود كه گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق كنند. دوست یوسف چون رفتار و كلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوى دیگر، تعبیرهاى خواب خود و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدّیق صدا زد.

خداوند ابراهیم را «صدّیق» خوانده، «انّه كان صدّیقاً»(384) و او را خلیل خود كرد؛ «و اتّخذ اللّه ابراهیم خلیلاً»(385) مریم را صدیقه خوانده، «و امّه صدّیقة»(386) و او را برگزید؛ «اِنّ اللّه اصطفاكِ»(387) یوسف را صدّیق شمرده، «یوسف ایّها الصدّیق»(388) و هرگونه مكنت به او داد؛ «و كذلك مكّنا لیوسف»(389) و ادریس را صدّیق خوانده، «انّه كان صدّیقاً»(390) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رفعناه مكاناً علیاً»(391) و براى كسانى كه در آن درجه نیستند، بودن با صدیقین است. «فاؤلئك مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین والصدّیقین...»(392)

«صدّیق»، از القابى است كه پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله به حضرت على‏علیه السلام داده است.(393)

جمله‏ى «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنى واقف شدن مردم به وجود ارزشى یوسف باشد. یعنى به سوى مردم برگردم تا آنها بدانند كه تو چه گوهرى هستى.

پیام‏ها:

1- قبل از درخواست، سزاوار است از كمالات شخص تجلیل شود. «یوسف ایّها الصدیق»

2- سؤالات و مشكلات خود را از افراد خوش سابقه، صدّیق، راستگو و راست كردار بپرسیم. «ایّها الصدّیق أفتنا...»

3- حكومت‏ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «یوسف ایّها الصدّیق أفتنا...»

«47» قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِى سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِیلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ‏

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پى‏درپى كشت كنید و آنچه را درو كردید، جز اندكى را كه مى‏خورید، در خوشه‏اش كنار بگذارید.

نكته‏ها:

یوسف علیه السلام بدون گلایه و شكوه از رفیق كه چرا او را فراموش كرده و بدون آنكه قید و شرطى براى تعبیر خواب پادشاه تعیین كند، فورى به تعبیر خواب پرداخت، زیرا كتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امرى به دور از شأن انسان‏هاى پاك و نیكوكار است.

یوسف به جاى تعبیر خواب، راه مقابله با قحطى را با برنامه‏اى روشن بیان كرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‏ریزى و مدیریّت دارد.

علم كشاورزى و سیاست ذخیره‏سازى و لزوم صرفه‏جویى در مصرف، از این آیه استفاده مى‏شود.

پیام‏ها:

1- طرح و برنامه‏هاى سازنده خود را بدون منّت و چشم‏داشت عرضه كنیم. «قال تزرعون»

2- براى نجات جامعه بایستى از مشكلات شخصى چشم پوشید. (یوسف سخنى از زندانى بودن خود كه مسئله‏ى شخصى است، چیزى نگفت، بلكه به فكر حلّ مشكل مردم بود) «قال تزرعون...»

3- مدیریّت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلى حكومت است. «قال تزرعون...»

4- حكومت‏ها باید قحطى و خشكسالى را پیش‏بینى كنند و در ایّام فراخى با تدبیر از فشار مشكلات بكاهند. «تزرعون...»

5 - به هنگام مناسب بودن شرایط حداكثر بهره‏بردارى را باید نمود. «تزرعون...»

6- در مواقعى كه بحرانى در پیش است باید بر ظرفیّت تولید و كار افزود. «تزرعون...»

7- مردان خدا، باید براى رفاه مردم فكر كنند و طرح دراز مدّت و كوتاه مدّت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»

8 - زمان، عنصر بسیار مهمى در برنامه ریزى و مدیریّت است. «سبع سنین»

9- فقط تشریح وضعیّت كافى نیست، باید طرح و برنامه داد. «تزرعون سبع سنین دأباً...»

10- برنامه‏ریزى در تولید «تزرعون سَبْعَ سِنِینَ» و صرفه جویى و ذخیره‏سازى «فَذَرُوهُ» یك ضرورت است. (در حالى كه جوامع عقب مانده بدون توجّه به این مراحل فقط مصرف مى‏كنند.)

11- كنترل حكومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانى امرى ضرورى است. «تزرعون... فذروه...»

12- گندم اگر به خوشه باشد بر عمرش اضافه مى‏شود. «فذروه فى سنبله»

13- مى‏توان با برنامه‏ریزى، خود را براى مقابله با حوادث طبیعى همچون قحطى، زلزله و سیل آماده كرد. «فذروه فى سنبله»

14- برنامه‏ریزى و تدبیر براى آینده، منافاتى با توكل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذروه فى سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)

15- طرحها باید قابلیّت عملى داشته باشند. «فذروه فى سنبله» (بهترین شیوه عملى در آن زمانِ بدون سیلو و تكنولوژى، واگذاردن گندم در خوشه بود.)

16- هر تلخى‏اى بد نیست. همین قحطى مقدّمه‏ى حاكمیّت یوسف شد وهمچنین مقدّمه صرفه‏جویى وكار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الاّ قلیلا»

17- آینده‏نگرى وبرنامه‏ریزى بلند مدّت براى مقابله با مشكلات اقتصادى جامعه، لازمه مدیریّت كشور است. «تزرعون... فذروه... الاّ قلیلا»

18- صرفه‏جویى امروز، خودكفایى فردا واسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قلیلاً ممّا تأكلون»

19- رؤیاى كافران نیز مى‏تواند بیانگر واقعیّت‏ها و حاوى دستورالعمل‏هایى براى حفظ جامعه باشد.

20- امروز باید براى فرداى بهتر كوشش كرد. «تزرعون... ثمّ یأتى من بعد ذلك»

«48» ثُمَّ یَأْتِى مِن بَعْدِ ذَ لِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِیلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ «49» ثُمَّ یَأْتِى مِن بَعْدِ ذَ لِكَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ‏

سپس بعد از آن، هفت سال سخت مى‏آید كه مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره كرده‏اید خواهند خورد جز اندكى كه (براى بذر) حفظ مى‏كنید. سپس بعد از آن، سالى فرا مى‏رسد كه به مردم در آن سال باران مى‏رسد (و مشكل قحطى تمام مى‏شود) ودر آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانى، از میوه‏ها ودانه‏هاى روغنى) عصاره مى‏گیرند.

نكته‏ها:

«یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنى مردم از جانب خداوند یارى مى‏شوند و یا از «غیث» است، یعنى باران مى‏بارد و حوادث تلخ پایان مى‏پذیرد.(394)

هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشك كه در خواب آمده بود، توسط یوسف به 14 سال نعمت و قحطى تعبیر شد، امّا سال پانزدهم كه سال نزول باران و فراوانى بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است كه یوسف از جانب خداوند مطرح كرد، تا زمینه براى اعلام نبوّتش فراهم باشد. «ثمّ یاتى من بعد ذلك عام...»

شرایط یك مدیریّت كارآمد در جامعه:

1- اعتماد مردم. «انّا لنراك من المحسنین»

2- صداقت. «یوسف ایّها الصدیق»

3- علم و دانایى. «علّمنى ربّى»

4- پیش‏بینى صحیح. «فذروه فى سنبله»

5 - اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا كردند.

پیام‏ها:

1- مردم را نسبت به شداید و سختى‏هاى آینده آگاه كنیم تا آمادگى مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یأتى من بعد ذلك سبع شداد»

2- پس‏انداز وبرنامه‏ریزى براى ایّام ناتوانى، ارزشمند است. «سبع شداد یأكلن ما قدّمتم»

3- آینده نگرى و برنامه‏ریزى مى‏تواند ملّتى را از طوفان‏هاى سخت حوادث عبور دهد. «یأكلن ما قدّمتم»

4- در مصرف، مقدارى را براى بذر و سرمایه ذخیره كنید. («ممّا تحصنون» یعنى در حصن و حرز ذخیره كردن.)

5 - در شرایط سخت باید پایه‏ها و سرمایه‏هاى اصلى را حفظ كرد. «ممّا تحصنون»

6- روشهاى نگاهدارى وتبدیل مواد غذایى را بیاموزیم تا از بین نروند. «ممّا تحصنون»

7- بعد از سختى، آسانى است. «ثمّ یأتى من بعد ذلك عام فیه یغاث الناس»

8 - مردم را به آینده امیدوار كنیم تا بتوانند سختى‏ها را تحمّل كنند. «ثمّ یأتى من بعد ذلك عام فیه یغاث»

9- پیش بینى وضع هوا و بارندگى امرى مفید در برنامه ریزى كشاورزى است. «یأتى... عام فیه یغاث»

10- رؤیاها مى‏تواند بازگو كننده‏ى رخدادهاى آینده و رموز راهگشا براى انسان باشد. «یغاث الناس و فیه یعصرون»

11- براى دفع مشكل مردم اقدام كنیم، هر چند مردم منطقه و كشور ما نباشند. (طرح یوسف براى منطقه خودش نبود)

12- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقاى حكومت‏ها وامنیّت ورفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف براى مبارزه با قحطى و خشكسالى،از دانش وهوش او حكایت دارد)

«50» وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِى بِهِ فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى‏ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّاتِى قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّى بِكَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ‏

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‏ى شاه نزد وى آمد (یوسف) گفت: نزد آقاى خود برگرد و از او بپرس كه ماجراى آن زنانى كه دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حیله آنان آگاه است.

نكته‏ها:

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‏اى سنجیده، آن هم بدون توقّع و قید و شرطى، ثابت كرد كه او یك مجرم و زندانى عادى نیست، بلكه انسانى فوق‏العاده و داناست.

وقتى فرستاده‏ى شاه به سوى یوسف آمد، فوراً از خبر آزادى استقبال نكرد، بلكه درخواست كرد كه پرونده سابق دوباره بررسى شود، زیرا او نمى‏خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلكه مى‏خواست بى‏گناهى و پاكدامنى او ثابت شود و به شاه بفهماند كه در رژیم او تا چه اندازه فساد و بى‏عدالتى حاكم شده است.

در حدیث مى‏خوانیم: كه رسول اكرم صلى الله علیه وآله فرمود: از صبر یوسف در شگفتم كه وقتى عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا كرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمى‏گویم، امّا زمانى كه خواستند او را آزاد كنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.(395)

شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانى كرد. «قطّعن ایدیهنّ»

پیام‏ها:

1- مغزهایى كه كشور بدانها احتیاج دارد و زندانى هستند، اگر مرتكب جنایتى نشده‏اند، باید با كمك دولت آزاد شوند. «و قال الملك ائتونى به»

2- براى استفاده از مغزهاى متفكّر (بویژه در شرایط بحرانى) درنگ جایز نیست. «و قال الملك ائتونى به»

3- حاكمان، نیازمند انسان‏هاى اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. «و قال الملك ائتونى به»

4- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانى مى‏كند. «قال الملك ائتونى به»

5 - یوسف‏علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمى‏دانست. «ارجع الى ربّك»

6- احترام رهبران و حاكمان را هر چند كافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الى ربّك»

7- آزادى ،به هر قیمتى ارزش ندارد. اثبات بى‏گناهى مهم‏تر از آزادى است. «ارجع الى ربّك فسئله»

8 - زندانى كه علیرغم آزادى، پیشنهاد بررسى پرونده را مى‏دهد، پاك است. «فسئله»

9- یوسف، اول ذهن مردم را پاك كرد، بعد مسئولیّت پذیرفت. «مابال النّسوة»

10- دفاع از آبرو و حیثیّت، واجب است. «ما بال النّسوة»

11- دادخواهى از حاكمان غیر الهى جایز است. «فسئله ما بال النسوة...»

12- در موارد حساس (مانند موقعیّت یوسف‏علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستى به جهت حفظ آبروى برخى، حقایق را پنهان كرد. «ما بال النسوة...»

13- اشاره یوسف به «قَطَّعنَ أیدیهنَّ» شاید به این جهت بود كه این واقعه جنبه عمومى‏ترى داشت و قابل انكار نبود. «ما بال النسوة اللاتى قَطَّعنَ أیدیهنَّ»

14- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته‏اند. «كیدهن»

15- گناهان و مسائل اخلاقى را در لفّافه و پوشش بگوییم. «انّ ربّى بكیدهنّ علیم»

16- گرچه كید دشمن عظیم است، امّا خداوند نیز به همه كیدها آگاه است و دوستان خود را از كیدها حفظ مى‏كند. «انّ ربّى بكیدهنّ علیم»

«51» قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قَلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ الَْانَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ‏

(پادشاه به زنان) گفت: وقتى از یوسف كام مى‏خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدى از او نمى‏دانیم. همسر عزیز گفت: اكنون حقیقت آشكار شد، من (بودم كه) از او كام خواستم و بى‏شك او از راستگویان است.

نكته‏ها:

«خطب» دعوت شدن براى امر مهم را گویند. «خطیب» كسى است كه مردم را به هدفى بزرگ دعوت مى‏كند. كلمه‏ى «حصحص» از «حصّه» یعنى جدا شدن حقّ از باطل است.(396)

در این ماجرا یكى از سنّت‏هاى الهى محقّق شده است، كه به خاطر تقواى الهى، گشایش ایجاد مى‏شود. «و مَن یتّق اللَّه یَجعل له مَخرجاً ویرزقه من حیث لایحتسب»(397) هركس از خدا پروا كند، براى او راه خروج و گشایش قرار مى‏دهد و از جایى كه حسابش را نمى‏كند، به او روزى مى‏رساند.

پیام‏ها:

1- گاهى كه گره كور مى‏شود، شخص اوّل كشور باید خود پرونده را بررسى و دادگاه تشكیل دهد. «قال ما خطبكنّ»

2- افراد متّهم را دعوت كنید تا از خود دفاع كنند. «ما خطبكنّ» حتّى زلیخا نیز حضور داشت.«قالت امراة العزیز»

3- به دنبال تلخى‏ها شیرینى‏ها است. در برابر «اراد باهلك سوءً»، «ما علمنا علیه من سوء» آمده است.

4- زنان مصر نه تنها بر خطاكار نبودن یوسف اعتراف كردند، بلكه هر نوع بدى و انحرافى را از او نفى كردند. («من سوء» یعنى هیچ عیب و گناهى بر او نیست)

5 - حقّ براى همیشه، مخفى نمى‏ماند. «الآن حصحص الحقّ»

6- روشن شدن برخى پرونده‏ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصحص الحقّ»

7- وجدان‏ها، روزى بیدار شده واعتراف مى‏كنند. «انا راودته» چنانكه فشار جامعه و محیط، گردنكشان را به اعتراف وادار مى‏كند. (همسر عزیز همین كه دید تمام زنان به پاكدامنى یوسف اقرار كردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

8 - عزیز مصر خواست مراوده‏ى زلیخا با یوسف‏علیه السلام مخفى بماند، ولى خداوند آن را بر همه‏ى عالمیان و براى همیشه آشكار كرد تا پاكى یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودتُه»

9- آنگاه كه خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‏ى نجات و رفع اتّهام مى‏شود. «انّه لمن الصادقین»

«52» ذَ لِكَ لِیَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِى كَیْدَ الْخَآئِنِینَ‏

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیّت) براى آن بود كه (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نكرده‏ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایى نمى‏رساند.

نكته‏ها:

در اینكه این آیه كلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه كلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخى از تفاسیر(398) آن را ادامه سخن یوسف مى‏دانند و برخى دیگر،(399) ادامه سخنان همسر عزیز مصر مى‏شمارند، ولى با توجّه به محتواى آیه، نظر اوّل درست است و نمى‏تواند كلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتى بالاتر از اینكه یك نفر بى‏گناه، سالها در زندان بماند.

یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را براى خروج از زندان، بررسى مجدد پرونده و اعاده‏ى حیثیّت مطرح مى‏كند.

پیام‏ها:

1- شخص كریم درصدد انتقام نیست، به دنبال اعاده‏ى حیثیّت و كشف حقیقت است. «ذلك لیعلم»

2- سوءظن‏ها را از اذهان برطرف كنیم. «ذلك لیعلم...»

3- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اَخنه»

4- خیانت، كارى ناپسند است، هر چند در حقّ كافر باشد. «لم اخنه»

5 - نشان ایمان واقعى، خیانت نكردن در پنهانى و خفاست. «لم‏اخنه بالغیب»

6- خائن براى كار خویش با توجیه خلافش، نقشه مى‏كشد. «كید الخائنین»

7- یوسف تلاش مى‏كرد تا پادشاه را متوجّه سازد كه اراده‏ى خداوند و سنّت الهى، نقش تعیین كننده‏اى در حوادث و رخدادها دارد. «انّ اللَّه لایهدى...»

8 - خائن، به نتیجه نمى‏رسد و خوش عاقبت نیست. آرى! اگر ما پاك باشیم؛ «لم اخنه بالغیب» خداوند اجازه نمى‏دهد، ناپاكان آبروى ما را برباد دهند. «انّ اللَّه لایهدى كید الخائنین»

9- از سنن الهى، عدم موفقیّت خائنان و شكست و رسوایى آنان است. «انّ اللّه لا یهدى كید الخائنین»

«53» وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِى إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّى إِنَّ رَبِّى غَفُورٌ رَّحِیمٌ‏

و من نفس خود راتبرئه نمى‏كنم، چرا كه نفس آدمى بدون شك همواره به بدى امر مى‏كند، مگر آن كه پروردگارم رحم كند كه همانا پروردگار من آمرزنده‏ى مهربان است.

نكته‏ها:

در قرآن براى نفس، حالاتى بیان شده است از جمله:

1- نفس امّاره كه انسان را به سوى زشتى‏ها سوق مى‏دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یكباره سقوط مى‏كند.

2- نفس لوّامه، حالتى است كه انسان خلافكار خود را ملامت و سرزنش مى‏كند و اقدام به توبه و عذرخواهى مى‏كند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

3- نفس مطمئنّه، حالتى است كه تنها انبیا و اولیا وتربیت شدگان واقعى آنان دارند ودر هر وسوسه وحادثه‏اى، پیروزمندانه بیرون مى‏آیند و دلبسته‏ى خدایند.

یوسف علیه السلام عدم خیانت و سربلندى خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند مى‏داند و به عنوان یك انسان كه داراى طبیعت انسانى است، خود را تبرئه نمى‏كند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضى بودن از نفس را نشانه‏ى فساد عقل و بزرگ‏ترین دام شیطان دانسته‏اند.(400) امام سجادعلیه السلام در مناجات الشاكّین، براى نفس پانزده خطر بیان نموده كه توجّه به آن مفید است.

پیام‏ها:

1- هرگز خود را به پاكى مستائیم و تبرئه نكنیم. «ما اُبرّء نفسى»

2- شرط كمال آن است كه حتّى اگر همه مردم او را كامل بدانند، او خود را كامل نداند. در ماجراى حضرت یوسف برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه، شیطان، زندانیان همه گواهى به كمال او مى‏دهند، ولى خودش مى‏گوید: «ما اُبَرّء نفسى»

3- خطر هواى نفس جدّى است، آنرا ساده ننگرید. «انّ النفس لامّارة بالسوء» در آیه، چهار نوع تأكید بكار رفته است. (انّ، لام تأكید، صیغه‏ى مبالغه و جمله‏ى اسمیه)

4- انبیا با آنكه معصومند، اما غرائز انسانى دارند. «انّ النفس لامّارة بالسوء»

5 - هم از پاكى و عفت خود در برابر تهمت‏ها باید دفاع كرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «انّ النّفس لامّارة بالسوء»

6- نفس، خواهش خود را تكرار مى‏كند تا انسان را گرفتار كند. «لامّارة»

7- انسان به طور طبیعى وغریزى، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفى دارد. «لامّارة بالسّوء»

8 - تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط مى‏كند. «الاّ ما رحم»

9- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. كلمه «ربّى» تكرار شده است.

10- مربّى باید رحمت و بخشش داشته باشد. «انّ ربّى غفور رحیم»

11- بخشودگى، مقدّمه‏ى دریافت رحمت الهى است. اوّل مى‏فرماید: «غفور» بعد مى‏فرماید: «رحیم»

12- على‏رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «غفور رحیم»

«54» وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِى بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِى فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَكِینٌ أَمِینٌ‏

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وى را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما داراى منزلتى بزرگ و فردى امین هستى.

نكته‏ها:

در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان كسى را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته مى‏شود: «استخلصه».

یوسف‏علیه السلام وقتى از زندان آزاد مى‏شود بر در زندان جملاتى چند مى‏نویسد كه سیماى زندان در آن جملات ترسیم شده است:

«هذا قبور الاحیاء، بیت الاحزان، تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء» یعنى؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان وشماتت دشمنان است.(401)

پادشاه وقتى پى به صداقت و امانت یوسف مى‏برد و در او خیانتى نمى‏یابد، او را براى خود برمى‏گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد كرد!؟ حتماً او را براى خود بر خواهد گزید كه قرآن درباره‏ى پیامبران چنین تعبیرى دارد: «و أنا اخترتك فاستمع لما یوحى‏»(402)، «واصطنعتك لنفسى»(403)

پادشاه با كلمه «لدینا» اعلام كرد كه یوسف در حكومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت كنند.

قدرت داشتن و امین بودن در كنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولى امكانات نداشته باشد، قدرت انجام كارى را ندارد واگر مكین باشد امّا امین نباشد، حیف و میل بیت‏المال مى‏كند.

چنانكه حضرت على‏علیه السلام خطاب به مالك اشتر استاندار خود مى‏فرماید: بعد از شناسایى و گزینش كارمندان، به آن حقوق مكفى بده. «اَسبغ علیهم الارزاق»(404)

پیام‏ها:

1- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار مى‏دهد.«قال الملك ائتونى به استخلصه لنفسى»

2- در برابر خدمات افراد باید عكس العمل نشان داد و از آنان تقدیر كرد. (در برابر تعبیر خواب دستور داد كه او را آزاد كنند) «ائتونى به استخلصه لنفسى»

3- افراد مشرك وكافر هم از كمالات معنوى لذّت مى‏برند. فطرت كمال دوستى، در هر انسانى وجود دارد. «استخلصه لنفسى»

4- براى تصدّى اعطاى پست‏هاى مهم و كلیدى علاوه بر تدبیر و كاردانى، محبوبیّت و مقبولیّت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفّت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگوارى، محبوبیّت خاصّى پیدا كرد، لذا عزیز مصر گفت او براى خودم باشد) «استخلصه لنفسى»

5 - پاكى، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا مى‏دارد. «استخلصه لنفسى»

6- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب وهنرش نهفته باشد. «فلمّا كلّمه قال»

7- در گزینش‏ها، مصاحبه حضورى نیز مفید است. «فلمّا كلّمه»

8 - براى اعطاى مسئولیّت‏هاى بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملكت، خود مصاحبه حضورى كند. «فلمّا كلّمه»

9- پست‏هاى بزرگ و كلیدى را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار كنید. «فلمّا كلّمه قال انّك الیوم...»

10- انسان صادق و امین حتّى در جمع كافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه‏ى كارگزاران مى‏شود) «انّك الیوم لدینا مكین امین»

11- زنان مصر جمال یوسف دیدند، دل از كف دادند و دست بریدند؛ پادشاه امانت و پاكى او را دید مُلك مصر را در اختیارش نهاد. اگر همه كمالات یوسف بر آنان آشكار مى‏شد چه مى‏كردند؟

12- وقتى به امانت و توان و صداقت كسى اطمینان پیدا كردید، در واگذارى مسئولیّت به او درنگ نكنید. «انّك الیوم لدینا مكین امین»

13- مشاور خاص مسئولین كشورى، باید اهل تقوى، تدبیر، قدرت برنامه‏ریزى و امانت باشد. «استخلصه لنفسى... مكین امین» (یوسف جامع همه اینها بود.)

14- در سپردن مسئولیّت‏ها به افراد امین و كاردان، تعلّل نكنیم. (عزیز مصر، با قاطعیّت حكم صادر كرد) «انك الیوم لدینا مكین امین»

15- به كسى كه اطمینان وایمان پیدا كردید، قدرت بدهید. «لدینا مكین امین»

16- قدرت یوسف‏علیه السلام بدون قید وشرط بوده است. («مكینٌ» بدون هیچ شرط و محدودیّتى)

17- مكین و امین بودن، هر دو با هم لازم است. «مكین امین»

349) قصص، 21.

350) بحار، ج‏13، ص‏44.

351) مریم، 81.

352) نساء، 139.

353) واژه‏هاى «اَعوذ، فاستَعذ و عُذت» در قرآن بیانگر این مطلب است.

354) كافى، ج‏6، ص‏22.

355) تفسیر نورالثقلین ؛ خصال صدوق، ص‏637.

356) تفسیر نورالثقلین.

357) تفسیربرهان ؛ امالى مرتضى، ج‏4، ص‏106.

358) تفسیر كنزالدقائق.

359) آل‏عمران، 55.

360) مریم، 31.

361) امام رضاعلیه السلام فرمودند: وحشتناك‏ترین روزها براى انسان سه روز است: روز تولد و روز مرگ و روز قیامت. عیون اخبارالرضا، ج‏1، ص 257.

362) قصص، 9.

363) غافر، 27.

364) آل‏عمران، 36.

365) بحار، ج 10، ص 227.

366) تفسیر كشف الاسرار.

367) توبه، 74.

368) نساء، 113.

369) مائده، 11.

370) نساء، 76.

371) تفسیر نمونه.

372) تفسیرالمیزان.

373) ابراهیم، 3.

374) بقره، 165.

375) تفسیر نورالثقلین - میزان الحكمه (سجن).

376) حج، 78.

377) یونس، 34.

378) یونس، 35.

379) انعام، 164.

380) نمل، 59.

381) تفسیر المیزان.

382) تفسیر نورالثقلین.

383) تفسیر كبیر و المیزان.

384) مریم، 41.

385) نساء، 125.

386) مائده، 75.

387) آل‏عمران، 42.

388) یوسف، 46.

389) یوسف، 56.

390) مریم، 56.

391) مریم، 57.

392) نساء، 69.

393) تفسیر اطیب‏البیان و كبیر، ذیل آیه 28 سوره غافر.

394) تفسیر المیزان.

395) تفسیر اطیب‏البیان.

396) تفسیر اطیب‏البیان.

397) طلاق 2 - 3.

398) تفسیر مجمع‏البیان و المیزان.

399) تفسیر نمونه.

400) غررالحكم.

401) تفسیر مجمع‏البیان.

402) طه، 13.

403) طه، 41.

404) نهج البلاغه، كتاب 53.

----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس سیزدهم: زیبایى عفاف

سوره نور آیه «30 و 31»

«30» قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُواْ فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى‏ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ‏

به مردان مؤمن بگو: ازبعضى نگاه‏هاى خود (نگاه‏هاى غیرمجاز) چشم‏پوشى كنند ودامن خود را حفظ نمایند. این براى پاكتر ماندن آنان بهتر است. خداوند به‏آنچه انجام مى‏دهند آگاه است.

نكته‏ها:

در شأن نزول این آیه مى‏خوانیم: جوانى در بین راه، زنى را دید و به او چشم دوخت و دنبال او راه افتاد. طورى غرق نگاه بود كه صورتش به دیوار برخورد كرد و مجروح شد، نزد پیامبر صلى الله علیه وآله آمد و ماجراى خود را نقل كرد. این آیه نازل شد.(405)

روایاتى درباره‏ى نگاه‏

\* حضرت على علیه السلام فرمود: «لكم اوّل نَظَرة الى المرئة فلا تتّبعوها بنَظرة اُخرى واحذروا الفتنة» نگاه اوّل مانعى ندارد ولى ادامه‏ى نگاه اشكال دارد، زیرا سبب فتنه مى‏شود.(406)

\* در حدیثى مى‏خوانیم: تمام چشم‏ها در قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمى كه از ترس خدا بگرید و چشمى كه از گناه بسته شود و چشمى كه در راه خدا بیدار بماند.(407)

\* در «صحیح بخارى» مى‏خوانیم كه پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله فرمودند: جلو راه مردم ننشینید. مردم گفتند: ما ناچاریم از نشستن. فرمود: پس حقّ آن را ادا كنید. پرسیدند حقّ آن چیست؟ فرمود: «غَضّ البَصر و كَفّ الاَذى و رَدّ السلام والامر بالمعروف و النهى عن المنكر» ترك چشم چرانى و مردم آزارى، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف و نهى از منكر.

\* حضرت عیسى‏علیه السلام فرمود: از نگاه به نامحرم بپرهیزید كه بذر شهوت را در دل مى‏نشاند و همین براى دچار شدن انسان به فتنه كافى است.(408)

\* حضرت على‏علیه السلام فرمود: «العَین‏رائِدُ القلب» چشم، دل را بدنبال خودمى‏كشد. «العَین‏مَصائد الشیطان» چشم، قلاّب شیطان است. و چشم‏پوشى بهترین راه دورى از شهوات است.(409)

\* پیامبر اكرم صلى الله علیه وآله فرمود: «النَظَر سَهْم مسموم مِن سهام ابلیس فمَن تَركَها خَوفاً من اللّه اعطاه اللّه ایماناً یَجِد حلاوة فى قلبه»(410) نگاه بد، تیرى از تیرهاى مسموم شیطان است كه هر كس از ترس خدا چشم خود را فرو بندد خداوند به او ایمانى مى‏دهد كه از درون خویش شیرینى و مزه‏ى آن را احساس مى‏كند. آن حضرت در حدیث دیگرى فرمود: هركس چشم خود را از حرام پر كند، در قیامت چشم او از آتش پر خواهد شد مگر اینكه توبه كند.(411)

\* امام صادق علیه السلام درباره‏ى نگاه مجاز به زن نامحرم فرمود: «الوَجه والكَفّین والقَدمَین» یعنى نگاه به صورت و كف دست‏ها و روى پاها جایز است، (لكن بدون شهوت).(412)

پیام‏ها:

1- لازمه‏ى ایمان حفظ نگاه از حرام است. «قل للمؤمنین... یغضّوا...»

2- جاذبه‏هاى غریزى را باید كنترل كرد. «یغضّوا»

3- گناه را از سرچشمه جلوگیرى كنیم وتقوا را از چشم شروع كنیم.«من‏ابصارهم»

4- چشم پاك مقدّمه‏ى پاكدامنى است. «یَغضّوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم»

5 - پوشش، براى مردان نیز واجب است. «یَحفظوا فُروجهم»

6- چشم‏چرانى و بى‏عفّتى مانع رشد معنوى انسان است. «یغضّوا - یحفظوا - ازكى»

7- چشم‏چرانى، در محضر خداست. (در محضر خدا معصیت نكنیم) «اِنّ اللّه خبیر»

«31» وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَایُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى‏ جُیُوبِهِنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَیْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُوْلِى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ‏یَظْهَرُواْ عَلَى‏ عَوْرَاتِ النِّسَآءِ وَلَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِن زِینَتِهِنَّ وَتُوبُواْ إِلَى اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ‏

و به زنان با ایمان بگو: از بعضى نگاه‏هاى خود (نگاه‏هاى غیر مجاز) چشم‏پوشى كنند و دامن‏هاى خود را حفظ نمایند و جز آنچه (به طور طبیعى) ظاهر است، زینت‏هاى خود را آشكار نكنند و باید روسرى خود را بر گردن خود بیفكنند (تا علاوه بر سر، گردن و سینه‏ى آنان نیز پوشیده باشد) و زینت خود را ظاهر نكنند جز براى شوهر خود، یا پدر خود یا پدرشوهر خود، یا پسر خود، یا پسرشوهر خود (كه از همسر دیگر است) یا برادر خود، یا پسربرادر خود، یا پسرخواهر خود، یا زنان (هم‏كیش) خود، یا آنچه را مالك شده‏اند (از كنیز و برده)، یا مردان خدمتگزار كه تمایل جنسى ندارند، یا كودكانى كه (به سنّ تمییز نرسیده و) بر امور جنسى زنان آگاه نیستند. و نیز پاى خود را به گونه‏اى به زمین نكوبند كه آنچه از زیور مخفى دارند آشكار شود. اى مؤمنان! همگى به سوى خدا باز گردید و به درگاه خدا توبه كنید تا رستگار شوید.

نكته‏ها:

با اینكه خداوند در قرآن به عدد ركعت‏هاى نماز و طواف اشاره نكرده و بیان مقدار و نصاب زكات و بسیارى از مسائل دیگر را به عهده‏ى پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله گزارده، ولى در مسائل خانوادگى و تربیتى و مفاسد اخلاقى به ریزترین مسائل پرداخته است.

خداوند در این آیه بیست وپنج مرتبه با آوردن ضمیر مونث به زنان توجّه كرده است.(413)

امام صادق‏علیه السلام فرمود: مراد از آیه‏ى «یَغضُضنَ من ابصارهنّ و یحفظوا فروجهنّ» آن است كه حتّى زنان به عورت زنان نگاه نكنند و عورت خود را از نگاه دیگران حفظ نمایند.(414)

كلمه «اِربة» به معناى حاجت و نیاز است. مراد از «اولى الاربة» خدمتگزاران و ملازمانى هستند كه تمایل به همسر ندارند.(415)

پیامبرصلى الله علیه وآله در تفسیر جمله‏ى «الاّ لِبُعولتهنّ» فرمود: خداوند آن دسته از زنان را كه صورت و موى خود را براى شوهر آرایش نكنند ویا تقاضاى شوهر را نپذیرند، لعنت كرده است.(416)

توبه، گاهى پشیمانى از یك گناه فردى و گاهى براى تغییر دادن یك فرهنگ فاسد عمومى است، كه آیه ظاهراً درباره‏ى نوع دوّم است. زیرا در جاهلیّت گردن وسینه‏ى زنان باز بود.(417)

حفظ حجاب و ترك جلوه‏گرى ثمرات بسیارى دارد كه برخى از آنها عبارت است از:

آرامش روحى، استحكام پیوند خانواده، حفظ نسل، جلوگیرى از سوء قصد و تجاوز، پیشگیرى از امراض مقاربتى و روانى، پائین آمدن آمار طلاق، خودكشى، فرزندان نامشروع و سقط جنین، از بین رفتن رقابت‏هاى منفى، حفظ شخصیّت و انسانیّت زن، و نجات او از چشم‏ها و دلهاى هوسبازى كه امروز دنیاى غرب و شرق را در لجن فرو برده است.

«خُمُر» جمع «خمار» یعنى روسرى و «جیوب» جمع «جیب» به معناى گردن وسینه است.

پیام‏ها:

1- در لزوم عفّت و پاكدامنى و ترك نگاه حرام بین زن و مرد، فرقى نیست. «یَغضّوا - یَغضُضن - یَحفظوا - یَحفظن»

2- جلوه‏گرى زنان، در جامعه ممنوع است. «ولا یُبدین زینتهنّ»

3- ظاهر بودن قسمت‏هایى از بدن كه به طور طبیعى پیداست، (صورت، دست یا پا) مانعى ندارد. «الاّ ما ظَهَر منها»

4- در میان انواع پوشش‏ها، نام مقنعه و روسرى بزرگ آمده و این دلیل بر اهمیّت حجاب است. «خُمُرهنّ»

5 - در قانون گزارى باید به ضرورت‏ها، واقعیّت‏ها و نیازها توجّه شود. (اگر پوشاندن آن قسمت از بدن كه خود به خود آشكار است، واجب مى‏شد، زندگى براى عموم زنان مشكل بود) «الاّ ما ظَهر منها»

6- اسلام به نیازهاى فطرى و غریزى بشر پاسخ مثبت مى‏دهد. «الاّ لبُعولتهنّ»

7- از بردگان و غلامان و افراد ملازمى كه نیازى به همسر ندارند، ستر و پوشاندن واجب نیست. «او ما مَلَكت ایمانهنّ او التّابعین غیر اولِى الاربة»

8 - هرگونه راه‏رفتنى كه سبب آشكار شدن زیورهاى مخفى زن شود ممنوع است. «ولا یضربن بارجلهنّ»

9- زن، حقّ مالكیّت دارد. «مَلَكت ایمانهنّ»

10- زن، زینت خود را تنها به زنان مسلمان مى‏تواند نشان دهد و نزد زنان كفّار باید خود را بپوشاند. «نسائهنّ» یعنى زنان خودى و مسلمان نه بیگانه.

11- پوشش زن با تمایلات جنسى مردان نامحرم كاملاً ارتباط دارد، براى «غیر اولى الاِربَة» كه میلى به همسر ندارد پوشش لازم نیست.

12- حجاب وپوشش، واجب است، «ولیَضربنَ بخُمُرهنّ» وهركارى كه زینت زن را آشكار كند یا دیگران را از آن آگاه كند ممنوع است. «لیعلم مایُخفین من زینتهنّ»

13- مقدار واجب براى پوشش سر و صورت، انداختن روسرى و مقنعه‏اى است كه گردن و سینه را بپوشاند. «خُمُرهنّ على جُیوبِهنّ»

14- با حفظ حجاب، حضور زن در جامعه مانعى ندارد. «ولا یُبدینَ زینتهنّ» همان گونه كه شركت زن در نماز جماعت بلامانع است. «و اركَعى مع الرّاكعین»(418)

15- همه مردم نسبت به مسأله نگاه و حجاب مسئولند و براى نگاه‏هاى حرام خود باید توبه كنند. «توبوا الى اللّه جمیعاً ایّها المؤمنون»

16- مقتضاى ایمان، توبه به درگاه خداوند است. «توبوا الى اللّه جمیعاً ایّها المؤمنون»

17- توبه، هم واجب است و هم كلید رستگارى است. «تُوبوا... تفلحون»

18- راه رستگارى، بازگشت از مسیرهاى انحرافى به راه خداست. «تُوبوا الى اللّه... تفلحون»

سوره احزاب آیه «59»

یَا أَیُّهَا النَّبِىُّ قُلِ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلاَبِیبِهِنَّ ذَ لِكَ أَدْنَى‏ أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً

اى پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روسرى‏هاى بلند بر خود بیفكنند، این (عمل) مناسب‏تر است، تا (به عفّت و پاكدامنى) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، و خداوند آمرزنده مهربان است.

نكته‏ها:

«جلابیب» جمع «جِلباب»، به معناى مقنعه‏اى است كه سر و گردن را بپوشاند،(419) و یا پارچه بلندى كه تمام بدن و سر و گردن را مى‏پوشاند.(420)

در آیات گذشته سخن از اذیّت و آزار مؤمنان به دست منافقان بود. این آیه مى‏فرماید: براى آنكه زنان مؤمن مورد آزار افراد هرزه قرار نگیرند، به گونه‏اى خود را بپوشانند كه زمینه‏اى براى بى‏حرمتى آنان فراهم نشود.

بر اساس این آیه، نوعى روسرى مورد استفاده‏ى زنان آن زمان بوده، لكن زنان در پوشاندن خود از نامحرم دقّت نمى‏كرده‏اند. لذا سفارش این آیه، نزدیك كردن جِلباب به خود است، نه اصل جلباب كه امرى مرسوم بوده است.

این آیه كه فرمان حجاب مى‏دهد، با تهدید مطرح نشده بلكه فلسفه‏ى حجاب را چنین تبین مى‏كند: زنان و دختران، اگر بخواهند از متلك‏ها، تهمت‏ها، تهاجم‏ها و تهدیدهاى افراد آلوده و هرزه در امان باشند باید خود را بپوشانند.

آفات بى‏حجابى‏

1- رونق گرفتن چشم چرانى و هوسبازى.پ‏

2- توسعه‏ى فساد و فحشا.

3- سوء قصد و تجاوز به عنف.

4- باردارى‏هاى نامشروع و سقط جنین.

5 - پیدایش امراض روانى و مقاربتى.

6- خودكشى و فرار از خانه در اثر آبروریزى.

7- بى مهرى مردان چشم چران نسبت به همسران خود.

8 - بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگى.

9- رقابت در تجمّلات.

10- ایجاد دلهره براى خانواده‏هاى پاكدامن.

پیام‏ها:

1- در امر به معروف، اوّل از خودى‏ها شروع كنیم سپس دیگران. «قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنین»

2- در احكام الهى، تفاوتى میان همسران و دختران پیامبر با دیگر زنان نیست. «لازواجك و بناتك و نساء المؤمنین»

3- پوشیدن لباسى كه معرّف شخصیّت زن براى تأمین عفّت و آبرو باشد، لازم است. «یعرفن فلا یؤذین»

4- بهانه به دست بیماردلان و مزاحمان عفّت عمومى ندهید. (در آیات قبل هشدار به اذیّت كنندگان بود، در این آیه تكلیف اذیّت شوندگان را مطرح مى‏كند.) «یعرفن فلا یؤذین»

5 - رفت و آمد زنان در خارج از منزل، با حفظ عفّت عمومى مانعى ندارد. «یعرفن فلا یؤذین»

6- در امر به معروف و نهى از منكر، دلیل امر و نهى خود را بیان كنید. «فلا یُؤذین»

7- نوع لباس مردم در جامعه، مى‏تواند معرّف شخصیّت، مكتب و هدف آنها باشد. «یعرفن فلا یؤذین»

8 - سرچشمه‏ى بسیارى از مزاحمت‏هاى هوسبازان نسبت به زنان و دختران، نوع لباس خود آنهاست. «یعرفن فلا یُؤذین»

9- زنان با حجاب باید با حضور خود در صحنه، جوّ عمومىِ عفاف و پاكدامنى را حفظ كنند و فرصت مانور را از هوسبازان بگیرند. «یعرفن فلا یؤذین»

10- بد حجابى‏هاى گذشته قابل عفو است. «غفوراً رحیماً»

11- مغفرت خداوند همراه با رحمت اوست. «كان اللّه غفوراً رحیماً»

405) تفسیر نمونه.

406) تفسیر كنزالدقائق.

407) تفسیر كنزالدقائق.

408) تفسیر روح‏البیان.

409) غررالحكم.

410) بحار، ج‏104، ص 38.

411) بحار، 76، ص‏336.

412) تفسیر كنزالدقائق.

413) تفسیر قرطبى.

414) تفسیر نورالثقلین.

415) كافى، ج‏5، ص‏523.

416) تفسیر نورالثقلین.

417) تفسیر كبیر فخررازى.

418) آل‏عمران، 43.

419) تفسیر مجمع‏البیان.

420) تفسیر المیزان.

----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس چهاردهم: نظارت همگانى

سوره آل‏عمران آیات «102 تا 105»

«102» یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُم مُّسْلِمُونَ‏

اى كسانى كه ایمان آورده‏اید! از خداوند پروا كنید آن گونه كه سزاوار تقواى اوست و نمیرید مگر اینكه مسلمان باشید.

نكته‏ها:

هر كمالى مثل ایمان، علم وتقوا داراى مراحلى است. مرحله‏ى ابتدایى ومراحل بالاتر، تا مرحله كمال مطلق. چنانكه در قرآن مى‏خوانیم: «ربّ زدنى علماً»(421) خدایا! دانش مرا زیاد كن. و یا در دعاى مكارم‏الاخلاق مى‏خوانیم: «بلّغ بایمانى اكمل الایمان» خداوندا! ایمان مرا به كمال برسان. در این آیه نیز مى‏خوانیم: «اتّقوا اللّه حقّ تُقاته» عالى‏ترین درجه تقوا را پیشه كنید.

پیام‏ها:

1- مؤمن، هر روز باید مرحله‏ى بالاترى را بپیماید. «آمنوا اتّقوا اللّه»

2- تقواى واقعى، در سایه ایمان به مبدأ ومعاد است. «یاایّها الّذین امنوا اتقّوا اللّه»

3- تقوا، رمز حسن عاقبت است. «اتّقوا اللّه... تموتنّ... مسلمون»

4- ایمان آوردن كافى نیست، با ایمان ماندن لازم است. شروع كار خیلى مهم نیست، پایان كار مهم‏تر است. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

5 - اسلام، نه تنها چگونه زیستن را به ما مى‏آموزد، بلكه چگونه مردن را نیز به ما آموزش مى‏دهد. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

6- انسان در سرنوشت وعاقبت خود نقش اساسى دارد. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

7- اسلام، هم به كیفیّت تقوا توجّه دارد وهم به تداوم آن تا پایان عمر. «حق تقاته و لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون»

«103» وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَآءًفَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى‏ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ الْنَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَایَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ‏

وهمگى به ریسمان خدا چنگ زنید وپراكنده نشوید ونعمت خدا را بر خود یاد كنید، آنگاه كه دشمنان یكدیگر بودید، پس خداوند میان دلهایتان الفت انداخت ودر سایه نعمت او برادران یكدیگر شدید، و بر لب پرتگاهى از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد. این گونه خداوند آیات خود را براى شما بیان مى‏كند، شاید هدایت شوید.

نكته‏ها:

حضرت علىّ‏علیه السلام مى‏فرماید: قرآن، حبل اللّه است.(422) واز امام صادق‏علیه السلام نقل شده است كه فرمود: «نحن حبل اللّه» ما اهل‏بیت، حبل اللّه هستیم.(423) و در روایت دیگرى آمده است: علىّ‏بن ابى‏طالب‏علیهما السلام حبل اللّه است.(424)

تألیف دلها تنها به دست خداست. «فالّفَ بینَ قلوبكم» قرآن خطاب به پیامبر مى‏فرماید: «لو اَنفقتَ ما فِى الارضِ جَمیعاً ما اَلّفتَ بینَ قلوبِهم» اگر همه‏ى سرمایه‏هاى زمین را خرج كنى نمى‏توانى بدون خواست خداست بین دلها ایجاد الفت نمایى.(425)

تفرقه، در ردیف عذاب‏هاى آسمانى وزمینى ویك مجازات الهى است. همچنین در اسلام دروغ گفتن براى ایجاد وحدت، جایز و راست گفتنِ تفرقه‏انگیز، حرام است.

پیام‏ها:

1- وحدت و دورى از تفرقه، یك وظیفه‏ى الهى است. «واعتصموا»

2- محور وحدت باید دین خدا باشد، نه نژاد، زبان، ملّیت، و... . «بحبل اللّه»

3- از بركات و خدمات اسلام غافل نشوید. «اذ كنتم اعداء فالّف بین قلوبكم»

4- وحدت، عامل اخوّت است. «فأصبحتم بنعمته اخواناً»

5 - اتّحاد، نعمت بزرگ الهى است. «فاصبحتم بنعمته»

6- تفرقه و عدوات، پرتگاه و گودال آتش است. «شفا حفرة من النار»

7- نعمت‏هاى خداوند، آیات او هستند. «واذكروا نعمت اللّه...یبین اللّه لكم آیاته»

8 - یادآورى نعمت‏هاى الهى عامل عشق و زمینه‏ساز هدایت است. «واذكروا نعمت اللّه... لعلكم تهتدون»

«104» وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‏

و از میان شما باید گروهى باشند كه (دیگران را) به خیر دعوت نمایند و امربه معروف ونهى از منكر كنند و آنها همان رستگارانند.

نكته‏ها:

قرارگرفتن آیه مربوط به امر به معروف ونهى از منكر در میان دو آیه‏اى كه دستور اتّحاد و یكپارچگى مى‏دهد، شاید از آن رو باشد كه در نظام اجتماعىِ متفرّق و از هم پاشیده، یا قدرت دعوت به خیر و معروف وجود ندارد و یا اینكه چنین دعوت‏هایى مؤثّر و كارساز نیست.

امر به معروف ونهى از منكر، به دو صورت انجام مى‏شود:

1- به عنوان وظیفه‏اى عمومى و همگانى كه هركس به مقدار توانایى خود باید به آن اقدام نماید.

2- وظیفه‏اى كه یك گروه سازمان یافته و منسجم آن را به عهده دارد و با قدرت، آن را پى‏مى‏گیرد. چنانكه اگر راننده‏اى در خیابان خلاف كند، هم سایر رانندگان با چراغ و بوق به او اعتراض مى‏كنند و هم پلیس راهنمایى براى برخورد قاطع با متخلّف وارد صحنه مى‏شود.

درباره امربه‏معروف ونهى از منكر، روایات بسیارى آمده كه از نقل آنها صرف‏نظر و به این مقدار بسنده مى‏كنیم كه على علیه السلام فرمود: اگر امر به معروف و نهى از منكر ترك شود، كارهاى نیك و خیر تعطیل و اشرار و بَدان مسلّط مى‏شوند.(426)

پیام‏ها:

1- در جامعه اسلامى، باید گروهى بازرس و ناظر كه مورد تأیید نظام هستند، بر رفتارهاى اجتماعى مردم نظارت داشته باشند. «ولتكن منكم امّة»

2- اصلاح جامعه و جلوگیرى از فساد، بدون قدرتِ منسجم و مسئول مشخّص امكان ندارد. «منكم امّة»

3- دعوت‏كننده‏ى به خیر ومعروف باید اسلام‏شناس، مردم‏شناس وشیوه‏شناس باشد. لذا بعضى از امّت این وظیفه را به عهده دارند، نه همه آنها. «منكم‏امّة»

4- دعوت به خیر و امر به معروف و نهى از منكر، باید به صورت دائمى باشد، نه موسمى و موقّتى. «یدعون، یأمرون، ینهون» (فعل مضارع، نشانه استمرار است)

5 - امر به معروف، بر نهى از منكر مقدّم است. اگر راه معروف‏ها باز شود، زمینه براى منكر كم مى‏گردد. «یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنكر»

6- كسانى كه براى رشد و اصلاح جامعه دل مى‏سوزانند، رستگاران واقعى هستند وگوشه‏گیرانِ بى‏تفاوت را از این رستگارى سهمى نیست. «اولئك هم‏المفلحون»

7- فلاح و رستگارى، تنها در نجات و رهایى خود خلاصه نمى‏شود، بلكه نجات و رشد دیگران نیز از شرایط فلاح است. «یأمرون، ینهون، اولئك هم المفلحون»

«105» وَلَا تَكُونُواْ كَالَّذِینَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَ أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ‏

و مانند كسانى نباشید كه بعد از آنكه دلایل روشن برایشان آمد، باز هم اختلاف كرده و پراكنده شدند و آنان برایشان عذابى بزرگ است.

پیام‏ها:

1- از تاریخِ تلخِ اختلافات پیشینیان، درس بگیریم. «و لاتكونوا كالّذین...»

2- همیشه ریشه‏ى اختلافات جهل نیست، هوس‏ها نیز اختلاف برانگیز است. «واختلفوا من بعد ما جائهم البینات»

3- اختلاف و تفرقه، نه تنها قدرت شما را در دنیا مى‏شكند، بلكه در قیامت نیز گرفتار عذاب جهنّم مى‏سازد.«لهم عذاب عظیم»

سوره روم آیه «10»

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِینَ أَسَآئُواْ السُّوأَى‏ أَن كَذَّبُواْ بَِایَاتِ اللَّهِ وَ كَانُواْ بِهَا یَسْتَهْزِءُونَ

سپس عاقبت كسانى كه كارهاى بد مرتكب شدند، این شد كه آیات خدا را تكذیب كردند و همواره آن را به مسخره مى‏گرفتند.

پیام‏ها:

1- تكذیب كنندگان و مسخره‏كنندگان، هیچ بهره‏اى از كارشان جز عذاب سوء ندارند. «ثمّ كان عاقبة الّذین اساؤُ السُّوآى‏ - كذّبوا - یستهزؤُن»

2- سقوط انسان، مراحلى دارد: ابتدا گناه، «اساؤُ السُّوآى‏» سپس تكذیب، «كذّبوا» و آنگاه استهزا. «یستهزؤون»

سوره آل‏عمران آیه «178»

«178» وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ خَیْرٌ لاَِّنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ‏

و كسانى كه كافر شدند، مپندارند مهلتى كه به آنان مى‏دهیم برایشان خوب است، همانا به آنان مهلت مى‏دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و براى آنان عذابى خواركننده است.

نكته‏ها:

قرآن، واژه‏ى «گمان نكنید» را بارها خطاب به كفّار و منافقین و افراد سست ایمان بكار برده و این به خاطر آن است كه این افراد از واقع‏بینى و تحلیل درست و روشن ضمیرى لازم محرومند. آنها آفرینش را بیهوده، شهادت را نابودى، دنیا را پایدار، عزّت را در گرو تكیه به كفّار و طول عمر خود را مایه‏ى خیر و بركت مى‏پندارند كه قرآن بر همه‏ى این پندارها خطّ بطلان كشیده است.

اهل كفر، داشتن امكانات، به دست آوردن پیروزى‏ها و زندگى در رفاه را نشان شایستگى خود مى‏دانند، در حالى كه خداوند آنان را به دلیل آلودگى به كفر و فساد، مهلت مى‏دهد تا در تباهى خویش غرق شوند.

در تاریخ مى‏خوانیم كه پس از آنكه در كربلا امام حسین و یاران با وفایش را به شهادت رساندند، خاندان آن حضرت را همراه زینب كبرى‏علیها السلام به اسارت به شام بردند. یزید در مجلس خود با غرور تمام خطاب به حضرت زینب گفت: «دیدید كه خدا با ماست»، حضرت در پاسخ او، این آیه را خواند و فرمود: من ترا پست و كوچك و شایسته هرگونه تحقیر مى‏دانم. هر آنچه مى‏خواهى انجام بده، ولى به خدا سوگند كه نور خدا را نمى‏توانى خاموش كنى. آرى، براى چنین افراد خوشگذرانى، عذاب خوار كننده آماده شده، تا عزّت خیالى و دنیایى آنان، با خوارى و ذلّت در آخرت همراه باشد.

مجرومان دوگونه‏اند: گروهى كه قابل اصلاحند و خداوند آنها را با موعظه و حوادث تلخ و شیرین، هشدار داده و بیدار مى‏كند، و گروهى كه قابل هدایت نیستند، خداوند آنها را به حال خویش رها مى‏كند تا تمام قابلیّت‏هاى آنان بروز كند. به همین جهت امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمود: مرگ براى كفّار یك نعمت است، زیرا هر چه بیشتر بمانند زیادتر گناه مى‏كنند.(427)

حضرت على‏علیه السلام درباره‏ى «انّما نملى لهم لیزدادوا اثماً» فرمود: چه بسیارند كسانى كه احسان به آنان (از جانب خداوند)، استدراج و به تحلیل بردن آنان است و چه بسیارند كسانى كه به خاطر پوشانده شدن گناه و عیوبشان، مغرورند و چه بسیارند افرادى كه به خاطر گفته‏هاى خوب درباره آنان مفتون شده‏اند. خداوند هیچ بنده‏اى را به چیزى همانند «املاء» مبتلا نكرده است.(428)

پیام‏ها:

1- كفر، مانع شناخت حقیقت است. «لا یحسبن الّذین كفروا...»

2- كوتاه یا بلند بودن عمر وزمان رفاه، بدست خداست. «نملى لهم... نملى لهم»

3- همه‏ى انسان‏ها دنبال خیر هستند، لكن بعضى در مصداق اشتباه مى‏كنند. «لایحسبن... خیر لانفسهم»

4- مهلت‏هاى الهى، نشانه‏ى محبوبیّت نیست. «لایحسبنّ... خیر لانفسهم»

5 - نعمت‏ها به شرطى سودمند هستند كه در راه رشد و خیر قرار گیرند، نه شرّ و گناه. «انما نملى لهم لیزدادوا اثماً»

6- طول عمر مهم نیست، بهره از عمر مهم است. «انّما نملى لهم»

امام سجاد علیه السلام در دعاى مكارم‏الاخلاق چنین مى‏فرماید: خدایا! اگر عمر من چراگاه شیطان خواهد شد، آن را كوتاه بگردان.

7- زود قضاوت نكنید، پایان كار و آخرت را نیز به حساب بیاورید. «انّما نملى لهم خیر... و لهم عذاب مهین»

8 - رفاه و حاكمیّت ستمگران، نشانه‏ى رضایت خداوند از آنان نیست. چنانكه دلیلى بر سكوت ما در برابر آنان نمى‏باشد. «نملى لهم... لهم عذاب مهین»

9- عذاب‏هاى آخرت، انواع و مراحل متعدّد دارد. «عذاب الیم» در آیه قبل، و «عذاب مهین» در این آیه.

سوره آل‏عمران آیه «169»

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِى سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَآءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ‏

و هرگز گمان مبر آنها كه در راه خدا كشته شده‏اند، مردگانند؛ بلكه آنها زندگانى هستند كه نزد پروردگارشان روزى داده مى‏شوند.

نكته‏ها:

ما بر مبناى قرآن كه شهیدان را زنده مى‏داند، به شهداى راه اسلام و خصوصاً شهداى كربلا سلام كرده، با آنان حرف مى‏زنیم و توسل مى‏جوییم.

ابوسفیان در پایان جنگ اُحد با صداى بلند فریاد مى‏زد: این هفتاد كشته‏ى مسلمانان در احد، به عوض هفتاد كشته‏ى ما در جنگ بدر. ولى رسول خدا صلى الله علیه وآله فرمود: كشته‏هاى ما در بهشت جاى دارند، ولى كشتگان شما در دوزخند.(429)

نكاتى پیرامون شهید و شهادت‏

1- در روایات آمده است كه شهید، هفت ویژگى اعطایى از جانب خداوند دارد: اوّلین قطره‏ى خونش، موجب آمرزش گناهانش مى‏گردد. سر در دامن حورالعین مى‏نهد. به لباس‏هاى بهشتى آراسته مى‏گردد. معطّر به خوش بوترین عطرها مى‏شود. جایگاه خود را در بهشت مشاهده مى‏كند. اجازه‏ى سیر و گردش در تمام بهشت به او داده مى‏شود. پرده‏ها كنار رفته و به تمام وجود خدا را مى‏بینند.(430)

2- پیامبر صلى الله علیه وآله از شخصى شنید كه در دعا مى‏گوید: «اسئلك خیر ما تسئل» خدایا! بهترین چیزى كه از تو درخواست مى‏شود به من عطا كن، فرمود: اگر این دعا مستجاب شود، در راه خدا شهید مى‏شود.(431)

3- در روایت آمده است: بالاتر از هر نیكى، نیكوترى هست، مگر شهادت كه هرگاه شخصى شهید شود، بالاتر از آن خیرى متصوّر نیست.(432)

4- در روز قیامت، شهید مقام شفاعت دارد.(433)

5 - از امام صادق علیه السلام روایت شده است كه فرمود: در قیامت لغزش‏هاى شهید به خودش نیز نشان داده نمى‏شود.(434)

6- شهداى صف اوّلِ حمله و خط شكن، مقامشان برتر است.(435)

7- مجاهدان از درب مخصوص وارد بهشت مى شوند(436) و قبل از همه به بهشت مى‏روند(437) و در بهشت جایگاه مخصوصى دارند.(438)

8 - تنها شهید است كه آرزو مى‏كند به دنیا بیاید و دوباره شهید شود.(439)

9- بهترین و برترین مرگ‏ها، شهادت است.(440)

10- هیچ قطره‏اى محبوب‏تر از قطره‏ى خونى كه در راه خدا ریخته شود، در نزد خداوند نیست.(441)

11- در قیامت، شهید سلاح به دست، با لباس رزم و بوى خوش به صحنه مى‏آید و فرشتگان به او درود مى‏فرستند.(442)

12- امامان ما شهید شدند. بسیارى از انبیا ورهروان وپیروان آنان نیز شهید شدند. «وكایّن من نبىّ قاتل معه ربّیّون كثیرا»(443)، «یقتلون النبیین بغیر الحق»(444)

13- حضرت على علیه السلام با داشتن دهها فضیلت اختصاصى، تنها وقتى كه در آستانه‏ى شهادت قرار گرفت فرمود: «فزت و ربّ الكعبة» با آنكه او اوّل كسى بود كه ایمان آورد، جانفشانى كرد و جاى پیامبر صلى الله علیه وآله خوابید، برادر پیامبر شد، تنها درب خانه‏ى او به مسجد پیامبر بازگذاشته شد، پدر امامان و همسر زهراعلیها السلام بود. بت‏شكن بود، ضربت روز خندق او، از عبادت ثقلین افضل شد. امّا در هیچ یك از موارد مذكور نفرمود: «فُزت»

14- على علیه السلام مى‏فرمود: قسم به خدایى كه جان فرزند ابوطالب در دست اوست، تحمّل هزار ضربه شمشیر در راه خدا، آسان‏تر از مرگ در رختخواب است.(445)

15- على علیه السلام در جنگ احد ناراحت بود كه چرا به شهادت نرسیده است تا اینكه مژده شهادت در آینده را از پیامبر اسلام صلى الله علیه وآله دریافت نمود.

16- شهید مطهرى در كتاب حماسه حسینى مى‏نویسد: سخاوتمند، هنرمند و عالم؛مال، هنر و علم خود را كه بخشى از وجود اوست جاودانه مى‏كند، امّا شهید، خودش را جاودانه مى‏كند.(446)

17- در عالم حیوانات نیز گوسفندِ مرده بى‏ارزش است، گوسفندى كه به سوى قبله و با نام خدا ذبح شود، ارزش دارد.

18- همان گونه كه كور، مفهوم بینایى را درك نمى‏كند، زندگان دنیا، حیات شهدا را درك نمى‏كنند.

19- وقتى انفاق مال در راه خدا، قابلیّت رشد تا هفتصد برابر و بیشتر را دارد، دادن خون و جان در راه خدا چگونه است؟

پیام‏ها:

1- تصوّر هلاكت و یا خسارت براى شهید، تفكّرى انحرافى است كه باید اصلاح‏شود. «لا تحسبنّ»

2- كشته شدن، آنگاه ارزشمند است كه در راه خدا باشد. «قتلوا فى سبیل اللَّه»

3- شهادت، پایان زندگى نیست، آغاز حیات است. بسیارى از زندگان مرده‏اند، ولى كشتگان راه خدا زنده‏اند. «بل أحیاءٌ»

4- شهادت، باختن و از دست دادن نیست؛ بلكه یافتن و به دست آوردن است. «بل أحیاء... یرزقون»

سوره هود آیه «18»

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى‏ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُوْلَئِكَ یُعْرَضُونَ عَلَى‏ رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَا ءِ الَّذِینَ كَذَبُواْ عَلَى‏ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِینَ

و كیست ستمكارتر از آنكه بر خداوند دروغ مى‏بندد؟ آنان (در قیامت) بر پروردگارشان عرضه مى‏شوند و شاهدان (آن روز انبیا و فرشتگان) خواهند گفت: اینها همان كسانى هستند كه بر پروردگارشان دروغ بستند. بدانید، لعنت خدا بر ستمگران باد.

نكته‏ها:

دادگاه قیامت، گواهان بسیار دارد:

الف: خداوند، كه شاهد بر همه‏ى اعمال ماست. «انّ اللّه على كل شیىٍ شهید»(447)

ب: پیامبر اكرم‏صلى الله علیه وآله. «فكیف اذا جئنا من كل امّةٍ بشهید و جئنا بك على هولاء شهیداً»(448) چگونه است حال آنها در آن روز كه براى هر امّتى گواهى بیاوریم و تو را گواه بر آنها قرار دهیم.

ج: امامان معصوم‏علیهم السلام. «و كذلك جعلناكم امّةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس»(449) ما شما را امّت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید. طبق روایات مراد از امّت، امامان معصومند، زیرا سایر افراد امّت، از علم و عصمت لازم براى گواهى در آن روز برخوردار نیستند.

د: فرشتگان. «و جاءت كل نفس معها سائقٌ و شهید»(450) در قیامت همراه هر انسانى دو فرشته مى‏آید، یكى او را سوق مى‏دهد و یكى شاهد بر اوست.

ه : زمین. «یومئذ تحدّث اخبارها»(451) در قیامت زمین اخبار خود را بازگو مى‏كند

و: وجدان. «اقرء كتابك كفى بنفسك الیوم علیك حسیباً»(452) نامه‏ى عملت را بخوان و خود قضاوت كن كه با تو چه برخورد شود.

ز: اعضاى بدن. «یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم»(453) روز قیامت زبان و دست و پا به سخن آمده و علیه انسان گواهى مى‏دهند.

ح: زمان. امام سجّادعلیه السلام در دعاى ششم صحیفه مى‏فرماید: «هذا یومٌ حادثٌ جدید و هو علینا شاهدٌ عتید» امروز روز جدیدى است كه در قیامت گواه اعمالى است كه در آن انجام مى‏دهیم.

ط: عمل. «وجدوا ما عملوا حاضراً»(454) در قیامت اعمال انسان تجسّم یافته و در برابر او نمودار مى‏شوند.

سؤال: قرآن در مورد گناهان بسیارى كلمه‏ى «اَظلَم» را بكار برده است، در حالى كه بزرگ‏ترین ظلم‏ها باید یكى باشد، نه چند تا؟

پاسخ: گرچه این تعبیر در پانزده مورد بكار رفته است، امّا همه‏ى آنها مربوط به انحرافات فكرى اعم از شرك، افترا، كتمان حقّ و جلوگیرى از راه و یاد خداست. بنابراین بزرگ‏ترین ظلم‏ها، ظلم فكرى و فرهنگى و اعتقادى است.

قرآن در این آیه و چند آیه‏ى بعد، سیما و سرنوشتِ شخص افترازننده بر خداوند را چنین بیان مى‏كند: ظالم‏ترین افراد است، از الطاف الهى محروم است، به قیامت ایمان ندارد، حقائق را تحریف مى‏كند، راه خدا را مى‏بندد، نه در دنیا قدرت فرار از سلطه‏ى الهى را دارد و نه در قیامت یاورى، عذابش چند برابر، عمرش بر باد رفته، كوشش‏هایش تباه گشته و نفس و جان باخته است.

پیام‏ها:

1- افترا بر خداوند، بزرگ‏ترین ظلم‏هاست. نویسندگان و گویندگان مذهبى، مراقب گفتار و نوشتار خود باشند. «و من اظلم ممن افترى‏ على اللّه»

2- بزرگى و زشتى ظلم، بستگى به متعلّق آن دارد. «اظلم ممّن افترى‏ على اللّه»

3- در قیامت پرده‏ها كنار مى‏رود و امرى پنهان نمى‏ماند.«یعرضون على ربّهم»

4- در قیامت گواهان بسیارى شهادت خواهند داد، پس مراقب كار خود باشیم. «و یقول الاشهاد»

سوره مائده آیه «78 و 79»

«78» لُعِنَ الَّذِینَ كَفَرُواْ مِن بَنِى إِسْرَآءِیلَ عَلَى‏ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ ذَ لِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ یَعْتَدُونَ

كسانى از بنى‏اسرائیل كه كافر شدند، به زبان داود وعیسى پسر مریم لعنت شدند. این (لعن و نفرین،) بدان سبب بود كه آنان عصیان كرده و از فرمان خدا تجاوز مى‏كردند.

نكته‏ها:

حضرت داود علیه السلام، بنى‏اسرائیل را به خاطر تخلّف از حكم تعطیلى روزهاى شنبه لعنت كرد. و حضرت عیسى‏علیه السلام بدان جهت كه بنى‏اسرائیل پس از خوردن مائده‏ى آسمانى كه با دعاى آن حضرت و براى اطمینان قلبى آنها نازل شده بود، باز كفر ورزیدند، آنان را لعنت كرد.(455)

پیام‏ها:

1- گروهى از بنى‏اسرائیل، مورد لعن پیامبران خود قرار گرفتند. «لعن الّذین كفروا»

2- انبیا، همیشه شفیع نیستند، گاهى هم نفرین مى‏كنند. «لُعن... على لسان داود و...»

3- گناه و تجاوز، لعنت پیامبران را به دنبال دارد. «لعن... بما عصوا و كانوا یعتدون»

4- تجاوز و قانون‏شكنى، شیوه‏ى بنى‏اسرائیل است. «كانوا یعتدون»

«79» كَانُواْ لَا یَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ یَفْعَلُونَ

آنان یكدیگر را از كارهاى زشتى كه انجام مى‏دادند باز نمى‏داشتند (و نهى از منكر نمى‏كردند). به راستى چه بد است آنچه انجام مى‏دادند.

نكته‏ها:

امام صادق علیه السلام مى‏فرماید: این دسته از بنى‏اسرائیل كه خداوند از آنها در این آیه مذمّت كرده است، كسانى بودند كه در جلسات گناه وارد نمى‏شدند، لیكن در برخورد با گنهكاران با لبخند و انس برخورد مى‏كردند.(456)

در روایت دیگرى از حضرت على‏علیه السلام چنین آمده است: چون بنى‏اسرائیل از ظالمان، منكر را مى‏دیدند ولى به جهت منافعى كه از آنان مى‏بردند، نهى از منكر نمى‏كردند، (تا منافعشان به خطر نیافتد و یا خطرى متوجّه آنان نشود،) خداوند از آنان به بدى یاد كرده است.(457)

پیام‏ها:

1- كسى كه نسبت به فساد، بى تفاوت باشد، ملعون انبیاست. «لعن... لایتناهون»

2- نهى از منكر، مخصوص دین اسلام نیست. «كانوا لایتناهون»

3- نهى از منكر، یك وظیفه‏ى همگانى و عمومى است. «لایتناهون»

4- در جامعه‏ى بنى‏اسرائیل و یهود، فساد رواج داشته است. «منكر فعلوه»

5 - ترك امر به معروف، زمینه‏ساز كفر است. «لُعن الّذین كفروا... كانوا لایتناهون...»

421) طه، 114.

422) نهج‏البلاغه، خطبه‏176.

423) تفسیر مجمع‏البیان.

424) تفسیر نورالثقلین.

425) انفال، 63.

426) نهج‏البلاغه، نامه 47.

427) تفسیر نورالثقلین.

428) تحف‏العقول، ص 203.

429) تفسیر مجمع‏البیان.

430) وسائل، ج 11، ص 10.

431) مستدرك، ج‏2، ص‏243.

432) بحار، ج 74، ص 61.

433) بحار، ج 2، ص 15.

434) وسائل، ج‏11، ص‏9.

435) میزان الحكمة.

436) بحار، ج 97، ص 8.

437) بحار، ج‏97، ص 11.

438) تفسیر نورالثقلین، ج‏2، ص 241.

439) كنزالعمّال، ج‏4،ص‏290.

440) بحار، ج 100، ص 8.

441) وسائل، ج 11، ص‏6.

442) بحار، ج 97، ص‏13.

443) آل‏عمران، 146.

444) بقره، 61.

445) نهج البلاغه.

446) حماسه حسینى، ج‏3، ص‏40.

447) حج، 17.

448) نساء، 41.

449) بقره، 143.

450) ق، 21.

451) زلزال، 4.

452) اسراء، 14.

453) نور، 24.

454) كهف، 48.

455) تفسیر نمونه.

456) تفسیر نورالثقلین.

457) وسائل، ج‏16، ص‏130

-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس پانزدهم: كار گوهر زندگى

سوره نحل آیات «10 تا 14»

«10» هُوَ الَّذِى أَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ‏

اوست آنكه براى شما از آسمان آبى فرستاد كه نوشیدنى شما از آن است و گیاهانى كه (چهارپایان خود را) در آن مى‏چرانید، (نیز) از آن است.

نكته‏ها:

كلمه «تسیمون» از «اِسامة» به معناى چراندن حیوانات در علف‏زار است و كلمه «شجر» در زبان عربى معناى عامى دارد كه شامل هرگونه گیاهى، چه درخت و چه بوته مى‏شود. چنانكه در آیه 146 صافّات در موردِ كدو مى‏فرماید: «شجرة من یقطین»، با آنكه كدو، بوته دارد نه درخت.

پیام‏ها:

1- نزول باران تصادفى نیست، با اراده‏ى خداوند است. «هو الّذى انزل»

2- نزول باران بر اساس بهره‏مندى انسان‏ها است. «لكم»

3- از یك آب؛ انسان، گیاه وحیوان بهره‏مند مى‏شوند. «منه شراب و منه شجر...»

«11» یُنْبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّیْتُونَ وَالنَّخِیلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِن كُلِ‏ّ الَّثمَرَاتِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ

خداوند بوسیله آن آب براى شما كشتزار و زیتون و درختان خرما وانگور واز هر نوع میوه‏اى مى‏رویاند. همانا در این امر براى آنان كه مى‏اندیشند نشانه‏اى روشن است.

نكته‏ها:

از میان انواع گیاهان و میوه‏ها، خدا زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح كرده است. متخصصان تغذیه مى‏گویند: كمتر میوه‏اى است كه به اندازه‏ى اینها براى بدن مفید و لازم باشد.(458) قرآن در آیه 35 سوره نور، از زیتون به عنوان «شجرة مباركة» یاد كرده و به روغن آن اشاره نموده است.

پیام‏ها:

1- رویاندن، كار خداست نه كشاورز. «ینبت لكم»

2- انواع گیاهان و درختان و میوه‏ها، براى انسان آفریده شده است. «لكم»

3- محصولات وثمرات، عبورگاهند نه توقّف‏گاه، نشانه و علامتِ راهند، نه مقصد. «لآیة»

4- دیدن و دانستن كافى نیست، تفكّر و تدبّر در هستى لازم است. «لقوم یتفكّرون»

«12» وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ‏

وخداوند شب و روز و خورشید و ماه را در خدمت و بهره دهى شما قرار داد و ستارگان به فرمان او تسخیر شده‏اند البتّه در این امر براى گروهى كه تعقّل مى‏كنند نشانه‏هایى قطعى (از عظمت وقدرت وحكمت و رأفت) اوست.

نكته‏ها:

مراد از تسخیرِ خورشید و ماه، بهره‏گیرى انسان از آنهاست، وگرنه انسانى كه نمى‏تواند مگسى را خلق كند، چگونه مى‏تواند خورشید را تسخیر نماید. خداوند از لطفش آنها را در خدمتِ بشر قرار داده است.

پیام‏ها:

1- هستى، چه آسمان و چه زمین، براى انسان آفریده شده است. «سخّر لكم...»

2- هستى، در مهار و كنترلِ خداست. «مسخرّات بامره»

3- بهره‏دهىِ هستى، به فرمان خداست. «بامره»

4- نظام آفرینش كلاس توحید است. «انّ فى ذلك»

5 - نظام هستى، تنها براى اهل فكر وتعقّل، بستر رشد و توجّه است. نه افراد ساده‏نگر و عادّى. «لقوم یعقلون»

«13» وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِى الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَیَةً لِّقَوْمٍ یَذَّكَّرُونَ‏

و (همچنین) آنچه را در زمین با رنگ‏هاى گوناگون براى شما پدید آورد. البتّه در این آفریده‏ها براى پندگیران عبرت و نشانه‏اى روشن است.

پیام‏ها:

1- رنگ‏هاى مختلف و متنّوع را خدا براى انسان آفریده است. «ذرأ لكم... مختلفاً الوانه»

2- تنوّع رنگ‏ها در هستى، نشانه قدرت وحكمتِ خداوند است. «لآیة» محصولات كارخانه هرچه متنوّع‏تر باشد، نشانه‏ى ابتكار و خلاّقیّتِ سازنده آن است.

3- تفاوتِ رنگ‏ها، یكى از نعمت‏هاى الهى براى شناختِ افراد و محصولاتِ مشابه است. «لآیة لقوم یذّكّرون»

«14» وَهُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْماً طَرِیّاً وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ‏

و اوست آنكه دریا را رام نمود تا از آن گوشت تازه بخورید و زیورهایى براى پوشیدن از آن بیرون آورید و مى‏بینى كه كشتى‏ها سینه دریا را شكافته (و پیش مى‏روند، چنین كرد تا از كشتى‏ها، تجارت‏ها، ماهى‏گیرى‏ها، غوّاصى‏ها وحمل‏ونقل‏ها كه همه وسیله درآمد است، استفاده كنید) وبه سراغ فضل ولطف او روید وشاید سپاس‏گزار باشید.

نكته‏ها:

نقش دریا در زندگى انسان بسیار است. آبِ آن عامل بخار و ابر و باران است. عمقِ آن تأمین كننده غذاى انسان با لذیذترین ماهى‏ها و سطح آن، ارزان‏ترین و گسترده‏ترین راه براى حمل ونقلِ كالا و مسافر است. و همه‏ى اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهى است و بشر هیچ نقشى در آن ندارد.

كلمه «مواخر» جمع «مِأخرة» از «مَخر» به معناى شكافتن از چپ و راست است.

پیام‏ها:

1- دریاها با آن همه عظمت وخروش، رام ودر خدمت انسان هستند.«سخّر البحر»

2- دریا، مهم‏ترین منبع تأمین گوشتِ تازه و سالم است. «لحماً طریّاً»

3- خداوند، نه فقط نیازهاى اوّلیه چون آب و غذا، بلكه حتّى زینتِ انسان را نیز تأمین نموده است. «حلیةً تلبسونها»

4- تازه بودنِ گوشت، یك ارزش است. «لحماً طریّاً»

5 - گرچه تلاش براى غذا از انسان است، امّا رزق از خداست. «لتبتغوا من فضله»

7- كامیابى‏ها باید هدفدار باشد. «لعلكم تشكرون»

458) جلد هفتمِ كتاب «اوّلین دانشگاه وآخرین پیامبر» در بیان خواص انگور وخرما مى‏باشد.

------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

تفسیر آیات دین و زندگی 2 » درس شانزدهم: كار در نظام اقتصادى

سوره بقره آیه «278 و 279»

«278» یَآ أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ الْرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ‏

اى كسانى كه ایمان آورده‏اید! تقواى الهى پیشه كنید و آنچه را از (مطالبات) ربا باقى مانده است، رها كنید، اگر ایمان دارید.

نكته‏ها:

در آیات قبل به مفاسد ربا اشاره شد كه ربا فرد وجامعه را از تعادل خارج و آشفته مى‏كند؛ «یتخبّطه الشیطان» وروشن شد كه ربا در حقیقت كم شدن است، نه زیاد شدن؛ «یمحق الربا» اكنون نهى از ربا را صریحاً بیان مى‏كند. «ذروا مابقى من الربا»

در تفاسیرِ مجمع البیان، المیزان و مراغى نقل شده است كه وقتى آیه تحریم ربا نازل شد، برخى از صحابه همانند خالدبن ولید، عباس وعثمان، از مردم مقدارى طلب از بابت ربا داشتند، آنها در مورد طلبكارى خود، از پیامبرصلى الله علیه وآله كسب تكلیف كردند و آیه فوق نازل شد. پیامبر صلى الله علیه وآله بعد از نزول این آیه فرمود: عباس، عموى من نیز حقّ مطالبه ربا ندارد و قبل از همه، باید خویشان من دست از ربا بردارند. همچنان كه در طى خطبه‏اى فرمود: «وكلّ ربا فى الجاهلیة موضوع تحت قدمىّ هاتین و اوّل ربا اَضع ربا العباس» تمام رباهاى مقرّر در دوره جاهلیّت را زیر پاى مى‏اندازم و از همه پیشتر رباهایى كه براى عباس است.(459)

پیام‏ها:

1- رباخوارى، از عادات زمان جاهلیّت است كه مسلمانان صدر اسلام نیز به آن آلوده بودند. «یا ایها الذین آمنوا... ذروا»

2- تقوا، مرحله‏اى بالاتر از ایمان است. «یا ایها الذین آمنوا اتّقوا اللّه»

3- رباخوار، مالك بهره نمى‏شود واسلام سود رَبَوى را به رسمیّت نمى‏شناسد. پس استفاده از آن حرام است. «ذروا مابقى من الربا»

4- لازمه‏ى ایمان وتقوا، صرف نظر كردن از مال حرام است. «ان كنتم مؤمنین»

«279» فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ‏

پس اگر چنین نكردید، (بدانید كه) اعلان جنگ با خدا و رسولش داده‏اید و اگر توبه كنید، (اصل) سرمایه‏هاى شما از آنِ خودتان است. (ودر این صورت) نه ستم مى‏كنید و نه بر شما ستم مى‏شود.

نكته‏ها:

در اسلام، نه اجازه ربا وبهره‏كشى واستثمار داده شده و نه اموال مردم یك‏جانبه مصادره مى‏گردد. در بعضى نظام‏ها، مالكیّت ملغى وتمام اموال را از صاحبانشان مى‏گیرند و در برخى دیگر، استثمار و بهره‏كشى و ربا، به هر شكلى آزاد است.

پیام‏ها:

1- رباخوار، محارب با خداست. او باید بداند كه در این جنگ، در یك طرف او قرار دارد و در طرف دیگر، خداوند جبّار. «فأذنوا بحرب من اللّه»

2- رباخوارى، گناه كبیره است. چون اعلام جنگ با خداوند است. «بحرب من اللّه»

3- رباخوار، گمان نكند با مردم محروم طرف است، بلكه خداوند به حمایت از محرومان برخاسته و از حقّ آنان دفاع مى‏كند. «بحرب من اللّه»

4- چون رباخوار محارب با خداست، از وظایف حكومت اسلامى مبارزه با رباخواراى است. «فأذنوا بحرب من اللّه»

5 - براى محاربین با خدا نیز راه توبه باز است. «بحرب من اللّه... وان تبتم»

6- رباخوار، تنها مالك اصل مال است، نه بهره آن. «فلكم رؤس اموالكم»

7- براى نجات محرومان، اصل مالكیّت مردم را نادیده نگیرید ومالكیّت خصوصى در اقتصاد اسلامى پذیرفته شده است. «فلكم رؤس اموالكم»

8 - سلطه پذیرى و سلطه گرى هر دو محكوم است، نه ظلم ببینید و نه ظلم روا دارید. «لاتَظلِمون ولا تُظلمون»

9- انتقام ممنوع است. به رباخوار توبه كننده نیز نباید ظلم شود. «فلكم رؤس اموالكم لا تَظلمون ولا تُظلمون»

10- به توبه كنندگان، نباید بخاطر خلاف‏كارى‏هاى پیشین ظلمى شود. سرزنش كسانى كه قبلاً خلاف‏كار بوده‏اند ممنوع است. «فان تبتم... لاتَظلمون ولاتُظلمون»

سوره روم آیه «39»

«39» وَمَآ ءَاتَیْتُم مِّن رِّباً لِّیَرْبُوَاْ فِى أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُواْ عِندَ اللَّهِ وَ مَآ ءَاتَیْتُم مِّنْ زَكَاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ‏

و آنچه شما به رسم ربا دادید كه بر اموال مردم (رباخوار) افزوده شود، پس نزد خداوند فزونى نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زكات مى‏پردازید و رضاى خدا را مى‏طلبید پس آنان (كه چنین كنند پاداشى) چند برابر دارند.

پیام‏ها:

1- مقدار و كمیّت پول مهم نیست، انگیزه و هدف پرداخت مهم است. «من رِباً... من زكاةٍ»

2- رشدى كه از ربا حاصل مى‏شود، كاذب و ظاهرى است، نه واقعى و نزد خداوند. «فلا یربوا عند اللّه»

3- امتیاز اسلام در آن است كه علاوه بر فقرزدایى از محرومان، رشد معنوى پرداخت كنندگان را نیز در نظر دارد. «تریدون وجه اللّه»

4- توجّه به اخلاص، مسأله‏اى جدّى است و باید با تأكید بیان شود، زیرا كار و تلاش بدون انگیزه‏ى الهى، ارزشى ندارد. «تریدون وجه اللّه» («وجه اللّه»، در این آیه و آیه قبل تكرار شده است.)

5 - پرداخت خالصانه‏ى زكات، موجب ازدیاد و رشد است. «زكاة تریدون وجه اللّه فاولئك هم المضعفون»

6- مؤمن باید در تشخیص سود و زیان، دنیا و آخرت، فرد و جامعه و جسم و روح را با هم به حساب آورد. (گرچه در دید مادّى، پرداخت زكات، مایه‏ى كمبود مال است، ولى با توجّه به فقرزدایى از جامعه، دل كندن از دنیا و ذخیره شدن براى آخرت، به سود زكات دهنده است.) «اولئك هم المضعفون»

7- اخلاص، مقام انسان را بالا مى‏برد و به نقطه‏ى برتر مى‏رساند. (با توجّه به خطاب «تریدون وجه اللّه» باید بگوید: «انتم المضعفون» ولى مى‏فرماید: «اولئك هم المضعفون»، گویا آنان به یك نقطه‏ى اوج رسیده‏اند.)

سوره توبه آیه «60»

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِینَ وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِینَ وَفِى سَبِیلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَكِیمٌ‏

همانا صدقات (زكات)، براى نیازمندان ودرمانده‏گان وكارگزارانِ زكات وجلب دلها و آزادى بردگان واداى بدهى بدهكاران و(هزینه‏ى جهاد) در راه خدا وتأمین در راه مانده است، این دستور، فرمانى است از جانب خدا و خداوند، دانا و حكیم است.

نكته‏ها:

«صَدقه» از «صِدق» نشان صداقت در ایمان به خداوند است.

مراد از صدقه در این آیه، زكات واجب است.

«فَقیر»، از «فَقر»، به معناى كسى است كه نادارى، ستون فقراتش را مى‏شكند. و «مسكین»، از «مَسكن»، یعنى آنكه به خاطر نادارى، خانه‏نشین شده است. طبق بعضى روایات، «فقیر» نادارى است كه از مردم درخواست نمى‏كند، ولى «مسكین» كسى است كه از شدّت بینوایى، سؤال و درخواست مى‏كند.(460)

«العاملین علیها»، عاملان زكات، همه‏ى آنانند كه در جمع‏آورى، نگهدارى، توزیع و محاسبات زكات، زحمت مى‏كشند كه اجرت آنان از زكات پرداخت مى‏شود.

«مؤلّفة قلوبهم»، آنانند كه زمینه‏اى براى گرایش به اسلام دارند و با مصرف بخشى از زكات، مى‏توان قلوب آنان را جذب كرد.

البتّه پرداخت زكات براى تألیف قلوب، به مفهوم ایمان آوردنِ پولى نیست، بلكه زمینه‏سازى براى حصول درك و آموزش و سپس معرفت وایمان است. «یتألّفهم و یعلّمهم كى ما یعرفوا»(461)

«الغارمین» بدهكارانى هستند كه بى‏تقصیر زیربار قرض رفته‏اند، مثل آنان كه در آتش‏سوزى، سیل، غرق كشتى و حوادث طبیعى دیگر، هستى و دارایى خود را از دست داده‏اند.

امام صادق‏علیه السلام فرمود: «ایّما مؤمن او مسلم ماتَ وترك دیناً و لم یكن فى فسادٍ ولا اسراف فعلى الأمام ان یقضیه»(462) هر مؤمن یا مسلمانى كه بمیرد و بدهى بر جاى گذارد، كه بر اساس فساد و اسراف نباشد، پرداخت بدهى او بر عهده امام است.

«فى سبیل اللَّه»، یعنى همه‏ى كارهاى خداپسندانه و شامل مواردى چون تبلیغات دینى، خدماتِ رفاهى و گره‏گشایى از مشكلات مسلمانان مى‏شود. گرچه مصداق بارز آن در غالب تفاسیر، جنگ وجهاد معرّفى شده است.

«ابن السبیل»، كسى است كه در وطن خویش توانگر است، ولى در سفر، گرفتار و بى‏پول شده است.

سیماى زكات‏

حكم زكات در مكّه نازل شده است، امّا به علّت كمى مسلمانان و اندك بودن پول زكات، مردم خودشان آن را مى‏پرداختند. پس از تشكیل حكومت اسلامى در مدینه، مسأله‏ى گرفتن زكات از مردم و واریز كردن آن به بیت‏المال و تمركز آن توسّط حاكم اسلامى مطرح شد. «خذ من اموالهم صدقة»(463)

زكات مخصوص اسلام نیست، بلكه در ادیان پیشین نیز بوده است. حضرت عیسى‏علیه السلام در گهواره به سخن آمد وگفت: «اوصانى بالصلاةِ والزّكاة»(464) و حضرت موسى‏علیه السلام خطاب به بنى‏اسرائیل مى‏فرماید: «اقیموا الصلاة واتُوا الزّكاة»(465) و درباره‏ى عموم پیامبران مى‏خوانیم: «وجعلناهم ائمّةً یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعلَ الخیراتِ واقامَ الصلاة وایتاء الزكاة»(466)

در قرآن چهار تعبیر براى زكات بیان شده است:

1- ایتاء مال. « وآتى المال على حبّه ذوى القربى»(467)

2- صدقه. « خذ من اموالهم صدقة»(468)

3- انفاق. «یقیموا الصلاة وینفقوا»(469)

4- زكات. «یقیمون الصلاة ویؤتون الزكاة»(470)

در قرآن، معمولاً زكات همراه با نماز آمده است و طبق روایات، شرط قبولى نماز، پرداخت زكات است. این پیوند رابطه‏ى با خدا ورابطه‏ى با مردم را مى‏رساند.

در قرآن هیچ یك از واجبات دین، این‏گونه مقارن با نماز نیامده است.

گرفتن زكات بر سادات حرام است، گروهى از بنى هاشم از پیامبرصلى الله علیه وآله تقاضا كردند تا مسئول جمع‏آورى زكات چهارپایان باشند و بدین وسیله سهمى به عنوان كارگزاران زكات نصیبشان گردد. حضرت فرمودند: زكات بر من و شما حرام است.(471) مگر آنكه دهنده و گیرنده‏ى زكات هر دو سیّد باشند.

قانون زكات، به معناى تمایل اسلام به وجود قشرِ فقیرِ زكات گیرنده و ثروتمندِ زكات دهنده نیست، بلكه راه حلّى براى یك واقعیّت خارجى جامعه است. اغنیا هم گاهى با پدیده‏هایى چون سرقت، آتش‏سوزى، تصادف، جنگ و اسارت مواجه مى‏شوند و در نظام اسلامى باید بودجه‏اى براى تأمین اجتماعى باشد.

در روایات آمده است: خداوند در مال اغنیا به مقدار حلّ مشكل نیازمندان حقّى قرار داده است و اگر مى‏دانست كه برایشان كافى نیست، آن را مى‏افزود. اگر مردم حقوق فقرا را به آنان مى‏پرداختند، همه زندگى خوبى داشتند و اگر اغنیا زكات مى‏دادند، فقیرى در كار نبود.(472)

بر خلاف عقیده‏ى بعضى در مورد جلوگیرى از افزایش درآمد افراد و محدود ساختن آن، اسلام عقیده دارد كه باید به انسان آزادى نسبى داد تا با تلاش، ابتكار و بهره‏گیرى از طبیعت رشد كند، ولى مالیات هم بپردازد.

شرط مصرف زكاتِ در راه خدا، «فى سبیل اللَّه» فقر نیست، بلكه در هر جا كه كمك به حاكمیّت خطّ اسلام كند، مى‏توان خرج كرد.(473)

براى نجات جامعه از شرّ افراد شرور، مى‏توان از زكات استفاده كرد و این مشمولِ «والمؤلفة قلوبهم» است.(474)

اگر بر گردن كسى، دیه ثابت شد و توان پرداخت نداشت، مشمول «والغارمین» است و مى‏توان از زكات به او كمك كرد.(475)

شاید تعبیر «وفى الرقاب»، شامل مصرف زكات براى آزادسازى زندانیان یا تأمین مخارج آنان هم بشود.

تقسیم زكات در موارد هشتگانه، لازم نیست یكسان باشد؛ بلكه زیر نظر حاكم اسلامى و به مقدار نیاز و ضرورت تقسیم مى‏شود.

زكات، عامل تعدیل ثروت است.

زكات، تشكّر عملى از داده‏هاى الهى است.

زكات، فاصله‏ى طبقاتى را كاسته، كینه‏ى میان فقرا و ثروتمندان را مى‏زداید.

زكات، روح سخاوت و رحمت را در انسان زنده ساخته، از دنیا طلبى و وابستگى مادّى مى‏كاهد.

زكات، پشتوانه‏ى تأمین اجتماعى محرومان است. به فقیر مى‏گوید: نگران نباش، به ورشكسته مى‏گوید: تلاش مجدّد كن، به مسافر مى‏گوید: از ماندن در راه نترس، به كارمند مى‏گوید: سهم تو محفوظ است، به بردگان وعده‏ى آزادى مى‏دهد، بازار خدمات الهى را رونق مى‏بخشد و دل‏هاى دیگران را به اسلام جذب مى‏كند.

غفلت از یاد خدا، بهره‏كشى از مردم، سنگدلى، طغیان و عیّاشى، ثمره‏ى تكاثر و ثروت‏اندوزى است و زكات، داروى این بیمارى است.

زكات، علاوه بر محرومیت زدایى، گرایش به اسلام را مى‏افزاید و یا لااقل موجب ترك همكارى افراد با دشمنان اسلام مى‏گردد. چنانكه در روایات آمده است كه گاهى افرادى كه ایمان ضعیفى دارند، با كمك‏هاى مالى و نزدیك شدن به اسلام، ایمانشان استوار مى‏شود.(476)

زكات كه نمودارى از نظام اسلامى است زمینه‏ساز عدالت اجتماعى، فقرزدایى، تأمین كارمندان، محبوبیت بین‏المللى، آزادى بردگان وافراد در بند، به حركت درآوردن نیروها، حفظ آیین وكیان مسلمانان وگسترش خدمات عمومى است.

پیام‏ها:

1- زكات، نشانه‏ى صداقت در اظهار ایمان است. «انّما الصدقات»

2- تقسیم زكات براساس وحى است، نه توقّعات این و آن. «انّما الصدقات للفقراء و...»

3- مصرف زكات در غیر موارد هشتگانه‏ى این آیه، جایز نیست. «انّما الصدقات»

4- یكى از اصول عدالت اجتماعى اسلامى، بیمه و تأمین زندگى محرومان است.«انّما الصدقات للفقراء»

5 - همه‏ى دارایى‏هاى انسان از خودش نیست، دیگران هم در آن سهم دارند. «للفقراء و...»

6- پرداخت كنندگان زكات، نباید بر فقیران منّت بگذارند، چون سهم زكات، ملك خودشان است. «للفقراء»

7- فقرزدایى باید در رأس برنامه‏هاى نظام اسلامى باشد. «فریضة من اللَّه» ابتدا «للفقراء» مطرح شد و سپس موارد دیگر.

8 - تأمین زندگى كسانى كه به دنبال اقامه‏ى احكام و فرائض دینى هستند، لازم است. «والعالمین علیها»

9- هر كارى بها و ارزشى دارد، خواه كارگر و كننده‏ى آن نیازمند باشد، یا غنى. «العاملین علیها»

10- همچنان كه قاضى باید تأمین شود تا به فكر رشوه نیفتد، دست اندركاران زكات هم باید تأمین شوند تا به فكر رشوه و اختلاس نیفتند. «العاملین علیها»

11- براى جمع‏آورى زكات، باید كسانى از سوى حكومت اسلامى مأمور شوند. «العاملین علیها»

12- مسائل مادى و معنوى، به هم آمیخته است. «والمؤلفة قلوبهم»

13- اسلام، برخلاف استعمارگران دروغگو ولاف زن، با حلّ مشكلات اقتصادى جامعه‏ها و به قصد قربت، همراه با برهان و ارشاد، مكتب خود را توسعه مى‏دهد. «المؤلفة قلوبهم»

14- از وظایف دولت اسلامى آن است كه مال و ثروت را وسیله‏ى جذب دلها قرار دهد.(477) «والمؤلفة قلوبهم»

15- اسلام با برده‏دارى مخالف است و براى آزادى بردگان، بودجه قرار داده است. «وفى الرقاب»

16- مخارج تشكیلات زكات، بر دولت تحمیل نمى‏شود، بلكه خودكفاست. «العاملین علیها»

17- حكومت اسلامى، مسئول گرفتن زكات و پرداختِ بجاى آن است، تا فقرا، خود مستقیماً نزد اغنیا نروند و احساس حقارت نكنند.(478) «العاملین علیها»

18- بودجه‏ى جهاد و دفاع از سرزمین اسلامى از زكات و به دوش مردم است. «فى سبیل اللَّه»

19- مال و ثروت، باید وسیله‏ى قرب و نزدیكى به خدا باشد. «فى سبیل اللَّه»

20- اسلام با تأمین بودجه براى واماندگان در سفر، به مسأله‏ى سفر، تجارت و سیاحت بها داده است. «ابن السبیل»

21- قانون زكات، قانونى حساب شده و حكیمانه است. «انمّا الزكاة... فریضةً... علیم حكیم»

22- اسلام، تنها دین عبادت نیست، قوانین اقتصادى هم دارد. «فریضةً»

سوره انفال آیه «41»

وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى‏ وَ الْیَتَامَى‏ وَالْمَسَاكِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَى‏ عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِ‏ّ شَىْ‏ءٍ قَدِیرٌ

و اگر به خداوند وآنچه بر بنده‏ى خود، روز جدایى (حقّ از باطل،) روز درگیرى دو گروه (با ایمان و بى‏ایمان در جنگ بدر) نازل كردیم، ایمان دارید، بدانید كه هر چه غنیمت گرفتید، همانا خمس (یك پنجم) آن براى خداوند و رسول خدا و خویشاوندان (او، اهل‏بیت:) و یتیمان و بینوایان و در راه‏ماندگان (از سادات) است، و خداوند بر هر چیزى تواناست.

نكته‏ها:

مخاطب این آیه در هنگام نزول، كسانى هستند كه همراه پیامبر در جنگ بدر شركت كرده و با جانفشانى و از جان گذشتگى، پیروزى را بدست آورده‏اند. كسانى كه اهل نماز، روزه، هجرت، جهاد و شهادت بوده و چشم امید پیامبر به آنان بود، امّا با این حال خداوند در این آیه مى‏فرماید: اى مجاهدان جبهه‏ى بدر، اگر به خدا و پیامبر و قرآن ایمان دارید، خمس غنائم را بدهید. یعنى شرط ایمان به خدا، علاوه بر نماز و روزه و جهاد، اداى واجب مالى یعنى خمس است.

واژه‏ى «غنیمت» و «غرامت»، هر یك شش بار در قرآن آمده است. همان گونه كه غرامت شامل هرگونه ضرر مالى مى‏شود، نه فقط ضرر جنگى، غنیمت هم نه تنها درآمد جنگى، بلكه هرگونه منفعتى را دربرمى‏گیرد. كتب لغت مانند لسان‏العرب، تاج‏العروس و قاموس و مفسّران اهل‏سنّت از قبیل قرطبى، فخررازى و آلوسى نیز در عمومیّت لغت، شك ندارند. همچنین در مفردات راغب آمده است: به هر چیزى كه انسان بدست مى‏آورد، غنیمت گفته شده است. در قرآن نیز غنیمت، براى غنائم غیر جنگى بكار رفته است: «فعنداللّه مغانم كثیرة»(479) حضرت على علیه السلام نیز مى‏فرماید: «مَن اخذها لَحق و غَنم»(480)، كسى كه به آیین خداوند عمل كند، به مقصود رسیده و بهره مى‏برد.

طبق روایات و به عقیده‏ى شیعه، غنیمت در این آیه شامل هرگونه در آمدى اعمّ از كسب و كار و تجارت مى‏شود. و نزول آیه در جنگ بدر، دلیل این نیست كه خمس تنها در غنائم جنگى باشد و اگر هم مراد از غنیمت در آیه تنها غنائم جنگى باشد، باید گفت: یك مورد از خمس در این آیه آمده و موارد دیگر در روایات مطرح شده است.

خمس، در روایات نیز از اهمیّت ویژه‏اى برخودار است، از جمله اینكه هر كس خمس مالش را نپردازد، مالش حلال نمى‏شود و نمى‏تواند در آن تصرّف كند و نماز با لباسى كه خمس آن پرداخت نشده باشد، مشكل دارد.(481)

این آیه با آیه‏ى اوّل سوره انفال كه انفال را تنها از خدا و رسول مى‏داند، «قل الانفال للّه و للرسول» منافاتى ندارد، زیرا با توجّه به آیه‏ى خمس، آن بزرگواران (پیامبر یا امام و نماینده او) آنچه دریافت مى‏كنند، خمس و یك پنجم آن را براى مصارف ذكر شده در آیه نگه مى‏دارند و بقیه‏ى آن را (چهار پنجم)، به جنگجویان مى‏دهند.

فقها خمس را در هفت چیز واجب مى‏دانند: 1- سود و منفعت كسب و درآمد سالیانه، 2- گنج، 3- معادن، 4- گوهرهایى كه از غوّاصى به دست مى‏آید، 5 - مال حلال مخلوط به حرام، 6- زمینى كه كافر ذمّى از مسلمان بخرد، 7- غنیمت جنگى.(482)

بسیار روشن است كه خداوند نیاز به خمس ندارد، بنابراین سهم خدا، براى حاكمیّت قانون خدا و ولایت رسول، تبلیغات و رساندن نداى اسلام به گوش جهانیان، نجات مستضعفان و جلوگیرى از مفسدان است.

برپایه‏ى روایات، سهم خدا در اختیار رسول و سهم رسول و پس از او، در اختیار امام است.(483) و این سه سهم در زمان غیبت امام، در اختیار نوّاب خاص و یا نوّاب عام او یعنى مجتهد جامع الشرایط و مرجع تقلید قرار داده مى‏شود.(484)

«ذى القربى»، به دلیل روایات بسیار از شیعه(485) و نیز برخى روایات اهل‏سنّت، همه‏ى بستگان پیامبر صلى الله علیه وآله نیستند، بلكه مراد، امامان اهل‏بیت‏علیهم السلام مى‏باشند كه مقام امامت ورهبرى دارند و خمس، متعلّق به رهبر و حكومت اسلامى است، نه فامیل پیامبر.

علاوه بر روایات، قرار گرفتن ذى‏القربى، در ردیف «اللّه و للرسول» به خصوص با حرف «لام»، نشانه‏ى آن است كه ذى‏القربى افراد خاصّى هستند كه در خط خدا و رسولند.

از مصارف دیگر خمس در روایات، مساكین و در راه ماندگان از سادات بنى‏هاشم است، چون گرفتن زكات بر فقراى سادات حرام است، پس باید از طریق خمس، نیازهاى آنان تأمین شود.(486)

در واقع اسلام براى برطرف كردن محرومیّت‏هاى جامعه، دو چیز را واجب كرده است: یكى زكات كه مربوط به همه‏ى فقراى جامعه مى‏باشد و دیگرى خمس كه بخشى از آن مخصوص فقراى سادات است و خمس و زكات به اندازه‏ى نیاز سال فقرا به آنان پرداخت مى‏شود، نه بیشتر.

امام رضا علیه السلام فرمودند: تصمیم‏گیرى در مقدار سهم براى هر یك از موارد ششگانه‏ى ذكر شده در آیه، با امام است.(487)

پیام‏ها:

1- پرداخت خمس واجب است، گرچه درآمد و غنائم كم باشد. «غنمتم من شى‏ء»

2- حال كه با نصرت الهى در «بدر» پیروز شدید، حقّ خدا و رسول و اهل‏بیت‏علیهم السلام و خمس غنائم را بپردازید. «غنمتم... فانّ للّه خُمُسه»

3- اسلام، مالكیّت اشخاص حقوقى را پذیرفته است. «للرسول و لذى القربى»

4- محرومیّت زدایى، از برنامه‏هاى اسلام است و باید از ثمره‏ى جهاد و غنائم به سود فقرا گام برداشت. «والمساكین و ابن السبیل»

5 - براى گرامیداشت طبقه‏ى محروم، نام آنان در كنار نام خدا ورسول و اهل‏بیت قرار گرفته است. «للّه خمسه و للرسول و لذى‏القربى و الیتامى والمساكین...»

6- ایمان، عامل عمل به وظیفه و ایثار است. «للّه خمسه ... ان كنتم آمنتم»

7- گذشت از مال، آن قدر دشوار است كه گاهى رزمندگان هم در آن مى‏مانند. «غنمتم... ان كنتم...»

8 - نشانه‏ى ایمان كامل، خمس دادن است. بدنبال بیان ایمان، عبادت، هجرت و جهاد مى‏فرماید: «لِلّه خمسه... ان كنتم آمنتم...» بنابراین خمس، واجب دائمى و مستمرّ است، نه موسمى و موقّت، چون شرط ایمان است.

9- عبودیّت، رمز دریافت معارف الهى است وپیامبراكرم‏صلى الله علیه وآله، بنده‏ى خالص خدا بود. «و ما انزلنا على عبدنا»

10- وجود پیامبر میان مسلمانان، عامل یارى خداوند و پیروزى آنان است. «ما انزلنا على عبدنا یوم الفرقان»

11- روز جنگ، روز جدایى مدّعیان راستین از دروغگویان است. «یوم الفرقان یوم التقى الجمعان»

12- امداد الهى در جنگ بدر، حقّانیّت اسلام را روشن كرد، «یوم الفرقان» و نمودى از قدرت خداوند بود. «واللّه على كلّ شى‏ء قدیر»

سوره حدید آیه «18»

إِنَّ الْمُصَّدِّقِینَ وَ الْمُصَّدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُواْ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً یُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِیمٌ‏

همانا مردان و زنان صدقه‏دهنده و (آنان كه) به خداوند وامى نیكو داده‏اند، برایشان پاداشى چند برابر است و براى آنان اجرى نیكو خواهد بود.

نكته‏ها:

انفاق و وام، نشانه كرم است، و پاداش كریم، اجر كریم است.

پیام‏ها:

1- براى دریافت الطاف الهى، هم صدقه و كمك‏هاى بلاعوض لازم است و هم قرض الحسنه و كمك‏هایى كه برگشت دارد. «المصّدقین... اقرضوا اللّه»

2- وام به بندگان خدا، به منزله وام دادن به خداوند است. «اقرضوا اللّه» به جاى «اقرضوا الناس»

3- زن و مرد در حقّ مالكیّت و حلّ مشكلات اقتصادى و رشد معنوى و رسیدن به كمالات اخروى هم پاى یكدیگرند. «ان المصّدقین و المصّدقات»

4- آنچه مهم است نجات فقرا است، خواه از طریق انفاق و خواه از طریق قرض. «المصّدقین... اقرضوا...»

5 - قرض و انفاق، در ظاهر كندن مال است ولى در واقع رشد است. «یضاعف»

6- قرار دادن پاداش، راه تشویق مردم به كار خیر است. «یضاعف... اجر كریم»

سوره مائده آیه «12»

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ بَنِى إِسْرَآءِیلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِیباً وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ لِئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاَةَ وَءَاتَیْتُمُ الزَّكَاةَ وَ ءَامَنْتُم بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَیِّئاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَ لِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیلِ

و به تحقیق خداوند از بنى‏اسرائیل پیمان گرفت، و از میان آنان دوازده سرپرست (براى دوازده طایفه) برانگیختیم، و خداوند (به آنان) فرمود: من با شمایم، اگر نماز به پا دارید و زكات بپردازید و به پیامبرانم ایمان آورده و یارى‏شان كنید وبه خداوند وامى نیكو دهید، قطعاً گناهانتان را مى‏پوشانم و شمارا به باغ‏هایى وارد مى‏كنم كه نهرها زیر (درختان) آن جارى است. پس از این، هر كس از شما كافر شود، به راستى از راه راست منحرف گشته است.

نكته‏ها:

«عزّرتموهم» از «عَزّر»، به معناى یارى كردن همراه با احترام است.

«سواء السبیل»، وسط راه را مى‏گویند كه انحراف از آن، سقوط را به همراه دارد.

نقباى بنى‏اسرائیل، وزراى حضرت موسى علیه السلام و سرپرستان دوازده طایفه از آنان بودند. از رسول خدا صلى الله علیه وآله روایت است كه فرمود: خلفاى پس از من دوازده نفرند، به تعداد نقباى بنى‏اسرائیل.(488) مخالفان راه اهل‏بیت، بسیار كوشیدند كه این عدد را بر خلفاى راشدین، خلفاى بنى‏امیّه و خلفاى بنى‏عبّاس منطبق سازند، با اینكه با هیچ كدام جور در نمى‏آید. و این تلاش بیهوده در حالى است كه دهها حدیث از زبان پیامبر خداصلى الله علیه وآله كه نام این دوازده تن را در بردارد، در كتب معتبر شیعه و سنّى به چشم مى‏خورد كه نخستین آنان على‏علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدى علیه السلام است.

پیام‏ها:

1- نماز، زكات، یارى انبیا و انفاق، در برنامه‏هاى ادیان الهى دیگر نیز بوده است. «میثاق بنى‏اسرائیل...»

2- همراهى خداوند با ما چند شرط دارد: بپاداشتن نماز، پرداخت زكات، ایمان، نصرت انبیا، انفاق. «انّى معكم لئن اقمتم الصّلوة و...»

3- ایمان به انبیا به تنهایى كافى نیست، یارى آنان هم لازم است. «و عزّرتموهم»

4- انجام همه‏ى واجبات كارساز است، نه فقط بعضى از آنها. «لئن اقمتم الصلوة... و اقرضتم اللَّه»

5 - كمك به خلق خدا، كمك به خداست. «أقرضتم اللّه» به جاى «اقرضتم النّاس»

6- قرض دادن باید به شیوه‏اى نیكو باشد. (از مال خوب با نیّت خوب با سرعت و بدون منّت.) «قرضاً حسناً»

7- قرار گرفتن موضوع قرض در كنار امورى مانند: نماز و زكات و ایمان به رُسل و یارى انبیا، وترتّب مغفرت وپاداش الهى بر آن، نشانگر اهمیّت فوق‏العاده‏ى آن است. (قرض، شامل عموم كمك‏ها مى‏شود كه نمونه‏ى روشن و معمولى آن، وام دادن به مردم است.)

8 - رهبر جامعه باید از سوى خدا تعیین شود، و برگزیدگان انبیا هم باید به فرمان خداوند باشند. «بعثنا منهم اثنى عشر نقیبا»

9- نماز و زكات و انفاق، در كنار پذیرش رسالت و یارى رهبران الهى مفهوم دارد. «اقمتم الصلوة و آتیتم الزّكاة وآمنتم برسلى و عزّرتموهم»

10- رهبر، اگر از خود مردم باشد، موفّق است. «بعثنا منهم»

11- بهشت را به «بها» دهند، نه بهانه. اگر نماز، زكات، ایمان، امداد و انفاق بود، بهشت هم هست. «لئن اقمتم الصّلوة... لاُدخلنّكم جنّات»

12- بهشت، جاى آلودگان نیست، ابتدا باید پاك شد، آنگاه به بهشت رفت. «لاكفّرنّ... لاُدخلنّكم»

13- راه دستیابى به عفو خدا، ایمان و عمل صالح است. «لئن آمنتم... واقرضتم... لاكفّرنّ»

14- بعد از اخذ میثاق و اتمام حجّت و بیان شرایط دریافت الطاف الهى، راه عذر و بهانه براى كسى نیست. «فمن كفر بعد ذلك منكم فقد ضلّ سواء السبیل»

15- هركس به دستورهاى الهى كفر ورزد، از مسیر اعتدال خارج شده است. «فمن كفر... فقد ضلّ سواء السبیل» (آرى، اقامه نماز، پرداخت زكات، ایمان به انبیا و وفادارى به پیمان‏ها، راه میانه است كه نافرمانان آن را گم كرده‏اند.)

سوره تغابن آیه «17»

إِن تُقْرِضُواْ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً یُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَیَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِیمٌ‏

اگر به خداوند وام دهید وامى نیكو آن را براى شما زیاد مى‏كند و شما را مى‏بخشد و خداوند بسیار سپاسگزار حلیم است.

نكته‏ها:

مسئله قرض الحسنه مكرر در قرآن مطرح شده است:(489)

خداوندى كه با اراده خود تمام هستى را آفریده و كوه‏ها را طلا مى‏كند، از انسانى كه هستى و اموالش را خودش به او داده‏ام مى‏گیرد و وعده‏ها و پاداش‏هاى چندین برابر مطرح مى‏كند، این بخاطر رشد ما و دل كندن ما از دنیا و رسیدگى ما به فقراء و خدمت به مردم و گره گشایى از آنان و شكستن بت مادیت و پرواز به سوى قرب به خدا و شكوفایى سخاوت و عاطفه است.

قرض زمانى ارزش دارد كه نیكو باشد (نیكى به آنست كه فورى باشد، بى منت باشد، با احترام باشد، كالاى مرغوب باشد براى مصرف حقى باشد، مبلغ و مقدار آن مشكل گشا باشد، براى خدا و بدون چشم داشتى از مردم باشد، قرض دادن شیوه او باشد نه یك مرحله، و با قرض دادن به مردم گرفتار غرور نشود.

كفّاره گناهاه در قرآن چند چیز است. توبه، نماز، جهاد در راه خدا، قرض الحسنه كه در قرآن با جمله «نكفر عنهم سیئاتهم» آمده است.

پیام‏ها:

1- یا انفاق كنید یا قرض الحسنه بدهید. «انفقوا... ان تقرضوا اللّه»

2- وام دادن به خلق خدا، وام دادن به خداست. («تقرضوا اللّه» بجاى «یقرض الناس») آرى براى تشویق و كمك گرفتن از مردم، از عناوین جاذبه دار استفاده كنید. «تقرضوا اللّه»

3- یكى از راه‏هاى حفظ نفس از بخل، قرض الحسنه دادن است. «یوق شُح نفسه... ان تقرضوا اللّه»

4- وام گیرنده را تحقیر نكنید، كه گویا به خدا وام داده‏اید. «ان تقرضوا اللّه»

5 - براى تحریك مردم و ایجاد انگیزه جوایز و پاداش‏ها و بركات را بیان كنید. «یضاعفه، یغفر لكم، شكور، حلیم»

6- خداوند در برابر قرض دادن شما «شكور» است، پس افراد قرض گیرنده نیز از قرض دهندگان تشكر كنند. «شكور»

7- خداوند «حلیم» است، پس اگر به ما قرض الحسنه ندادند ما نیز حلیم و بردبار باشیم. «شكور حلیم»

8 - گذشت از مال سبب گذشت از گناهان است. «تقرضوا اللّه... یغفر لكم»

9- چون قرض نیكوست «قرضاً حسنا» پاداش نیز نیكوست. «یضاعفه یا یغفر لكم، شكور...»

10- علم خداوند نسبت به پیدا و پنهان یكسان است. «عالم الغیب و الشهادة»

11- فكر نكنید خدا به وام شما نیاز دارد. «العزیز»

12- دستورات، تشویقات و پاداش‏هاى الهى، حكیمانه است. «العزیز الحكیم»

13- بر خلاف بسیارى از مردم، قدرت خداوند سبب كارهاى خلاف حكمت او نمى‏شود. «العزیز الحكیم»

سوره بقره آیه «83»

وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِى إِسْرآءِیلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً وَذِى الْقُرْبَى‏ وَالْیَتَامى‏ وَالْمَسَاكِینِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِیمُواْ الصَّلاَةَ وَءَاتُواْ الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلاً مِّنكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ‏

و (بیاد آرید) زمانى كه از بنى‏اسرائیل پیمان گرفتیم كه جز خداوند یگانه را پرستش نكنید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان، احسان كنید و با مردم، به زبان خوش سخن بگویید و نماز را برپاى دارید و زكات بدهید. امّا شما (با اینكه پیمان بسته بودید،) جز عدّه‏ى كمى، سرپیچى كردید و روى گردان شدید.

نكته‏ها:

احسان، جامع‏ترین و وسیع‏ترین واژه در باب نیكى است. در حال فقر والدین، احسان مادّى و در حال غناى آنان، احسان روحى. چنانكه احسان به یتیم شامل؛ تأدیب، حفظ حقوق، محبّت و تعلیم او مى‏شود.

اصول همه‏ى ادیان الهى یكى است. چون همه‏ى این میثاق‏ها، در اسلام نیز هست.

پیام‏ها:

1- خداوند از طریق عقل، فطرت و وحى، از مردم پیمان مى‏گیرد. «اخذنا میثاق»

2- توحید، سرلوحه‏ى مكتب انبیاست و بعد از آن كارهاى نیك قرار گرفته است. «لاتعبدوا الاّ اللّه و بالوالدین احسانا»

3- در كنار توحید، احسان به والدین مطرح است. «لاتعبدوا الاّ اللّه وبالوالدین احسانا»

4- احسان به والدین باید به وسیله خود انسان صورت گیرد، نه با واسطه. حرف «ب» در «بالوالدین» به معناى مباشرت شخصى است. «بالوالدین احساناً»

5 - احسان و گرایش به یكى از پدر و مادر و تبیعیض میان آن دو، ممنوع است. «بالوالدین احساناً»

6- ابتدا خویشان نیازمند، سپس دیگران. «ذى‏القربى والیتامى و...» البتّه در بین خویشاوندان نیز اولویّت‏ها محفوظ است. «اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض»(490)

7- نیكى و احسان باید همراه با ادب و بدون منّت باشد. در كنار احسان، جمله «قولوا للناس حسنا» آمده است.

8 - اگرچه به همه‏ى مردم نمى‏توان احسان كرد، ولى با همه مى‏توان خوب سخن گفت. «قولوا للنّاس حُسنا»

9- برخورد خوب و گفتار نیكو، نه تنها با مسلمانان، بلكه با همه‏ى مردم لازم است. «قولوا للنّاس حُسنا»

10- علاوه بر پرداخت زكات، احسان به مستمندان و ایتام نیز لازم است. در آیه هم زكات آمده و هم احسان به مساكین. «احساناً... والمساكین... واتوا الزكوة»

11- نماز ورابطه با خدا، از زكات ورابطه با فقرا جدا نیست.«اقیموا الصلوة واتوا الزكاة»

12- نماز و زكات در ادیان دیگر نیز بوده است. «اخذنا میثاق بنى اسرائیل... اقیموا الصلوة واتوا الزكوة»

13- اعتقاد به توحید، احسان به والدین وایتام ومساكین، همراه با دستور پرداخت زكات وبرخورد نیكو با مردم، وبپاداشتن نماز، نشانه‏ى جامعیت اسلام است.

14- اداى حقوق، داراى مراتب و مراحلى است: اوّل حقّ خداوند، سپس والدین، سپس خویشاوندان، سپس یتیمان كه كمبود محبّت دارند وآنگاه مساكین كه كمبود مادّیات دارند.

15- تمام احكام اعتقادى، اخلاقى وفقهى، میثاق وعهد خدا با انسان است. بعد از «میثاق» سخن از عقیده توحیدى، احسان به والدین، نماز وزكات آمده است.

سوره بقره آیه «110»

وَأَقِیمُواْ الْصَّلاةَ وَءَاتُواْ الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

و نماز را برپا دارید و زكات را پرداخت نمایید و هر خیرى كه براى خود از پیش مى‏فرستید، آن را نزد خدا (در سراى دیگر) خواهید یافت، همانا خداوند به اعمال شما بیناست.

نكته‏ها:

بعد از اوّلین خطاب در آیه 104؛ «یا ایها الذین آمنوا»، این آیه حامل سومین دستور براى مسلمانان است.

در دستور اوّل؛ خداوند رعایت ادب در گفتگو با رسول خدا صلى الله علیه وآله را یادآور شد تا در سخن گفتن مواظب باشند بهانه و دستاویزى براى تمسخر به دست دشمنان و مخالفان ندهند. «لاتقولوا راعنا و قولوا اُنظرنا»

دستور دوّم؛ عفو و اغماض از كینه و حسادت اهل كتاب تا زمان صدور دستور جدید بود. «فاعفوا و اصفحوا»

دستور سوّم؛ اقامه نماز و پرداخت زكات است. در زمانى كه مسلمانان در تیررس انواع كینه و حسادت‏ها بودند و مأمور به عفو و اغماض شده‏اند، لازم است رابطه‏ى خودشان را با خداوند از طریق اقامه نماز، و پیوند با محرومان جامعه را از طریق زكات، تقویت نمایند.

پیام‏ها:

1- معمولاً دستور به نماز همراه با زكات در قرآن آمده است. یعنى یاد خدا باید همراه با توجّه به خلق خدا باشد. «اقیموا الصلوة واتوا الزكاة»

2- اعمال انسان، قبل از خود انسان وارد عرصه قیامت مى‏شود. «تقدّموا لانفسكم»

3- مقدار كار خیر مهم نیست، هركس به هر مقدار مى‏تواند باید انجام دهد. «من خیر»

4- كارهاى خیر، براى قیامت محفوظ مى‏ماند. «تجدوه»

5 - ایمان به نظارت الهى وپاداش در قیامت، قوى‏ترین انگیزه عمل صالح مى‏باشد. «ما تقدموا... تجدوه عند اللَّه انّ اللَّه بما تعملون بصیر»

«والحمد للّه ربّ العالمین»

459) تفسیر فى ظلال القرآن.

460) تفسیر المیزان.

461) تفسیر نورالثقلین.

462) تفسیر كنزالدقائق.

463) توبه، 103.

464) مریم، 32.

465) بقره، 34.

466) انبیاء، 73.

467) بقره، 77.

468) توبه، 103.

469) ابراهیم، 31.

470) مائده، 55.

471) تفسیر نورالثقلین؛ كافى، ج 4، ص 58.

472) وسائل، ج‏6، ص‏4.

473) تفسیر روح‏المعانى.

474) تفسیر روح‏المعانى.

475) تفسیر مراغى.

476) تفسیر نورالثقلین.

477) در اسلام، مسائلى همچون هدیه، سوغات و اطعام، به عنوان اهرمى جهت جذب قلوب به حساب آمده است.

478) آیه‏اى دیگر مى‏فرماید: «خذ من اموالهم صدقة» توبه، 103.

479) نساء، 94.

480) نهج‏البلاغه، خطبه 120.

481) براى توضیح بیشتر به كتاب خمس مؤلّف مراجعه شود.

482) براى توضیح بیشتر به توضیح المسائل مراجعه كنید.

483) تفسیر صافى.

484) تفسیر نمونه.

485) تفسیر نورالثقلین و كافى، ج‏1، ص‏544.

486) تفسیر مجمع‏البیان، وسائل، ج‏6، كتاب الخمس.

487) تفسیر صافى.

488) مسند احمدبن حنبل، ج 1، ص 398.

489) مائده، 12، حدید، 18 و 11، تغابن، 17، بقره، 24، مزمل، 20.

490) انفال، 75.